ویژگی‌های کُلّی اسلام

نویسنده:

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه و نظارت:

جلیل بهرامی نیا

بسمہ تعالی

آوای سنت

پایگاه جامع دینی و خبری اهل سنت ایران

آوای سنت

@avayesunnat
avayesunnat.com
avayesunnat@gmail.com
www.aparat.com/avayesunnat

اخبار

داخلی
خارجی

جهان اسلام

شبه قاره
آفریقا
آسیای مرکزی و قفقاز
شرق آسیا
آسیای جنوب غربی
عمومی

اهل سنت ایران

بزرگان و علمای اهل سنت
فقه و شریعت
مذاهب اربعه
مناطق و مساجد اهل سنت
خطبه های نماز جمعه
عمومی

زن و خانواده

همسرداری
تربیت فرزندان
حقوق زنان در اسلام

چندرسانه ای

عکس
فیلم
صدا

گفتگو و مصاحبه
کتابخانه اهل سنت
آنتی شبهات

www.avayesunnat.com

ثواب این ترجمه را به مرحوم مادرم که بسیار آرزومند بود برومندی فرزندانش را ببیند، اما از قضای حکیمانۀ الهی پیش از نیل بدین مقصود رخ در نقاب خاک کشید، تقدیم می‌کنم و از خداوند مهربان و بخشایشگر عاجزانه خواستارم که وی و همۀ مسلمانان را در روز هولناک قیامت در پناه رحمت خویش قرار دهد. آمین

مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

مقدمۀ مترجم ۹

مقدمۀ نویسنده ۱۹

بخش اول: ربانی‌بودن ۲۳

۱) ربانی‌بودن هدف و مقصد ۲۵

از نتایج این ربانی‌بودن در روان فرد و در زندگی: ۳۰

نخست: آگاهی‌یافتن بر هدف وجود انسانی: ۳۰

دوم: راهیابی به فطرت: ۳۱

سوم: سالم‌ماندن روان از پریشانی و ستیزه‌جویی روانی ۳۸

چهارم: رهایی‌یافتن از خودپرستی و بندگی شهوات: ۴۰

گوناگونی آرمان‌ها و هدف‌ها نزد اشخاص: ٤٤

روش‌های اسلام برای ایجاد و پرورش ربانیت در شخصیت و زندگی مسلمان: ۵۵

روش عبادات: ۵۵

روش آداب: ۵۹

روش تربیت و تکوین: ۶۱

از راه‌رسانه‌های ملی و تریبون‌های عمومی روشنگری و پرورشی: ٦٤

روش قانونگذاری: ٦٦

۲) ربانی‌بودن منبع و برنامه: ۶۹
جایگاه پیامبر در این برنامۀ ربانی: ۷۰
مزیت اسلام میان مکاتب زنده و کنونی جهان: ۷۳
اسلام برنامه‌ای است کاملاً ربانی: ۷۵
عقیده‌ای ربانی: ۷۵
عبادت‌هایی ربانی: ۷۸
آدابی ربانی: ۸۰
از ثمرات ربانی‌بودن منبع: ۸۹
۱) دوربودن از تناقض و تندروی ۹۰
۲) عاری‌بودن از یکسویه‌نگری و خودمحوری: ۹۱
۳) تقدیس‌داشتن و سهولت‌پذیرش: ۹٤
٤) رهایی‌یافتن از بندگی انسان برای انسان: ۹۸

بخش دوم: انسانی‌بودن ۱۰۱

میان انسانیت و ربانیت: ۱۰۳
انسان همتایی برای خداوند نیست: ۱۰٤
میان ربانی‌بودن و انسانی‌بودن ناسازگاری و منافاتی وجود ندارد: ۱۰۵
مثبت‌نمودن نقش انسان در برابر تقدیر الهی: ۱۰۷
میان اندیشۀ بشری و وحی الهی: ۱۰۹
قرآن... کتاب انسان می‌باشد: ۱۱۷
روشنگری‌ها و راهگشایی‌های آیات نخستینِ وحی: ۱۱۸
محمد ﷺ ... پیامبر انسان می‌باشد: ۱۲۰
سمت و سوی انسانی در پیام‌های پیام‌آوران خدا: ۱۲۲
سمت و سوی انسانی در اندیشۀ اسلام: ۱۲۵

انسانیت انسان:.. ۱۲۹
نشانه‌های بزرگداشت انسان از سوی خداوند: ۱۳۰
(الف) جانشین‌ساختن وی در زمین:.. ۱۳۰
(ب) آفریدن وی در آراسته‌ترین و زیباترین قیافه و هیات:......................... ۱۳۱
(ج) برتری‌بخشیدن به انسان با عنصر وحی: ۱۳۲
(د) مسخرساختن هستی برای انسان:.. ۱۳٤
امتیاز «انسانگرایی» در اسلام: ۱۳٦
میان انسان در اندیشهٔ مسیحی و انسان در اندیشهٔ اسلامی: ۱۳۸
(هـ) لغو واسطه‌گری کاهنانه میان خداوند و انسان: ۱۳۸
(و) به رسمیت‌شناخت تمامی جوانب وجود انسانی: ۱٤۲
(ز) نجات انسان از اعتقاد به وراثت در مورد گناه نخست:......................... ۱٤۳
مقررساختن حقوق انسان:... ۱٤٥
حق زنده‌ماندن: ۱٤٦
حق محترم‌بودن و آبرومندی:... ۱٥۰
حق برخورداری کامل: ۱٥۲
از نتایج انسانگرایی در اسلام:.. ۱٥٥
اصل برادری انسانی:.. ۱٥٦
اصل برابری انسانی:... ۱٦۱
مرام عبادی اسلام مفهوم برابری را نهادینه می‌سازند:................................ ۱٦۳
برابری در پیشگاه قانون اسلام:.. ۱٦٥
چگونگی مساوات در ملل پیشرفته همزمان با ظهور اسلام:......................... ۱٦۸
بخش سوم: جامع‌بودن و فراگیری ۱۷٥
فرازمانی‌بودن برنامهٔ اسلام:.. ۱۷۷

جهانشمول و فرامکانی‌بودن برنامهٔ اسلام: ۱۸۰
انسان شمولی برنامهٔ اسلام: ۱۸۱
برنامهٔ انسان در تمامی مراحل زندگی: ۱۸۳
برنامهٔ انسان در تمامی زمینه‌های زندگی: ۱۸۵
فراگیربودن آموزه‌های اسلامی: ۱۸۸
جامعیت عقیدهٔ اسلامی: ۱۸۸
فراگیربودن عبادت در اسلام: ۱۹۲
فراگیربودن اخلاق در اسلام: ۱۹۵
فراگیربودن قانون در اسلام: ۲۰۲
شمول در پایبندی به کلّ دین اسلام: ۲۰٤

بخش چهارم: میانه‌روی ۲۰۹

ناتوانی انسان از ارائهٔ یک نظام متوازن و میانه‌رو: ۲۱۱
پدیدهٔ توازن در هستی پهناور: ۲۱۲
مزایا و فواید میانه‌روی: ۲۱٦
میانه‌روی برای پیامِ پایا ضروری‌تر است: ۲۱٦
میانه‌روی یعنی عدالت: ۲۱٦
میانه‌روی یعنی مستقیم‌بودن: ۲۱۸
میانه‌روی دلیل ممتازبودن: ۲۱۹
میانه‌بودن یعنی مصونیت: ۲۲۰
میانه‌روی، محور وحدت و یکپارچگی: ۲۲۱
مظاهر میانه‌روی در اسلام: ۲۲۱
میانه‌روی اسلام در اعتقاد: ۲۲۱
میانه‌روی اسلام در عبادات و شعایر: ۲۲٦

میانه‌روی اسلام در اخلاق: ۲۲۷
توازن میان روحگرایی و مادیگری: ۲۳۱
میانه‌روی اسلام در زمینهٔ قانونگذاری: ۲۴۲
هماهنگی میان فردگرایی و جامعه‌گرایی: ۲۴٤

بخش پنجم: واقع‌نگری ۲۵۹

رویکرد اندیشه‌ها و فلسفه‌های زمینی: ۲٦۳
رویکرد ادیان وضعی و مقطعی: ۲٦۵
برتری اسلام: ۲٦٦
واقعگرایی عقیدهٔ اسلامی: ۲٦٦
واقعگرایی عبادات اسلامی: ۲۷۰
واقع‌بینانه‌بودن اخلاق اسلامی: ۲۷۲
واقعگرایی تربیت اسلامی: ۲۷۸
واقعگرایی شریعت اسلامی: ۲۸۰
در زمینهٔ تعیین حلال و حرام: ۲۸۱
در قوانین ازدواج و خانواده: ۲۸٤
چندهمسری: ۲۸۵
طلاق: ۲۸۷
واقعگرایی شریعت: ۲۹۰
در قوانین اجتماعی، مجازشمردن مالکیت فردی: ۲۹۰
مشروعیت حدود و قصاص و تعزیر: ۲۹۱
ازدلایل واقعگرایی در تشریع: ۲۹۲
آسانگیری و رفع حرج: ۲۹۳
رعایت شیوهٔ مرحله‌ای و تدریجی: ۲۹۸

کوتاه‌آمدن از آرمان‌های والا و پذیرش واقعیت موجود:.................... ۳۰۰

بخش ششم: شفاف و واضح‌بودن.................... ۳۰۷

نخست: روشن و شفاف‌بودن اصول و مبانی اسلام.................... ۳۰۹

شفاف‌بودن اصول اعتقادی:.................... ۳۰۹

(الف): عقیدۀ توحید:.................... ۳۰۹

(ب): عقیدۀ پاداش اخروی:.................... ۳۱۱

(ج): ایمان به پیام‌های آسمانی:.................... ۳۱۳

شفاف‌بودن مراسم تعبدی:.................... ۳۱۶

وضوح آداب یا روش‌های رفتاری:.................... ۳۱۹

شفافیت قوانین اسلامی:.................... ۳۲۰

دوم: مشخص‌بودن منابع دینی.................... ۳۲۱

سوم: شفافیت در اهداف و آرمان‌ها:.................... ۳۲۵

پرورش فرد صالح:.................... ۳۲۶

پرورش خانوادۀ صالح:.................... ۳۳۱

پایه‌های خانوادۀ صالح:.................... ۳۳۲

پرورش جامعۀ صالح:.................... ۳۳٤

چهارم: واضح‌بودن شیوه‌ها و راهکارها.................... ۳۴۰

یک اعتراض غیر قابل پذیرش:.................... ۳٤٤

ایدئولوژی‌های نوین و پیچیدگی آن‌ها:.................... ۳٤۸

بخش هفتم: ایجاد هماهنگی میان تجدد و سنتگرایی() ۳۵۳

سنتگرایی و تجدد در زندگی و در هستی:.................... ۳۵۷

دلایل سنتگرایی و تجدد در منابع و احکام اسلام:..۳۶۱
سنتگرایی و تجدد در روش قرآن:..۳۶۵
سنتگرایی و تجدد در روش پیامبر ﷺ:...۳۷۲
سنتگرایی و تجدد در اندیشهٔ صحابه و خلفای راشدین: ۳۹۰
فقه اسلامی میان سنتگرایی و تجدیدپذیری: ۳۹۶
منطقة الفراغ یا منطقهٔ ازاد تشریعی: ۳۹۷
منطقهٔ نصوص غیر قطعی یا گنجایش‌دار:..۴۰۰
تغییرپذیری فتوا با تغییر زمان، مکان، شرایط و عادات:..۴۰۴
موضعگیری جامعهٔ اسلامی در بارهٔ دیگر جامعه‌ها:..۴۱۱
مسلمانان در دوران‌های طلایی: ۴۱۵
طبیعت واضح و شفاف جامعهٔ اسلامی: ۴۱۷
دو تهدید علیه جامع اسلامی:...۴۲۰

آوای سنت

مقدمه‌ی مترجم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وأصحابه ومن تبعهم بإحسان.

سخن‌گفتن از دینِ خدایان‌زُدا و خداگرا، غمسوز و غمساز و ویرانگر و سازنده‌ای به نام اسلام، این عطیهٔ ارزشمند الهی، این مهمان نازنین آسمانی و این ارمغان گرانمایهٔ آن عزیزِ از ملکوت بازآمده که اغلب چون بینوایان بی‌نام و نشان در مجلس سست‌همتان و همانند اهل دل در میان اهل گِل، قدرناشناسانه مورد بی‌مهری و جفاکاری قرار می‌گیرد، کاری است بسیار حساس و نیازمند بسی دقت و احتیاط. چرا که هرگونه لغزش و سهل‌انگاری در این میدان، پیامدهای ناگوار و جبران‌ناپذیری به دنبال خواهد داشت که می‌توان در یک دید کلی آن‌ها را در سه حوزهٔ: جفا به خود، جفا به دین خدا و جفا به خلق خدا جمعبندی نمود. حساسیت و خطر هرکدام از این‌ها هم کاملاً آشکار می‌باشد و ما از این سه خطر به خداوند دستگیر پناه می‌بریم.

از این روست که مسلمان و به ویژه دعوتگر مسلمان، باید پیش از هرچیز خود «گوهر دین» را بشناسد، سپس در مقام عرضهٔ دین به جای لفاظی و ترفندسازی به منظور یارگیری و افزایش هوادارن –که معمولاً در سیاست رایج است– و به جای مدح و تعریف مصلحت‌اندیشانه از دین، با حساسیت عالمانه و حرارت عارفانه و غیرت عاشقانه و بیان صادقانه، این «گوهر» احیاگر و ایمان‌زا و انسان‌پرور را آشکار و آفتابی کند و آن را با سخاوت تمام در اختیار همگان بگذارد.

گوهر دین هم به شهادت گوهرشناسان، نه صرف فقه است و نه قوانین اجتماعی دین و نه نظام سیاسی آن، و نه به اصطلاح دین ایدئولوژیک و قالبی و متکی به

مصلحت‌اندیشی، بلکه گوهر دین عبارت است از: «ایمان» یا غلبهٔ خداوند بر قلب مسلمان، به معنای کسی که تسلیم دستورات خداوند می‌باشد. این ایمان اساساً شور است و علاقه و محبت و ایثار و بیم و امید و اشتیاق و... که در تفکر اسلامی ارتباط مستقیم و مستحکمی با خداوند پیدا می‌کند. بر این اساس چاشنی دینداری همین ایمان به خداست به معنای خدامحوری در محبت و اطاعت. و اصولاً به فرد و جامعه‌ای مسلمان گفته می‌شود که مشخصهٔ بارز آن‌ها «خدامحوری» باشد. در بارهٔ همین گوهر گرانقدر است که گفته‌اند: «اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن» و یا گفته‌اند: «غیر عَذب دین، عذاب است این همه».

بدیهی است که این خدامحوری به معنای نفی ظواهر و شریعت‌ستیزی نیست، آنگونه که برخی می‌پندارند، بلکه تمام سخن این است که در امر دینداری و هر کار دیگری نباید با ارزیابی‌های ناصواب و معلول، ترتیب منطقی امور و اصل رعایت اولیت‌ها را برهم زد. در دینداری اعم از پذیرش دین، تبلیغ دین، آموزش دین و... همه جا خدا مقدم است و ایمان، و بقیه امور در مراتب بعدی قرار می‌گیرند. یعنی خدامحوری و ایمان پایبندی به شریعت را هم به دنبال می‌آورد ولی برعکس نه، به عبارت دیگر هر کار فقه‌پسندانه‌ای لزوماً خداپسندانه و هر جامعهٔ فقهی هم لزوماً جامعه‌ای ربانی و دینی نخواهد بود. این که می‌گوییم: خدامحوری و ایمان بدون پایبندی به قوانین ظاهری، اساساً ممکن نیست، به دلیل این آیه از قرآن می‌باشد که می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر در ادعای خدادوستی صادق هستید، از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد».

چنانچه مشاهده می‌شود، در این آیه رضایت خداوند از مدعیان ایمان، به پیروی از پیامبر مشروط شده است و دیندارانی که مدعی ایمان به خداوند هستند و ادعا می‌کنند که آرمان اصلی و نهایی آن‌ها کسب رضایت خداوند می‌باشد، بدون پیروی از حضرت

محمد ﷺ به هدف‌شان دست نخواهند یافت. از طرف دیگر مطابق این آیه نشانهٔ اصلی محبت و محبوبیت، محمدی‌بودن است و هرچه فرد محمدی‌تر باشد، خدادوست‌تر و خداپسندانه‌تر خواهد بود.

اکنون قاطعانه می‌توان گفت: ما در تمامی امور دینداری، چه در اجرای آن و چه در تبلیغ آن و چه در برپایی یک جامعهٔ دینی، باید پیش از هرچیز به خدا توجه کنیم، خدا را محور قرار دهیم، و خدا را به عنوان محور معرفی کنیم، به فکر تجدید ایمان خود و دیگران باشیم، به فکر پرورش فردی ربانی، خانواده‌ای ربانی و جامعه‌ای ربانی باشیم، نه فرد، خانواده و جامعه‌ای فقهی یا حزبی یا...

مبادا شدت علاقه به اصلاح اوضاع جامعه و ملت، ما را از آرمان نهایی دین و گوهر اصلی دینداری یعنی خدا و ایمان غافل سازد، و خواسته یا ناخواسته و دانسته یا ندانسته به آفت بهره‌کشی از دین گرفتار شویم و با تک‌بُعدی کردن دین، قبل از آشنایی و الفت با آن، چشم به احسان و نفعش بدوزیم، و بدون سرمایه‌گذاری و پرداخت هزینه، در صدد کسب سود برآییم و دین را در حصار تنگ مصلحت‌اندیشی زندانی کنیم و بدینوسیله آن را از یک نیاز حیاتی و بلکه اصل حیات، به فلسفه‌ای برای اصلاح جامعه تنزل دهیم که در این صورت سهم قلب و روح را از اسلام نپرداخته‌ایم، و باعث رنجوری و مرگ آن‌ها شده‌ایم؛ چرا که چنین برداشتی مصلحت‌اندیشانه از اسلام، فقط به کار اقناع عقل می‌آید، آن هم اقناعی خشک و غیر ایمانی و مبتنی بر فلسفه؛ و بر ایمان‌چشیدگان پوشیده نیست که:

پای استدلالیان چوبین بود پای جوبین سخت بی‌تمکین بود

آری، فرد و جامعهٔ قالبگرا و قشراندیش و غافل از مغز و گوهر، فرد و جامعهٔ غیر ایمانی و غیر ربانی، بی‌تمکین و سست و بی‌نشاط و بی‌روح و افسرده و پرنفرت و نفاق‌اندیش و ریاکار خواهند بود، و حاشا که چنین فرد و جامعه‌ای، دین‌پسندانه و ایمان‌پسندانه و خداپسندانه باشند!

لذا مسلمانان باید با پایبندی عملی به آیۀ روشنگر:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلاً مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ...﴾ [فصلت: ۳۳]. «و کیست خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی الله فراخواند».

در امر دینداری و دین‌گستری، همواره «خدا» را به عنوان هدف نهایی و آرمان اصلی خود، قرار دهند و هیچ مقصود دیگری را به جای او نگذارند و مصلحت او را بر مصلحت‌های خودمحورانۀ فردی و اجتماعی مقدم بدارند. آن وقت است که برکات از آسمان‌ها باریدن خواهند گرفت و فرد و جامعۀ مسلمان از تمامی صفات پسندیده‌ای که در قرآن به خدا اندیشان و خداپرستان و نه مصلحت‌اندیشان و مصلحت‌پرستان وعده داده شده است، برخوردار خواهند شد و حیات طیبه در بارۀ آن‌ها مصداق خواهد یافت.

مسألۀ حیاتی دیگری که پرداختن جدی و عمیق به آن و تلاش در جهت گسترش آن ضرورت دارد مسأله وفاق و اتحاد در جامعۀ اسلامی است. حساسیت این نیاز و این ضرورت، آشکارتر از آن است که در بارۀ آن به شرح و توضیح پرداخت. اما به راستی چرا علیرغم پذیرش تأثیر بسیار مهم آن، هنوز آنگونه که مطلوب دین است، این امر تجلی اجتماعی بارزی نیافته است؟!

بدیهی است که انسان‌ها عموماً نوعی تعلق عاطفی و فکری به امور، وسایل و چیزهای خود دارند و معمولاً خودپسندند روان‌شناسان در یک آزمایش در میان مدارس آمریکا که در آن تعدادی تمبر هم‌اندازه به دانش‌آموزان می‌دادند و در بارۀ اندازۀ تمبرها از آن‌ها نظرخواهی می‌کردند با نتیجۀ جالبی مواجه شدند: دانش‌آموزان تمبرهای آمریکایی را که در اصل با دیگر تمبرهای بیگانه هم‌اندازه بودند، بزرگتر می‌دانستند!

دایرۀ فراگیری این خصلتِ فطری، عقاید و اندیشه‌ها و مذهب را هم در برمی‌گیرد، بدین ترتیب که فرد معمولاً آرا و عقاید و مذهب خود را از دیگران برتر و درست‌تر می‌داند. البته این که این پندار صواب است یا ناصواب، بحث جدایی است و منظور این

نیست که نه صرف این که کسی خود را درست‌اندیش و حق بداند، لزوماً در ادعای خود صادق خواهد بود.

غفلت از گوهر اصلی دین و تبدیل دین به اندیشه‌های حزبی، قالبی و ایدئولوژیک، خواسته یا ناخواسته تولید انحصارطلبی و دیگر ستیزی نموده و حقایق را به اشخاص – و به ویژه ایدئولوگها – و گروه‌های متبوع یا به عبارت دیگر مفاهیم را به مصداق‌های ایدئولوژیک گره خواهد زد، نتیجهٔ این نوع تفکر هم خود مطلق‌انگاری و رواج آفت: «هرکه با ما نیست لاجرم بر ماست» خواهد بود و تردیدی نیست که برای اتحاد و همدلی و وفاق که پس از عقاید، رکن رکین دین اسلام به حساب می‌آید، دشمنی خطرناکتر و آفتی زیانبارتر، از این تلقی نادرست وجود ندارد.

مسلمانان و به ویژه دعوتگران و مبلغان دین باید با حساسیتی فوق العاده بدین نکته توجه نمایند که هیچ فرد یا گروه یا حزب یا مذهبی مساوی با کل دین نیست و لازمهٔ پذیرش اسلام، تسلیم‌شدن در مقابل فلان فرد و یا گروه و حزب مسلمان و حتی قبول مذهبی خاص از میان مذاهب رایج اسلامی نیست و نباید مفهوم اسلام را با فرد و گروه یا مذهبی خاص گره زد و دیگران را جز در صورت پذیرش آن برداشت فردی یا گروهی یا مذهبی خاص، غیر خودی و بیگانه خواند.

پرواضح است وقتی می‌گوییم: مفهوم اسلام را نباید با فردی خاص گره زد، منظورمان افراد غیر از شخص شخیص پیغامبر محبوب ﷺ می‌باشد. چرا که مفهوم اسلام و مصداق اسلام تنها در شخصیت یک فرد، به طور کامل انطباق یافته‌اند و آن شخص کسی نیست جز پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ، بدین معنا که فقط شخص پیامبر ﷺ است که اقوال و کارها و تأییدات وی، حجت و الزام‌آور بوده و به عنوان قانون دینی، مشروعیت دارند، لذا نمی‌توان فردی غیر از ایشان ﷺ را محور وحدت و اساس همبستگی و مرجع رفع دعوا قرار داد. اساساً عامل تشکیل امت اسلامی و سرّ همراهی و همگرایی مسلمانان، اعتقاد به نبوت می‌باشد:

حــق تعــالی پیکــر مــا آفریــد | و ز رسـالت در تـن مـا جـان دمیـد
حرف بی‌صوت، اندرین عـالم بُـدیم | از رسـالت مصـرع مـوزون شـدیم
از رسـالت در جهـان تکـوین مـا | از رسـالت دیـن مـا آیـین مـا
آنکه شأن اوسـت یهـدی مَـن یُریـد | از رسـالت حلقـه گِـردِ مـا کشـید
از رسـالت هـم‌نـوا گشـتیم مـا | هـم‌نفـس، هـم مـدعا گشـتیم مـا
دل بـه محبـوب حجـازی بسـته‌ایـم | زین جهت با یکدیگر پیوسـته‌ایـم[۱]

مبادا به جای تقید به ضوابط و اصول راهگشا و حیاتبخش قرآنـی کـه بـر لـزوم داور قراردادن پیامبر ﷺ[۲] و بر لزوم اخذ گواهی و جلب موافقـت ایشـان در کـار دینـداری و دین‌گستری[۳]، مصرانه تأکید می‌ورزند، بی‌توجه به نهیب بیدارگر دین، خودسـرانه اقـدام به بتگری و معیارتراشی نموده و فرد، گروه، مذهب یا هر معیار غیر ربـانی و خودسـاختهٔ دیگری را برجای پیامبر بنشانیم و با این کار تیشه به ریشهٔ وفاق اجتماعی و همـدلی زده و بر طبل تفرق و همستیزی بکوبیم و در نتیجه به آفت مرگبار و ذلـت‌آور شـرک گرفتـار شویم![٤].

آنگاه، هرکدام معیارهای خـود را کامـل و کـافی بـدانیم [٥]، و در عـین بـی‌خبـری و خام‌طمعی و خودفریبی و همستیزی، از کمال خویش خیالی گمان کنیم کـه گـل بـه سـر دین و دینداران می‌زنیم و چنین پنداریم که طاعت می‌کنیم، بی‌خبر کـه از معصـیت جـان

۱- اقبال لاهوری /.

۲- ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ...﴾ [النساء: ٦٥].

۳- ﴿...وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: ١٤٣].

٤- ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا﴾ [الروم: ٣١ – ٣٢].

٥- ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: ٣٢].

می‌کنیم و غافل از این که همچون رسن تابان و طناب‌بافان، بـا افـزایش فعالیـت، هرچـه بیشتر به عقب بازمی‌گردیم و سیر قهقرایی ما شتاب بیشتری می‌یابد![1].

روی سخنم با عموم مسلمانان و به ویژه با مبلغان و دعوتگران دین است: قبول داریم. آری، قبول داریم که غیر از خداوند و پیامبرش ﷺ افراد و چیزهای دیگری هم هستند کـه محبوبند و نازنین، و از ما هم انتظار می‌رود و انتظار دارند که نسبت به آن‌ها مهر بـورزیم و رضایت خاطرشان را جلب کنیم، اما کمال بی‌انصافی و بی‌غیرتی اسـت اگـر در چشـم مروت و محبت خاک بپاشیم و این خرده محبوبان استعمارگر را به جای آن که از تیغ «لا إله إلا الله» بگذرانیم، بر تخت پادشاهی سرزمین دل بنشانیم و به جای این که قلـب را در راه کسب استقلال یاری کنـیم، در کمـال سـتمگری و قدرناشناسـی آن را تحـت سـلطهٔ بیگانگان درآوریم! و به جای این که مشتاقانه برای داوری به محکمهٔ پیامبر خدا مراجعـه کنیم، کرسی قضاوت را به نااهلان بسپاریم! تعهد مسلمانی ایجاب می‌کند که فرد مسلمان همچون دادستانی عادل در مقام داوری بنشیند و حدود نازنینی محبوبان را دقیقاً مشخص کند، آنگاه عزیزان بی‌جهت را پس بزند و دلیرانه و غیرتمندانه مولوی‌وار نهیب زند:

نـازنینی تـو، ولـی در حـد خـویش   الله الله، پـا منـه از حـد، تـو بـیش

اگر چنین کردیم و به جای افراد، گروه‌ها، مذاهب و... ایمان قرآنی را مبنـای اخـوت قرار دادیم و خدا و پیامبر را عملاً به عنوان معیار آشنایی و همدلی پذیرفتیم، یقین بـدانیم که کلید گنج مقصود را به دست آورده‌ایم و ناگهان با کمـال شـگفتی و شـادمانی متوجـه خواهیم شد که دل‌ها از نفرت، سینه‌ها از کینه و جامعه از اختلافات و امتیـازات طبقـاتی عاری خواهند شد. آن وقت در سایهٔ دلپذیر وفاق اجتماعی و با شهد اتحاد، زندگی معنا و لذت دیگری خواهد یافت، و آن وقت دیگر باهم خواهیم خندید نه به هـم، و بـرای هـم

۱- درست مانند آن‌هایی که: ﴿ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف:۱۰٤].

خواهیم گریست نه از دست هم و آن وقت هرچه را برای خود بخواهیم بـرای برادرمـان نیز خواهیم خواست...!! در غیـر ایـن صـورت آنجـا کـه بـه علـت تفکـرات و تعلقـات ایدئولوژیک، برادری هنوز در اندیشه و قلب ما محل تردید و مناقشه و مراد ما ناکـامی و نامرادی یکدیگر باشد، دیگر ادعای ارث و انتظار همدلی و همدردی، محض خیالپردازی و خیالپردازی محض بود.

این‌ها مطالبی بود که بیان آن‌ها برای رشد و تثبیت وفاق اجتماعی و نهادینه‌شدن جریان دعوت اسلامی و گسترش دین، ارمغان مبارک پیامبر ﷺ لازم به نظـر مـی‌آمـد. از خداونـد بزرگ خواستاریم که ما را در هیچ حالی از عنایات کریمانهٔ خودش محروم نگرداند.

و اما اکنون مطالبی در بارهٔ انگیزه و چگونگی ترجمهٔ این کتاب:

اولین بار حدود پنج سال پیش بود که کتاب «**الخصائص العامَّةُ للإسلام**» نوشته دکتر قرضاوی – حفظه الله – به دستم رسید. از آن زمان تاکنون چندین بار کتاب را مطالعه نموده‌ام، چرا که برای فهم بهتر دین و آگاهی از امتیازات اسلام و نیر برای پی‌بردن به سر دلربایی این دین در هر زمین و زمینه و زمانه‌ای، مطالب آن را روشنگر و سودمند و راهگشا یافتم.

سپس از آنجا که جای چنین کتابی را در میان جامعهٔ خـود خـالی دیـدم، تصـمیم بـه ترجمهٔ آن گرفتم تا بدینوسیله هم خلأ مود را پر کنم و هم به جامعه‌ام که خود را مـدیون تلاش‌های دلسوزانهٔ بسیاری از افراد آن می‌دانم، خدمتی هرچند اندک و ناچیز کرده باشم. اینک به یاری و توفیق خداوند منان و با کمک و تشویق دوستان ارجمندم ترجمـهٔ کتـاب پایان یافته، و در دست خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد، تا چه در نظر آید!

اما در مورد کیفیت ترجمه، پیش از هرچیز لازم و مناسب می‌بینیم به یکی از باورهـای عامیانهٔ موجود در میان کردها اشاره کنم و آن این که: «چێشتی دەسی نوێمس، بوّ سەرئێشە باشە» یعنی: دستپخت [آشپز] نوآموز و بی‌تجربه، برای رفع سـردرد مفیـد اسـت. واضـح است که مراد پیشینیان نکته سنج ما نه بیان نکات پزشکی بـوده و نـه دخالـت در حـوزهٔ

تخصص کارشناسان تغذیه، بلکه مرادشان پشتیبانی از نوآموزان و افراد تازه‌کار، از طریق ایجاد فضای روانی مناسب در جامعه می‌باشد و این امر نشان می‌دهد که آنان نیک می‌دانسته‌اند که خامی و سخت‌رویی عاقبت کار دست برخی از فرزندان‌شان خواهد داد بدینگونه که پای از گلیم خود فراتر خواهند نهاد و خود را در معرض آسیب قرار خواهند داد. اما حتی در چنین حالتی هم از شدت عطوفت و غیرت پدری، به توجیه خامی و سخت‌رویی آن‌ها پرداخته‌اند هرچند این کار به قیمت فریب‌دادن ذایقه هم باشد!

بنده نیز از همین ابتدا اعتراف می‌کنم که کار ترجمه‌ام ران ملخی بیش نیست، و دستپختی است که اگر قبل از خوردن آن، به نام رفع سر درد کلاه گشادی بر سر حس پشایی گذاشته نشود و از چاشنی اغماض مهمانان بزرگوار برخوردار نگردد، جز تلخکامی برای خوانندگان و عرق شرم برای مترجم مسکین، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

دغدغۀ اصلی ما به هنگام ترجمۀ این کتاب، رعایت امانت و انتقال پیام مؤلف در قالب جملات فارسی روان به خوانندگان بوده است. برای نیل به این هدف خود را مقید به ترجمۀ لفظ به لفظ عبارات ندانسته‌ایم، بلکه بیشتر از روش ترجمۀ آزاد استفاده کرده‌ایم.

در مواردی که نیاز به توضیح بیشتر احساس می‌شد، عباراتی را وارد متن کرده‌ام که با علامت [ ] مشخص شده‌اند و یا پاورقی‌هایی به کتاب افزوده‌ام که با ذکر واژۀ (مترجم) در پایان آن‌ها، از پاورقی‌های مؤلف بزرگوار کتاب جدا شده‌اند.

برای ترجمۀ آیات مبارک قرآن، به دلیل حسایت کار و بضاعت اندک مترجم، بر سر خوان رنگین و کریمانۀ استاد خرمدل – أدام الله بقاءه علی طاعته ومحبته – نشستیم و ترجمۀ ایشان را مبنا قرار دادیم. البته در برخی موارد دخل و تصرف‌هایی نیز صورت گرفته و ترجمۀ ایشان عیناً نقل نشده است.

در کار این ترجمه همواره از راهنمایی، تشویق و همکاری دوستان بزگوارم، دانشجویان رشته فقه شافعی دانشگاه تهران برخوردار بوده‌ام و بخش‌هایی از این کتاب را مستقیماً برخی از این دوستان ترجمه کرده‌اند و همین بزرگواران بودند که از ابتدا با

تشویق‌های مکرر خود، به این مسکین جسارت و جرأت بخشیدند. لذا بر خود واجب می‌دانم که همین جا از تمامی آن‌ها – بدون ذکر اسامی – صمیمانهٔ تشکر کنم، از خداوند بزرگ خواستارم که هم ایشان و هم تمامی مسلمانان را در راه خدمت به دین و جامعه موفق و ثابت‌قدم بدارد.

توفیق عبادت پروردگار و خدمت به خلق را از خداوند بزرگ خواستاریم.

جلیل بهرامی نیا

۳۰ / ۸ / ۱۳۷۸ شمسی

مقدمهٔ نویسنده

پروردگارا! و را می‌ستایم، ستایشی پاک، همیشگی و مبارک؛ همانگونه که شایستهٔ ذات تو و نعمت‌های فراوانت می‌باشد. و بر بنده و پیام‌آورت، ارمغان مهر و رحمتت برای جهانیان، حضرت محمد ﷺ و نیز بر آنان که هم اکنون و در آینده تا فرارسیدن قیامت مردم را به پیامیش فرا می‌خوانند و هدایتش را می‌پذیرند، درود می‌فرستم.

از چند دههٔ پیش، برای مقابله با شعارهایی که آن زمان در مصر و جهان عرب، تحت عنوان «حتمی‌بودن راه حل کمونیستی» سر داده می‌شدند، نگارش مطلبی را در بارهٔ «حتمی‌بودن راه حل اسلامی» آغاز نمودم.

از جمله بخش‌هائی که تصمیم به نگاشتن آن گرفتم، بخشی بود با عنوان «ویژگی‌های راه حل اسلامی» که مرتب افزایش یافته و طولانی می‌شد، تا این که – با حجم گسترهای که در پایان، یافت – به گونه‌ای درآمد که می‌شد به صورت حلقه‌ای جداگانه در زنجیره مطالب «حتمی‌بودن راه حل اسلامی» گنجانده شود.

اما خود، به هنگام درنگ و بازنگری دریافتم که این ویژگی‌ها، چیزی جز ویژگی‌های خود اسلام نیستند، و چه بهتر که به صورت مستقل از آن زنجیره – که ممکن بود رد شده و یا مورد رویارویی قرار گیرد – کتابی ویژه بدان اختصاص یابد، تا بدین وسیله ساختار ماندگار و فرازمانیِ کتاب محفوظ بماند.

دیگر این که حدود پنج سال پیش، از طرف دانشگاه لیبیایی، برای شرکت در «همایش قانونگذاری اسلامی» که در شهر بیضا از شهرهای کشور عزیز لیبی، به سرپرستی دانشکدهٔ

پژوهش‌های اسلامی و زبان عربی آن شهر، برگزار گردید، دعوت شدم تا در مورد موضوع: «شریعت اسلامی، قابل اجرا در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها»[1] سخنرانی نمایم.

از جمله مطالبی که خود آن دانشگاه برای اثبات شایستگی شریعت اسلامی و جاودانگی آن، برعهده‌ام نهاده بود، موضوع «ویژگی‌های شریعت اسلامی» بود که با ژرف‌اندیشی به هنگام نگارش آن، پی بردم که این نیز درخورِ کتابی است که جداگانه بدان اختصاص یابد.

سپس ترجیح دادم که ویژگی‌های شریعت – یا قانونگذاری و تشریع – اسلام را با ویژگی‌های اصلیِ کلی دین اسلام اعم از: عقاید، عبادات، اخلاق و قانونگذاری، ترکیب نمایم.

رأی نهایی‌ام نیز همین شد، اگرچه در میان اطرافیانم بودند کسانی که نظرشان همچنان بر انتشار جداگانه ویژگی‌های شریعت بود، با این توجیه که برای بیشتر حقوقدانان و روشنفکران دست اندر کار مسائل فقه و حقوق، آگاهی از این جنبه ارزش ویژه‌ای دارد و ترکیب آن با ویژگی‌های کلی اسلام که معمولاً کمتر مورد توجه برخی از آن‌ها قرار می‌گیرد، مانع استفادهٔ بهینه آنان، در این زمینه می‌گردد. البته اگر خدا میسر نماید، در آینده حتماً در این مورد، فکری خواهم کرد.

با گشایش دو دانشسرای تربیت معلم دختران و پسران در قطر، پایه‌گذاری رشتهٔ مطالعات اسلامی و تدریس مادهٔ «فرهنگ اسلامی» برای همهٔ رشته‌ها، در هردو مرکز به من واگذار گردید که وجود موضوعک «ویژگی‌های کلی اسلام» در ضمن این درس، برایم فرصتی شد تا به تکمیل نوشته‌های پیشین و آماده‌ساختن آن برای چاپ بپردازم.

به علاوه، شهید سید قطب از پیش کتاب ارزشمندش: «ویژگی‌های عقیدهٔ اسلامی»[1] را – در دوران زندان – نوشته بود. این کتاب – همچنانکه از عنوانش پیداست – تنها به

۱- انتشارات مکتب اسلامی بیروت، پس از بازنگری، آن را تحت عنوان «**شريعة الإسلام خلودها وصلاحها للتطبيق فی كل زمان ومكان**» منتشر ساخته است.

جنبه‌ای از جوانب دین گستردۀ اسلام، یا همان جنبۀ بینشی و اعتقادیِ آن عنایت دارد؛ یعنی: آنچه ویژگی‌های نگرش کلی اسلام را در بارۀ خدا، هستی، زندگی و نوع انسان روشن می‌سازد. اما ویژگی‌های کلی راهکار، روش یا نظامی اسلامی – با آنچه از باورها، عبادات، اخلاق و قوانین که در آن سراغ می‌رود – هدف وی در کتاب یاد شده نبوده است، گرچه گاهگاهی نه به عنوان هدف بلکه به تبع موضوع، جسته و گریخته به اندکی از آن‌ها اشاره نموده است.

لذا، این کتاب در حقیقت تکمیل‌کنندۀ همان نوشته‌های شهید سید قطب رحمه الله می‌باشد، و بنابراین جای شگفتی نیست که برخی سرفصل‌های اصلی همانند: ربانی‌بودن، فراگیری، واقع‌نگری و توازن (میانه‌روی) را از آن کتاب برگرفته‌ام، اگرچه [باید بگویم] که به نظرات و تفسیرهای ایشان در بارۀ آن سرفصل‌ها، پایبندی کامل افزایش و کاهش مقدار بحث شخصاً اقدام نموده‌ام.

برای نمونه، ایشان از ویژگی «ربانی‌بودن» به معنای خدایی‌بودنِ منبع و بنیان سخن گفته و در این زمینه به گونه‌ای ژرف و رسا به بحث پرداخته است، اما وی – رحمه الله – به معنای دیگری ربانی‌بودن، همانکه ما آن را «ربانی‌بودن هدف و مقصد» نامیده‌ایم توجهی ننموده است، در حالی که معنایی است بنیادی و قابل توجه، و چه بسا همان نخستین معنایی باشد که با ذکر واژۀ ربانیت و ربانی، بلافاصله بر خاطر یک مسلمان گذر می‌کند.

همچنین وی رحمه الله بر مفهوم «ثبات» یا سنت‌گرایی در دین اسلام تکیه نموده و آن را محور قرار داده است و قویاً بر این مطلب پای می‌فشارد. این دیدگاه البته از نقطه نظر بینشی و اعتقادی پذیرفتنی و برای رویارویی با مدعیان «نوگرایی» مطلق در جهان کنونی ما لازم است و واجب، اما آنجا که از اسلام به عنوان مجموع عقیده و شریعت و نظام

۱- این کتاب با عنوان «ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی» به وسیلۀ محمد خامنه‌ای ترجمه شده است. (مترجم)

زندگی سخن می‌گوییم، برداشت من این است که ویژگی دین اسلام، ایجاد هم‌آهنگی بین سنت و نوگرایی است و این چیزی است که در همین کتاب آن را اثبات می‌نمایم.

در این کتاب من به شرح و تحلیل هفت ویژگی پرداخته‌ام که عبارتند از:

۱) ربانی‌بودن.

۲) انسانی‌بودن.

۳) فراگیری، منظور از این شمول آن است که زمان، مکان و نوع انسان را در بر می‌گیرد که در واقع سه ویژگی را به همراه می‌آورد: جاودانگی، جهانی‌بودن و همه جنبه‌بودن.

٤) میانه‌روی یا توازن.

۵) واقع‌نگری.

٦) ایجاد هماهنگی بین سنت و نوگرایی.

۷) شفاف و واضح‌بودن.

تصور من این نیست که همین موارد هفتگانه، تمامی ویژگی‌های کلی اسلام باشند، چرا که ممکن است بر این‌ها [مواردی تازه] افزوده گردد و چه بسا در چاپ بعدی، به این امر اقدام نمایم.

همچنین گمان نمی‌کنم که در شرح و تحلیل، حق هر ویژگی را به گونهٔ باید و شاید ادا کرده باشم، اما تلاش من برای نیل به چنین هدفی بوده است و البته هر تلاشگری نتیجه‌ای دارد ﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾: و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی، و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پیشتیبانی) خدا (انجام‌پذیرفتنی) نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او برمی‌گردم.

یوسف قرضاوی

قاهره ۲۳ صفر سال ۱۳۹۷ هـ . ق

بخش اول:

ربانی‌بودن

آوای سنت

نخستین ویژگی از ویژگی‌های کلی اسلام عبارت است از: ربانیت.

ربانیت – چنانکه صاحبنظران زبان عربی می‌گویند – مصدری است صناعی، منسوب به «رب» که به صورت غیر قیاسی الف و نون بر آن افزوده شده است، و معنایش: نسبت یافتن و انتساب به رب یعنی الله ﷻ می‌باشد و هنگامی به انسان «ربانی» گفته می‌شود که پیوندی ناگسستنی با «الله» داشته باشد، از دین و کتاب او آگاه باشد، و آن را به دیگران بیاموزد و معلم دین و کتاب خدا باشد. در قرآنکریم در این باره چنین آمده است:

﴿وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩﴾ [آل‌عمران:۷۹].

«بلکه با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده اید، مردمانی ربانی و خدایی باشید».

هدف از ربانی‌بودن در این بحث دو مطلب می‌باشد:

۱) ربانی‌بودن هدف و مقصد. ۲) ربانی‌بودن منبع و برنامه.

۱) ربانی‌بودن هدف و مقصد

منظور ما از ربانی‌بودن هدف و مقصد این است که دین اسلام آرمان نهایی و هدف پایانش را، [برقراری] پیوند و رابطۀ نیکو با خداوند ﷻ و دستیابی به رضایت و خشنودی او قرار می‌دهد و این است آن بزرگترین هدف اسلام و به تبع آن بزرگترین هدف انسان و نقطۀ مورد توجه و پایان آرزوها و تلاش و تکاپویش در زندگی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ٦﴾ [الإنشقاق: ٦].

«هان ای انسان! تو پیوسته با تلاشی بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد».

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلۡمُنتَهَىٰ ٤٢﴾ [النجم: ٤٢].

«و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می‌شود».

این که اسلام آرمان‌ها و اهداف دیگری دارد که فردی اند و اجتماعی، جای اندک بحثی هم ندارد، اما با درنگ و بازاندیشی درمی‌یابیم که این اهداف در حقیقت در خدمت همان آرمان برتر، یعنی خشنودی خدا و دریافت پاداش نیک می‌باشند؛ از این رو هدف اهداف و آرمان آرمان‌ها، همین است و بس.

درست است که در اسلام قوانین تجاری و نظامی و معاملاتی وجود دارد، اما مقصود از آن‌ها، سامان‌بخشیدن به زندگی مردم به منظور تأمین آسایش، و نجات آن‌ها از کشمکش بر سر کالای بی‌ارزش دنیا می‌باشد، تا بدین وسیله فرصت یابند که خدا را بشناسند، فرمان‌هایش را بپذیرند و در زمینه‌های مورد پسند او، به تلاش و تکاپو بپردازند.

و در اسلام جهاد و پیکار با دشمنان وجود دارد، اما هدف نهایی این است که:

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ٣٩].

«تا فتنه‌ای باقی نماند (و دشمنان نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از اجرای فرمان‌های خدا بازدارند) و دین خالصانه از آنِ خدا گردد».

همچنین در اسلام جستجوی روزی در اطراف و جوانب این کرهٔ خاکی، و بهره‌گیری از پاکی‌ها، مورد تشویق قرار گرفته است، اما هدف نهایی همان به جای‌آوردن شکر نعمت‌های خدا و ادای حق اوست:

﴿كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ ١٥﴾ [سبأ: ١٥].

«از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جای آورد، سرزمینی است پاک و پاکیزه و (آفریدگارتان) آفریدگاری است بس آمرزنده».

تمامی آنچه از قانون و توجیه و راهنمایی در دین اسلام وجود دارد، تنها به منظور آماده‌نمودن انسانی برای بندگی و عبادت کامل و خالصانه خدای یگانه می‌باشد و نیز برای این که انسان کاملاً فرمان‌پذیر و بندهٔ خدا باشد و نه بندهٔ کسی و یا چیزی غیر از

او. به همین دلیل روح و گوهر اسلام همان توحید است. بدین معنا که انسان به این آگاهی و دانش برسد که قانونگذار و فرمانروا و فریادرسی جز خدا وجود حقیقی ندارد و او را در فرمان‌پذیری و داوری و در یاری‌جستن و کمک‌خواهی یگانه و جدا سازد، نه کسی را با او، و نه او را با کسی شریک سازد. این است معنای: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾ (الفاتحه: ۵). «(پروردگارا!) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

که فرد مسلمان روزانه حداقل هفده بار به هنگام خواندن سورۀ فاتحه در تمامی رکعات نمازها آن را تکرار می‌کند. خداوند پیام‌آورش محمد ﷺ را مخاطب و متوجه این حقیقت نمود و به او فرمان داد که آن را آشکار ساخته و به توده‌های مردم برساند. در این مورد می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ۝١٦١ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ۝١٦٣ قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ وَلَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ۝١٦٤﴾ [الأنعام: ١٦١ – ١٦٤].

«بگو: بی‌گمان پروردگارم (با وحی آسمانی و قرآنی) مرا به راه راست رهنمود کرده است و آن دین راست و استوار و پابرجا یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حقگرا (و از روش‌های انحرافی محیط خود، رویگردان) بوده و از زمرۀ مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من برای خداست که پروردگار جهانیان است. او را هیچ شریکی نیست. و به همین دستور داده‌شده‌ام و من اولین تسلیم‌شدگان (این دستور) هستم. بگو: آیا (سزاوار است) که اختیار خود را جز خدا به کسی یا چیزی دیگر بسپارم و حال آن که خدا پروردگار و صاحب اختیار هر چیزی است؟حال آنکه او پروردگار همه

چیز است. و هر کسی تنها به زیان خودش مرتکب گناه می‌شود. و هیچکس بارِ گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. آن‌گاه به سوی پروردگارتان باز مـی‌گردیـد و شـما را از (اعمالتـان و) اختلافاتی که داشتید، آگاه می‌سازد».

در حقیقت هدف آفرینش انسان تنها این نیست که بخورد و بنوشد و به تفریح و بازی بپردازد، سپس به سان یک حیوان سر بر خاک بگذارد و بمیرد؛ همانند آن‌هایی که خداوند در باره‌شان می‌فرماید:

﴿يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ﴾ [محمد: ۱۲].

«بهره می‌گیرند و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند!».

هدف آفرینش انسان به حقیقت بسی برتر و ارزشمندتر از این‌هاست. مشهور است که نادان زندگی می‌کند تا بخورد، و خردمند می‌خورد تـا زنـدگی کنـد، امـا اینجـا پرسشـی می‌ماند که پاسخ آن بسیار ضروری است و آن این که زنده‌ماندن خردمند برای چیسـت؟ خود زندگی هدف نیست تا ذاتاً مورد نظر باشد و به ناچار هدفی باید باشد که انسان بـرا نیل به آن زندگی کند، این هدف کدام است؟ ماتریالیستها که در جهان بینی و فلسفۀ خود پاسخی کامل نمی‌یابند، اما مؤمنان و دینداران می‌گویند: هدف زندگی انسان این است که آفریدگارش را بشناسـد و او را عبـادت کنـد. یعنـی: مشـتاقانه و بـا طلـب کمـک از او، فرمان‌هایش را کاملاً اجرا کند و مأموریت سفارت و جانشینی او را بر روی زمین به انجام رساند.

بدین ترتیب وقتی زندگی نادان برای خوردن و خوردن دانا بـرای زنـده‌مانـدن اسـت، پس (می‌توان گفت: که) زنده‌ماندن مؤمن برای عبادت خدای یگانه است.

قرآن ضمن بیان هدف آفرینش جن و انسان این حقیقت را آشکارا مقرر داشته و بدان تصریح می‌نماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاريات: ٥٦ – ٥٨].

«من پریان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. از آنان نه درخواست هیچگونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و قدرتمند است و بس».

فراتر از این، قرآن بیان می‌دارد که آفرینش تمام هستی فرد است و فرودست آن، آسمان‌ها و زمین آن، هدفی جز این نداشته که مردم پروردگارشان را به عنوان دانا و توانای مطلق بشناسند. و این همان شناختی است که ورودی همهٔ هدایت‌ها و کلید تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾ [الطلاق: ١٢].

«خدا همان است که هفت آسمان و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آن‌ها جاری است تا بدانید خداوند بر هرچیزی تواناست و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است».

انسان بدین ترتیب، برای خودش آفریده نشده است، چرا که هر موجودی در این هستی، به منظور ارائه خدمت به غیر خودش خلق گردیده است. وی همچنین برای خدمت به موجود دیگری از آفریده‌های این جهان نیز آفریده نشده است، برعکس، همهٔ آنچه که در هستی موجود است برای خدمت رسانی به وی رام گردانیده شده‌اند، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ﴾ [لقمان: ٢٠].

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما کرده و نعمت‌های خود را – چه ظاهری و چه باطنی – بر شما گسترده و افزون ساخته است؟».

هرآنچه در این هستی است، برای انسان آفریده شده است. اما انسان خود برای خدا خلق شده است، برای شناختن و عبادت او و برای ادای امانتش در زمین. و همین به عنوان شرف و افتخار کافی است: سروری تمامی هستی و تنها بندگی آفریدگار آن.

از نتایج این ربانی‌بودن در روان فرد و در زندگی:

این ربانی‌بودن – در هدف و مقصد – بی‌گمان نتایج و فواید بسیاری در دورن شخصیت فرد و در زندگی، به همراه دارد که علاوه بر نتایج اخروی آن که در اوج ارزشمندی می‌باشند، در همین دنیا انسان از آن‌ها بهره‌مند می‌گردد. از جمله این نتایج و ثمرات:

نخست: آگاهی‌یافتن بر هدف وجود انسانی:

بدینگونه که انسان وجود خود را هدفدار ببیند، حرکتش را دارای فرجامی مشخص و زندگیش را دارای پیام و مأموریت بشناسد و در سایۀ چنین شناختی به معنادار‌بودن زندگی و ارزشمندیِ آن پی ببرد و معیشت خود را لذتبخش و روح‌پرور احساس کند. و نیز دریابد که او ذره‌ای سبک و ناچیز و سرگردان در فضا و آفریده‌ای وانهاده و فراموش شده نیست که در دل شبی تیره و تار، بی‌هدف و کورکورانه گام برمی‌دارد، همانند منکرین خداوند و یا گرفتاران دام تردید که نمی‌دانند: چرا به وجود آمده‌اند؟ چرا زندگی می‌کنند؟ و چرا سر بر خاک می‌گذارند و می‌میرند؟

نه، انسان چنین نیست، وی در گمراهی و کوری زندگی نمی‌کند، و به سوی پوچی و ناکجاآباد[1] رهسپار نیست، بلکه با شناختن خداوند و اقرار به یگانگی او، مطابق نقشه و هدایت پروردگار با آگاهی کامل از مأموریت، و با شناخت دقیق از مقصد نهایی، آرام و با

۱- ناکجا آباد: کنایه از زیستگاه و آبادی‌ای مجهول و دورافتاده. (لغت‌نامه دهخدا) [مُصحح].

نشاط پای در راه می‌نهد و گام برمی‌دارد. او گفتهٔ این شاعر حیران و سرگردان را، هرگز بر زبان نمی‌آورد که اظهار می‌دارد:

لبست ثوب العيش لم أستشر / وحيرت فيه بين شتي الفكر!

وسوف أنضو الثوب عني، ولم / أدر: لما ذا جئتُ وأين المفر؟!

پیراهن زندگانی را بدون این که با من مشورت شود بر تن کردم، در زندگی بین اندیشه‌های پراکنده و رنگارنگ، سرگشته شدم، فردا هم همان جامه را از تن بیرون خواهم آورد، بدون این که بدانم چرا آمدم و راه گریز کجاست؟!

و یا آنچه دیگری گفته است: «**جئت لا أعلم من أين ولكني أتيت**»: آمدم، نمی‌دانم از کجا؟ اما به هرحال آمدم!

هرگز! مؤمن هیچگاه لب به چنین گفته‌ای نمی‌گشاید، چرا که ربانیت، سرمنزلش را مشخص نموده است و لذا دریافته که از کجا آمده، آمدنش بهر چه بود؟ و می‌داند به کجا می‌رود و آرامگاهش کجا خواهد بود و «وطنش نمایان» است. کافی است از کتاب پروردگارش، دلایل ابراهیم خلیل الرحمان را در ردّ بت‌پرستان بخواند، آنجا که می‌گوید:

﴿فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٧ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ ٧٨ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ٧٩ وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ ٨١ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ٨٢﴾ [الشعراء: ۷۷ – ۸۲].

«همهٔ آن معبودها دشمن من هستند، به جز پروردگار جهانیان که مرا آفریده، و هم او مرا (به سوی سعادت دنیا و آخرت) راهنمایی می‌سازد، آن کسی که مرا سیر و سیراب می‌کند و به هنگام بیماری شفایم می‌دهد، آن کسی که مرا می‌میراند و زنده‌ام می‌سازد و آن کسی که امیدوارم در روز جزا و سزا، گناهم را بیامرزد».

دوم: راهیابی به فطرت:

از دیگر ثمره‌ها و فایده‌های این ربانیت، سازگاری‌یافتن و همنواشدنِ انسان با همان فطرتی است که آفریدگارش او را بر آن سرشته است. فطرتی که دردمند دین بوده و نیازمند ایمان به خداوند است و هیچ جایگزین دیگری را به جایش نمی‌پذیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰].

«خالصانه به سوی دین اسلام روی آور، این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد (و هدف و برنامه دیگری در پیش گرفت)».

راه‌یافتن انسان به فطرت و طبیعت نخستین خود، دستاوردی ناچیز و کم‌ارزش نیست، بلکه یافته‌ای است پرارج و قابل ملاحظه، و خودباوری و ثروتی است گرانبها که فرد در سایهٔ آن سازگار با خود و همنوا و هماهنگ با جهان گسترده و پرشکوهِ پیرامونش، به زندگی می‌پردازد. آخر کل هستی روی به سوی خدا داشته و ستایشگر و ثناگوی اوست:

﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ﴾ [الإسراء: ٤٤]. «و هیچ موجودی نیست مگر آنکه پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید؛».

به ذکرش، هرچه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است
نه بلبل بر گلشن تسبیح‌خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

حقیقت این است که خلأ فطری اولیه‌ای در انسان وجود دارد که پرنمودن آن نه از علم برمی‌آید و نه از فرهنگ و هنر و فلسفه. و تنها چیزی که می‌تواند آن خلأ را پر و آن کاستی را جبران نماید، ایمان به خداست و بس[1].

۱- مشکل امروز نوع انسان به ویژه در جوامع غربی، مشکلی است جدی به نام «بحران هویت» بدین معنی که اساساً «انسان‌بودن» چیست؟ نظریهٔ معرفتی رایج در تئولوژی مسیحی غرب این است که

احساس آشفتگی و پریشانی و تشنگی و گرسنگی، همواره تا هنگام‌یافتن خدا و ایمان به پروردگار و روی‌نمودن به پیشگاه او، در فطرت انسانی، باقی خواهد بود.

آنگاه پس از ایمان به خدا، خستگی جایش را به آسایش، تشنگی جایش را به سیرابی و اندوه و غم جایش را به شادمانی و آرامش خیال خواهد داد. اینجاست که انسان پس از دوران سرگشتگی و سرگردانی احساس نجات‌یافتگی خواهد کرد، پس از بیراهه و کژراهه‌رفتن‌ها، بر راه راست و صحیح قرار خواهد گرفت و بعد از نگرانی و پریشانی حالی به آرامش روان خواهد رسید. و اینجاست که دوران آوارگی و غربت وی به سر آمده، و به خانه و خانواده‌اش خواهد پیوست.

انسان در مقام معرفت، عمدتاً با چهارگونه رویکرد با واقعیت مواجه است: فلسفی، دینی، هنری و علمی. انسان با هرکدام از این رویکردها با «معنایی از واقعیت» مواجه می‌شود، اما هیچکدام از معناهایی که از طریق سه رویکرد: فلسفی، هنری و علمی عاید انسان می‌شود، قادر نیست «بحران هویت» بشر را برطرف سازد، بلکه تنها رویکرد دینی به واقعیت است که از عهدهٔ حل این معضل برمی‌آید. اگر انسان را در زمینهٔ شناخت کامل واقعیت خود و هستی، طفلی شیرخوار بدانیم – که چنین هم هست – رویکردهای غیر دینی به سانِ پستانکهای پلاستیکی هستند که کودک را نه سیر و آرام بلکه موقتاً فریب می‌دهند. اما رویکرد دینی همانند پستان مادر است که کاملترین پاسخ در مقابل نیاز گرسنگی و بی‌قراری می‌باشد. پیام الهیات امروز غرب این است که داروی معضل «بحران هویت» رویکرد دینی به واقعیت است. این پیام به مفهوم ترک سه رویکرد دیگر نیست، انسان در دوران مدرنبته می‌تواند فلسفه، علم و هنر را توسعه دهد، چنانکه داده است. پیام مسیحیت از همهٔ انسان‌ها می‌خواهد که در پروژهٔ توسعه و تنظیم امور زندگی، راه دریافت آن پیام را مسدود نکنند و در دام این پندار بی‌پایه نیفتند که انسان با کوشش‌های عقلِ خود بنیاد، این توانایی را دارد که به خود معنا بخشد و بحران هویتی‌اش را برطرف سازد، این نجات تنها با رویکرد به پیام زنده و سازندهٔ خداوند میسر است. (مترجم، با استفاده از سخنرانی دکتر مجتهد شبستری در «همایش روشنفکری در ایران». همچنین برای درک بهتر عجز دیگر مکاتب در کار معنی بخشیدن به انسان و لزوم «پابرهنه سوی مسجد دویدن»، ن.ک به: تمثیل پادشاه و کنیزک در ابتدای دفتر اول مثنوی معنوی و بخش «نتیجه» از کتاب: «سرگذشت قرن بیستم» نوشتهٔ: روژه‌گارودی).

فألقت عصاها واستقر بها النوی   کما قر عیناً بالإیاب المسافر

عصایش را بر زمین انداخت (از سفر بازایستاد) و اقامت گزید، همچنانکه مسافر با بازآمدن شادمان می‌گردد.

انسان به هنگام نیافتن خدا و دوربودن از پروردگار – و حال آن که او از شاهرگ گردن هم نزدیک است – به راستی چه زندگی پردرد و شقاوت‌بار، چه بهرهٔ ناچیز و چه تلاش و تکاپوی نافرجام و بی‌نتیجه‌ای خواهد داشت! سعادت، آرامش و حقایق و حتی هویت خودش را هم گم خواهد نمود:

﴿كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ﴾ [الحشر: ۱۹].

«همانند آن‌هایی که خدا را از یاد بردند، در نتیجه او هم خودشان را از یادشان برد».

حال زندگی یک انسان فاقد هویت و از خودبیگانه را اگرچه در نظر خود و دیگران، خردمند، شنوا و بینا، بلکه دانشگاهی و روشنفکر و شاید – فراتر از این‌ها – دکتر نام‌آوری در علوم و فرهنگ هم باشد، در نظر آورید! اصلاً آن که شناختی در بارهٔ خود ندارد، چگونه شخصیتش را بازخواهد یافت؟ و چگونه خود را خواهد شناخت، آن که پردهٔ فریب‌خوردگی و خودبرتربینی بین او و «خود» حقیقی‌اش فاصله انداخته است؟ و یا پیروی از خواسته‌های شخصی، دنیاپرستی، غرق‌شدن در باتلاق لذت‌های حسی و آرزوهای تن خاکی، وی را از خود مشغول داشته‌اند؟

انسان به راستی آفریده‌ای است شگفت‌انگیز، ترکیب‌یافته از مشتی گل و نفخه‌ای از روح خدا. آن که شناختنش از انسان تنها بر مبنای جنبهٔ خاکی بوده و دمیده‌شدن روح را به فراموشی می‌سپارد، حقیقت انسان را نشناخته و آن که در اندیشهٔ اعطای حق جسد از خوراک و نوشابهٔ حاصل از خاک بوده، و خوراک قسمت روحانی و معنوی را از ایمان و خداشناسی به او نمی‌رساند، به یقین حق فطرت انسانی را تباه نموده، ارزش آن را فرو نهاده، و آن را از مایهٔ زندگی و نشاط و سرزندگی بی‌بهره و محروم گذاشته است.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید[۱]:

«در قلب، آشفتگی و پراکندگی وجود دارد که جز روی‌نمودن به سوی خدا، آن را به سامان نخواهد کرد. و احساس تنهایی و بی‌پناهی موجود در آن را، جز انس با خدا، زایل نخواهد ساخت، اندوه موجود در قلب را جز سرور خداشناسی و شادمانی صداقت در برابر پروردگار، از دل نخواهد برد. دغدغه و نگرانی قلب را جز همیشه با خدا بودن و شتافتن به سوی او، به آسودگی خاطر تبدیل نخواهد نمود. و در قلب زبانه‌های سوزناک و اخگرهایی از حسرت وجود دارند که جز رضایت به امر و نهی خداوند و خشنودی از مقدرات الهی و صبر همیشگی بر این روش تا هنگامهٔ دیدار پروردگار، چیز دیگری آن را فرو نخواهد نشاند. و فقر و نیازمندی موجود در قلب را چیزی جز دوست‌داشتن خدا، بازگشت به سوی پروردگار، مداومت بر ذکر او و اخلاص صادقانه نسبت به او سدّ نخواهد نمود؛ و چنین فقری حتی با دنیا و مافیها از قلب زدوده نخواهد شد».

این‌ها صرفاً تئوری یک اندیشمند نیست و بس، بلکه سخنان پرشور کسی است اهل ذوق و تجربت‌اندیش که از آگاهی‌ها و شور درونی خود و از دیده‌ها و ملاحظاتش در اطرافیان سخن می‌گوید.

این است آن فطرت بشری اصیلی که جز در سایهٔ رهپوئی به سوی خدا و ایمان به پروردگار و پناه‌بردن به حضرتش، به آرامش و آسایش نمی‌رسد و این است همان فطرتی که تکبر و سرسختی شدید مشرکان عرب در جاهلیت هم نتوانست بر آن پردهٔ انکار بکشد:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾[۲].

«هرگاه از آنان (که کسانی و یا بت‌هائی را شریک خدا می‌دانند) بپرسی: چه کسی

۱- در کتاب «مدارج السالکین».

۲- العنکبوت: ٦١. این مفهوم در چندین سوره تکرار شده است.

آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر کـرده اسـت؟ قطعـاً خواهنـد گفت: خدا».

بر این فطرت گاهی زنگار شبهات و یا غبار شهوات می‌نشیند، گاهی منحرف می‌شـود و با پیروی از گمان یا خواسته‌های شخصی یـا بـه واسـطۀ تقلیـد نابخردانـه از نیاکـان و اطاعت کورکورانه از سران و بزرگان، آلوده و ناخالص می‌گردد، گاهی هم انسان به علت گرفتار آمدن به بیماری فریب‌خوردگی و خودبینی، خود را موجودی مستقل و خودگردان و بی‌نیاز از خداوند، به حساب می‌آورد!!

با تمام این‌ها این فطرت ریشه‌دار اگرچه پژمـرده مـی‌شـود امـا نمـی‌میـرد و هرچنـد پوشانده می‌شود ولی نابود نمی‌گردد. از این رو آن هنگام که سختی‌ها و تنگناهای زندگی و یا بحران‌های غیر مترقبه و پیش‌بینی نشده، گریبان انسان را می‌گیرند، و در عین حال از خود و دیگران هم در جلوگیری و یا برطرف‌ساختن آن‌ها کاری ساخته نیست، این پوستۀ سطحی فریبا، به سرعت کنار رفته و آن فطرت اصیل و پوشیده، جلوه می‌کند و آن نـدای خفه شـده و در گلـو مانـده در قالـب خـداخواهی و خـداجوئی یکبـاره آزاد مـی‌گـردد. همانگونه که خدا می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ﴾ [الإسراء: ٦٧]. «و چون سختی و آسیبی در دریا به شما می‌رسد، معبودان باطلی که جز او می‌خوانید»

این فطرت خداگرایی، حقیقتی است مورد پذیرش تمـامی پژوهشـگران تـاریخ ملـل، ادیان و تمدن‌ها. آنان به هنگام مطالعه تاریخ دریافتند که انسـان از کهـن‌تـرین دوران‌هـا، دیندار و اهل عبادت بوده و به خدایی حال دروغین و یا راستین، ایمان داشته است. حتی یکی از مورخان بزرگ چنین اظهار داشته است:

«در تاریخ شهرهایی بدون کاخ و قصر، بدون کارگاه و مکان‌های صنعتی و بدون بـرج و بارو یافته شده‌اند اما هیچگاه شهرهایی یافته نشده‌اند که فاقد عبادتگاه باشند».

به همین دلیل، مأموریت اصلی همهٔ پیام‌آوران خدا در همهٔ دوران‌ها عبارت بوده است از: برگرداندن مردم از عبادت‌کردن آفریده‌ها به عبادت آفریدگار؛ و نخستین درخواست آنان از اقوام‌شان این بود که:

﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٦].

«(در زمینهٔ اهداف زندگی و روش‌های آن) تنها خدا را عبادت کنید و تنها در بند قوانین و ضوابط او باشید و از غیر خدا دست بردارید».

﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾[1]. «الله را عبادت کنید؛ شما جز او هیچ معبود برحقی ندارید؛».

اما وجود خداوند، در همهٔ زمان‌ها و دوران‌ها، نزد تمامی اقوام و ملل مسأله‌ای بود مسلم و پذیرفته شده که موضوعیت هم نداشت و مورد جدال و مناقشه هم واقع نشده مگر از سوی معدود افرادی نادر و غیر قابل توجه. لذا پیام‌آوران خدا، خود را به اثبات وجود خدا و استدلال در بارهٔ آن مشغول نساختند، بلکه آنان در خصوص اثبات یگانگی خدا در ربوبیت و الوهیت و برای اثبات این که این حق مسلّم اوست که در زمینهٔ عبادت، یگانه و تنها گردد[2]، به استدلال و اقامهٔ حجت پرداختند. قرآن در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبياء: ٢٥].

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر این که به سوی او وحی نموده‌ایم که معبودی جز من وجود حقیقی ندارد، پس مرا عبادت کنید».

۱- این گفته را قرآن در سورهٔ اعراف، آیات: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ از زبان نوح، هود، صالح و شعیب علیهم السلام ذکر نموده است و مفهوم آن در چندین سوره تکرار شده است.

۲- از کتاب «الإیمان والحیاة» صص ۹۴ – ۹۷ نوشته مولف [که تحت عنوان «نقش ایمان در زندگی» به فارسی ترجمه شده است].

سوم: سالم‌ماندن روان از پریشانی و ستیزه‌جویی روانی

و از نتایج این ربانیت – ربانی‌بودن هدف و مقصد – سلامت روان بشری از آشـفتگی و تضاد درونی، و نجات‌یافتن از سرگردانی در میان اهداف مختلف و جهت‌های گوناگون می‌باشد.

اسلام آرمان‌های انسان را تنها بـه یـک مـورد خلاصـه نمـوده کـه عبـارت اسـت از: راضی‌نمودن خداوند. و کانون دغدغه‌های خاطر او را فقط یـک دغدغـه قـرار داده و آن: کردار و رفتار خداپسندانه می‌باشد. و روان انسانی را هیچ چیزی همچون یگانگی هدف و مقصد در زندگی، و در نتیجه آگاهی از نقطهٔ شروع، جهت حرکت و شناختن همسفران و همراهان آرام نمی‌سازد. برعکس، چیزی مانند اختلاف اهداف چندگانگی جهت حرکـت، و ناسازگاری و رو در رویی گرایش‌ها، انسان را به دشواری و درد و رنج دچار نمی‌سازد. انسان در این صورت گاهی شرقی اسـت و گـاهی غربـی، یکبـار بـه سـمت راسـت رو می‌نماید و بار دیگر به سمت چپ، گاهی تقی را راضی می‌سازد، نقی خشمناک می‌شـود، این بار نقی را خشنود می‌کند، تقی عصبانی می‌گردد و بیچاره خود در هردو حالت میـان رضایت یک طرف و خشم طرف مقابل، سرگشته و متحیر باقی می‌ماند!

ومـن في النـاس يـرضى كـل نفـس وبـين هـوى النفـوس مـدى بعيـد؟!

و با وجود این همه اختلاف سلیقه و گوناگونی خواسته‌ها، کیست که بتواند همگان را راضی گرداند؟!

باور یکتاپرستی به مسلمان یقین می‌بخشد که پروردگاری جز الله وجود نـدارد کـه از وی هراس داشت و یا به او امیدوار بود و جز الله معبودی حقیقی نیست کـه از خشـمش پرهیز شود و یا رضایتش جلب گردد. و با این نگرش مسلمان، همهٔ اربابان دروغین و آقا بالا سرهای تقلبی را از متن زندگیش بیرون می‌اندازد و همـهٔ بـت‌هـای مـادی و معنـوی قلبش را درهم خرد می‌نماید، فقط به پروردگارِ الله رضایت می‌دهد، بر او توکل می‌کند، به سوی او بازمی‌گردد، به فضل و رحمتش چشم می‌دوزد، از نیرویش یـاری مـی‌جویـد،

برای او محبت و دوستی می‌ورزد، داوری را نزد او می‌برد، به او تمسک می‌جوید و به او پناه می‌برد:

﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٠١﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

«و هرکس به الله تمسک جوید و به او پناه برد، به راه راست و درست رهنمود شده است».

چنین انسانی کجا و مشرک کجا! مشرکی با چندین ارباب و آقا و با اهداف متناقض و متضاد که قرآن وی را به برده‌ای همانند می‌سازد با چند ارباب که در مالکیت وی شریک بوده و باهم توافق ندارند و مدام درگیرند، و هریک او را به چیزی مخالف فرمان دیگری، دستور می‌دهد و چیزی از وی می‌خواهد که شریک دیگر مخالف آن را از او می‌خواهد. چنین فردی اندیشه‌اش آشفته و پراکنده و قلبش ناآرام و پریشان است. خداوند می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلٗا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلٗا سَلَمٗا(۱) لِّرَجُلٍ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ﴾ [الزمر: ۲۹].

«خداوند مثالی زده است مردی را که بردهٔ شریکانی است که پیوسته در بارهٔ او به مشاجره و منازعه مشغولند، و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است، آیا این دو (برده که نمونهٔ مشرک و موحدند) برابر و یکسانند؟».

یوسف ÷ در زندان عزیز مصر به دو هم بندش که آنان هم به مانند ملت او، از مردمانی بودند که با خدا، معبودهای دیگری را هم عبادت می‌کردند، چنین گفت:

﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا

۱- یعنی در مالکیت کامل یک فرد واحد، نه شراکتی در او باشد و نه کشمکش و نه درگیری، بلکه آقای خود را می‌شناسد، خواسته‌هایش را می‌داند، و می‌داند با چه چیزی و چگونه او را راضی نماید. و چنین فردی نمونه یک مؤمن موحد است.

تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: ۳۹ – ۴۰].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و همه کس)؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی (بی‌مسّما) نیست که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجت و برهانی برای (خدائی) آن‌ها نازل نکرده است. فرمانروایی و قانونگذاری از آن خداست و بس. خداوند دستور داده است که جز او را نپرستید. این است آن دین ارزشمند و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

چهارم: رهایی‌یافتن از خودپرستی و بندگی شهوات:

و از نتایج این ربانیت این است که این ربانیت – هنگامی که در ژرفای درون استقرار یابد – انسان را از قید و بند خودپرستی، شهوت‌های نفسانی و کامجویی‌های حسی آزاد می‌سازد و از سر فرودآوردن و تسلیم‌شدن در برابر خواسته‌های مادیگرایانه و گرایش‌های شخصی خود نجات می‌بخشد.

بدین ترتیب که ایمان انسان «ربانی» به خداوند و روز آخرت، وی را در مقام «موازنه» و مقایسه می‌نشاند: مقایسهٔ گرایش‌های شخصی با خواسته‌های دین، مقایسه میان کارهای شهوت پسند با دستورات پروردگار، مقایسه بین تمایلات ناشی از هوای نفس و اقتضای وظیفهٔ بندگی. بین بهره‌گیری ناچیز امروز و حساب پس دادن فردا، بین لذت‌های زودگذر دنیوی و بازپرسی سخت و دقیق مورد انتظار در روز حساب.

این موازنه و بازپرسی، قادر است که یوغ بندگی هوای نفس و عبودیت شهوات را از گردن انسان بردارد و او را از خودپرستی و حیوان‌صفتی، به سوی افقی برتر اوج دهد، افق «انسانیت آزاد» که مبنای رفتار و گفتارش عبارت است از آگاهی و ارادهٔ آزاد، و نه وحی شکم و زیرشکم و غرایز حیوانی. چنانچه تا این افق تابان صعود ننمود، همواره چشم دوخته بدان مقام والا باقی مانده و خیره خیره به سویش می‌نگرد، و حریصانه، به

تلاش و تکاپوی بی‌امان، تا رسیدن به آن مقام، ادامه می‌دهد و پیوسته سرسختانه در آن می‌آویزد و به آن چنگ می‌زند و اگر روزی از آن جایگاه والا تنزل یافت، توبه‌کنان از گناه و آمرزش‌خواهان از خدا، به سرعت به همانجا بازمی‌گردد.

انسان ربانی، نه آن انسان «کاملاً خوددار» و فرشته‌خویی است که در دام خطا و معصیت گرفتار نمی‌آید، چنین انسانی جز در عالم خیال یا آرمانگرایی، سراغ نمی‌رود، بلکه انسان ربانی، انسان «توبه‌کار» و بازگردنده است که چون لغزشی از وی سر زند، متوجه تقصیر و سهل‌انگاری خود شده و چون مرتکب گناهی شود، به سوی پروردگارش بازمی‌گردد:

﴿فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥﴾ [الإسراء: ۲۵].

«او همیشه در حق «توبه‌کاران» و کسانی که همواره به سویش بازمی‌گردند، بخشایشگر بوده است».

از همین روست که خداوند ضمن برشمردن اوصاف پارسایانی که بهشتی به ارزش و وسعت آسمان‌ها و زمین برایشان آماده نموده است، به این صفت اشاره می‌نماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

«(پارسایانی بهشتی) کسانی (هستند) که چون دچار گناهی شدند یا بر خویشتن ستم کردند، خدا را به یاد می‌آورند، و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند – وچه کسی جز الله، گناهان را می بخشد؟ – و آگاهانه انجامِ گناهان را ادامه نمی‌دهند».

پس با این وصف گرفتار آمدن انسان در دام نافرمانی خدا، و غلبهٔ شهوت و هوای نفس بر آدمی، شگفت‌آور نخواهد بود. آدم، ابوالبشر، پیش از این‌ها از فرمان پروردگارش سرپیچی نمود و شیطان وی را فریفت تا جایی که مرتکب انجام نهی خداوند مبنی بر خودداری از خوردن محصولات آن درخت گردید. اما در عین حال چه شتابان توبه نمود

و چه زود به سوی خدا بازگشت و با اعتراف و آمرزش‌خواهی، بر در رحمت پروردگارش کوفت!

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [الأعراف: ۲۳].

«پروردگارا! ما (با انجام گناه و نافرمانی تو) بر خویشتن ستم نمودیم و اکنون اگر تو ما را نبخشایی و بر ما رحم ننمایی، قطعاً از زیانکاران خواهیم شد».

﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٣٧﴾ [البقرة: ۳۷].

«سپس آدم کلماتی را از پروردگارش دریافت داشت (و با گفتن آن‌ها توبه نمود) و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

آدم دست به گناه آلود و شیطان هم همچنین، در عین حال خلعت بخشایش را تنها آدم دریافت داشت، بدین دلیل که نافرمانی آدم ناشی از ضعف و فراموشی بود:

﴿فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ١١٥﴾ [طه: ۱۱۵].

«فرمان ما را به فراموشی سپرد و او را جدی نیافتیم».

سپس توبه‌ای نصوح را جایگزین آن نمود که همانند فروغ سپیده‌دم که سیاهی شب را نابود می‌سازد، اثر گناهان را کاملاً محو ساخت:

﴿ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ [طه: ۱۲۲].

«سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و به راهش آورد».

اما سبب نافرمانی ابلیس، خود برتر بینی و تمرد از دستور خداوند بود:

﴿قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦﴾ [ص: ۷۶].

«گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل...».

و این نافرمانی جز پافشاری بر گمراهی و گمراه‌سازی، چیز دیگری به دنبال نداشت:

﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ ١٧﴾ [الأعراف: ۱۶ – ۱۷].

«ابلیس گفت: بدان سبب که گمراهم ساختی، من بر سر اه مستقیم تو، در کمین آن‌ها می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و (گمراه‌شان می‌سازم، تا آنجا که) بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت».

انسانی ربانی، اگرچه گاهی فرصت ارضای شهوت از طریق حرام و ناروا و بدون حضور پاسبان و بازپرس بشری هم برایش فراهم گردد، اما به خاطر شرم از خداوند و به امید این که در آن روزی که سایه‌ای جز سایۀ او وجود ندارد، خداوند او را در سایۀ خود پناه دهد، خویشتنداری نموده و آن امر حرام را رها می‌سازد، و گفتۀ یوسف صدیق را به هنگام دعوت حیله گرانۀ همسر عزیز مصر بر زبان می‌آورد: «معاذ الله» پناه بر خدا!

انسانی ربانی، گاهی فرصت ثروت‌اندوزی حرام، از طریق دریافت رشوۀ علنی یا پنهانی، یا با قبول پیشنهاد پست و مقام و نفوذ و یا با دیگر روش‌های باطل‌خوردن اموال مردم برایش فراهم می‌گردد. اما او راضی به اندک قانع به دارایی حلال و پاک، و مطمئن و خاطر جمع از این که گوشتی که از راه‌های حرام بر تن بروید، آتش جهنم بدان شایسته‌تر است، چشم‌پوشی می‌نماید و دست رد بر سینه‌اش می‌نهد. و دوست نخواهد داشت که دوزخ را با هیچ چیز، حتی اگر دارایی‌های خاور و باختر هم باشد، خریداری نماید.

﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [یونس: ۵۸].

«بگو: مردمان باید به فضل و رحمت خدا، آری به همین، باید شادمان باشند، این بهتر از چیزهایی است که (از اموال بی‌ارزش دنیا) روی هم می‌گذارند».

برای انسانی ربانی دست‌یافتن به پست و مقام از طریق دوستی به حرمت‌شکنان بزهکار یعنی: همکاری با ستمگران یا از طریق همراهی با باند تجاوزکاران، امری است

میسر، اما دینش مانع می‌شود و او را از این کارها بازمی‌دارد، و ایمانش با بـه یادانـداختن این فرمودۀ خداوند او را نهی می‌کند:

﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ١١٣﴾ [هود: ۱۱۳].

«به ستمگران تکیه مکنید و بدانان پشت مبندید که در نتیجۀ این کار آتش دوزخ شـما را در میان خواهد گرفت و (بدانید که) غیـر از خـدا دوسـتان و سرپرسـتانی ندارید (تـا بتوانند ضرر و زیان از شما دفع نمایند و) پس (از تکیه به ستمگران، از سوی خدا) یـاری نمی‌گردید و کمکی به شما نخواهد شد».

و گاهی فرصت تسلط و قدرت‌یافتن بر دشمن، برای انسان ربانی مهیا مـی‌گـردد. در این حال او می‌تواند خود را از دشمن آسوده گرداند و دستی آرام‌بخش بر سینه بکشد، به اصطلاح کلوخش را با سنگ و انگشتش را با مشت پاسخ گوید و با انتقام از او، دل خود را خنک سازد و حق خود را با خوار و ذلیل‌ساختن دشمن مقهور بازپس گیرد. اما ربانیت آسانگیر و نرمخوی وی، امتناع می‌ورزد، مگر آن که موضع گذشت و تسامح و عفو اتخاذ کند. این است که گفته یوسف خطاب به برادرانش را تکرار می‌نماید:

﴿لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٩٢﴾ [یوسف: ۹۲].

«امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی نسبت بـه شـما در میـان نیسـت (بلکـه از شـما درمی‌گذرم و برایتان طلب آمرزش می‌نمایم. ان شاء الله) خداوند شما را می‌بخشاید، چرا که او مهربانترین مهربانان است».

گوناگونی آرمان‌ها و هدف‌ها نزد اشخاص:

آرمان‌ها و اهداف انسان‌ها بسیار متفاوت بوده و فاصلۀ بسیاری از هم دارند – چـه از نظر شخصی و چه گروهی – و اختلاف آنان در این زمینه بسی آشکار و فراوان است. بـا

همین اهداف، برخی از آنان تا افق فرشتگان اوج می‌گیرند و در همین حال برخی تا حضیض اهریمنان فرود می‌آیند.

اختلافِ عمیق‌تر و بزرگتر در میان انسان‌ها، در واقع ناشی از همین است[۱]. یعنی اختلاف بر سر اهداف. اما اختلاف در زمینه روش‌ها و ابزارها بعد از توافق بر آرمان و مقصد کم‌اهمیت‌تر و ساده‌تر است. یکی از شعرا گفته است:

كل من في الوجود يطلب صيداً   غير أن الشباك مختلفات!

«جهانیان همه در پی شکاری هستند، اما دام‌ها و تورها گوناگون هستند». حال آن که بهتر آن بود که می‌گفت: «**غير أن الصيود مختلفات**» «اما شکارها گوناگونند». چرا که اختلاف بزرگتر میان افراد بشر در نوع دام‌های صیادی نیست، بلکه بر سر خود صید می‌باشد که چه چیزی باشد؟ کجا یافته می‌شود؟ مقدار آن چقدر باشد؟ و چگونه شکار می‌شود؟

با نگاهی به انسان‌ها و آرمان‌هایشان گروه‌هایی متعدد و گوناگون از آنان می‌یابیم:

الف) فردی را مشاهده می‌کنی که غرق در کامجویی‌های حسی و مادی، پیرامون آرزوهای خود، در حال گردش و دورزدن است. لذا والاترین هدف، مهمترین تلاش و تکاپو و محور اندیشهٔ وی، حول «خودپرستی» و عبادت خودش می‌گردد و درست مانند بت‌پرستان که به دور بتان می‌چرخند، خود را طواف می‌کند. پرده محسوسات و حجاب ماده را به سوی متافیزیک و دنیای غیر مادی کنار نمی‌کشد و پرتو نگاهش از این دنیای زودگذر و از مرز شهوات حیوانی و خواسته‌های فناپذیر مادی و خودمدارانه، فراتر نمی‌رود و به چیزی غیر از این‌ها چشم نمی‌دوزد.

۱- روژه‌گارودی در کتاب «سرگذشت قرن بیستم» می‌گوید: «اسلام می‌تواند با دعوت به «ذکر الهی» و تفهیم معنای عمیق زندگی و تاریخ دنیای کنونی را که رو به نابودی است نجات دهد، دنیایی که نه به خاطر نقص ابزار و وسیله بلکه به خاطر نداشتن هدف و غایت در سراشیب انحطاط افتاده است». (مترجم)

در راه‌رسیدن بـه ایـن آرمـان، از فـداکردن تمـامی موانـع راه هرچنـد کـه ارزش‌هـا، آداب‌والای انسانی و اعتقادات هم باشند، ابایی ندارد. نیز از افراد بشر، قربانی‌ساختن همهٔ کسانی که به عنوان بازدارنده بر راهش قرار می‌گیرنـد، در نظـر وی مسـأله چنـدان قابـل توجهی نیست.

این کارها را در صورت داشتن قدرت و یـا جـاه و مقـام، آشـکارا، بـی محابـا انجـام می‌دهد و گاهی هم از بیم دستگاه قضائی و قانون به اقدامات پنهانی دست می‌زند.

در راه‌رسیدن به شهوت و آرزوها و مطامع خود، حراج‌سـاختن آبـرو، از دسـت‌رفـتن شرف، به نابودی و فسادکشاندن همسر و فرزند، فروختن دوسـتان صـمیمی، خیانـت بـه میهن، یا سرپیچی و تمرد از عقاید، در نظر وی اموری هستند بسیار ساده و بی‌اهمیت.

وجدان، توانایی بازداشتن از این کارها را نخواهد داشت، چـه وجـدان چنـین فـردی مدت‌هاست که مرده و زیر تلی از خاک مدفون شده است، ایمان هم نمی‌تواند، اصـلاً آن که خدایش، هوای نفس و معبودش، شهواتش می‌باشد که ایمانی ندارد. از عقل هم کاری سـاخته نیسـت، چـرا کـه شـهواتش عقـل وی را از کـار انداختـه و هـوس‌پرسـت‌هـا و خودمحوری‌ها روزنه‌های اندیشه‌اش را مسدود ساخته‌اند:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰].

«گمراه‌تر از آن کسی که از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، بدون این که رهنمودی از جانب خدا (بدان شده) باشد، کیست؟!».

این نصف انانی و خودمحور را قطعاً ما شناسـایی نمـوده و بـه چشـم خـود دیـده و آزموده‌ایم و از ناحیهٔ آن به سختی و تلخکامی دو چندان گرفتار شده‌ایـم و ملـت‌هـا چـه درگذشته و چه اکنون، نکبت‌های خانمانسوز متوالی را از دست همین‌ها به خود دیده‌اند. قرآن کریم در بسیاری از آیه‌های خود نسبت به این گروه، اقدام به آگاه‌سـازی و هشـدار نموده است، به عنوان نمونه:

﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هائی دارند که با آن‌ها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه گمراه‌ترند. اینان واقعاً ناآگاه و بی‌خبر هستند».

و در سوره‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا ٤٣ أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِۖ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان:٤٣-٤٤].

«به من بگو ببینم، آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خویش می‌کند (و خودپرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد) آیا تو وکیل او خواهی بود؟ آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنانکه باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟ (خیر) ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر...».

این گروه حیوان‌صفت خودمدار – فرمانبر هوی و هوس خود – دستگاه‌های شناخت و کسب دانش یعنی: شنوایی، بینائی و تفکر را تباه ساخته و در درجه‌ای پایین‌تر از چهارپایان و گمراه‌تر از آنان زندگی می‌کند. این نیز به خاطر دو مسأله است:

نخست) آن که چهارپایان وظایف محوله خویش را به انجام می‌رسانند. شما گاوی را نمی‌بینید که نگذارد کسی آن را بدوشد و یا شتری نمی‌یابید که نگذارد بر پشتش سوار شوند. هرگز، بلکه همهٔ چهارپایان وظیفهٔ خود را در خدمت‌رسانی به نوع انسان انجام می‌دهند... زمین را شخم می‌زنند، زراعت را آبیاری می‌کنند، بارهای سنگین را حمل

می‌نمایند، شیر می‌دهند، و از مو، پشم و کرک خود وسایل زندگی و موجبات رفاه و آسایش را تا هنگام پایان‌یافتن عمر جهان، تولید می‌نمایند.

و دوم این که آنچه از نعمت‌های فکری و روحی به انسان داده شده، به این چهارپایان داده نشده است، نه موجودات آسمان و زمین برای ارایهٔ خدمت به آن‌ها مسخر و رام گردیده‌اند، نه پیامبری برای آن‌ها مبعوث گردیده و نه کتابی برایشان فرو فرستاده شده است. بلکه تنها موجودی که دارای همهٔ این نعمت‌هاست انسان است و بس، به همین دلیل هنگامی که حق این نعمت‌ها را فروگذارد و آن‌ها را به روش صحیح به کار نگیرد، و مأموریت خود را فراموش ساخته و همانند حیوانات برای شکم‌پروری و شهوترانی زندگی کند، وی – بدون تردید – سرگشته‌تر و گمراه‌تر از آن حیوانات خواهد بود.

ب) در میان انسان‌ها گروهی را می‌بینی که در زندگی، جز خوارساختن مردم ضرر و زیان‌رساندن به آدمیان و توطئه چینی علیه آن‌ها هدفی ندارد، گویی هدف از آفرینش چنین گروهی عبارتست از: اقدام به ویرانگری و تباه‌سازی بر روی زمین و دشمنی با آفریده‌های خدا.

نعمت‌های خداوند، در دستان این افراد به شلاق و تازیانهٔ آزار رسانی و شکنجه، سلاح‌های آدمکشی و خونریزی و ابزارهای نابودسازی و براندازی تبدیل گشته‌اند.

هدف زندگی این گروه نیز به مانند گروه پیشین دنیای زودگذر و خودپرستی زشت و مهوع می‌باشد و تفاوت آن‌ها تنها در طینت و نهادشان می‌باشد، با این توضیح که اگر جهت‌گیری گروه نخست «خودمحوری شهوانی» بود، در این گروه این سمت و سو به «خودمحوری عدوانی» تغییر یافته است. گروه نخست امتیاز انسان‌بودن را از دست داده و به حیوان تبدیل شده بود. این گروه نیز همانند قبلی از دایرهٔ انسانیت خارج گشته، اما به شیطان تغییر یافته است، چه شیطان هم جز فسادانگیزی و تباه‌سازی و توطئه‌چینی و مکراندیشی و به بیراهه‌کشاندن و فریفتن، دغدغهٔ خاطری ندارد. این گروه همان گروهی

است که خداوند آن را مورد لعن و نفرین خویش قرار داده و در قرآن با این فرموده نکوهش نموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٢٥﴾﴾ الرعد: ۲۵].

«کسانی که پیمان (فطری و تکوینی) خداوند را بعد از مستحکم و مؤکدشدن آن می‌شکنند، و پیوندی را می‌گسلانند که خدا به حفظ و نگاهداشت آن دستور داده است، و در روی زمین به فساد و تباهی می‌پردازند، نفرین بهرۀ ایشان است و پایان بدِ جهان (که دوزخ سوزان است) از آنِ آنان است...».

اگر زمانی حاکمیت بر انسان‌ها از طریق زمامداری، ریاست یا نفوذ، در دست چنین فردی قرار گیرد، وی را نمرودی همانند نمرود ابراهیم می‌یابی که می‌گوید: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم، همانطور که خدا زندگی و مرگ را در دست دارد! یا فرعونی چون فرعون موسی که پسران را از تیغ می‌گذراند و زنان را خوار نموده و به خدمت می‌گیرد! یا گردنکشی مانند نرون روم و یا دیگر زورگویان تاریخ... اگر هم قدرت نمرود و فرعون را نداشته باشد، خرده‌گرنکش و یا مزدور زورگویی برتر و حلقه به گوش ستمگری قدرتمندتر خواهد بود.

قرآن به صورت همگانی علیه فرعون، وزیر و مأموران وی حکم جرم و نابودی صادر نموده است، زیرا آن‌هایی که فرعون بزرگ را به وجود می‌آورند، جز یاوران و همکاران وی از خرده فرعون‌ها کسی دیگر نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَٰطِـِٔينَ ﴿٨﴾﴾ [القصص: ۸].

«مسلماً فرعون و هامان و لشکریانش خطاکار و مجرم بودند».

نیز می‌فرماید:

﴿فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ٤١ وَأَتۡبَعۡنَٰهُمۡ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلۡمَقۡبُوحِينَ ٤٢﴾ [القصص: ۴۰ – ۴۲].

«پس ما او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریایشان انداختیم (و نابودشان ساختیم). بنگر که عاقبت کار ستمگران چگونه شد؟! و ما آنان را سردستگان و پیشوایانی کردیم که مردمان را به سوی دوزخ می‌خواندند و روز قیامت یاری نمی‌شوند. و در دنیا بر آنان، پیاپی لعنت و نفرین فرستادیم و روز قیامت در شمار رانده‌شدگان قرار دارند».

این گروه پلید نهاد و زشت‌اندرون، گاهی با نمایی آراسته و پرداخته و با زبانی مردم فریب از طریق سخنان شیرین و گفتار دل‌انگیز پوشانده می‌گردد، اما با یک ارزیابی دقیق و سنجش زیر و بم کار، جز درونی ویران، وجدانی مرده، نهادی حق ستیز و مستکبر و گردنکش، شرگرا و رویگردان از راستی، چیزی در ورای این ظاهر آنچنانی یافت نمی‌شود، درست همانند آن که قرآن چنین او را توصیف می‌نماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥ وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ٢٠٦﴾ [البقره: ۲۰۴ – ۲۰۶].

«در میان مردم کسانی یافته می‌شود که سخن او در زندگی دنیا تو را به شگفت می‌اندازد، و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می‌گیرد، و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است. و هنگامی که به حکومت و ریاستی می‌رسد، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و کشاورزی و نسل (انسان و حیوانات) را نابود کند. و خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد. و هنگامی که بدو گفته شود: از خدا

بترس، عزت و غرور گناه و بزهکاری او را فرا می‌گیرد. پس دوزخ او را بسنده است و چه بدجایگاهی است!».

ج) و اما اینک گروهی دیگر غیر از دو گروه قبلی:

گروهی که نه خودمحور و خودپرست است و نه چون درازگوش آسیاب یا گاو بسته شده و به چرخ آبکشی، پیرامون شخصیّت خود دور می‌زند. بلکه فقط خداوند بی‌همتا را عبادت می‌کند و تنها از او دستور و کمک می‌گیرد، هدفش خشنودساختن او و آرمانش محبت خدا و نزدیک‌شدن به او و داشتن ارتباطی نیکو با اوست، جز او را نمی‌خواهد و جز پاداش او نمی‌جوید، حب و بغض او خدامحورانه است و عطا و منع وی جز خدا، انگیزه‌ای ندارد.

و اما در مورد دنیا، در نظر وی دنیا ابزار است نه هدف، و وسیله است نه آرمان، پس او مالک دنیا می‌شود نه ملک دنیا و دنیا ملک او، و دنیا را به خدمت می‌گیرد نه این که دنیا او را به خدمت گیرد، و آن را در کف دست قرار می‌دهد، اما قلبش را با آن لبریز نمی‌سازد. او پیامبروار خداوند را به فریاد می‌خواند: «**اللهم لا تجعل الدنیا أکبر همنا، ولا مبلغ علمنا**». «پروردگارا! دنیا را مهمترین دغدغهٔ فکری ما قرار مده، و آن را منت‌های دانش و آگاهیمان مگردان».

این است آن گروه «ربانی» که برای خدا زندگی می‌کند و با خدا یعنی از روی برنامه خدا و با امید به یاری و پشتیبانی خدا زندگی می‌کند. نماز و قربانیش برای خدا، زندگی و مرگش برای خدا، نیت و عملش برای خدا و تکاپو و پیکارش برای خداست. نسبت به مردم خیرخواه و خیراندیش و خیررسان است و نسبت به ناتوانان و تهیدستان و نیازمندان دستگیر و حاجت‌زدا و بهره‌رسان، اما در عین حال در برابر نیکی و جوانمردیش مزد و ستایش از آنان نمی‌خواهد، چرا که هدف نهایی‌اش این است که وی را خدا بستاید نه دیگر انسان‌ها، و خدا از وی راضی گردد، نه این که دیگران وی را راضی نمایند:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨ إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ٩﴾ [الانسان: ۸ – ۹].

«به خاطر دوست‌داشتن خداوند، به بینوا و یتیم و اسیر خوراک می‌دهند (و به زبان حال بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم».

دست خود را از بدی و پلیدی و زبانش را از آزاررسانی بازمی‌دارد، بدی را با بدی پاسخ نمی‌گوید، بلکه با بهترین شیوۀ رفتار در مقابل آن واکنش نشان می‌دهد، نه به خاطر ترس از احدی از انسان‌ها بلکه به خاطر بیم و هراس از خداوندﻷ.

فرزند با ایمان و نیک‌اندیش آدم را ندیدی که وقتی برادرش وی را به کشتن تهدید نمود، آن بدرفتاری را با بدی پاسخ نداد، بلکه مؤدبانه و بزرگوار چنین گفت:

﴿لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨﴾ [المائده: ۲۸].

«اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم».

فرد ربانی به خیر و نیکویی فرا می‌خواند، به امور پسندیده و شایسته فرمان می‌دهد و از زشتی‌ها جلوگیری می‌کند، میان مردم اصلاحگری می‌نماید، و مسیر حرکت را از آفات و آزار پاک می‌کند. نادانان را آموزش می‌دهد، ره‌گم‌کردگان را به راه بازمی‌آورد، و سرگشتگان را رهنمون می‌گردد... و در همه حال پاداش خود را جز از الله نمی‌خواهد، و شعارش در این زمینه همانی است که خداوند از زبان پیام‌آورانش بیان فرموده که هر پیامبری به ملت خود می‌گفت:

﴿وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠٩﴾ [الشعراء: ۱۰۹].

«من در مقابل این دعوت و پیام‌آوری خداوند هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من فقط بر پروردگار جهانیان است».

او سرش را بر کف می‌گذارد، و روحش را به پاس حق‌جوئی و حق‌پوئی تقدیم می‌نماید، و جان و مال را در حمایت از ارزش‌ها و حرمت‌ها فدا می‌سازد، اما نه بدین خاطر که نامش در لیست قهرمانان گنجانده شود یا ارزش خود را به نمایش بگذارد، یا رسانه‌های عمومی از او سخن بگویند و یا غنیمتی دنیوی فراچنگ آورد، بلکه به منظور حاکم‌نمودن سخن خداوند و به خاطر وفاداری نسبت به معامله‌ای که خداوند با وی عمل آورده است، آن هنگام که جان‌ها و اموال مؤمنان را به قیمت بهشت از آنان خریداری نمود.

شگفت اینجاست که همین گروهی که به خاطر حق پروردگارش از بهرهٔ خویشتن دست کشیده و همین گروهی که کیان خود را به فراموشی سپرده و فقط خداوند را به یاد داشته است، همان یگانه گروهی است که به حقیقت برای خود، و برای رهایی و بهروزی خود تلاش و تکاپو می‌نمایند.

در نتیجهٔ تامل و ژرف‌نگری درمی‌یابیم که این گروه آگاه‌ترین و هوشیارترین گروه‌ها، و نسبت به نیکبختی و سعادت خویش حساس‌ترین و حریص‌ترینِ آن‌هاست، اما – در پرتو بینش و ژرفانی اندیشه‌اش – آینده را به اکنون و پایدار را به ناپایدار نفروخته است. یکی از فرزانگان نیک‌سیرت گفته است: اگر دنیا طلای فانی و آخرت سفال ماندگار می‌بود، بر خردمند واجب می‌آمد که سفال ماندگار را بر طلای ناپایدار ترجیح دهد. چه رسد به این که دنیا سفال ناپایدار و آخرت طلای ماندگار باشد!

حقیقتی که جای گمان ندارد این است که نسبت میان زندگی این دنیا و زندگی آخرت، بسیار بسیار بزرگتر و دورتر و ژرف‌تر از نسبت میان سفال و طلاست، اما هدف از آوردن مثال‌ها نزدیک‌ساختن و روشن‌نمودن مفاهیم می‌باشد.

بی‌گمان خسارتمندترین مردمان و ستمکارترین آنان در حق خویشتن آن کسی است که برای یک بهره‌گیری غیر ضروری و هوسی ناپایدار خود را از بهروزی جاودان و رفاه همیشگی محروم نماید. و سودآورترین کالا را کسی خواهد داشت که لذتی کوتاه و هوسی زودگذر را به حراج گذاشته و بهشتی را خریداری نماید که ارزش و پهنای آن به اندازۀ آسمان‌ها و زمین بوده، و در آن چیزهایی وجود دارد که نه چشمی دیده نه گوشی شنیده و نه بر دل انسانی خطور نموده است:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ [السجده:۱۷].

«هیچکس نمی‌داند در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است».

واقعیت این است که این گروه با آخرت گزینی خود دنیایش را از کف نداده است. دنیاگرائی و تلاش معاش هم داشته است، اما مؤمنانه و بنده‌وار.

حقا که هردو زندگی را بهرۀ خویش ساخته و دو نیکویی را گرد آورده است: نیکی دنیا و نیکی آخرت که اهل ایمان آرزومند و آزمندشان بوده و آن‌ها را از خداوند سبحان درخواست می‌نمایند:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾ [البقره: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما».

ربانی‌بودن قطعاً انسان را از برخی کامجویی‌های زودگذر، و برخی منافع کوتاه مدت محروم می‌سازد، اما در عین حال وی را – به وسیلۀ این محرومیت – در برابر آسیب‌ها و خطرهایی که پیامدهای زیان‌آوری برای خود وی، یا جامعۀ وی و یا انسانیت خواهند داشت، حمایت خواهد نمود... همانگونه که بعداً به این مسأله خواهیم پرداخت. همزمان این ربانیت – در برابر این محرومیت جزئی و مقطعی – آسودگی خاطر و آرامشی روحی به انسان می‌بخشد که ارزش آن با پول و سرمایه قابل سنجش نیست، چرا که همان رمز بهروزی و راز نیکبختی است که همگان در جستجوی آن بوده، اما جز شماری اندک آن

را کف نمی‌آورند. و سعادتی است که برخی مؤمنـان کـه شـیرینی آن را چشـیده‌انـد، در باره‌اش چنین گفته‌اند: «اگر پادشاهان از آن اطلاع یافتند، بر سر آن شمشیر پیکـار بـر مـا می‌کشیدند!».

نوع اول، عبارتست از: «انسان حیوانی».

نوع دوم، عبارتست از: «انسان شیطانی».

و اما نوع سوم، همان «انسان ربانی» می‌باشد.

انسان‌نامیدن هرکدام از دو گروه نخست نامگذاری مجازی است. اما انسان حقیقی تنها همان گروه سوم می‌باشد.

روش‌های اسلام برای ایجاد و پرورش ربانیت در شخصیت و زندگی مسلمان:

اسلام برای کاشتن و پرورش نهال ربانیت در شخصیت و زندگی هر فرد مسـلمان بـا ابزارهای متعدد و روش‌های گوناگون تلاش می‌نماید:

روش عبادات:

از راه عبادت‌های واجب و مستحب: به کمک نماز که در هـر شـبانه و روز پـنج بـار تکرار می‌گردد. برای تن و جسم، تفاوت چندانی با روح و جان ندارد، و مؤمن را همواره بر عهد و پیمانش با خداوند استوار می‌دارد. هرگاه انسـان در ژرفـانی زنـدگی روزانـه و کارهای سرگرم‌کنندهٔ آن غوطه‌ور می‌شود، مؤذن برخاسته و بانگ برمی‌آورد: الله اکبـر، الله اکبر، حی علی الصلوة، حی علی الفلاح...، مسلمان با شنیدن این ندا خود را از دنیایش – دنیای رقابت و تجارت – بیرون می‌کشد تـا دقـایقی در پیشـگاه پروردگـارش بایسـتد و خوشتن خویش را بر وی عرضه کند، در حالی که برای خود و گروه همفکـر و همـدلش بهترین نیکویی را درخواست می‌نمایند و از چـاه مادیـت بـه سـوی افـق روحانیـت و از

خودخواهی به سوی دیگرخواهی، سبکبال و چابک اوج می‌گیرد، و همنوا و همزبان با تمامی افراد جماعت از تنها صاحب اختیار مهربانش می‌خواهد که:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ الفاتحه: ٦].

«ما را بر راه هموار و مستقیم (ربانیت) استوار و ثابتقدم بدار». تا همیشه و در همه حال ربانی بمانیم و تغییرات دوران و دگرگونی حالات و موقعیت‌های شخصی ما را به ورطهٔ حیوانیت یا شیطانیت نکشاند.

و از طریق روزه که هر سال یک ماه تکرار می‌شود، و مسلمان در آن یک ماه به منظور پرورش اراده تمرین تقوا و ورزیدگی در پارسایی، و تمرین نهایت فرمانبری و کمال محبت و اشتیاق نسبت به خداوند از آشکارشدن فروغ فجر تا غروب آفتاب نفس خود را از هر گونه خوراک و نوشیدنی و کامجوئی جنسی محروم می‌سازد. حدیث قدسی در مورد کمال عبودیت در روزه می‌گوید: «**الصوم لي وأنا أجزي به، يدع طعامه من أجلي، ويدع شرابه من أجلي، ويدع زوجته من أجلي ويدع لذته من أجلي**». «روزه برای من است و پاداش آن هم با خودم است (چرا که بنده‌ام) خوراک و نوشیدنی و همسرش را به خاطر رضای من فرو می‌گذارد و به خاطر من از لذت چشم می‌پوشد».

و از طریق زکات که مسلمان با پرداختن آن بر تنگ‌نظری و بخل نفس پیروز می‌گردد و ثروت و روانش را به وسیلهٔ آن پاکیزه و پیراسته می‌گرداند، و بدان وسیله نعمت‌هائی را که پروردگارش به او بخشیده است، سپاس می‌گذارد، در همین زمینه قرآن می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبه: ۱۰۳].

«از اموال‌شان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی، و گناهان، و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری».

و به همین سبب «زکات» نامیده شده است که این کلمه به مفاهیم پاکی رشد و برکت اشاره دارد برعکس واژه «مالیات» که معانی قهر، زور و تاوان را به همراه دارد. از همین

روست که از مسلمان خواسته می‌شود که زکات را به عنوان پاک‌کنندۀ شخصیت خویش بپردازد و از پروردگارش بخواهد که آن را از وی بپذیرد و بگوید: «**اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مَغْنَمًا، وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْرَمًا**» خداوندا! آن را مایۀ سود قرار بده نه زیان.

و از طریق حج که مسلمان به هنگام به جای‌آوردنش، هجرت‌کنان به سوی پروردگار جان و مال برکف و بار ناگواری‌ها و مشقت بر دوش از میهن و زادگاهش دور گشته و خانواده و خویشانش را به جا می‌گذارد، تا این که به سرزمین مقدس برسد، همانجا که نخستین خانه‌ای است که برای خداپرستی بر روی این کرۀ خاکی بنیان نهاده شد، سرزمین خاطرات ابراهیم، اسماعیل و هاجر علیهم السلام و یادگار محمد ﷺ و دعوت او.

در آنجا مسلمان از لباس‌های عادی خویش بدر می‌آید – با هرآنچه از مظاهر تفاوت و طبقاتی و نژادی و میهنی به همراه دارند – تا پیراهنی بر تن کند که به کفن‌های مردگان بیشتر شبیه بوده و فراتر از مادیت و مظاهر آن می‌باشد، سپس با قلب و زبان روی به سوی خداوند نماید، در حالی که شعار و سرودش این است: «**لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ**».

و گذشته از این فرایض بنیادی و ضروری که پایین‌ترین حد مقرر پیوند میان مسلمان با خداوند می‌باشند، اسلام دروازۀ خیرات داوطلبانه و نزدیک‌شدن به خداوند با نوافل و مستحبات: اعم از نمازهای پس از فرایض پنجگانه، روزه در غیر ماه رمضان صدقات غیر از زکات واجب و حج عمره... را باز گذاشته است. و مسابقه‌دهندگان باید در این زمینه با همدیگر به مسابقه پرداخته و پارسایان پاکدل در این میدان باید باهم رقابت نمایند.

در حدیث قدسی که امام بخاری رحمه الله روایت نموده است، چنین آمده است:

«ما تقرب إلی عبدی بمثل أداء ما افترضته علیه، ولا یزال عبدی یتقرب إلی بالنوافل حتی أحبه، فإذا أحببته کنت سمعه الذی یسمع به، وبصره الذی یبصربه، ویده التی یبطش بها...، ولئن استعاذنی لأعیذنه، ولئن سألنی لأعطیته».

«بنده‌ام با وسیله‌ای همچون به جای‌آوردن فرایض، بـه مـن تقـرب نخواهـد یافـت. و بنده‌ام در صورت به جای‌آوردن نوافل پیوسته به من نزدیکتر خواهد شد، تا حدی که من وی را دوست خواهم داشت، و چون من دوستدار وی شدم، من آن گوش هستم که با آن می‌شنود، و چشمش که با آن می‌بیند و دستش که با آن فعالیت می‌پردازد... و اگر بـه مـن پناه آورد، قطعاً پناهش خواهم داد و اگر چیزی از مـن بخواهـد بـه یقـین خواسـته‌اش را برآورده خواهم ساخت».

مقصود از این عبادات – چه واجب و چه مستحب – تنها این نیست که مسلمان فقط در زمان ادای آن‌ها با آفریدگارش در ارتباط بوده، و سپس آن ارتبـاط [آسـمانی] را قطـع نموده و به سوی زمین بازگردد و خواسته‌های خودمحورانه را دنبال نماید؛ هرگز! چرا که هدف و مأموریت این عبادت‌ها ایـن اسـت کـه روح خداترسـی را در انـدرون شـخص انجام‌دهندۀ آن‌ها بکارد، و پاسبانی روحی و درونی بر او بگمارد که چـون بـه دام نسـیان گرفتار آمد، خدا را به یادش بازآورد، هرگاه به ناتوانی و سستی گرایید، به عزم و اراده‌اش نیرو ببخشد و هرگاه مشعل‌های فروزان پیرامونش خـاموش شـدند، مسیرش را روشـن گرداند.

اسلام نمی‌پسندد که مسلمان در مسجد «ربانی» باشد، به رکوع و سجود برود، دینداری نماید و به زاری و مناجات بپردازد، اما همـین کـه از مسـجد بیـرون رفـت از ربـانی بـه «حیوانی» یا «شیطانی» تغییر یابد.

و از مسلمان نمی‌پسندد که در «رمضان» «ربانی» باشد، اما با درهم پیچیده‌شدن طومـار رمضان عبادت و اطاعت خداوند هم به همـراه آن برچیـده شـود، گـویی کـه رمضـان را عبادت می‌کند نه خدای رمضان! و از همین روست که پیشینیان نیـک‌سـیرت مـی‌گفتنـد: ربانی باش نه رمضانی!

و از مسلمان نمی‌پسندد که تا هنگام اقامت در همسایگی بیت الحرام و مسجدالحرام و مسجد پیامبر و یا مشاعر مقدس، «ربانی» باشد اما با پایان‌یافتن مراسم قربانی و به سرامدن

زمان حج و عمره و زیارت و آغاز بازگشت، «فضای ربانی» و «معنای ربانی» را به فراموشی سپرده و به مانند غفلت‌ورزان سهل‌انگار در اعماق زندگی مادی غوطه‌ور گردد.

آری، اسلام موارد فوق را برای مسلمان نمی‌پسندد، بلکه خواستار ارتباط همیشگی و پیوند ناگسستنی او با صاحب اختیارش می‌باشد، چه در مسجد، راه خانه و کارگاه و چه در رمضان و دیگر ماه‌ها، چه در فضای پاک مناسک حج در مکه و عرفات و مدینه و چه پس از بازگشت به میهن؛ در همهٔ جاها و همهٔ زمان‌ها و در همهٔ حالات. و به همین دلیل است که پیامبر ﷺ در سفارشی چنین می‌فرماید:

«اتَّقِ اللَّـهِ حَيْثُمَا كُنْتَ»[1].

«هرکجا که بودی از خدا بترس».

و در قرآن آمده است:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ [البقره: ۱۱۵].

«خاور و باختر (و همهٔ جهات دیگر) از آن خداست، پس به هرسو رو کنید، خدا آنجاست».

و باز پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«أَحَبَّ الأَعْمَالِ إِلَى اللَّـهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ»[2].

«دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد خداوند با دوام‌ترین آن‌هاست اگرچه اندک هم باشد».

روش آداب:

و اینک روشی دیگر برای ایجاد و پرورش ربانیت در شخصیت و زندگی مسلمان که عبارت است از: روش آداب روزانه که با زندگی مسلمان از خوردن و آشامیدن، پوشیدن

۱- ترمذی آن را روایت کرده است.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

و آراستن، خواب و بیداری، سوارشدن و مسافرت، نشستن و راه‌رفتن گرفته، تا دیگر حالات فردی و اجتماعی وی درمی‌آمیزد.

اسلام این کارها و امور را که زندگی انسان خالی از آن‌ها نیست به عنوان فرصتی مناسب غنیمت می‌شمارد تا فرد مسلمان را از طریق آن‌ها با خداوند مرتبط سازد.

در همین راستا هنگامی که سر سفرهٔ غذا می‌نشیند و می‌خواهد خوردن را آغاز نماید، خداوند را به یاد می‌آورد که ابزارها را برایش فراهم نموده تا این روزی پاکیزه در دسترس وی قرار گیرد. بنابراین، شروعش با «بسم الله» می‌باشد. و به هنگام احساس سیری و دست‌کشیدن از غذا، پایان خوردنش با «الحمد لله» بوده و پس از نوشیدن آب می‌گوید: **«الحمد لله الذي جعله عذبا فراتا برحمته، ولم يجعله ملحا أجاجا بذنوبنا»** «سپاس خدایی را که از سرِ مهربانی آن را گوارا و شیرین ساخت، و به خاطر گناهان‌مان آن را شور و تلخ نگردانید». و به هنگام پوشیدن لباس نو می‌گوید: **«الحمد لله الذي كساني هذا من غير حول مني ولا قوة. اللهم إني أسألك ممن خيره وخير ما هو له، وأعوذ بك من شره وشر ما هو له»** «سپاس خدایی را که این لباس را بدون نیرو و انرژی خودم بر من پوشانید. پروردگارا! خوبی و خیر این لباس و آنچه را برای این لباس می‌باشد از تو درخواست می‌نمایم، و از شر آن و شر آنچه برای آن می‌باشد، به تو پناه می‌آورم». و این دعا را به همین صورت هنگام استفاده از هر نعمتی بر زبان می‌آورد.

و به هنگام سوارشدن بر ماشین و یا مانند آن می‌گوید: **«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَـذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَـمُنْقَلِبُونَ»** «پاک و منزه است خدایی که او این را به زیر فرمان ما درآورد، و گرنه ما بر (رام‌کردن و نگهداری) آن توانایی نداشتیم. و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم».

و به هنگام آغاز سفر می‌گوید: **«اللَّـهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، اللَّـهُمَّ اصْحَبْنَا فِي سَفَرِنَا، وَاخْلُفْنَا فِي أَهْلِنَا»** «پروردگارا! همسفر (حقیقی) و جانشین در میان

خانواده تو هستی، پروردگارا! در سفرمان ما را همراهی نما و جانشین ما در میان خانواده‌مان باش».

و پس از بازگشت از سفر می‌گوید: «**آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ**» «توبه‌کنان و عبادتگرانه و حمدگویان در حق پروردگارمان بازآمدیم».

و هنگامی که پلهو بر زمین می‌نهد تا به خواب فرو رود می‌گوید: «**بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ**» «با نام تو پهلویم را بر زمین می‌گذارم، و به کمک تو برمی‌خیزم».

و هنگامی که بیدار می‌گردد تا به همراه کاروان زندگی روانه شود می‌گوید: «**الحَمْدُ لِلَّـهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ**» «سپاس خدایی را که پس از مرگ ما را زنده گردانید و بازگشت همه به سوی اوست». حتی در لحظهٔ کامجوئی جنسی – که شهوت حیوانی سرکشی است – مسلمان عنصر ربانی را که شدت شهوت را تخفیف می‌دهد و صاحب آن را به افقی والاتر منتقل می‌سازد فراموش نمی‌کند، هنگامی که نزد همسرش می‌آید، می‌گوید: «**بِسْمِ اللَّـهِ، اللَّـهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا**» «پروردگارا! شیطان را از ما و از آنچه نصیب‌مان فرموده‌ای، دور گردان».

و به همین ترتیب، مسلمان با گردش چرخ زندگی، از پروردگارش غفلت ننموده و رابطهٔ خود را با او فراموش نمی‌کند، بلکه همواره در احساس نزدیکی به خدا انس با او و همراهی با وی باقی می‌ماند و معانی «ربانیت» در هر گردش با وی بوده و در هر مسیری همراه وی می‌باشند.

روش تربیت و تکوین:

و اینک سومین روش ایجاد ربانیت و نهادینه‌کردن آن و شاید ارزشمندترین و کارآمدترین روش‌ها که عبارت از: تربیت.

تربیت نخست در خانه و سپس در مدرسه ناگزیر باید بر این اساس استوار گردد. کاشتن این ربانیت در اندیشه و شخصیت کودکان با به کارگیری بهترین ابزارها و پیشرفته‌ترین روش‌ها.

وقتی پدر مسئول تغذیه مادی فرزندش بوده و او را به حال خود رها نمی‌سازد که بدنش در معرض ضعف و بیماری و یا مرگ قرار گیرد، مسئولیت تغذیهٔ روحی کودک را هم خواهد داشت، به همین دلیل نباید او را به خود واگذارد در حقش کوتاهی و سهل‌انگاری نماید، تا این که در معرض خطری قرار گیرد شدیدتر از ضعف، بیماری و حتی بدتر از مرگ جسمی؛ خطر مرگ «دل» یا «روح» که نابودی همیشگی و ابدیش را به همراه می‌آورند.

و از همین جاست این مسئولیت جدی و حسّاس است.

«**کلکم راع، وکلکم مسئول عن رعیته**». «همگی مسئول هستید و از همهٔ شما در بارهٔ زیردستان خود بازخواست به عمل خواهد آمد». [بخاری و مسلم]

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحریم: ٦].

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌هایتان را از آتش جهنم محفوظ سازید».

و از همین جاست که به پدران دستور داده شده که فرزندانشان را از هنگام رسیدن به سن مدرسه یعنی هفت سالگی برای پیروی از خداوند و به جای‌آوردن فرایض، آموزش دهد و وقتی به ده سالگی پای نهادند، بر آنان سخت‌گیری نمایند، همانطور که در این حدیث آمده است: «**مروا أولادکم بالصلاة لسبع، واضربوهم علیها لعشر.**» «توجه به نماز را از هفت‌سالگی از فرزندان بخواهید و در ده‌سالگی آنان را بر سر مسأله نماز بزنید». مراد از تنبیه بدنی در این حدیث شکنجه و آزاررسانی نیست، بلکه متوجه‌ساختن دختر و پسر به میزان جدیت پدر در درخواست عبادت و میزان عصبانیت وی از سرپیچی فرزندان در این زمینه همانند دیگر موارد مشابه می‌باشد.

و مادر در این مسئولیت شریک پدر می‌باشد، چرا که وی در خانه‌اش مدیر و رئیس می‌باشد و در مورد زیردستانش پاسخگوست، همچنانکه پیامبر ﷺ بر این مسأله تأکید نموده‌اند. و چه بسا مادران ارتباطش با خردسالان – به ویژه دختران – و میزان تأثیر وی در آنان در بسیار زمینه‌ها از پدر و خانواده قویتر و بیشترمی باشد. مدرسه نیز در زمینۀ پرورش پسران و دختران بر مبنای معانی ربانیت، مسئولیت دارد.

هرگز کافی نیست که مدرسه بر آگاهی‌ها و مهارت‌های مادی و هنری و صنعتی شاگرد بیفزاید و سطح اطلاعات وی را در بارۀ محیط زیست و زندگی پیرامونش بالا برد، اما وی را نسبت به معماها و قضایای بزرگ هستی، جاهل و ناآگاه باقی بگذارد، قضایایی که شاگرد را دچار شکست و سردرگمی ساخته و پرسش‌هائی را برایش پیش می‌آورند که پاسخی برایشان نمی‌یابد و از کجا آمده است؟ چه کسی وی را آورده است؟ پس از دوران زندگی، رهسپار کجا خواهد بود؟ و آیا وی در این آمدن و رفتن و یا در میان مرگ و زندگیش مأموریتی دارد؟ کدام مأموریت؟ چه کسی آن را مشخص و تعیین می‌کند؟ و اگر او به گونۀ باید و شاید آن مأموریت را به انجام رساند و یا در انجام آن کوتاهی ورزد، پاداشش چه خواهد بود؟

تنها ایمان به خداوند است که این پرسش‌ها را به گونه‌ای پاسخ می‌گوید: که اندیشه‌ها را خرسند و آن‌ها را آسوده و آرام و سینه‌ها را گشاده گرداند، منظورم به ویژه ایمان اسلامی می‌باشد، چرا که تنها ایمانی است که از مغالطه کاریها، خیال‌اندیشی‌ها، بیهوده‌گویی‌ها و تناقضات بشر پاک و پیراسته است.

مدرسه‌ای که نهال ایمان را در درون و شخصیت فرد نمی‌کارد جز نسل‌هائی سرگردان و ناسازگار به جامعه تحویل نمی‌دهد، نسل‌هائی که سوار بر کشتی زندگی، در میان امواج خروشان اقیانوس ناآرام دنیا فرو می‌روند بدون این که کشتیبان و کاپیتان، یا راهنما و نقشه و یا قطب‌نما و قانونی داشته باشند، لذا نه به ساحل می‌رسند و نه به راهیابی و رسیدن آن امیدی هست.

پرورش و آموزش به حقیقت جزئی است از مأموریت نبوت، و از چیزهائی است که خداوند بدان وسیله بر عرب منت نهاد و پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت که:

﴿يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [آل عمران: ١٦٤].

«بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب دینی جهان) او را می‌خواند، و ایشان را (از عقاید نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزانگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) را می‌آموخت».

و پیامبر ﷺ در بارۀ خویش سخن گفته و اظهار می‌دارد:

«إِنَّ اللَّـهَ بعثني معلما ميسراً»[1].

«خداوند مرا یک معلم نرمخو مبعوث نموده است».

و در ستایش از برتری و بزرگی معلمان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّـهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةَ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الحُوتَ فِيْ الْبَحْرِ لَيُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِي النَّاسِ الخَيْرَ»[2].

«خداوند و فرشتگان او و ساکنان زمین و آسمان‌ها حتی مورچه‌ها در سوراخشان و ماهیان در دریا بر کسانی که به مردم خیر و نیکی آموزش می‌دهند، درود می‌فرستند».

و ارزشمندترین خیری که می‌شود به مردم آموزش داد این است که صاحب اختیارشان را بشناسند و بدین وسیله آغاز و انجام خود و راز آفرینش خویشتن را درک نمایند. یعنی به خویشتن حقیقیِ خودشان پی ببرند؛ زیرا هرکس پروردگارش را بشناسد، خودش را هم خواهد شناخت، همچنانکه هرکس خودش را – آنگونه که هست – بشناسد، قطعاً پروردگارش را خواهد شناخت.

از راه‌رسانه‌های ملی و تریبون‌های عمومی روشنگری و پرورشی:

۱- مسلم آن را روایت کرده است.

۲- ترمذی آن را روایت کرده است.

خدمات‌رسانی فرهنگی، روشنگری و اطلاع‌رسانی – با تمامی مراکز، سیستم‌ها و ابزارهای آن – باید این ربانیت را پاس داشته و بر آن تأکید ورزند.

مساجد: با خطبه‌ها، آموزش‌ها، مواعظ، نمازها و روشنگری‌های روانی، فکری و اخلاقی خود، رسانه‌های دیداری و شنیداری: با برنامه‌های فرهنگی و تفریحی و اطلاع‌رسانی خود و با تمام توان خود در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها عواطف و اراده‌ها.

نشریات: روزانه، هفتگی، ماهانه، فصلی و سالانه، با عکس‌ها و تصاویر، مطالب، اخبار و دیگر موارد مربوطهٔ خود.

کتاب‌ها، با تمامی انواع و اشکال و موضوعات خود: در علوم و آداب و هنرها، شعر و نثر، رمان و نمایشنامه، کتاب‌های دانشگاهی و عمومی، دائرة المعارف‌ها و مجموعه‌ها، و کتاب‌های همراه و کتابچه‌ها.

تئاتر و سینما با همهٔ تأثیری که از طریق صدا و سیما سخنرانی و گفتگو برجای می‌گذارند.

همهٔ ابزارهای تأثیرگذاری و آموزش و اقناع باید در زمینهٔ تحقق ربانیت و نهادینه‌کردن آن در شخصیت و زندگی انسان‌ها، به عنوان هدف و آرمان تلاش و تکاپوی انسان و مقصد حرکت او باهم همکاری و همراهی داشته باشند.

از نظر اسلام در زمانی که دیگر مراکز آموزشی و بنگاه‌های خبری و فرهنگی، در جهت گسترش مفاهیمی غیر از ربانیت فعالیت می‌نمایند که یا با آن ناسازگار بوده یا موجب گمان افکنی و طرح شبهه در آن می‌گردند و یا از چهار طرف از آن می‌کاهند، نباید وظیفهٔ نهادینه‌کردن «ربانیت» و استوارساختن بنیان‌های آن و روشنگری در بارهٔ معانیش یکسره بر دوش مساجد گذاشته شود.

مسجد رسالت و مأموریتش را چگونه به انجام رساند، هنگامی که دیگر دستگاه‌ها – که از بام تا شام با توانایی‌های سرسام‌آورشان در میان مردم فعالیت دارند – آنچه را مسجد برافراشته پایین می‌کشند و آنچه را مسجد بنا می‌کند، ویران می‌سازند؟!

وهـــل يبلـــغ البنيـــان يومـــا تمامـــا إذا كنـــت تبنيـــه وغـــيرك يهـــدِم؟!

آیا ساختمان روزی به پایان خواهد رسید، در صورتی که تو بنا کنی و دیگری ویران نماید؟!

و بالاخره در جامعه اسلامی برخورداری هر مؤسسه از حق فعالیت در آن جامعه تنها تا هنگامی است که در زمینهٔ پاسداری از ربانیت اجتماع، که اساس وجودی آن می‌باشد مشارکت و نقش مثبت داشته باشد، حال به گونهٔ مستقیم باشد یا غیر مستقیم، و از دور باشد یا از نزدیک، تفاوتی نمی‌کند.

بلکه اسلام دستور می‌دهد: هر موسسه‌ای که بر مبنای تقوا و خداپسندی بنیانگذاری نشده باشد، بساطش برچیده گردد، اگرچه قیافهٔ مسجد هم به خود گرفته باشد که ظاهراً در آنجا نماز برگزار گردد. همانطور که خداوند به پیام‌آورش ﷺ دستور داد: مسجد ضرار را که منافقان به منظور زیان‌رسانی و ضربه واردساختن و کفرورزی و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان و به عنوان پایگاهی برای دشمنان پیشین خدا و پیامبر ﷺ آن را ساخته بودند، ویران سازد.

روش قانونگذاری:

و اکنون نوبت به قانونگذاری می‌رسد تا به پاسداری از «ربانیت» و تقویتش پرداخته و در برابر دشمنی‌ها و تضعیف‌هایی که علیه آن صورت می‌گیرد در نقش پشتیبان و پاسبان وارد میدان گردد.

بر همین اساس است که جامعهٔ مسلمان الحاد و هرج و مرج اجتماعی و ولنگاری را نمی‌پذیرد، و ارتداد و بزهکاری را مورد بازخواست و تعقیب قانونی قرار می‌دهد، البته در صورت آشکارساختن این اعمال، و گرنه شخصی که کفر و بزه و جرم خود را پنهان دارد حسابش با خداست، چرا که ضررش فقط متوجه خود اوست. اما زیان بزهکاری که آشکارا پرده دری می‌کند از طریق سرایت فساد و شرپراکنی و گسترش آسیب‌های

اجتماعی متوجه تمامی جامعه می‌گردد. از همین روست که فقهای مسلمان بر لزوم مجازات نمودن تارک الصلاة و کسی که در ماه رمضان آشکارا روزه‌خواری می‌کند، اتفاق دارند، اگرچه در تعیین میزان کفر مربوطه دارای اختلاف می‌باشند، تا آنجا که برخی از آنان را تا صدور فتوای قتل بویژه در مورد تارک الصلاة پیش برده است، البته در صورتی که عمداً و بدون داشتن عذر، ترک نماز را همچنان ادامه دهد. اما چنانچه ترک نماز به علت خیره‌سری و سبک‌شمردن ارزش آن و یا انکار واجب‌بودن آن صورت گیرد، بنابه اجماع فقها مرتکب چنین عملی منکر و خارج از دین بوده و مانند مرتدین کیفر داده می‌شود.

البته این کارها – یعنی مجازات مرتد و قانون ستیز، و برچیدن مؤسسات کفر و نفاق – به معنای آزادی ستیزی نیست، چر که آزادی فرد تا حدی است که به سازمان و سیستم جامعه و به بنیان‌های اعتقادی و اجتماعی آن آسیب نرساند. همچنین آزادی شخصی مرتد در آشکارساختن ارتداد و انکار دین، با آزادی گروه مؤمنان در پاسداری از ایمان برخورد پیدا می‌کند و این در حالی است که اینان در جامعه اکثریت بوده و در نتیجه حمایت از آزادیشان در اولویت می‌باشد.

***

۲) ربانی‌بودن منبع و برنامه

در بارۀ معنای نخست ربانیت یعنی ربانی‌بودن هدف و مقصد و نکات و موارد مربوط به آن سخن گفتیم و معنای دیگر باقی مانده است، یعنی: ربـانی‌بـودن منبـع و برنامـه کـه مقصودمان از آن این است که برنامه‌ای را که دین اسلام برای دست‌یـابی بـه آرمـان‌هـا و اهداف خود ترسیم نموده است، برنامه‌ای است کاملاً ربانی و خدایی، چـرا کـه منبـع آن سروش ربانی و پیام خداوند است، خطاب به آخرینِ پیامبرانش یعنی محمد ﷺ.

این برنامه پاسخ و نتیجۀ خواست یک فرد یا یک خاندان یا یک طبقه یا یک حـزب و یا یک ملت نیست، بلکه فقط نتیجۀ خواست خداوند است و بس. خـدایی کـه خواسـت وی در فرستادن این برنامه، هدایت و روشنگری، آشکارساختن حقایق و مـژده‌رسـانی، و بهبودی و شفا و رحمت برای بندگانش می‌باشد. همچنانکه خداوند خطاب به خود آنـان می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾ [النساء: ۱۷۴].

«ای مردم! از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است (که محمد است و او بـا سیرت عملی و دعوت تشریعی خود، حقیقت ایمان را برایتان روشن می‌سازد، و مؤید به معجزات الهی است) و به سویتان نور روشنگر و آشکاری فرستاده‌ایم (که قـرآن اسـت و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد)».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است».

و خطاب به پیام‌آورش می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«ما تو را جز به عنوان رحمت برای تمامی ساکنان جهان روانه نساخته‌ایم».

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾ [النحل: ۸۹].

«و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیلۀ هدایت و مایۀ رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدن یزدان) است».

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١﴾ [إبراهيم: ۱].

«(این قرآن) کتابی است که آن را برای تو فرستاده‌ایم تا این که مردمان را (در پرتو تعلیمات آن) با توفیق و تفضل پروردگارشان، از تاریکی‌ها (و گمراهی‌های کفر و نادانی) به سوی نور (و روشنایی ایمان و دانایی) بیرون بیاوری، (یعنی که) به راه خدای چیرۀ ستوده (درآوری)».

جایگاه پیامبر در این برنامۀ ربانی:

خداوند بزرگ مالک این برنامه است، بنابراین مضاف الیه واقع می‌شود و گفته می‌شود: منهج الله، برنامه خداوند یا صراط الله» به تعبیر قرآن عزتبخش و اضافه‌شدن این برنامه به خداوند به این معناست که الله ﷻ بنیانگذار و تعیین‌کنندۀ حد و مرز آن است همچنانکه آرمان نهایی و فرجام آن نیز خداوند می‌باشد.

اما پیامبر ﷺ فقط فردی است که به سوی این برنامه یا این راه و روش فرا می‌خواند و موارد مبهم و پوشیده و گمان برانگیز آن را برای مردم روشن و تفسیر می‌کند. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ۝٥٣﴾ [الشوری:۵۲-۵۳].

«همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم به تو نیز فرمان خود، جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایهٔ حیات دل‌هاست. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، و لیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی راه پروردگاری که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست. آگاه باشید که همه‌ی امور به‌سوی الله بازمی‌گردد».

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ۝١٥ قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ۝١٦﴾ [یونس: ۱۵ – ۱۶].

«هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند، می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیات مربوط به قیامت و بتان ما را حذف یا دگرگون کن) بگو: من توانایی تغییر خوسرانه و دلخواه آن را ندارم. من فقط پیرو چیزی هستم که بر من وحی می‌گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم از غذاب روز بزرگ

می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغیر و تبدیل قرآن مایۀ عقاب و عذابم گردد) بگو: «اگر الله می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم و او نیز شما را به آن آگاه نمی‌کرد. من، پیشتر عمری در میان شما بوده‌ام. آیا نمی‌اندیشید؟».

و باز می‌فرماید:

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ۝١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ۝٢ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم: ۱ – ٤].

«سوگند به ستاره! در آن زمان که غروب می‌کند. یار شما محمد) گمراه و منحرف نشده است، و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با وجود آورده با شما در میان نهاده است) آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که (از جانب الله) بر او نازل شده نیست! ».

و هرکس در قرآن بنگرد و در آن بیندشد، پیامبر ﷺ را تنها یک بندۀ مأمور و فرمانبر می‌یابد که قدرتی برتر از او که وی را کاملاً در بر می‌گیرد و بر او توانایی تام دارد، با وی سخن می‌گوید و برایش فرمان صادر می‌کند، قدرتی که وی را به هنگام خطای اجتهادی در برخی زمینه‌ها از جمله در داستان ابن ام مکتوم، جریان اسیران بدر، منافقین متخلف در غزوۀ تبوک و زینب دختر جحش و.. مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد. پس می‌توان نتیجه گرفت که قرآن به حقیقت سخن خداوند یگانه و فروفرستادۀ صاحب اختیارِ جهانیان می‌باشد.

محمد ﷺ در مورد قرآن نقشی ندارد جز: دریافت و به خاطرسپردن:

﴿سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ۝٦﴾ [الأعلی: ٦].

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد».

سپس تبلیغ و فراخوانی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة:٦٧].

«ای فرستاده (خدا! محمد مصطفی!) هرآنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای».

و در مرحله سوم تفسیر و روشنگری:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل:٤٤].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که آنچه را برای مردم روشن سازی که برایشان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و در بارۀ مطالب آن) بیندیشند».

و سنت که قرآن را تفسیر و روشن می‌کند، خود وحی و پیام الهی است، اما وحی و پیامی که به مانند قرآن تلاوت نمی‌گردد و معجزه هم نیست. آنچه را هم که از طریق اجتهاد شخصی پیامبر وارد سنت گردد، خداوند به صورت کلی و با وجود موارد خطا و اشتباه آن را گواهی و تأیید نمی‌کند، بلکه برحسب مورد با فروفرستادن وحی اقدام به تصحیح و تصویب یا اثبات و نهادینه‌کردن می‌نماید.

مزیت اسلام میان مکاتب زنده و کنونی جهان:

در سراسر جهان اسلام تنها برنامه، مکتب و یا نظامی است که سرچشمه و مصدر آن منحصراً قوانین و احکام خداوند می‌باشد، بدون این که تحریف و تبدیل در آن راه یافته و با انگاره‌ها، و کژروی‌های نوع بشر آمیخته شده باشد.

غیر از اسلام برنامه‌ها و نظام‌هایی را که تا امروز در جهان مشاهده می‌کنیم، در سه دسته طبقه‌بندی می‌شوند:

آوای سنت

۱) برنامه، مکتب یا نظامی مدنی و بشری محض، با سرچشمه اندیشهٔ عقلی یا فلسفی یک فرد یا گروهی از افراد؛ مانند: کمونیسم، سرمایه‌داری، وجودی و غیره.

۲) برنامه یا نظامی مذهبی – بشری؛ همچون دین بودایی موجود در چین، ژاپن و هند که فاقد زیربنا و ریشه‌ای الهی یا کتابی آسمانی بوده و در نتیجه منبع آن‌ها اندیشهٔ بشری می‌باشد.

۳) برنامه یا یک مکتب دینی تحریف شده که چنین برنامه‌ای – اگرچه در اصل الهی است – دست تبدیل و دگرگون‌سازی در آن دخالت نموده است، در نتیجه چیزهایی غیر اصیل بدان افزوده گردیده و مواردی از آن حذف گردیده است که در اصل پاره‌ای از خود آن برنامه بوده است، و کلام خداوند در آن نظام با سخنان نوع بشر مخلوط شده است، به همین دلیل اصالت خدایی و آسمانی آن و ربانی‌بودن سرچشمه‌اش قابل اعتماد و اطمینان نیست. مانند: یهودیت و مسیحیت، پس از اثبات تحریفی‌بودن خود انجیل و تورات، گذشته از شرح‌ها و تأویل‌ها و یافته‌های بشری که در آن‌ها راه یافته و مقاصد فرموده‌های خداوند را دگرگون و وارونه ساخته‌اند.

اما دین اسلام، همان نظام یگانه‌ای است که سرچشمه‌اش از دست‌درازی و تحریف نوع بشر سالم مانده است، بدین خاطر که خداوند خود عهده‌دار پاسداری از کتاب و برنامهٔ بنیادین خود یعنی قرآن مجید شده و این مطلب را آشکارا به اطلاع پیامبر و امتش رسانده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹].

«قرآن را ما خود فرو فرستاده‌ایم و خود نیز قطعاً نگهبان و پاسبان آن خواهیم بود».

و وعدهٔ پروردگارم حق، و تحقق آن قطعی است، و گذشت روزگار و قرن‌های متوالی – با وجود بحران‌های وحشتناک و بلاهای بنیان برافکنی که در خلال آن‌ها، دامنگیر مسلمان شدند – حقانیت این خبر قرآنی را تصدیق نموده است. و قرآن همچنان باقی

است درست به همان صورتی که خداوند نازل کرد، و همانگونه که پیامبرﷺ آن را تلاوت فرمود و پیروانش از وی روایت نمودند و پیروان نیک‌سیرت ایشان آن را دریافت نمودند. و همواره نسل اندر نسل، دست در دست می‌گردد، و به منظور عبادت و بـه جـای‌آوردن بندگی تلاوت می‌گردد، و آرام و با دقت خوانده می‌شود، حفظ و به خاطر سپرده می‌شود و نگارش می‌یابد، بدین ترتیب جای اندک شگفتی نیست که قرآن – به همان صورت که بوده است – کتاباً در مصاحف، خوانده شده با زبان‌ها و محفوظ در سینه‌ها همواره بـاقی بوده و از راه روایت حرف به حرف – با تواتر یقینی – و بـا همـان روش املایـی زمـان خلیفهٔ سوم، عثمان ﷺ علیرغم دگرگونی شیوه‌های املایی، و با همان روش تلاوت دوران نبوی حتی با نکات تجویدی غنه، مد، اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا بـه دسـت مـا رسـیده است.

اسلام برنامه‌ای است کاملاً ربانی:

اسلام نظامی است صد درصد خـدایی؛ عقائـد و عبـاداتش، آداب و نظـام اخلاقـیش، قوانین و نظامش همگی خدایی و الهی هستند. منظورم، خدایی‌بودن در بنیادهای اصلی و مبادی کلی آن می‌باشد، نه در شاخه‌های فرعی و تفصیلات و کیفیت‌ها.

عقیده‌ای ربانی:

عقاید اسلامی، عقایدی هستند ربانی، برگرفته از کلام خداوند که باطل از هیچ سـویی بدان راه نمی‌یابد، از قرآنکریم که استوارترین ستون عقاید و فروزنده ترین مشـعل آن‌هـا می‌باشد، و از بخش‌های صحیح و اثبات‌شدهٔ سنت که روشنگر و مفسر قرآن می‌باشد.

این عقایدساخته و پرداختهٔ انجمنی از انجمن‌ها یا ناشی از الحاق قیصـره و مـتمم بـه وسیلهٔ هیأتی از هیأت‌ها و یا املای یکی از پای‌ها نیستند.

هیچکدام از شاگردان محمدﷺ و هیچکدام از پیشوایان و اندیشمندان بزرگ اسلام حق ندارند که با اِعمال افزایش یا کاهش و یا اصلاح و تعدیل، عقیده اسلامی را تغییر دهنـد،

همان کاری که «سانت پولس» با عقیدۀ مسیحی کرد، تا جایی که برخی نویسندگان غربی مسیحیت کنونی را «مسیحیت پولس»[(۱)] می‌نامند نه مسیحیت عیسی فرزند مریم علیهما السلام.

و هیچ کنفرانس، مجمع و یا هیأتی با هر جایگاه و مقامی حق ندارد که چیزی بر عقیدۀ اسلامی بیفزاید و یا چیزی از آن بکاهد، همان کاری که مجامع مسیحی بدان دست زدند، پیش از همه کنفرانس مشهور «نیقیه» در سال ۳۰۵ میلادی و کنفرانس‌های پس از آن که برخی الوهیت مسیح را مقرر نمودند، برخی جایگاه روح القدس را در اشتراک سه‌گانۀ مشهور، یعنی: پدر، پسر و روح القدس معین کردند، برخی قدرت صدور فرمان محرومیت از بهشت و چک‌های آمرزش را به پاپ واگذار نمودند و...

اما عقیدۀ اسلامی فقط از منبع وحی الهی دریافت و برگرفته می‌شود این عقیده همان نظرات راستین یا حقایق در بارۀ هستی و آفریدگار هستی می‌باشد. این عقیده تحت عنوان آنچه در منطق و بلاغت «إنشاء» می‌نامیم، قرار نمی‌گیرد، بلکه در جملۀ «خبر» واقع می‌شود، چرا که از قضایای بزرگ هستی: از خداوند و اسما و صفات او و از جان‌های غیب؛ از آیندۀ زندگی و انسان، از جزای اعمال و انواع و روش‌های آن، و جز این‌ها که فراتر از طبیعت ملموس بوده و غیر قابل ادراک با حواس می‌باشند و عقل راه به تفصیل آن نمی‌برد، سخن می‌گوید و از چنین مسائل بزرگی خبر می‌دهد. و اینجاست که کسی جز آن که آگاهی وی همۀ این‌ها را در برمی‌گیرد، توانایی آگاه‌سازی و خبررسانی در این زمینه را ندارد، آن قدرتمند کسی جز مالک هستی که همان خداوند والامقام می‌باشد، نیست.

اما انسان‌ها که خود از شمار آفریده‌ها قرار می‌گیرند، آگاهی از این موارد غیبی در لیس توانایی‌ها و ویژگی‌های آن‌ها نیست، و چون از این زمینه اظهار نظر نمایند،

۱- پولس نخستین کسی است که مسیحیت را به انحراف کشاند و در دین مسیح علیه السلام بدعت گذارد. وی یهودی سرسختی بود که پس از دوران عیسی علیه السلام ایمان آورد و ادعا کرد که مأمور تبلیغ مسیحیت گشته و با حواریون برگزیدۀ عیسی علیه السلام به مخالفت برخاست. وی امروز در تمام کلیساهای مسیحی تقدیس می‌شود. (مترجم)

نظریه‌پردازی آنان فاقد زیربنای علمی و برهانی می‌باشد و قرآن در همین رابطه در رد باورهای مشرکان در بارۀ فرشتگان و دیگر موارد می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ ١٩﴾ [الزخرف: ۱۹]. «و فرشتگان را که بندگان پروردگار رحمان هستند، مونث و مادینه می‌پندارند. آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشتند؟ گواهی آنها نوشته و ثبت می‌شود و بازخواست خواهند شد».

و خدای سبحان می‌فرماید:

﴿مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الکهف: ۵۱].

«من آنان را نه به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین و نه به هنگام آفرینش خودشان (در صحنۀ خلقت) حاضر نکرده‌ام».

و خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: ۱۱۰].

«خداوند از آنچه مردمان در پیش دارند و از گذشتۀ آن‌ها آگاهی دارد ولی آنان از آفریدگار آگاهی ندارند».

چنانچه کسی از مردم خودسرانه بکوشد چیزی نوین در امر دین و غیب پدید آورد، بنابه دستور خود صاحب این رسالت، تلاش وی به خودش بازپس داده می‌شود، و اینک دستور پیامبر ﷺ:

«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ»[1].

«هرکس در این امر ما (اسلام) چیزی که در آن نیست، پدید آورد، دستاوردش باطل و مردود می‌باشد».

و خداوند می‌فرماید:

۱- متفق علیه.

﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الأعراف: ۳].

«به دنبال چیزی باشید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز او و از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی مکنید (و فرمان مپذیرید)».

عبادت‌هایی ربانی:

عبادت‌های اسلامی – منظورم مراسم و شعائری است که بندگی خداوند با آن‌ها انجام می‌پذیرد – عبادت‌هائی هستند ربانی و خدایی.

تنها وحی الهی است که چگونگی آن‌ها را ترسیم می‌کند، و اشکال و ارکان و شروط آن‌ها را مرزبندی و مشخص می‌سازد، و در صورت وجود شرط‌های زمان و مکان، زمان و مکان آن‌ها را تعیین می‌نماید.

و از احدی از مردمان پذیرفته نیست – هرچند دارای درجۀ اجتهاد در دین هم باشد، و هرچند کعبۀ علم و تقوا هم باشد – که خودسرانه صورت‌ها و هیأت و رسم‌هایی برای تقرب و نزدیک‌شدن به خدا، ابداع نماید، چرا که چنین کاری بی‌احترامی و تهمت نسبت به دارندۀ حق انحصاری در این زمینه یعنی خداوند صاحب آفرینش و فرماندهی جهان می‌باشد.

و کسی که در این باره اقدام به کاری نماید، قانونی را در دین بنا نهاده است که خداوند بدان اجازه نداده است، و اقدام وی بدعت و ضلالت و گمراهی قلمداد گردیده و عملش به خودش بازگشت داده می‌شود، همانگونه که صراف زیرک و تیزبین، پول‌های تقلبی و جعلی را بازپس می‌فرستد.

اسلام در زمینۀ عبادت دو اصل مهم آورده است که سر مویی نسبت به آن‌ها تساهل نمی‌ورزد:

نخست: جز خداوند نباید کسی یا چیزی دیگر عبادت شود. بر همین اساس! بندگی و فرمان‌پذیری غیر از او و در مقابل هیچکس و هیچ چیز دیگری نباید انجام شود، هرکس و

هر چیز که می‌خواهد باشد، در آسمان باشد یا در زمین، خردمند باشد یا غیر عاقل. و مقتضای ربانی‌بودن هدف و مقصد همین است.

دوم: عبادت خداوند فقط مطابق شریعت و برنامۀ خودش صورت گیرد. قانون و شریعت خداوندی هم تنها به واسطه پیام‌آورانش که مبلغان وی هستند، شناخته می‌شود. آخرین آن‌ها هم محمد ﷺ می‌باشد که شریعت وی همۀ شریعت‌های پیش از خود را نسخ نمود، همان شریعتی که خداوند جاودانگی را برایش مقرر نموده و سکۀ ابدیت را به نام وی زده است، و پاسداری آن را تا زمانی که زمین و ساکنان آن در پیشگاه خداوند حاضر می‌گردند، خود بر عهده گرفته است.

و غیر از شریعت محمدی هر رسم و قانون دیگری هوی و هوس و نظرات پوچ و بی‌اساس خودسرانه، و بدعت‌های مردود به شمار می‌آیند، هرچند که ناشی از حسن نیت، و شدت شور و اشتیاق برای تقرب بیشتر به خداوند شکوهمند باشند. آخر، اگر عمل مطابق نص ثابت، صورت و قالب صحیح شرعی نداشته باشد، نیت صالح به تنهایی دلیل پذیرش و مقبولیت آن عمل نخواهد شد. پس عمل مشروع و پذیرفتنی دارای دو رکن می‌باشد: ۱) این که خالص، و کاملاً برای خدا انجام گیرد، ۲) و مطابق سنت پیامبر خدا باشد.

اما پدیده‌های حاصل از گذشت دوران‌ها و رسوم‌تراشی و بدعت‌های مبتنی بر اندیشه‌های بشری، جایگاه در دین خداوند ندارند، همانگونه که در این حدیث آمده است:

«إِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورَ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»[1].

«هشدار که از امور نوپیدا در دین برحذر باشید، چه هر بدعتی مایۀ تیره‌روزی و گمراهی است».

۱- ابوداود و ترمذی آن روایت نموده‌اند و ترمذی گفته که حدیثی نیکو و صحیح می‌باشد.

قرآن در حالت انکار می‌فرماید:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است!!».

و بدین وسیله اسلام راهی از وسیع‌ترین راه‌های افراط‌گرایی، تحریف و غلواندیشی را مسدود ساخته و به بدعت‌های دینی و عبادی اجازۀ ماندگاری و بقا نداده است، اگرچه روزی به علت جهالت و خودمحوری و هوس‌پروری ظهور کرده و یا در سایۀ پشتیبانی و تأیید مصلحت‌اندیشان دین‌فروش و کاسبان عرصۀ شریعت، استمرار یافته باشند.

از همین روست که در هر مکانی و در هر زمانی همواره افرادی بوده و خواهند بود که به رعایت سنت فرا می‌خوانند و به پیکار با بدعت برمی‌خیزند، بدون این که به آزارها و گرفتاری‌هایی که در راه خدا دامنگیرشان می‌شود، توجهی داشته باشند.

و بالاخره باید گفت: که عبادت‌های بزرگ اسلام، بی‌گزند از تحریف و به دور از تأثیر دست‌های دگرگونی و تبدیل که مراسم عبادی دیگر ادیان به آن‌ها گرفتار آمده‌اند، در همان جوهر و چهارچوب اصلی خود همچنان باقی هستند.

آدابی ربانی:

شیوه‌های رفتار فردی و آداب و اخلاق اسلامی، آدابی هستند ربانی، بدین معنا که این وحی الهی است که اصول آن را پی‌ریزی، و لوازم بنیادینشان را مشخص می‌کند، لوازمی که برای نمایندگان برجستگی‌ها و نشانه‌های شخصیت اسلامی ناگزیر باید مورد توجه قرار گیرند تا این که شخصیت اسلامی با چنین نشانه‌هایی، شخصیتی جلوه‌گر شود پخته و تکامل‌یافته، متین و استوار، در ظاهر و باطن خود ممتاز و برجسته، و دارای مقصد و مسیری روشن، آن هنگام که برای دیگران راه‌ها مبهم و تاریک و مسیرها ناپیدا و نامشخص شده‌اند.

بدین ترتیب، جای شگفتی نیست اگر می‌بینیم که قرآنکریم خود نشانه‌های اصلی و نکات بارز اخلاق و ادب انسان مسلمان را ترسیم می‌نماید، نشانه‌هایی چون: نیکی به پدر و مادر به ویژه هنگامی که یکی یا هردوی آن‌ها به سن پیری می‌رسند، نیکی به خویشاوندان و نزدیکان، توجه و عنایت به یتیمان، گرامی‌داشتن همسایگان نزدیک و دور، احترام به همکار و همراه و همسفر، احترام به مسافران و خدمتکاران و زیردستان، همدلی و همیاری با فقرا و تهیدستان و توجه به امور زندگی آنان، آزادساختن بردگان، راستی در گفتار، اخلاص و یکدلی در رفتار، خودداری از نگاه‌های حرام و حاسدانه، پیشه‌کردن عفت و پاکی، همدیگر را به حق و بردباری و مهربانی سفارش‌نمودن، دعوت به خیر و نیکی، امر به معروف و نهی از منکر، بازگرداندن امانت‌ها به صاحبان اصلی، داوری عادلانه میان مردم، وفاداری نسبت به عهد و پیمان، ترک زشتی‌ها و امور ناپسند، خودداری از انجام گناهان کشنده‌ای چون: شرک، جادوگری، خونریزی و آدمکشی، زنا، شرابخواری، رباخواری، خوردن اموال یتیمان، تهمت ناپسند به زنان مؤمن و پاک، فرار از میدان جنگ و به عقب بازگشتن در روز پیکار و دیگر زشتی‌ها و گناهان بزرگ، تا دیگر صفات اخلاقی مثبت و منفی چه فردی و چه اجتماعی.

فراتر از این‌ها مشاهده می‌کنیم که قرآن حتی آداب حرکت را به هنگام راه‌رفتن به مسلمانان آموزش می‌دهد:

﴿وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ﴾ [لقمان: ۱۹].

«در راه رفتنت میانه‌رو باش (نه تند برو، نه کند)».

﴿ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا﴾ [الفرقان: ٦٣].

«[بندگان خوب خداوند] کسانی هستند که آرام (فروتنانه و با وقار، و بدون تکبر و غرور) روی زمین راه می‌روند».

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ [الإسراء: ۳۷].

«و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو (با پای‌کوبیدن قلدرانه‌ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی، و (با گردن‌کشیدن جبارانه‌ات بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوه‌ها برسی».

و نیز آداب دید و بازدید را آموزش می‌دهد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨﴾ [النور:۲۷-۲۸].

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی که متعلق به خودتان نیست نشوید، مگر این که اجازه گرفته و بر ساکنان آن‌ها سلام کنید. چنین روشی برایتان بهتر است، چه خوب است که شما (این ادب ورود را) مد نظر داشته باشید. چنانچه کسی را در آن‌ها نیافتید (که به شما اجازهٔ ورود بدهد) وارد مشوید تا این که به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما (اجازه داه نشد، و) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این کار برایتان پاکتر و زیبنده‌تر است. خدا بس‌آگاه از کارهایی است که می‌کنید».

و نیز روش نشستن به هنگام گردآمدن در یک مکان:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمۡ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلۡمَجَٰلِسِ فَٱفۡسَحُواْ يَفۡسَحِ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١١﴾ [المجادله: ۱۱].

«ای مؤمنان!هنگامی که به شما گفتند، در مجالس جای بازکنید، جای بازکنید تا خدا در کار شما گشایش دهد، و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد».

این‌ها گذشته از آن آدابی است که سنت نبوی، از آن‌ها انباشته شده است، آدابی متعلق به خوردن و نوشیدن، لباس‌پوشیدن و خودآرایی، خواب و بیداری، ورود و خروج، مسافرت و بازگشتن از سفر، احوالپرسی و اجازه‌گرفتن، حتی عطسه و خمیازه‌کشیدن، قضای حاجت و برآوردن نیاز جنسی.

نکتهٔ دیگر این که خاستگاه بنیادین فرمان‌های اخلاقی در اسلام، نه لذت‌طلبی است و نه سودجویی، نه خرد و نه وجدان، نه عرف و نه جامعه و نه تجدد مآبی، و نه دیگر چیزهایی که مکاتب فلسفهٔ اخلاق مطرح کرده‌اند، بلکه منبع دستورها و معیار عمل و دستور اخلاقی – در اساس کار – همان وحی الهی است.

بر همین مبنا خیر، آن چیزی است که خداوند فرمان انجام آن را صادر نموده است، و شر و بدی، آن چیزی است که خداوند از آن نهی فرموده است. به عبارت دیگر سخن نیک همان است که شرع آن را نیک شمرده، و زشت همان است که شرع آن را زشت قلمداد نموده است. این بدان معنا نیست که شرع آنچه را عقل زشت شمرده است، نیکو می‌شمارد، یا چیزی را که عقل نیکو می‌داند زشت و ناپسند می‌شمارد؛ چنین چیزی نه در اخلاق اسلامی، و نه در کل شریعت اسلامی یافته نشده است، چرا که شریعت اسلام شریعتی است همنوا با سرشت سالم، و موافق با اندیشهٔ بالنده و رشدیافته. و جای شگفتی نیست که قرآن وارستگان و صاحبان اخلاق نیکو را با صفت ﴿أُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ «خردمندان».

توصیف می‌کند، همچنانکه در پایان برخی فرمان‌ها و نواهی به همین نکته اشاره می‌کند، از جمله در این فرموده:

﴿ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٥١﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«... این‌ها اموری هستند که خدا به گونهٔ مؤکد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

به همین دلیل می‌بینیم که اخلاق در اسلام فقط بر فرمان قاطع و تکلیف تعبدی تکیه نمی‌کند، بلکه بر مخاطب‌ساختن اندیشه‌ها و تحریک وجدان‌ها، در مورد یک نظام اخلاقی قابل فهم و برهانی دارای پیامدهای دینوی و اخروی مشخص نیز تکیه می‌نماید؛ از جمله مانند: فرمودهٔ خداوند در مورد سفارش‌های لقمان به فرزندش:

﴿يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ١٧ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨ وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ١٩﴾ [لقمان: ۱۷ – ۱۹].

«ای فرزند عزیزم! نماز را چنانکه شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. این‌ها از کارهای (اساس و مهمی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثابت ورزید. و با تکبر و بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه‌رفتن اعتدال را رعایت کن و (در سخن‌گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزن) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است».

و همینطور در سورهٔ اسراء:

﴿فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ٢٩﴾ [الإسراء: ۲۹].

«... که سبب می‌شود از کار بمانی و مورد ملامت (این و آن) قرار گیری و درمانده و غمناک گردی».

﴿إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: ۳۲].

«چرا که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است».

﴿إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ [الإسراء: ۳۷].

«چرا که تو (با پای‌کوبیدن قلدرانه‌ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی، و (با گردن‌کشیدن جبارانه‌ات بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوه‌ها بررسی».

قوانینی ربانی:

قوانین اسلامی، برای کنترل زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی، قوانینی هستند ربانی. منظورم در اساس مبادی و احکام بنادین آن قوانین می‌باشد که خداوند خواسته که به دور از ناتوانی، افراط‌گرایی‌ها، جانبداریها و تناقض‌گویی‌های بشر، براساس آن‌ها سیر کاروان بشریت را تنظیم نموده، و روابط میان افراد و گروه‌های انسانی را بر پایدارترین بنیان‌ها استوار نماید.

نخستین برتری قوانین اسلامی نسبت به دیگر قوانین، اعم از قدیم و جدید، شرقی و غربی، لیبرالی و کمونیستی، همین ربانی‌بودن آن‌ها می‌باشد. شریعت اسلامی همان یگانه قانون موجود دنیاست که اساس آن پیام خداوند و احکام راستین و عادلانه وی می‌باشد:

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾ [الأنعام: ۱۱۵].

«فرمان پروردگارت! صادقانه و عادلانه به انجام رسید. هیچکسی نمی‌تواند فرمان‌ها و قوانین او را دگرگون کند. و او شنوا و آگاه است».

بر همین اساس از جمله اصول استوار و پذیرفته شدهٔ اسلامی این است که یگانه قانونگذار و تشریع‌کننده، فقط خداوند می‌باشد. اوست که به اقتضای ربوبیت، الوهیت و مالکیت خود بر تمامی آفریده‌های خود امر و نهی می‌کند، حلال و حرام تعیین می‌نماید و وظیفه و تکلیف مشخص می‌کند. پروردگار! صاحب اختیار و فرمانروا و فریادرس مردمان اوست، آفرینش و فرماندهی و حق قانونگذاری از آن اوست، دارای و حکمرانی در اختیار اوست، و هرگونه سپاس و ستایشی چه در این جهان و چه در آن جهان متعلق به اوست، فرماندهی و داوری از آن وی بوده و همگان به سوی او بازخواهند گشت.

احدی غیر از او حق تشریع بی‌قید و شرط و مطلق را ندارد، مگر در قلمروی که خدا خود اجازه فرموده و نصی قاطع در آن زمینه وجود نداشته باشد که چنین کاری در حقیقت اجتهاد و استنباط و شیوه گزینی است، نه تشریع یا حاکمیت. حتی خود پیامبر ﷺ هم تشریع‌کننده و قانونگذار مستقل نبود، بلکه اطاعت از وی به این دلیل واجب شده که وی پیام‌آور و پیام‌رسان خداوند می‌باشد و به همین دلیل، فرمان وی ناشی از فرمان خداست:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هرکه از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است».

صدور فرمان و حکم شرعی – با آنچه از وجوب، استحباب، تحریم، کراهت، یا إباحه به همراه دارد – منحصراً از آن خداوند بوده و غیر از او، احدی کوچکترین حقی در این زمینه ندارد، از این رو علمای اصول حکم شرعی را اینگونه تعریف می‌کنند: «خطاب خداوند که از روی اقتضا یا اختیار به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد». مقصود از اقتضا درخواست می‌باشد، چه درخواست انجام‌دادن کاری باشد – که واجب و مندوب را در بر می‌گیرد – و چه درخواست خودداری از انجام کاری و ترک آن باشد که حرام و مکروه را شامل می‌شود. منظورشان از واژۀ اختیار نیز که در تعریف آمده است، اباحت و مجاز اعلام‌کردن می‌باشد، بدین معنا که شخص مکلف در انجام‌دادن یا انجام‌ندادن آن، مختار و آزاد می‌باشد. اکنون می‌توان گفت: که خطاب‌کننده، مکلِف، ملزِم و وادارکننده، آمر و ناهی کسی جز خداوند نیست و نمی‌تواند باشد.

قرآن کسانی را که حق قانونگذاری و تشریع مطلق را به برخی افراد بشر، از گروه روحانیون و رجال ادیان واگذار نمودند، به شرک و چند خدایی محکوم ساخته است، روحانیونی که فرمان‌های خداوند را وارونه ساخته و شریعت الهی را دگرگون کردند، در نتیجه با نسبت دروغ به خداوند حرام الهی را حلال و حلال الهی را حرام ساختند.

در همین زمینه خداوند در بارۀ اهل کتاب می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: ۳۱].

«یهودیان و مسیحیان، علاوه بر خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم صاحب اختیار و خدای خود قرار دادند (مسیحیان، افزون بر این‌ها) مسیح پسر مریم را نیز صاحب اختیار و خدای خود می‌دانند. و این در حالی است که بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بندگی و پرستش نمایند و بس. جز خدا فرمانروا و فریادرسی وجود ندارد، و او پاک و منزه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند».

قرآن آن علمای دینی و پارسایان را پروردگار یا معبودهایی قلمداد می‌کند که به جای خداوند مورد عبادت و پرستش واقع شده‌اند، عبادت و پرستش آنان هم چیزی جز فرمانبری و دستورپذیری از آنان در زمینهٔ تحریم حلال الهی و حلال‌نمودن حرام الهی نیست، به دیگر سخن، پرستش آنان یعنی: واگذاری حق قانونگذاری و تشریع به آنان، در زمینه‌ای که خداوند غیر مجاز اعلام نموده است. همانگونه که پیامبرﷺ این آیه را به همین صورت برای عدی فرزند حاتم طائی تفسیر نمود. عدی پیش از اسلام مسیحی شده بود. روزی هنگامی که پیامبر در خواندن این آیه از سورهٔ توبه بود:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾. (التوبة: ۳۱) «یهودیان و مسیحیان، علاوه بر خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم صاحب اختیار و خدای خود قرار دادند».

بر ایشان وارد شد، و خدمت پیامبرﷺ عرض نمود: ای پیام‌آور خدا! ما که آن‌ها را بندگی و عبادت نمی‌کردیم! (گویی وی عبادت را فقط در رکوع و سجود و دعا و... خلاصه کرده بود!) پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: «مگر آنان نبودند که حرام را برای شما حلال، و حلال را برای شما حرام می‌ساختند و شما هم می‌پذیرفتید؟!» پاسخ داد: چرا، همینگونه بود. پیامبرﷺ فرمود: «همین کار شما پرستش و عبادت آن‌ها به حساب می‌آید».

به همین خاطر می‌بینیم که قرآن در پایان بیشتر فرمان‌ها و قوانین، اندیشه‌ها و نگرش‌ها را به ربانی‌بودن منبع آن‌ها توجه می‌دهد، تا بدینوسیله اطمینان‌خاطر، آرامش درون و آمادگی لازم برای پذیرش و اجرا فراهم گردد، و تنبلان سست‌اراده و دیرجنب، در به کاربستن حکم خداوند درنگ و کندی نورزند.

فرمودهٔ خداوند در پایان آیهٔ تقسیم زکات، از آیات سورهٔ توبه، نمونه‌ای از این موارد می‌باشد:

﴿فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠].

«این یک فریضهٔ مهم الهی است، و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین است)».

و همینطور در پایان آیهٔ نخست تقسیم میراث در سورهٔ نساء:

﴿ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١١﴾ [النساء: ١١].

«شما نمی‌دانید که پدران و مادران و فرزندان‌تان کدامیک برای شما سودمندترند. این فریضهٔ الهی است و خداوند دانا (به مصالح شما) و حکیم است (در آنچه بر شما واجب نموده است)».

و در پایان آیه دوم میراث هم می‌فرماید:

﴿وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ ١٢ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ...﴾ [النساء: ١٢ – ١٣].

«این سفارش خداوند است و خدا دانا و شکیباست. این احکام (بیان شده) حدود خدا (در میان حق و باطل) است».

آخرین آیهٔ سورهٔ نساء را که آن هم در بارهٔ ارث می‌باشد، با این فرموده به پایان می‌برد:

﴿يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ أَن تَضِلُّواْۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ١٧٦﴾ [النساء: ١٧٦].

«خداوند (احکام و مقررات را) برایتان روشن می‌سازد تا گمراه نشوید. و خداوند از هر چیزی آگاه می‌باشد».

و در سورۀ طلاق احکام بیان شده در آیۀ نخست را با این فرموده پس می‌گیرد:

﴿وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥ﴾.

«این‌ها قوانین و مقررات خداوند است. و هرکس از قوانین خداوند تجاوز نماید، به خویشتن ستم می‌کند».

سپس بعد از سه آیه که برخی احکام را در آن‌ها یادآور می‌شود می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ أَمۡرُ ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيۡكُمۡ﴾ [الطلاق: ۵].

«این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است».

و بعد از احکام مربوط به زنان و بانوان مؤمن مهاجر در سورۀ ممتحنه، مطلب را با این سخن دنبال می‌کند:

﴿ذَٰلِكُمۡ حُكۡمُ ٱللَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ١٠﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«این‌ها حکم خداست، و خداست که در میان‌تان فرمانروایی و داوری می‌کند، و او دانای باحکمت است».

اینگونه پایان‌دادن‌ها و ادامه افزایی‌ها، و موارد مشابه، این نکته را مورد بیان، آموزش، یادآوری و تأکید قرار می‌دهند که منبع اصلی این قوانین، ربانی و آسمانی بوده، و این مقررات از سوی مقامی صادر می‌گردند که احدی نمی‌تواند مانع فرمان وی گردد و حکم او را مورد بازپرسی و پیگرد قرار دهد.

از ثمرات ربانی‌بودن منبع:

اگر ربانیت در معنای نخست – ربانی‌بودن هدف – دارای آن نتایج و مزایائی بود که پیشتر برشمردیم، ربانیت به معنای دوم – ربانی‌بودن منبع و برنامه – نیز فواید و نتایجی دارد که چه بسا ارزنده‌تر و کارآمدتر هم باشند.

تمامی این نتایج و مزایا نتیجهٔ تنها یک دلیل می‌باشند که عبارت است از: کمال خداوند والامقام، طراح این برنامه و صاحب منبع آن. در حالی که دیگر برنامه‌ها و زیست‌روش‌ها، همواره با نقص، درماندگی و کوته‌بینی نوع بشر همزاد و همراه می‌باشند.

۱) دوربودن از تناقض و تندروی

از جملهٔ این مزایا یا این فواید، دوربودن از ناسازگاری و دوگانگی می‌باشد که برنامه‌ها و نظام‌های بشری و تحریف‌شده با آن روبرو و دست به گریبان می‌باشند.

افراد نوع بشر – برابر سرشت و فطرت‌شان – در هر عصری نسبت به دیگر عصرها حتی در یک عصر مشخص در مقطعی نسبت به مقطع دیگر و از هر کشوری تا کشورهای دیگر حتی در یک کشور از استانی تا استانی دیگر، و در یک استان از محیطی تا دیگر محیط‌های زندگی در همان استان، و در یک قطب فکری از ملتی تا ملتی دیگر، و در یک امت از گروهی تا گروهی دیگر، و در یک گروه واحد، هر فرد نسبت به دیگری، حتی هر فرد در حالتی نسبت به حالت دیگر، و در زمانی نسبت به دیگر زمان‌ها، همواره در ناسازگاری و دوگانگی و اختلاف می‌باشند.

ای بسا می‌بینیم که اندیشهٔ یک فرد در دوران جوانی با اندیشهٔ وی در دوران میانسالی یا کهنسالی دقیقاً مخالف می‌باشد. و بارها دیده‌ایم که نظرات و آرای همان شخص به هنگام سختی و تنگدستی در نقطهٔ مقابل آرای وی در حالت آسایش و توانگری قرار می‌گیرند.

وقتی طبیعت خردانسانی بدینگونه و تأثیرپذیری آن از زمان، مکان، اوضاع و احوال تا بدین حد گریزناپذیر باشد، چگونه آن را درمینهٔ ارایهٔ زیست‌روشها، چه فکری و اعتقادی و چه اجرایی و رفتاری مبرا و عاری از تناقض و اختلاف تصور نماییم؟! آن هم در حالی که اختلاف و تناقض بی‌تردید لازمه‌ای از لوازم عقل می‌باشند، و فرمودهٔ خداوند عین حقیقت است که ضمن اشاره بدین مطلب اینگونه بیان می‌دارد:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ۸۲].

«آیا (منافقان و مخالفان) در بارهٔ قرآن ژرف‌نگری و باریک‌اندیشی نمی‌کنند (تا متوجه یکدستی و هماَهنگی معانی و احکام آن گردند و خدایی‌بودنش را از همین رهگذر دریابند، زیرا) اگر از سوی غیر خدا آمده بود، بدون شک اختلافات و تناقضات فراوانی در آن پیدا می‌کردند».

از نمودگاه‌های این تناقض و ناسازگاری افراط و تفریطی است که تمامی نظام‌های بشری و دینی زمینی و تحریف شده، مشاهده می‌گردد. چنانکه در موضعگیری این نظام‌ها در بارهٔ مفاهیم متقابل این امر به روشنی دیده می‌شود؛ مفاهیمی چون: روح و جسم، فرد و جامعه، واقع‌بینی و آرمانگرایی، عقل و قلب، سنت و نوگرایی، و... که هر مذهب یا نظامی فقط یکی از آن‌ها را مد نظر قرار داده و دیگری را کاملاً نادیده گرفته و یا به گونهٔ شایسته بدان نپرداخته است.

راز این مطلب – گذشته از کوته‌بینی و کوته‌اندیشی عمومی بشری – این است که اندیشهٔ انسان در زمینهٔ بنانهادن یک فلسفه، زیست‌روش یا مذهب، اغلب – به صورت مستقیم یا غیر مستقیم – پیامد و بازتاب اوضاع گذرا و شرایط کنونی و احوال میحطی‌ای می‌باشد که دانسته یا ندانسته، و خواسته یا ناخواسته در تصور وی از اشیاء و پدیده‌ها و حکمی که وی در بارهٔ آن‌ها صادر می‌کند، مؤثر خواهند بود.

و فرد با انصاف نمی‌تواند بزرگان فلاسفه را – هرچند در حقجوئی، اخلاص فراوان هم داشته باشند – از تأثیرپذیری‌های محیطی و زمانی، گذشته از تأثیرات عقاید موروثی و ویژگی‌های شخصی آن‌ها به دور بدارد.

۲) عاری‌بودن از یکسویه‌نگری و خودمحوری:

و از نتایج این ربانیت در اسلام عبارتست از: در برداشتن عدالت مطلق، و عاری‌بودن از یکسویه‌اندیشی، حتی کشی و دنبال‌کردن خواسته‌های شخصی که هیچ فردی از بشر هرکس هم که باشد، در این زمینه بدون عیب و سالم نیست.

آری، انسان غیر معصوم – هرقدر هم که مقامش در دانش و پارسائی، والا باشد – از تأثیرپذیری از خواسته‌های نفسانی، گرایش‌ها، تمایلات شخصی، خانوادگی، ملی، حزبی و قومی بدور نخواهد بود، هرچند که به ظاهر شیفتهٔ انصاف و خواهان بی‌طرفی هم باشد.

حال اگر چنین بشری هوسی مشخص یا گرایش‌هائی ویژه داشته باشد که به وی سمت و سو بخشیده و اندیشه‌اش را شکل‌دهی نماید، به گونه‌ای که همسو با فرمان آن به هرجا و هر سمت که مورد پسند آن است رو نماید، این دیگر عین فاجعه خواهد بود؛ چرا که هوس قبول یافته و کوته‌بینی بنیادین بشری در چنین نقطه‌ای گرد هم آمده‌اند، و به اصطلاح قوز بالا قوز شده است:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰].

«آخر چه کسی گمراهتر و سرگشته‌تر از آن کسی است که بدون رهنمودی از جانب خداوند از هوی و هوس خود پیروی کند؟».

خداوند پیش از این‌ها به پیام‌آورش داوود چنین فرموده است:

﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [ص: ٢٦].

«ای داوود! ما تو را در زمین نمایندهٔ (خود ساخته‌ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد».

و راه خدا همان راه حقیقت و عدالت می‌باشد، راه پیراسته از هواخواهی و جانبداری، ستم و کژی و ناراستی. مقتضای سخنان گذشته ما این است که آیین و نظامی وجود ندارد که ساخته و پرداختهٔ بشر باشد، یا انسان‌ها در آن دست برده باشند، و در عین حال

از تأثیر خودمحوری‌های مخالف با راه خداوند، گـرایش‌هـای جانبدارانـه و اندیشـه‌هـای فرقه‌گرایانه سالم مانده باشد.

اما «نظام خداوند» یا «برنامه خداوند» را خدای مردمان برای مردم وضع نموده اسـت؛ کسی که از زمان و مکان تأثیر نمی‌پذیرد، چرا که خود، آفریـدگار زمـان و مکـان اسـت؛ کسی که اهوا و تمایلات بر وی حاکمیت ندارد، چرا که وی عاری و پیراسـته از هرگونـه هوس و گرایش می‌باشد؛ کسی که هیچ نژاد، رنگ و طبقه و گروهی را ممتاز نمی‌شمارد، چرا که او پروردگار همه، و همگان بندگان وی هستند، پس جانبداری او از یک گروه در برابر دیگران یا هواخواهی او نسبت به یک نسل یا یک ملت در مقابـل دیگـر نسـل‌هـا و ملت‌ها امری است غیر قابل تصور.

بـر همـین مناسـبت کـه قـرآن جـز شـریعت خداونـد و حـز حکـم وی را «اهـوا» و هوس‌بازی‌هائی به شمار می‌آورد که ضـرورت دارد از آن قـوانین و پیـروان آن‌هـا دوری گزید. در همین مورد خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨﴾ [الجاثية: ١٨].

«سپس ما تو را بر آیین و راه‌روشنی از دین قرار دادیم. پس، از همین آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو، و از هوا و هوس‌های ناآگاهان پیروی مکن».

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ﴾ [المائدة: ٤٩].

«در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بـر تـو نـازل کـرده اسـت، و از امیـال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و مواظـب بـاش کـه (بـا دروغ و حـق‌پوشـی و خیانـت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نـازل کـرده اسـت بـدور و منحـرف نکنند».

۳) تقدیس‌داشتن و سهولت‌پذیرش:

همچنین از دیگر نتایج این ربانیت که در نظام یا برنامۀ اسلامی بازتاب می‌یابد، شکوهمندی و تقدسی است که هیچ نظام و برنامه‌ای بشری بدان دست نمی‌یابد.

منشأ این حرمت‌نهادن و مقدس‌داشتن، اعتقاد مسلمان به کمال خداوند و دوربودن او از هرگونه عیب و نقص در زمینۀ آفرینش و فرمانروایی و قانونگذاری می‌باشد. و نیز اعتقاد به این که خداوند هرچیزی را در نیکوترین صورت و محکم و استوار آفریده است. همانگونه که در کتابش می‌فرماید:

﴿صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍۚ﴾ [النمل: ۸۸].

«این ساختار خدایی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است».

همچنین تمامی احکامی را که تشریع نموده و تمامی کتاب‌هایی را که فرو فرستاده است، محکم و استوار ساخته است، همانطور که در قرآن می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود: ۱].

«کتابی است که آیاتش محکم و منظم گردیده است، سپس از سوی فرزانه‌ای آگاه شرح و بیان شده‌اند».

پس هم آفرینش و تقدیر خداوند حکیمانه است، و هم امر و نهی وی از روی حکمت و فرزانگی صورت می‌پذیرد:

﴿مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ﴾ [الملک: ۳].

«در آفرینش خداوند مهربان، کوچکترین ناهمگونی و خللی نمی‌بینی».

و در شریعت خداوند مهربان هم اندک پراکنده‌گویی و یاوه‌ای نخواهی یافت، پس آفرین بر خداوند والامقام، بهترین آفریدگاران و داورترین داوران.

پیامد این حرمت‌نهادن و مقدس‌داشتن، رضایت‌دادن به تمامی آموزه‌های این نظام و احکام آن، و پذیرفتن آن‌ها به بهترین وجه و همراه با گشادگی سینه، قناعت اندیشه و علاقهٔ قلبی می‌باشد. این امر البته از موجبات ایمان به خداوند و پیامبران او می‌باشد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: ٦٥].

«اما نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند، و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملا تسلیم (قضاوت تو) باشند».

لازمهٔ این احترام و تقدیس و این پذیرش نیکو، اجرای بی‌درنگ و سریع دستورات و فرمان‌بردن به محض شنیدن اوامر می‌باشد، چه در حالت رضایت و آمادگی و چه به صورت ناگزیر و غیر داوطلبانه، بدون تعلل و سستی، یا گریز فریبکارانه از تکالیف و تعهدات نظام، و فرار زیرکانه از پایبندی به بایدها و نبایدهای آن.

در این زمینه به ذکر دو نمونه بسنده می‌نمائیم که بیانگر چگونگی موضعگیری زنان و مردان مسلمان صدر اسلام در برابر شریعت خداوند و امر و نهی او می‌باشند:

نخست: واکنش مؤمنان در شهر مدینه، پس از تحریم شرابخواری.

ملت عرب شیفتهٔ نوشیدن شراب و مراسم و مجالس مربوط به آن بودند، خداوند هم از این ویژگی آنان مطلع بود و به همین خاطر در تحریم شراب روش تدریجی را برای آنان به کار گرفت، تا این که آیهٔ نهایی در مورد تحریم قاطعانهٔ آن نازل گردید، و اعلام داشت که می‌خوارگی:

﴿رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المائدة: ۹۰].

«پلید و عملی اهریمنی می‌باشد».

و با این اطلاعیه، پیامبرﷺ نوشیدن، خرید و فروش و اهدای شراب را به غیر مسلمانان غیر مجاز و حرام ساخت. به محض پخش این خبر، مسلمانی نبود که ذخیره‌های شراب

و ظروف مربوط به آن را که در نزدش بود نیاورد و در کوچه‌های شهر نریزد، تا بدینوسیله تنفر خویش را از آن اعلام نماید.

از امور شگفت‌آور در مسئلۀ پذیرش فرمان و قانون خداوند این است که گروهی از مسلمانان به هنگام دریافت این آیه پیالۀ شراب را در دست داشته، قسمتی از آن را نوشیده و مقداری از آن هنوز مانده بود، اما با شنیدن آیه باقیماندۀ شراب را بر زمین می‌ریختند و در پاسخ فرمودۀ خداوند:

﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾ [المائدة: ۹۱].

«آیا دست‌بردار می‌شوید؟».

اعلام می‌نمودند: آری دست برداشتیم خدایا!

اگر این موقعیت چشمگیر در مبارزه با شرابخواری و برچیدن بساط آن در جامعۀ اسلامی را با شکست سریعی که آمریکا در پروژۀ علیه شرابخواری با تکیه به قوانین و قدرت دولتی، متحمل گردید[۱]، مقایسه نمائیم بدین نکته پی خواهیم برد که افراد بشر را جز شریعت آسمانی که پیش از پلیس و قدرت بر وجدان و ایمان تکیه می‌کند، چیزی اصلاح نخواهد کرد.

نمونۀ دوم: عبارت است از موضعگیری بانوان مسلمان صدر اسلام، در خصوص تحریم خودنمایی و خودآرایی جاهلانه و قرآن‌ستیزانه و وجوب متانت و حیا و پوشیدگی که از سوی خداوند بر آنان تشریع گردید. در جاهلیت زن با سینۀ نمایان و بدون هرگونه پوشش راه می‌رفت و اغلب اوقات گردن، زلف‌های بافته و موهای سر و گوشواره‌های گوشش را نمایان می‌ساخت. لذا خداوند آرایش و خودنمایی را به شیوۀ جاهلیت پیشین بر زنان مسلمان تحریم نموده و به آنان دستور داد که خود را از گروه زنان جاهلیت جدا ساخته و با شعار و روش آنان مخالفت ورزند، و پوشیدگی و ادب و متانت را در قیافه‌ها

۱- تفسیل این مقایسه را در کتاب «نقش ایمان در زندگی» از همین مؤلف فصل «ایمان و اخلاق» ملاحظه فرمایید.

و حالات مختلف خود پیشه سازند، بدینگونه که روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند، یعنی: دو قسمت روسری‌ها را بر روی سینه به هم متصل نمایند، به نحوی که بر روی یقه قرار گیرد و در نتیجه گلو، گردن و گوش‌ها را بپوشاند.

اکنون اجازه بدهید رشتهٔ سخن را به عایشه ﭫ بسپاریم، و ماجرای چگونگی استقبال زنان مهاجر و انصار در نخستین جامعهٔ اسلامی از این قانون الهی را که برای تغییردادن مسأله‌ای حساس در زندگی زنان، یعنی: محیط اجتماعی، آرایش و پوشاک زنان نازل شده بود، از زبان أم المؤمنین ﭫ بشنویم. وی در این مورد چنین می‌گوید: «رحمت خداوند بر گروه نخست زنان مهاجرین باد! هنگامی که خداوند این آیه را فرو فرستاد:

﴿وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند».

گلیم‌های نازک و جامه‌های نادوختهٔ پشمی و ابریشمی خود را پاره می‌کردند و به جای روسری به کار می‌بردند»[۱].

روزی گروهی از زنان که نزد وی نشسته بودند، از زنان قریش و امتیاز آن‌ها سخن به میان آوردند. او چنین گفت: «حقا که زنان قریش برترند. و سوگند به خدا من از زنان انصار کسی را ندیدم که در تصدیق کتاب خداوند و ایمان به پیام الهی بیشتر از آنان باشد. سوره نور که نازل شد:

﴿وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾.

شوهران‌شان به سوی آنان بازگشتند و آیات آن را برایشان می‌خواندند، نیز مرد خانواده آیات را بر همسر، دختر، خواهر و تمام خویشاوندان می‌خواند، زنی از آنان نبود مگر این که به نشانهٔ تصدیق و پذیرش آیات خداوند به سراغ گلیم و خیمهٔ منقش و

۱- بخاری روایت نموده است.

مصور خود می‌رفت و آن را بر سرش می‌کشید تا جائی که پشت سر پیامبر ﷺ به گونه‌ای محجب شدند انگار زاغ‌های سیاه بر روی سرشان نشسته بودند»[۱].

موضعگیری زنان مؤمن در برابر قوانینی که خداوند در بارهٔ آن‌ها تشریع می‌نماید، چنین است؛ موضع: شتاب در اجرای اوامر، و دوری از نواهی، بدون این پا و آن پا و بدون درنگ و انتظار، آری، آنان یک یا دو روز یا بیشتر منتظر نماندند تا این که پوشاک‌های جدیدی که برای پوشاندن سر و یقه مناسب باشد بخرند و یا بدوزند، خیر، بلکه هر نوع پارچه‌ای که یافت می‌شد در هر رنگی هم که بود، همان را شایسته و مناسب می‌دیدند، و اگر چیزی در دسترس نبود جامه‌های نادوخته و گلیم و خیمه‌هایشان را پاره می‌کردند، و آن‌ها را بر سر می‌کشیدند: بی‌آن که اعتنایی به ظاهر آن‌ها داشته باشند که بنابه توصیف أم المؤمنین عایشه همچون زاغ‌های سیاه که بر روی سرشان نشسته باشند، در نظر می‌آمدند»[۲].

***

٤) رهایی‌یافتن از بندگی انسان برای انسان:

و از نتایج این ربانیت – فراتر همهٔ موارد پیشین – نجات‌یافتن انسان از بندگی همنوع خود می‌باشد.

توضیح این که فرمانپذیری و بندگی نوع‌ها و گونه‌هایی دارد که زیانبارترین و بدترین آن‌ها، این است که انسان تسلیم و فرمانبر انسانی همچون خود گردد[۳] که هرچه را

۱- این مطلب را ابن کثیر در تفسیر آیه فوق از ابن ابی حاتم ذکر نموده است.

۲- از کتاب «حلال و حرام در اسلام» نوشتهٔ مؤلف.

۳- علامه اقبال لاهوری در این مورد چنین می‌گوید:

آدم از بی‌بصری، بندگی آدم کرد   گوهری داشت، ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی، ز سگان خوارتر است   من ندیدم سگی پیش سگی سر خم کرد

(مترجم)

بخواهد و هرگاه بخواهد، برای وی حلال سازد و هرچه را خواست و به هرگونه که اراده نمود بر وی حرام گرداند، او مطابق خواست خود فرمان صادر کند و این هم بی‌درنگ بپذیرد، او مطابق میل خود نهی کند و این هم از نواهی وی دست بکشد. به دیگر سخن او «نظام زندگی» یا «برنامهٔ زندگی» را برایش تدوین نماید، و این هم جز گردن‌نهادن و تسلیم و پذیرش، اجازهٔ هیچ چیز دیگری نداشته باشد. در حالی که در حقیقت آن کسی که در زمینهٔ تعیین این نظام یا برنامه، و قبولاندن آن به مردم و تسلیم‌کردن انسان‌ها برای اجرای آن مالکیت تام دارد، فقط خداوند یگانه است که پروردگار مالک و معبود انسان‌ها می‌باشد. و به همین دلیل امر و نهی اعمال حاکمیت بر انسان‌ها و تعیین حلال و حرام برای آنان فقط حق اوست و چنین حقی ناشی از این است که صاحب اختیار و پروردگار و خالق انسان‌ها اوست و هم اوست که آنان را از تمامی انواع نعمت‌های کوچک و بزرگ برخوردار ساخته است:

﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳].

«هر نعمتی که دارید، از خداست».

پس چنانچه برخی مردم مدعی این حق شوند – یا از سوی دیگران برایشان ادعا گردد – با این کار قطعاً به مبارزه با حق مقام ربوبیت برخاسته، و به رقابت با قدرت الوهیت پرداخته‌اند و از بندگان خدا کسانی را به فرمانبری و بندگی خود کشانده‌اند، حال آن که خودشان هم به مانند آن‌ها آفریده‌هائی بیش نیستند و هر سنت و قانونی که از سنت‌های الهی بر آنان حاکم است، بر این مدعیان خدایی نیز حاکم می‌باشد.

شگفت‌آور نیست که قرآنکریم اهل کتاب را به خاطر دست‌برداشتن از آزادی فطری و مادرزادی، و تن‌دادن‌شان به بندگی و فرمانبری روحانیون و پارسایان جامعهٔ خود به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را از این کار بازمی‌دارد، فرمانبری روحانیون و پارسایانی که قدرت قانونگذاری و حاکمیت بر آنان را در زمینهٔ بایدها و نبایدها و تعیین حلال و حرام به دست گرفته بودند، بی‌آن که احدی حق مخالفت، انتقاد و یا بازنگری داشته باشد. و قرآن

یهودیان و مسیحیان را به خاطر همین امر به شرک و چند خدایی محکوم نموده است.

در همین رابطه قرآن می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: ۳۱].

«اهل کتاب غیر از خداوند، روحانیون و پارسایان خود و مسیح فرزند مریم را به عنوان صاحب اختیار و خدای خود پذیرفته بودند، حال آن که دستوری جز در مورد فرمانبری و بندگی خدای یگانه نداشت، (خدایی) که جز او معبودی حقیقی وجود ندارد. خداوند پاک و منزه است از شرک‌ورزی و چیزها و کسی که آنان با وی شریک می‌سازند».

از آنجا که پیام اسلام، پیام آزادی همه جانبه انسان از بندگی و فرمانپذیری غیر خداوند می‌باشد، ملاحظه می‌کنیم که قرآن کرامتبخش ندای رهایی‌بخش خود را متوجه تمامی اهل کتاب می‌سازد که خود را از این بندگی برای غیر خداوند نجات دهند، و بندگی و فرمان‌پذیری را کاملاً به خداوند اختصاص دهند و فقط در برابر او تسلیم باشند. این فراخوانی در این فرموده خداوند می‌باشد:

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: ٦٤].

«بگو: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم. و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما تسلیم (اوامر و نواهی خدا) هستیم».

و پیامبر اسلام ﷺ نامه‌هایی را که خطاب به پادشاهان و استانداران مسیحی می‌نوشتند، با همین آیه پایان می‌دادند.

بخش دوم:
انسانی‌بودن

از دیگر ویژگی‌های کلی اسلام پس از ربانی‌بودن، می‌توان از «انسانی‌بودن» آن نام برد.

انسانگرایی آشکار، اصیل و بنیادین اسلام در عبادت‌ها، قوانین و رهنمودها و هدفگیری‌های این نظام نمایانگر این است که اسلام دین و زیست‌روش انسان می‌باشد.

میان انسانیت و ربانیت:

چه بسا بیشتر مردم – در وهلهٔ اول – تصور کنند که میان اثبات همزمان دو ویژگی «انسانی‌بودن» و «ربانی‌بودن» تناقض و ناسازگاری وجود دارد.

اصل واضح، پذیرفته و فرض شده در اندیشهٔ چنین افرادی این است که اثبات یکی از دو ویژگی به معنای نفی و کنارنهادن دیگری می‌باشد، درست همانند دو پدیدهٔ متضاد که باهم گرد نمی‌آیند، بر همین مبنا با وجود خداوند دیگر جایی برای انسان نخواهد ماند!

حال اگر پیش از این در بحث پیرامون ویژگی «ربانی‌بودن» اظهار داشته‌ایم که – از یک دیدگاه – مفهوم آن عبارتست از: ربانی‌بودن هدف و مقصد، بدین معنا که برقراری ارتباط نیکو با خداوند، و طلب رضای او، آرمان نهایی انسان و هدف اسلام می‌باشد. همچنانکه گفتیم ربانیت – از دیدگاهی دیگر – به معنای خدائی‌بودن منبع و برنامه می‌باشد، یعنی این که اسلام برنامه‌ای است الهی که مالک و طراح آن فقط خداوند بوده، و نقش پیام‌آوران فقط ابلاغ و اطلاع‌رسانی می‌باشد. لذا معنای این مطلب این خواهد شد که برای انسان جایی وجود ندارد. اصلاً مادام که آرمان نهایی، خداوند و کسب رضایت او باشد، و از سوی دیگر طراحیِ دستورالعمل رسیدن به آن هدف نهایی هم در انحصار خداوند باشد، در این صورت دیگر چه جایگاهی می‌توان برای انسان تصور نمود؟!

حال چنانچه لزوم باورداشتن به قضا و قدر الهی را هم به این‌ها بیفزاییم، دیگر – از دیدگاه آن‌ها – نقش انسان به کلی منتفی خواهد شد، چرا که اثبات تقدیر خداوند به معنای بی‌اعتبارساختن نقش ارادهٔ انسانی، و پذیرش شریعت یزدان به معنای نفی کارآمدی

اندیشهٔ بشری می‌باشد. پس با کنارنهادن نقش فکری و ارادی انسان دیگر برای وی چه چیزی خواهد ماند؟ و اصولاً مگر انسان چیزی غیر از اراده و اندیشه می‌باشد؟!

این است عامل نگرانی و ناآرامی فکری برخی مردم که با اتکا به دیدگاه «جبرگرایی» در بحث قضا و قدر و با تکیه به نگرش «اخباریگری» در فقه و شریعت – که نادرستی این دو نگرش را بعداً بیان خواهیم نمود – چنان تلقی وارونه و فهم ناصوابی از تقدیر و شریعت خداوند و از ارتباط میان نقش انسان و این مفهوم پیدا کرده‌اند.

انسان همتایی برای خداوند نیست:

باید گفت: که خطای نخست و بنیادین در جهت‌گیری این فراد عبارت است از نگاه به انسان و خدا به عنوان دو همتای رقیب. اینان فراموش کرده‌اند که خداوند کیست؟ و انسان کیست؟

این حقیقتی است غیر قابل تردید که خداوند مالک هستی صاحب اختیار و گردانندهٔ آن می‌باشد:

﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: ١٦٤].

«بگو: آیا پروردگاری جز خدا را بطلبم و حال آن که او پروردگار و صاحب اختیار هر چیزی است؟».

و انسان آفریده‌ای است نیازمند و غیر خودکفا از مجموعهٔ آفریدگان خداوند شکوهمند؛ و این که آفریده همتای آفریدگار، پدیدهٔ حادث، مشابه وجود ازلی و موجود فناپذیر همردیف ذاتی جاویدان و ماندگار به حساب آید، عین جفا به حقیقت و ناشی از یک ارزیابی غیر واقع بینانه و داوری ناصواب است:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الإخلاص]

«بگو خدا یگانۀ یکتاست. نزاده و زاده نشده است و کسی همتا و همردیف او نمی‌باشد».

آری، انسان آفریدۀ خداست، اما آفریده‌ای دارای جایگاه ویژه که مقام و نقش و مسئولیتی در این هستی پهناور بر دوش می‌کشد. و آن که این مکانت و شخصیت را به وی ارزانی داشته، و این نقش و کارکرد را برای وی در نظر گرفته است، همان آفریدگار خود او یعنی: الله ﷻ می‌باشد.

پس باید به انسان بر این مبنا و با این دید بنگریم. درست است که او آفریده‌ای بیش نیست، اما در عین حال ارزشمندترین و گرامی‌ترین آفریده‌ها نزد خداوند می‌باشد و فقط اوست که خداوند وی را از میان آن مخلوقات – با وجود فراوانی آن‌ها – برای اعطای مقام جانشینی و نمایندگی خود بر روی زمین برگزید و با اعطای اندیشه و خرد به وی ارزش بخشید، راه رستگاری را بدو نمود، مهارت بیان را به وی آموخت، چیزهایی را که نمی‌دانست به او یاد داد و رحمت و فضل خدا در حق وی فراوان بوده است.

میان ربانی‌بودن و انسانی‌بودن ناسازگاری و منافاتی وجود ندارد:

با پی‌بردن به حقایق بیان شده برایمان آشکار گردید که:

اسلام هرچند در آرمان‌ها و مقاصد خود نظامی است خدائی، اما همزمان در همین آرمان‌ها و مقاصد انسانی هم هست، و از همین جاست که می‌گوییم: انسان هم جایگاه دارد، یعنی انسان در کنار تأکید اسلام بر غایت ربانی خویش و برجسته‌نمودن و نهادینه‌ساختن آن، در آرمان‌های والا و اهداف پراهمیت این دین دارای جایگاه می‌باشد. چرا که نه تنها میان هدف نهایی ربانیت و هدف نهایی انسانیت تضادی وجود ندارد، بلکه این دو مکمل و همیار یکدیگرند.

آری، منافاتی – از دیدگاه اسلام – میان ربانی‌بودن و انسانی‌بودن وجود ندارد، چه محاسبه انسانیت انسان، بر مبنای ربانیت است که بنیاد و زیر بنای دین اسلام می‌باشد.

این فقط خداست که به این انسان ارزش بخشیده و وی را گرامی داشته است، و از روح خود در وی دمیده، و حکم جانشینی خود را در زمین برای وی صادر فرموده است، و تمامی آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است در اختیار وی نهاده و چه ظاهری و چه باطنی، نعمت‌هایش را برای او تکمیل و تمام ساخته است. و اگر منبع دین اسلام «ربانی» باشد، این همان «انسان» است که به این منبع پی می‌برد، از آن استنباط می‌نماید، و در پرتو آن به اجتهاد می‌پردازد، و آن را به یک واقعیت عملی عینی و ملموس تبدیل می‌کند.

و چنانچه ربانیت، آرمان جامعۀ اسلامی باشد، همانگونه که آرمان فرد مسلمان هم می‌باشد، در این صورت مضمون این آرمان، بهروزی انسان و دستیابی وی به شادی جاودانی در جوار پروردگار جهانیان می‌باشد. و اگر ربانیت پیام و مأموریت مسلمان باشد، اهداف این ربانیت عبارت خواهند بود از: برقراری خوبی‌ها و عملی‌ساختن نیکویی‌ها برای انسان و ارتقای مقام وی، و ممانعت از انحراف و سقوط او. و معانی ربانیت همچون: ایمان، توحید، انابت، امیدواری، هراس، ... که به مسلمان برمی‌گردند، همگی در حقیقت مفاهیمی انسانی هستند، چرا که این‌ها بخشی از شخصیت انسان سلیم و فطری و رازی از اسرار این فرموده خداوند می‌باشند:

﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [الحجر: ۲۹].

«و از روح خود در او دمیدم».

بینش و اندیشۀ اسلام این است که آدمیزاد بدون انسانی‌بودن نمی‌تواند ربانی حقیقی شود، همچنانکه نمی‌تواند بدون ربانی‌بودن، انسان حقیقی باشد.

ربانیت – به اعتبار هدف و مقصدبودن آن – اقتضا می‌کند که نیت عمل و قصد نهایی کاملاً برای خداوندِ یگانه، خالص گردد، رضایت و پاداش او به عنوان قصد نهایی و غایت تلاش، در ورای تمامی تکاپوها، گفته‌ها و رفتارها قرار داده شود.

اما مقصود از تمامی این‌ها، آزادساختن، خوشبخت‌نمودن، گرامی‌داشتن و حمایت انسان، و بالاتربردن مقام وی می‌باشد.

این‌ها همه اهداف و غایاتی هستند که اسلام به شدت بر آن‌ها پـای مـی‌فشـارد، و بـه سوی آن‌ها گام برمی‌دارد، و برای دستیابی به آن‌ها و در تلاش برای عملی‌ساختن‌شان، بـا تمام ابزارها و امکانات به تلاش و فعالیت عملی می‌پردازد.

مثبت‌نمودن نقش انسان در برابر تقدیر الهی:

اصلی که اسلام‌پژوهان با ژرف‌کاوی در این دین به آن می‌رسند این اسـت کـه اثبـات تقدیر خداوندی به معنای نفی تأثیر انسان بر روی این کرهٔ خاکی و رد کار سازیِ عملکرد وی در این هستی نیست.

همان خدایی که خلعت آفرینش را به آدمی ارزانی داشته اسـت، هموسـت کـه خـرد، اراده و قدرت به وی بخشیده است، و انسان با عقل می‌اندیشد، به وسیلهٔ اراده به سنجش و ارزیابی می‌پردازد، و به کمک نیرو و قدرت خود به اندیشه‌هـای سـنجیده جامـهٔ عمـل می‌پوشاند، و همهٔ این‌ها عطایاهایی هستند از سوی خداوند، برای آدمیان. پس توانمنـدی آن‌ها ناشی از قدرت خداوند و صاحب اراده‌بودن‌شان ناشی از خواست و ارادهٔ خداسـت. و این است معنای:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الإنسان: ۳۰].

«شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد».

درست است، انسان دارای خواست می‌باشد و می‌خواهد، چرا که خداونـد بـرای وی چنین خواسته که بخواهد، و همین است مفهوم:

«**لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّـهِ**».

«هیچ انرژی جنبیدن و هیچ نیرویی نیست مگر از جانب خدا».

یعنی: درست است که انسان دارای انرژی و نیرو می‌باشد، و با آن‌ها کسب منفعـت و دفع زیان می‌کند، اما انرژی و نیرویش نه از خود وی می‌باشند و نه به خـود وی بسـتگی دارند، بلکه توانایی و نیروی انسان با کمک خدا و از جانب خدا می‌باشد.

و بر همین مبناست که خداوند انسان را خاطب امر و نهی می‌سازد، به سوی وی پیامبر روانه می‌کند، کتاب بر وی فرو می‌فرستد، و پاداش و مجازات را در برابر چشمانش قرار می‌دهد. و اگر انسان دارای اراده و نیرو نمی‌بود، نه گذاشتن بار امانت بر دوش وی معنایی داشت، نه پاداش و سرزنش‌کردن او با عدالت و حکمت خداوندی سازگاری داشت، و نیز گماشتن وی به جانشینی در زمین و آبادساختن آن معنایی نداشت، هر بار که خدا می‌فرمود:

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ [هود: ٦١].

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

واژۀ «استعمرکم» یعنی: آبادسازی آن را از شما درخواست نموده است.

انسان آفریده‌ای است برای خداوند، اما آفریده‌ای است ممتاز با برخورداری از استعدادها، توانایی‌های سرشار و نیروهای روحی، فکری و فیزیکی که خداوند به وسیلۀ آن‌ها شایستگی حمل مسئولیت جانشینی و ادای امانت را به وی بخشیده است، امانتی که عظمت و سنگینی آن به حدی است که قرآن با این تصویر هنری رسا، از آن تعبیر می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُ﴾ [الأحزاب: ٧٢].

«ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم. اما آن‌ها جملگی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن به هراس افتادند، و حال این که انسان زیربار رفت و آن را پذیرفت».

انسان آفریده‌ای است مکلف و مسئول، و وظیفه دارد که تا هنگام مرگ و دیدار پروردگار خود به تلاش و تکاپو بپردازد، و پروردگار در آنجا متناسب با تلاش انجام شده وی را محاکمه و جزا می‌دهد: جزای نیک در برابر نیکی و جزای سخت و دردآور در

برابر بدی و نابکاری. بنابر همین است که خداوند روی سخنش را انسان قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ۝٦﴾ [الإنشقاق: ٦].

«هان ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجهٔ رنج و تلاش خود را خواهی دید)».

به هیچ وجه زیبندهٔ انسان نیست که چیزی وی را فریفته سازد، و یا نیرنگباز اغفالگری وی را از پروردگار خود و حقوقی که او بر گردنش دارد، غافل و بی‌اعتنا سازد، هرچند شماری از آدمیان هم باشند که متأسفانه فریفتهٔ زندگی دنیا شده و غلطاندازان فریبا آنان را در قبال خداوند گول زده، و این فرمودهٔ خداوند در بارهٔ آنان مصداق یافته باشد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ۝٦ ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ۝٧ فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ۝٨﴾ [الإنفطار: ٦ – ٨].

«چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته و در حق او گولت زده است؟! پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است. و آنگاه تو را به هر شکلی که خواسته است درآورده، و ترکیب بسته است».

میان اندیشهٔ بشری و وحی الهی:

این که اسلام برنامه‌ای است خدایی که پروردگار مردم آن را برای مردم طرح‌ریزی نموده است، به این معنا نیست که انسان در مقابل این برنامه فاقد نقش مثبت و از مسیر آن برکنار بوده و نسبت به آن کاملاً غیر مؤثر و منفی است و لذا جز پذیرش اجرا و تسلیم حقی ندارد، بی آن که بگوید چرا؟ یا چگونه؟ چرا که میان وحی الهی و اندیشهٔ

انسانی هیچگونه برابری و تناسبی وجود ندارد و عقل با صدور حکم و حیاتی جز گردن‌نهادن و پذیرش راهی ندارد. چنین برداشتی در حقیقت نادرست و غیر واقعی است.

چرا که تقدیر الهی با وجود اعتراف به قدرت خداوند در هستی و در کنار رد همپایگی و تکافو میان ارادهٔ الهی و ارادهٔ بشری یا میان قدرت خالق و قدرت مخلوق نقش انسان و حضور فعال وی در صحنهٔ گیتی را انکار نکرده است.

نیز وحی الهی نقش اندیشهٔ انسانی و کارآمدی آن را در زمینه‌های: فهم وحی، استنباط از وحی و قیاس بر آن، و پرکردن منطقة الفراغ‌های موجود در فقه انکار نکرده است. وجود نقص مقدس الهی مانع پیشرفت و نوآوری عقل نخواهد بود، چرا که وحی چندین میدان برای عقل باقی گذاشته است که می‌تواند وجود خود را در آن‌ها ابراز نموده و توانایی‌هایش را به نمایش بگذارد.

وحی امور بسیاری را در زمینه‌های گوناگون برای عقل باقی گذاشته است:

(الف) در زمنیهٔ اعتقادی، پی‌بردن به دو حقیقت بزرگ در این هستی را به عقل واگذار نموده است:

حقیقت نخست: وجود خداوند و یگانگی او. وجود خداوند – همانگونه که فطرت سلیم هم می‌پذیرد – ضرورت بینش صحیح و اندیشه روشن و صریح نیز می‌باشد. پس اگر می‌بینیم که قرآن از هستی و از درون انسان بر وجود خداوند دلیل می‌آورد، دیگر جای شگفتی نیست. به عنوان نمونه:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾ [آل عمران: ۱۹۰].

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش پیاپی شب و روز دلایل و نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد».

﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ۝٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ۝٣٦﴾ [الطور: ۳۵ – ۳٦].

«آیا ایشان بدون هیچگونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که خودشان آفریدگارند. یا این که آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه ایشان جویای یقین نیستند».

قرآن در ادامۀ ذکر دلایل عقلی بر یگانگی خداوند می‌فرماید:

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲].

«اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از الله، معبودها و خدایانی می‌بودند (و امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید. لذا خداوند صاحب سطلنت جهان بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان بر زبان می‌رانند».

﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ﴾ [الأنبياء: ۲٤].

«آیا آنان غیر از یزدان معبودهایی را (سزاوار پرستش دیده و) به خدایی گرفته‌اند؟! بگو دلیل خود را (بر این شرک) بیان دارید».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [المؤمنون: ۹۱].

«خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدایی به همراه داشته است، چرا که اگر خدایی با او می‌بود، هر خدایی به آفریدگان خود می‌پرداخت، و هریک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست».

حقیقت دوم: اثبات وحی، نبوت و رسالت؛ این فقط عقل است که امکان این امر و وقوع عملی آن و این که این فرد مشخص پیام‌آور خداست، را اثبات می‌نماید. در این پروژه داور اول و آخر همان عقل است و بس: در اینجا، هیچ راهی برای استدلال نقلی و

مبتنی بر نصوص وحی وجود ندارد، آخر چگونه می‌شود امری را که هنوز اثبات نشده است مبنای استدلال قرار داد؟! بر همین مبناست که اندیشمندان اسلام گفته‌اند: زیربنای نقل اندیشه و عقل است، بدین خاطر که عقل – پس از قانع‌شدن به وجود خداوند و کمال او – پی می‌برد که از نشانه‌های کمال دوراندیشی و فرزانگی حکیم و کمال مهربانی مهرورز رحیم این است که بندگانش را بیهوده به حال خود وانگذارد، و آنان را در دریای ژرف و مواجی از جهالت و کوربینی و تباهی رها نسازد، حال آن که می‌تواند به وسیلهٔ پیام‌آورانش آنان را راهنمایی نموده و از تیرگی‌ها و تاریکی‌ها به سوی روشنایی و نور بازآورد.

و عقل پس از اطلاع‌یافتن از این امر تسلیم هر از راه رسیده‌ای که مدعی پیام‌آوری از سوی خداوند می‌باشد، نخواهد شد، بلکه در مورد صحت ادعایش و این که وی نه نمایندهٔ خود بلکه نمایندهٔ ارادهٔ خداوندی است که وی را روانه ساخته است، از وی دلیل اثباتگر و قانع‌کننده درخواست خواهد کرد، و در همین راستاست که نشانهٔ فرا انسانی یا معجزه را از وی مطالبه خواهد نمود که جز خداوند کسی توانایی ارایه و انجام آن را نداشته باشد.

و بازهم این همان عقل است که میان معجزات راستین که جز بر دستان پیام‌آوران حقیقی خدا آشکار نمی‌گردند، و میان نمادهای رسوایی و نیرنگبازی‌های افسونگران و دجال‌صفتان تمایز می‌نهد و آن‌ها را از هم تشخیص می‌دهد.

همچنین چگونگی دلالت معجزه بر راستگویی ارائه‌دهندهٔ آن و بر این که این معجزه تأیید ادعای وی از سوی خداوند بوده و در حکم این فرمودهٔ پروردگار می‌باشد: «بنده‌ام در ادعای پیام‌رسانی من صادق است». و نیز این که خدا دروغگو را تصدیق نمی‌کند، چرا که این کار خود دروغ بوده و دروغ از خداوند محال می‌باشد، همه اموری هستند که فقط به وسیلهٔ عقل قابل تشخیص می‌باشند. تمامی این‌ها پیش‌شرط‌ها و مقدماتی هستند که

مبنای عقلانی محض دارند، و بدون آن‌ها هم نه وحی از بنیان اثبات می‌گردید و نه اساس دین پایداری می‌یافت.

و عقل رفتار هر شخصی را که مدعی پیامبری می‌باشد تحت نظر می‌گیرد، و در ویژگی‌ها، اخلاق، گفتارها و رفتارها و آمد و شدهای وی به دقت می‌نگرد، تا بدینوسیله دریابد: آیا چنین شخصی شایستگی این را دارد که خداوند وی را برگزیند یا خیر، تا در صورت اخیر دست رد بر سینه‌اش نهاده و از وی روی گرداند. به همین دلیل است که قرآن در زمینه اثبات پیامبری محمد ﷺ داوری را فقط نزد عقل‌های فکور و پویا می‌برد و در این مورد قاطعانه و آشکار می‌فرماید:

﴿۞ قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا نَذِيرٞ لَّكُم بَيۡنَ يَدَيۡ عَذَابٖ شَدِيدٖ ٤٦﴾ [سبأ: ٤٦].

««بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای خدا دو نفر دو نفر و یا یک نفر یک نفر برخیزید. سپس (در بارۀ محمد ﷺ فکر خود را به کار گیرید) و بیندیشید، این همدم و همنشین شما، جن‌زده و دیوانه نیست. بلکه او بیم‌دهندۀ شما از عذاب سختی است که در پیش است...».

در همین زمینه خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦﴾ [یونس: ١٦].

«بگو: اگر خدای می‌خواست آن را (یعنی قرآن را) بر شما نمی‌خواندم و (خدا توسط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. پیش از نبوت عمری با شما بوده‌ام، آخر آیا شما نمی‌اندیشید و نمی‌فهمید؟».

(ب) وحی در زمینۀ فقه و قانونگذاری هم عقل را آزاد گذاشته است تا برای فهم نصوص به تلاش و تکاپو بپردازد و در همین راستا جزئیات را از کلیات برگیرد، بر مبنای

احکام فرعی اقدام به قیاس نماید، به استنباط احکام بپردازد، امور نوپیدا را با موازین شرعی منطبق گرداند. و با در نظرداشتن چهارچوب‌ها در جلب مصلحت‌ها و دفع زیان‌ها و رفع تنگناها و عملی‌ساختن روش‌های آسان بکوشد، ضرورت‌ها را با معیار ویژه خودشان اندازه‌گیری و سنجش نماید، عرف را در نظر گیرد، و شرایط زمان و مکان را رعایت کند.

لذا دیگر اختلاف روش‌ها، تعدد مذاهب و گوناگونی نظرات تعجب‌آور نخواهد بود. و عقل اسلامی در پرتو وحی، دارایی فقهی هنگفتی برایمان به یادگار گذاشته است که جایگاه والایی در میراث جهانی حقوق به خود اختصاص داده است.

(ج) و در گسترۀ اخلاق عقل را آزاد گذاشته است که در بارۀ بسیاری رفتارها و کارها که در آن‌ها خیر با شر پوشانیده شده و حلال با حرام اشتباه می‌گردد، رأی و دیدگاه خود را ابراز نماید. و نقش آن را در کنار وحی به عنوان منبعی برای تعهد رفتاری و معیاری برای حکم اخلاقی نادیده نگرفته است. آخر خود شریعت پس از نمایان‌ساختن موارد صریح حلال و حرام همان منطقه‌ای را که در آن نظرات درهم می‌آمیزد و حکم در آن نامعلوم می‌ماند، باقی گذاشته است، منطقه‌ای که به خود هر فرد واگذار گردیده است تا در بارۀ آن از قلبش نظرخواهی نموده و با در پیش‌گرفتن احتیاطی‌ترین و سالمترین راه آرامش خاطرش را در آن زمینه تأمین نماید. پیامبر فرزانه همینگونه حکم فرموده است آنجا که می‌فرماید: «حلال آشکار است و حرام هم آشکار، میان این دو، امور شبهه‌انگیزی وجود دارد که بسیاری از مردم از آن امور بی‌اطلاعند، هرکس از این امور مشکوک و شبهه‌ناک پرهیز نماید، مسلماً دین و آبرویش را پاک و محفوظ داشته است»[1]. و باز می‌فرماید: «در کشاکش اختلاف‌آرای مردم از قلبت نظرخواهی کن و درونت را بنگر، نیکی همان چیزی است که دل و وجدان در قبال آن آسوده‌اند، و گناه همان است که

۱- متفق علیه.

وجدان در قبال آن ناآرام و نگران است و در اندرون سینه بی‌قرار و مرتب در رفت و آمد است»[1].

(د) گذشته از این‌ها وحی عقل را آزاد گذاشته است تا در کرانه‌های این هستی پهناور، به دلخواه خود به گردش بپردازد: به سوی افلاک اوج گیرد، جستجوگرانه و فضولانه در عمق زمین فرو رود، و در درون خود اندیشه کند:

﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [یونس: ۱۰۱].

«بگو: به دقت بنگرید تا چه چیزهایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند؟».

﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ ٢٠ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١﴾ [الذاریات: ۲۰-۲۱].

«در زمین دلایل و نشانه‌های روشن زیادی وجود دارد برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند. و در وجود خود شما نیز همچنان، مگر نمی‌بینید؟».

آن را آزاد گذاشته که تا می‌تواند از پدیده‌های این هستی رازگشایی و پرده‌برداری کند، و به میزان توانایی خود، انرژی‌ها و نیروهای موجود در آن را به خدمت گیرد، چرا که تمامی موجودات جهان را خداوند برای سودبری انسان رام و مسخر ساخته است.

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١٣﴾ [الجاثیة: ۱۳].

«و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیۀ خود مسخر شما ساخته است. قطعاً در این کار نشانه‌های مهمی برای اندیشمندان وجود دارد».

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ٣٢ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ٣٣ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ﴾ [إبراهیم: ۳۲ – ٣٤]. «الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل

۱- روایت از امام احمد و دارمی با سند نیکو.

کرد و با آن میوه‌های (گوناگونی) برای روزیِ شما پدید آورد و کشتی را برایتان مسخر نمود تا به فرمانش در دریا حرکت کند و نهرها و جویبارها را برایتان مسخر کرد. و خورشید و ماه را که همواره در حرکتند، مسخرتان ساخت و شب و روز را به تسخیر شما درآورد. و هر چه خواستید، به شما ارزانی داشت».

(هـ) عقل را آزاد گذاشته است مادام که حدود حق و عدالت را نگه می‌دارد، در زمینۀ امور دنیا و ابزارهای زندگی هرچه می‌خواهد و هراندازه که می‌خواهد اختراع نماید و دست به ابتکار و نوآوری بزند: «أنتم أعلمُ بأمور دنياكم: شما در زمینۀ امور دنیوی‌تان آگاهترید»[1].

﴿وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾ [القصص: ۷۷].

«بهرۀ خویش را از دنیا فراموش مکن».

(و) و بالأخره عقل را آزاد گذاشته است تا از اندوخته‌های دیگران استفاده نموده، و از گنجینۀ میراث‌گذشتگان و دانش‌های افراد و گروه‌های پس از آنان بهره‌مند گردد:

﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ٢﴾ [الحشر: ۲].

«ای خردمندان عبرت بگیرید و پند پذیرید».

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج: ٤٦].

«آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا دل‌هایی پیدا کنند که به وسیله آنها فهم کنند، و گوش‌هایی که با آن‌ها بشنود، و پند پذیرند، چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند».

۱- حدیث نبوی.

﴿ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤﴾ [الأحقاف:٤].

«کتابی پیش از این قرآن، یا اثری عملی برای من بیاورید، اگر راست می‌گویید».

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧﴾ [النحل: ١٣].

«از آگاهان جویا شوید، اگر خودتان نمی‌دانید».

و «دانش و حکمت گمشدهٔ مؤمن است، هرجا آن را بازیابد، او به داشتن آن شایسته‌تر است»[1].

همگی این‌ها بیانگر این نکته هستند که وحی الهی اندیشهٔ بشری را تضعیف و سد نکرده است، بلکه در برخی زمینه‌ها راهنما و یاریگر آن می‌باشد، و در زمینه‌هایی دیگر دستش را کاملاً باز و مطلقاً آزاد گذاشته است و این زمینه‌ها هم گسترده و فراوانند.

قرآن... کتاب انسان می‌باشد:

با نگاهی به نخستین منبع اسلام که همان قرآن، کتاب خداوند می‌باشد و با اندیشیدن در آیات آن و بازنگری موضوعات و امور مورد اهتمام آن می‌توانیم قرآن را «کتاب انسان» توصیف نماییم. چه تمامی قرآن، یا سخن خطاب به انسان است و یا سخن در بارهٔ انسان.

واژه «انسان» در قرآن ٦٣ بار تکرار شده است. گذشته از این که با واژه‌هایی دیگر از آن یاد شده است مثلاً: «بنی آدم» که شش بار و واژهٔ «الناس: مردم» که ٢٤٠ دویست و چهل بار در سوره‌های مدنی و مکی قرآن تکرار شده است. و چه بسا از بارزترین دلایل بر این امر این باشد که نخستین آیاتی که از قرآن بر پیامبر اسلام ﷺ فرود آمدند، پنج آیهٔ اول سورهٔ علق بودند که واژه «انسان» در دو آیه از آن‌ها ذکر شده، و مضمون همهٔ آن‌ها توجه به موضوع انسان می‌باشد. و اینک این آیات:

۱- بخشی از حدیثی که ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ٥﴾ [العلق: ۱ – ۵]. «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیلۀ قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد».

روشنگری‌ها و راهگشایی‌های آیات نخستینِ وحی:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾.

«بخوان به نام پروردگارت، ان که (همۀ جهان را) آفریده است...».

این آیات ارزشمند که می‌توان در کمتر از دو سطر آن‌ها را نوشت، و وحی الهی به وسیلۀ آن‌ها تاریخ‌نوینی را برای بشریت آغاز نمود، با روشن‌ترین سخنان، نگرش اسلام به انسان و ارتباط متقابل میان او و خداوند را بیان می‌دارند. این آیات خطاب به محمدﷺ و خطاب به هر انسانی هستند که این پیام را پس از وی درک می‌کند.

انسان در این آیات مأمور است که بخواند، و خواندن در اینجا نماد و رمزی است برای هر کار سودمندی که انسان انجام می‌دهد، اما در عین حال فقط از خواندن نام برده است، چرا که خواندن نقطۀ حرکت انسان و کلید پیشرفت وی می‌باشد، نیز در اسلام ضرورت دارد که کارها بر مبنای آگاهی و دانش انجام پذیرند، و کلید آگاهی و دانش هم خواندن می‌باشد.

و این که انسان به خواندن فرمان داده شده است، بدین معناست که وی قدرت انجام و نیز قدرت ترک این کار را دارد، و این یعنی اثبات مسئوول‌بودن انسان و اثبات نقش ارادۀ وی. چرا که ماشین یا ابزار فاقد اراده که مورد امر و نهی قرار نمی‌گیرد.

و انسان در اینجا به خواندن صرف، موظف نشده است، بلکه به خواندن مقید «به نام پروردگارش» که آفریدگار می‌باشد، مأمور شده است. قرآن در اینجا بسیار علاقه‌مند است

که در چنین مقامی با نام «پروردگار: رب» و به صورت مضاف به ضمیر مخاطب که مرجع آن انسان می‌باشد، از ذات خداوند تعبیر کند، این امر به خاطر اشاره‌ای است که اسم «رب: پروردگار» به معنای پرورش، سرپرستی، و بالابردن از پلکان کمال و پیشرفت به همراه دارد. و نیز این که اضافه و خطاب مستقیم، نزدیکی، «صمیمیت» و بزرگداشت را می‌رساند.

اسم «رب» نیز دو بار تکرار شده است: یک بار با صفت آفریدگاری و یک بار با صفت: «اکرمیت» به معنای بخشنده‌تر و بزرگوارتر بودن:

﴿وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣﴾.

لذا انسان نه با یک پروردگار صرف در ارتباط است و نه با یک پروردگار کریم و بزگوار، بلکه با پروردگاری در همه حال بزرگوارتر و بخشنده‌تر سر و کار دارد. آری، پروردگار مطلقاً اکرم، چرا که وی بدون حساب و کتاب و بدون چشمداشت عوض و تلافی به بخشش می‌پردازد.

قرآن در بیان دلایل اکرمیت خداوند از جمله اشاره می‌کند که او:

﴿ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ٥﴾.

«همان خدایی است که به وسیلهٔ قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها را به او) آموزش داد. به انسان آنچه را نمی‌دانست، بیاموخت».

پس خداوند نسبت به انسان مقام استادی داشته و «معلم» اوست و انسان فراگیرندهٔ چیزهایی است که نمی‌دانست. و این است برتری و امتیاز وی: استعداد یادگیری به کمک‌خواندن و مطالعه و استعدادنویسندگی به وسیلهٔ قلم.

این نخستین متنی است که وحی الهی بر محمد ﷺ فرود آورد. و حقاً که متنی است استثنایی، بی‌نظیر و شکوهمند و شگرف که در نخستین گام بر تأیید و نهادینه‌ساختن امور معین و قابل توجهی پای فشرده است، از جمله:

۱) انسان آفریده‌ای است مأمور و مکلف.

۲) اهتمام به جایگاه و مقام انسان، نظر به این که دو بار از او یاد شده است.
۳) نخستین دستور به انسان در مورد خواندن است.
٤) ارزشمندشمردن جایگاه مطالعه و خواندن با توجه به این که دو بار بـه آن دسـتور داده شده است.
۵) قلم، نخستین ابزاری است که وحی از آن یاد نموده است.
٦) نخستین چیزهایی که خداوند خـود را بـا آن‌هـا توصـیف نمـوده اسـت عبارتنـد: پروردگار، آفریدگار، بزرگوارتر و بخشنده‌تر، و معلم.
۷) نخستین چیزی که خداوند انسان را با آن توصیف نموده اسـت عبـارت اسـت از: توانایی یادگیری.

محمد ﷺ ... پیامبر انسان می‌باشد:

با ارزیابی و دقت در آن شخصیتی که خدا اسلام را در وجود وی عینیت بخشید، و او را نمونۀ زنده‌ای برای تعالیم و آموزه‌های خود قرار داد، و خلـق و خـوی او قـرآن بـود، می‌توانیم او را اینگونه توصیف کنیم که او «پیامبر انسان» بود، و شیوۀ رفتـارش نـه شـیوۀ خدا بود نه شیوۀ نیمه خدا، و نه شیوۀ فرشته عاری از گوشت و خون، بلکه شـیوۀ پیـامبر انسان بود.

و قرآنکریم در تأکید بر انسان‌بودن پیامبر اسلام، حضرت محمـد ﷺ در مناسـبت‌هـا و جاهای گوناگون اصرار تمام دارد، از جمله می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (تفاوتم با شما تنها این است کـه:) بـه مـن وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس».

و در واکنش به پیشنهادهای مشرکان لجباز و سرسـخت، مبنـی بـر ارائـه معجـزات و نشانه‌های ابداعی ممکن و غیر ممکن، همانند این که پیـامبر از سـطح زمـین بـرای آنـان

چشمه‌ای بجوشاند، یا باغی از درختان انگور و خرما برای آنان پدید آید، یا آسمان تکه تکه بر آنان فرو افتد، یا خداوند و فرشتگان را نزد آن‌ها حاضر کند... و این سلسله از پیشنهادهای نابخردانه و شگفت‌انگیز، خداوند از پیامبر ﷺ می‌خواهد که با این جملهٔ کوتاه به آنان پاسخ گوید:

﴿سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ٩٣﴾ [الإسراء: ۹۳].

«پروردگار من منزه است (از آن که کسی به وی فرمان دهد، یا این که در قدرت وی شریک گردد)، مگر من جز یک انسان پیام‌آور (چیزی بیشتر) هستم؟».

هنگامی که برخی مشرکان بعید شمردند که پیام‌آور خدا بشری همانند خودشان باشد که بر روی زمین راه می‌رود، و چنین پنداشتند که پیامبر باید فرشته‌ای باشد که از آسمان فرود می‌آید، قرآن در ردّ آنان فرمود:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا ٩٥﴾ [الإسراء: ۹۵].

«بگو: اگر در زمین (به جای انسان‌ها) فرشتگانی مستقر و در آن راه می‌رفتند ما از آسمان (از جنس خودشان) فرشته‌ای به عنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم».

از این رو می‌بینیم که او ﷺ می‌خورد و می‌آشامد، ازدواج می‌کند و فرزند می‌پرورد، هم شادمان و هم اندوهگین می‌گردد، هم خشنود و هم عصبانی می‌شود، در تدبیر هم به هدف می‌زند و هم خطا می‌کند، هم به یاد می‌آورد و هم فراموش می‌کند، و بالاخره تمام کارهایی را که یک انسان عادی انجام می‌دهد، او نیز به انجام می‌رساند، مگر موردی که بزهکاری محسوب گردد و یا دون شأن پیامبری باشد؛ و بدین ترتیب شایستگی سرمشق‌بودن برای تمامی انسان‌ها را احراز نمود:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به حقیقت شخصیت پیامبر خدا الگوی درخشانی برای همهٔ شماست».

سمت و سوی انسانی در پیام‌های پیام‌آوران خدا:

قرآن اعتباربخش، توجه ما را بدین نکته معطوف می‌سازد که پیامبرانی که خداوند آنان را به عنوان دعوتگران یکتاپرستی و یگانه‌ساختن خداوند برانگیخت و نخستین درخواست‌شان از ملت‌های خود این بود که:

﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [المؤمنون: ۳۲].

«همان خداوند را عبادت نمایید، شما غیر از او فرمانروا و فریادرسی ندارید».

همین پیامبران دعوت‌شان نه تنها جانب انسانی را نادیده نگرفت، بلکه در زمینهٔ بهبودبخشیدن و اصلاح وضعیت انسان و مبارزه با تباهی و انحراف در زندگی بشری به تلاش پرداخت.

این هود ؈ است – همانگونه که ملت خود را از شریکسازی برای خداوند بازمی‌دارد – آنان را از بی‌مبالاتی و خیره‌سری، کجروی، خشونت و زورگویی هم نهی می‌کند:

﴿أَتَبۡنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةٗ تَعۡبَثُونَ ١٢٨ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ ١٢٩ وَإِذَا بَطَشۡتُم بَطَشۡتُمۡ جَبَّارِينَ ١٣٠﴾ [الشعراء: ۱۲۸ – ۱۳۰].

«آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی برجی می‌سازید و (در آن) به کارهای بیهوده و خوشگذرانی می‌پردازید؟ و دژها و قلعه‌هایی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ و هنگامی که (مجرمان را) مجازات می‌کنید، قانون‌شکنانه برخورد می‌نمایید و همانند تجاوزگران خود سر مجازات می‌کنید؟»[1].

۱- فراتررفتن از حدود شرعی مشخص و تجاوزگری در برخورد با مخالفان و مجرمان یکی از عوامل اصلی نابودی تمدن عاد می‌باشد. و چرا چنین نباشد که برخورد غیر قانونی و خودسرانه با مجرمان هم خود نوعی جرم است و جرم در هر نوع آن، ویرانگر است و برانداز. (مترجم)

و صالح ﷺ در بارۀ حدودشکنان و تجاوزگران فسادپیشه به ملت خود هشدار می‌دهد:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۝١٥٠ وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ۝١٥١ ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ۝١٥٢﴾ [الشعراء: ۱۵۰ – ۱۵۲].

«از خدا بترسید و از من دستور بپذیرید، و از حدودشکنان خود سر دستور مگیرید. آن‌هایی که در زمین به ویرانگری و نابودسازی می‌پردازند و اصلاحگرا و اصلاحگر نیستند».

و لوط در همین راستا به مردم خود چنین می‌گوید:

﴿أَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٨٠﴾ [الأعراف: ۸۰].

«آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟!».

﴿أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ ۝١٦٦﴾ [الشعراء: ۱۶۵ – ۱۶۶].

«آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید و همسرانی را که پروردگارتان برایتان آفریده است، رها می‌سازید. بلکه اصلاً شما گروهی هستید حدودشکن و تجاوزگر».

و شعیب ﷺ خطاب به ملت خویش می‌گوید:

﴿۞وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۚ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ۝٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي

ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾ [هود: ٨٤ – ٨٦].

«و به‌سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. و از پیمانه و ترازو مکاهید، من شما را ثروتمند و بی‌نیاز (از کاستن از مقادیر و اوزان) می‌بینم (اگر با وجود ثروتمندی، کم‌فروشی کنید و مؤمنانه رفتار نکنید) من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم. ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد به تمام و کمال بسنجید و بپردازید و از چیزهای مردم نکاهید و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید. چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد (از مال‌اندوزی حرام) بهتر است ومن نگهبان شما نیستم».

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که شعیب ؛ در آغاز کار، ملت خود را به یکتاپرستی که زیربنای ساختار تمامی رسالت‌های الهی به شمار می‌رود، فرا می‌خواند، و این مسأله فقط یک جمله را به خود اختصاص می‌دهد و به همان اندازه وقت وی را می‌گیرد، سپس در زمینۀ دعوت آنان به رعایت عدالت در معاملات اقتصادی و پرهیز از روش رایج دغلبازی تجاری و کم‌فروشی و زیاده‌ستانی، داد سخن داده و به تفصیل صحبت می‌نماید. در اینجا قوم مدین، در یک حالت جهالت مسخره‌آمیز، یا مسخره‌گری جهالت‌آمیز چنین به وی پاسخ می‌گویند:

﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ٨٧﴾ [هود: ٨٧].

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آن‌ها را می‌پرستند، ترک نماییم، و یا نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی (آخر تو و این حرف‌ها!)».

و به همین صورت می‌بینیم که دعوت‌های پیامبران نسبت به تنگناهای بشر بی‌اعتنا نبوده، و از اوضاع جامعۀ انسانی و چاره‌اندیشی و اصلاحاتی که آن جامعه طلب می‌کرد،

غفلت نمی‌کرده‌اند. اکنون باید پرسید که جهتگیری مکتب اسلام در بارهٔ انسانگرایی چگونه است؟!

سمت و سوی انسانی در اندیشهٔ اسلام:

برای هر اسلام‌پژوهی که قرآن و سنت پیامبر ﷺ را مورد بررسی و کاوش قرار دهد، آشکارا روشن می‌گردد که اسلام عنایت فوق العاده و چشمگیری به «انسانگرایی» ورزیده، و بخشش گسترده‌ای از لیست‌آموزه‌ها، رهنمودها و قوانین خود را به آن اختصاص داده است.

و با نگاهی به فقه اسلامی متوجه خواهید شد که بخش «عبادات» جز در حدود یک چهارم یا یک سوم از مجموع آن را در برنمی‌گیرد، و بقیه در بارهٔ احوال انسان می‌باشد، اعم از: احوال شخصیه، معاملات، احکام جنایی و کیفری و...

افزون بر این، شما خود با بازاندیشی در خود عبادت‌های بزرگ درمی‌یابید که یکی از آن‌ها در بنیان خود، «انسانی» می‌باشد. این عبادت زکات است که از ثروتمندان گرفته می‌شود تا به مستمندان و تنگدستان بازگردانده شود. این زکات برای فرد نخست عامل تزکیه و پاکسازی است و برای دومی بی‌نیازکننده و آزادی‌بخش.

دیگر عبادت‌ها هم خالی از جانب انسانی نیستند و شما خود به هنگام انجام آن‌ها به این امر پی خواهید برد. به عنوان نمونه: نماز، پشتیبانی است برای انسان در کشمکش زندگی:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ [البقرة: ۱۵۳].

«ای ایمانداران! از بردباری و نماز یاری بجویید».

و روزه تمرین و پرورشی است برای ارادهٔ انسان در زمینهٔ بردباری به هنگام رویارویی با سختی‌ها و مشکلات، و تمرینی است برای عواطف در زمینهٔ احساس رنج‌های دیگران،

تا در نتیجه فرد به همدردی با آن‌ها بشتابد. بر همین مبناست که پیامبر ﷺ ماه رمضان را به «ماه بردباری» و «ماه همدردی» نام نهاده است[۱].

و حج همایشی است ربانی – انسانی که خداوند بندگانش را به آن دعوت فرموده است:

﴿لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ﴾ [الحج: ۲۸].

«تا منافع خویش را با چشم خود ببینند (و به سود مادی و معنویشان برسند و ناظر فواید فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و اخلاقی حج باشند) و در ایام معینی به ذکر خداوند بپردازند».

مشاهدۀ منافع در اینجا نمایانگر جانب انسانی در اهداف حج می‌باشد.

فراتر از این‌ها می‌بینیم که پیامبر ﷺ هر کاری را که فرد مسلمان انجام می‌دهد، و برای انسان نفعی مادی یا شادمانی و سروری درونی به همراه می‌آورد، همردیف عبادت به شمار می‌آورد.

و مسلمانی نیست که از آن احادیث نبوی بی‌اطلاع باشد که تأکید می‌ورزند: برداشتن زباله و خار و خاشاک از راه، خود صدقه‌ای می‌باشد، و فرمان‌دادنت به انجام نیکی‌ها صدقه است، جلوگیری‌کردنت از زشتی‌ها صدقه است، کمک‌کردن به ناتوان در سوارشدن بر مرکبش (ماشین، چهارپایان، ویلچیر ...) صدقه است، بهبودبخشیدنت به رابطۀ میان دو نفر صدقه است، گشاده‌رویی و لبخندزدنت به هنگام برخورد با برادر مسلمانت صدقه است، سخن نیکو نیز خود صدقه‌ای است، ... تا پایان آنچه از انواع نیکرفتاری انسان و خدمت اجتماعی در حدیث آمده است.

بلکه، حساسیت اینگونه نیکی و خدمت انسانی روزانه را پیامبر ﷺ تا جایگاه «واجبات» که ترک عمدی آن‌ها با وجود توانایی موجب بازخواست می‌باشد، بالا می‌برد.

۱– همچنانکه در گفتار سلمان نزد ابن خزیمه آمده است.

آوای سنت

شیخان (بخاری و مسلم) از ابوموسی ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «بـر هـر مسلمانی صدقه‌ای واجب است». اصحابش عرض کردند: ای پیام‌آور خدا! تک تک ما که توانایی مالی کافی برای بخشش و صدقه را نداریم!! و ادامه دادند: یا رسول الله! اگر کسی چیزی نیافت چه؟!

گویی آنان صدقه را فقط اعطای مقداری کمک مالی به نیازمندان می‌پنداشتند. به همین دلیل پیامبر ﷺ گستردگی مفهوم آن صدقه‌ای را که او بر هر مسلمانی حتی آن‌هایی هم که چیزی برای صدقه‌دادن نمی‌یافتند، واجب ساخته بود، بیان فرمود و اظهار داشت: «[آنکـه چیزی نیافت] با دستان خود به تلاش می‌پردازد، در نتیجه خودش سود می‌برد و بخشـش هم می‌ورزد». عرض کردند: اگر کاری پیدا نکرد، چه؟ فرمود: «نیازمند مددجویی را یاری نماید». عرض کردند: اگر توانایی نداشت، چه؟ فرمود: «به انجام کارهای خیر و پسندیده سفارش می‌کند». عرض کردند: اگر این کار را هم نکرد، چه؟ فرمود: «از شـر گسـتری و بدجنسی و زیان‌رسانی خودداری می‌کند، همین برایش صدقه‌ای خواهـد بـود». [صـحیح بخاری]

فراتر از این پیـامبر ﷺ ایـن وظیفـۀ انسـانی – اجتمـاعی روزانـه را بـر هـر بنـدی از استخوان‌بندی انسان یعنی بر تمام مفاصل وی واجب می‌گرداند.

در همین زمینه در حدیث صحیحی که شیخان روایت کرده‌اند، آمـده اسـت: «بـر هـر مفصلی از [اندام‌های] مردم، در هر روزی که آفتاب در آن طلوع می‌کند، صدقه‌ای واجب است، (نه این که صدقه فقط کمک مالی باشد،) فرد میان دو شخص به اصلاح می‌پردازد، این خود صدقه‌ای است، پیاده‌ای را یاری مـی‌رساند تـا بـر مـرکبش (ماشـین، چهارپـا، ویلچر،...) سوار گردد، یا کالایش را روی آن می‌گذارد، این نیز صدقه است و هـر گـامی که به سوی نماز برمی‌دارد، صدقه است، زباله و خار و خاشـاک را از سـر راه برمـی‌دارد، این هم صدقه است».

و گاهی اوقات به احادیث نبوی برخورد می‌شود که به برخی کارهای انسانی ارزشی می‌بخشند که ارزش و جایگاه آن‌ها را از اشتغال به کارهای دینی مستحب بالاتر می‌برد. این اعتبار بخشی در مورد کارهایی است که دایرهٔ نفع همگانی گسترده‌تری دارند، یا به واسطهٔ آن‌ها آسیب فراوان و قابل توجهی از مردم دور می‌گردد. همانند: اصلاح پیوندهای ارتباطی، دادگری حاکم در امر حکومت و مانند این‌ها.

در این باره در حدیث شریف چنین می‌خوانیم: «ایا کاری را به شما نشان ندهم که ارزش آن از نماز و روزه و صدقه بیشتر باشد؟ گفتند: چرا، یا رسول الله! فرمود: اصلاح پیوندهای ارتباطی، چرا که گسسته‌شدن پیوندها و قطع روابط، همان عامل ویرانگر و تیغ‌تراشنده می‌باشد»[۱] یعنی: دین را می‌تراشد نه موی را، همچنانکه در یکی از روایت‌ها آمده است[۲].

همچنین می‌خوانیم: «فقط یک روز از [زمامداری] حاکم دادگستر، از شصت سال عبادت برتر است»[۳]. و نیز این حدیث شگفت‌آور را می‌خوانیم: «محبوب‌ترین کارها در پیشگاه خداوند عبارتند از: شادمان‌ساختن یک مسلمان یا رفع گرفتاری وی، یا بازپرداخت وامی برای او، و یا خوراک‌بخشیدن و دورساختن گرسنگی از وی. و اگر برای برطرف‌ساختن یک نیاز، با برادری همراه شوم از یک ماه اعتکاف در این مسجد – یعنی مسجد مدینه – برایم دوست‌داشتنی‌تر است، و هرکس خشم خویش را فرو خورد – در حالی که اگر بخواهد، بتواند آن را عملی سازد و فرو ریزد – خداوند روز قیامت، دلش را از رضایت و آرامش سرشار خواهد ساخت، و هر آن که تا برطرف‌ساختن کامل یک نیاز

۱- ابوداود، ترمذی، و ابن حبان در صحیح خود آن را روایت نموده‌اند.

۲- این را ترمذی نقل نموده است.

۳- طبرانی در «الکبیر» و «الاوسط» این حدیث را از ابن عباس روایت نموده است. و اسناد «الکبیر» قابل پذیرش و نیکو می‌باشد همانطور که در «الترغیب» هم آمده است.

برادر دینی‌اش را همراهی نماید، خداوند در روز لغزش گام‌ها به گام‌های وی استواری خواهد بخشید»[۱].

انسانیت انسان:

جهان از مجموع مذاهب، فلسفه و اندیشه‌های بعضاً مخالفی که شناخته به دو گرایش فکری دست یافته است که هرکدام با دیگری تناقض دارد:

گرایشی که انسان را به مقام الوهیت و خدایی می‌رساند، او را معبود خودش قرار می‌دهد، در این دیدگاه نه پروردگاری هست که وی را آفریده باشد، و نه معبودی که کار و بارش را تدبیر نماید، نه حساب و کتابی در انتظار اوست و نه آخرتی که وی رهسپار آن باشد. لذا هر کاری را که بخواهد به انجام می‌رساند، و هر حکمی را که اراده نماید، صادر می‌کند و مطابق آن رفتار می‌نماید.

و گرایشی دیگر که به انسان صرفاً به عنوان «حیوان» نگاه می‌کند، حیوانی «مترقی» یا حیوانی «تولیدکننده» و یا حیوانی «اجتماعی».

در هرحال، مهم این است که او یک حیوان است، و ریشهٔ اصلی وی عبارتست از «حیوانیت» و از همین دیدگاه است که این گرایش به انسان می‌نگرد و با وی برخورد می‌کند و فعالیت‌هایش را تفسیر و توجیه و گرایش‌هایش را تعیین می‌نماید.

اما اسلام، نه انسان را تا مقام الوهیت بالا می‌برد، و نه وی را تا حضیض حیوانیت پایین می‌آورد.

آخر هرگز نمی‌تواند خدا باشد کسی که پس از یک دوران عدم، هستی یافته باشد، و پس از گذراندن عمری کوتاه یا دراز به استقبال مرگ می‌رود، کسی که بدون اختیار خود پای به صحنهٔ گیتی نهاده و بدون اختیار خواهد مرد، و زندگانی وی میان ولادت و مرگ،

۱- این حدیث را اصفهانی از گفتهٔ ابن عمر روایت نموده و متن حدیث از اوست. ابن ابی الدنیا هم بدون ذکر نام‌ها آن را از «برخی یاران پیامبر» روایت کرده است. و منذری در «الترغیب والترهیب»

محکوم یک سلسله قوانین طبیعی تغییر ناپذیر می‌باشد که توانایی دفع آن‌ها را ندارد. و او بدین ترتیب – علیرغم برخورداری از خرد، اراده و ابزار – در برابر بسیاری از چیزها، رویدادها و مقررات، ناتوان و درمانده و مقهور می‌باشد. و درماندۀ مقهور چگونه می‌تواند «خدا» باشد و حال آن که ویژگی خدا این است که وی توانا و قهار و مسلط می‌باشد؟

او البته همچنانکه خدا نیست، حیوان هم نیست. نفی الوهیت انسان، مسلماً به معنای اثبات حیوان‌بودن وی نیست، چه انسان گونه‌ای است ممتاز که خداوند با خرد، اراده و روح به وی ارزش بخشیده است.

نشانه‌های بزرگداشت انسان از سوی خداوند:

انسان – با عنایت به آنچه گفته شد – در نظر اسلام آفریده‌ای است ممتاز و ارزشمند که خداوند او را امتیاز و اعتبار بخشیده، و بر بسیاری از آفریدگانش برتری داده است. اکنون بهتر است که برخی نمادهای گرامیداشت انسان، از طرف خداوند را یادآوری نماییم.

(الف) جانشین‌ساختن وی در زمین:

اسلام ارجمندی نوع بشر را اعلام نمود لذا وی را جانشین و خلیفه‌ی خداوند در زمین شمرد، همان منزلتی که دل از کف‌نوریان ربوده و شیفتگی دیدار آن گردن فرشتگان را به سویش افراشته بود، و آنان با خوش‌بینی به احراز آن امید بسته بودند، اما حسرت برخوردارشدن از آن بر دل‌شان نشست، و خداوند مقام فوق را به انسان ارزانی داشت:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٠ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣١ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم

بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٣٣﴾ [البقرة: ۳۰ – ۳۳].

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی و جایگاه می‌بخشی که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها خواهد ریخت، و حال آن که ما پیوسته به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. و خداوند تمام نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی این‌ها را به من بگویید. گفتند: منزهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای، نمی‌دانیم. تو دانا و حکیم هستی. فرمود: ای آدم! آنان را از اسم‌های این‌ها آگاه کن. هنگامی که آنان را از نام‌های پدیده‌ها آگاه ساخت، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب (و راز) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید، نیز آگاهم؟».

و این چنین خداوند انسان را با اعطای نمایندگی و مقام خلافت در زمین ارجمند ساخت، و برای این امر، وی را به اندیشه و دانش که از رهگذر آن‌ها از نوریان فراتر رفت، مجهز گردانید.

(ب) آفریدن وی در آراسته‌ترین و زیباترین قیافه و هیات:

همچنین اسلام بیان می‌دارد که خداوند نوع انسان را با سیمای برازنده و دلکش و با پیکر زیبا و خوش‌ترکیب گرامی داشته است. همانطور که می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ [التین: ٤].

«ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم».

﴿وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ﴾ [التغابن: ۳].

«و شما را شکل بخشیده است و قیافه‌هایتان را آراسته و زیبا ساخته است».

و پیامبر ﷺ این دعا را در سجده‌اش تکرار می‌فرمود:

«سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

«(نماد وجودم یعنی) روی خود را بر خاک می‌گذارم، برای آنکس که آن را اندازه‌گیری و آفرید، و به آن شکل بخشید، و گوش و چشمش را پدید آورد، آفرین بر خداوند، هنرمندترین آفریدگاران».

(ج) برتری‌بخشیدن به انسان با عنصر وحی:

فراتر از تمامی این‌ها خداوند با روح آسمانی که در میان دو پهلوی انسان به ودیعت نهاد، مدال افتخار دیگری بر گردن وی آویخت، این روح پرتوی از نور خداوند و دمی است از روح او که انسان با آن شایستگی یافت تا فرشتگان در اجرای فرمان خداوند کمر تجلیل و بزرگداشت در پیش پای وی خم نمایند، همانگونه که خدا به ملائکه فرمود:

﴿إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٧٢﴾ [ص: ۷۱ – ۷۲].

«من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگامی که او را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از روح خود در او دمیدم، در برابرش سجده نمایید».

این دم روح الهی، چنانکه برخی مردم می‌پندارند، فقط ویژۀ آدم پدر انسان‌ها نیست، و فرزندان و نسل وی همگی بهره‌ای از آن دریافت داشته‌اند، همانگونه که خدا پس از سخن‌گفتن در مورد آفرینش آدم می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ٩﴾ [السجده: ۸ – ۹].

«سپس خداوند ذریۀ او را از عصارۀ آب ناچیزی آفرید. آنگاه اندام‌های او را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید، و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر شکر (نعمت‌های او) را به جای می‌آورید».

این گرامیداشت و مراسم نکوداشت، ویژهٔ شخص آدم ﷺ نبود، بلکه بزرگداشتی بود برای نوع انسانی در شخص وی چه خداوند دیگر انسان‌ها را هم همچون او با امتیازهای اندیشه، دانش و روح برتری بخشیده، و آنان را نیز همانند او در زمین جانشین ساخته است. و بنابر همین است که قرآن با اعلام کرامت تمامی انسان‌ها می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ۝٧٠﴾ [الإسراء: ۷۰].

«ما آدمیزادگان را گرامی داشته ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه به آنان روزی بخشیده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

این‌ها همه اثبات می‌کنند که انسان خود نوعی است منحصر به فرد و متمایز از دیگر حیوانات، چرا که حیوانات – هرچند که در عناصر ساختار مادی، همانند وی باشند – در ساختار معنوی با انسان متفاوت بوده و انسان نیز با آن‌ها متفاوت می‌باشد، و این تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که خداوند خلعت‌های روح و اندیشه را فقط برازندهٔ قامت انسان دیده، و سر حیوانات از تاج کرامت، برهنه و بی‌کلاه مانده است، چرا که شانهٔ آن‌ها برخلاف انسان از بار نمایندگی خدا در زمین و آبادساختن آن خالی است.

بدین ترتیب، حیوانات فقط ابزارهایی هستند در اختیار انسان، برای اجرای مأموریت خود تا با در خدمت‌گرفتن آن‌ها نیازهایش را مرتفع گرداند.

تردیدی نیست که تلقین این معنی در روان انسان غیر از تلقین کسانی است که انسان در نگاه‌شان چیزی بیش از یک حیوان تکامل یافته نیست که با گذشت زمان تدریجاً دگرگونی یافته و پیشرفت نموده تا به صورت کنونی درآمده است[1].

۱- همانطور که اندیشه داروین، همین است. اندیشه‌ای که فاقد دلیل قانع‌کننده می‌باشد، و صهونیسم آن را فقط برای هدفی که خود می‌داند، ترویج نمود. همانطور که در کتاب «پروتکل‌های دانشوران

(د) مسخرساختن هستی برای انسان:

از دیگر نمادهای تکریم انسان از سوی خداوند – در اندیشهٔ اسلام – این است که او تمامی هستی را در خدمت انسان قرار داده است. و تمامی پدیده‌ها: آسمان و زمین، خورشید، ماه، ستارگان، شب و روز، آب و خشکی، اقیانوس‌ها و رودها، گیاهان و جانوران و جمادات، همگی به واسطهٔ ارزشی که انسان نزد خداوند دارد، در راستای منفعت، مصلحت و سعادت وی رام و مسخر گردیده‌اند.

در همین رابطه خداوند خطاب به آدمیان می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ٣٢ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ٣٣ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ [إبراهيم: ۳۲ – ۳٤].

«خدا ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان آب را پایین آورده است، و با آن میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار کرده و روزی شما گردانده است. و کشتی‌ها را مسخر شما نموده است تا در دریا با اجازه و ارادهٔ او حرکت کنند و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داده است. و خورشید و ماه را مسخر شما کرده است که دائماً به برنامه خود ادامه می‌دهند. و شب را (برای آسایش) و روز را (برای تلاش) مسخر شما ساخته است. و

صهیونیست» به این امر اعتراف کرده‌اند. حتی پیروان داروین پس از خود وی جز مخالفت با این نظریه و اثبات علمی «ثبات ساختاری انسان» چاره‌ای نداشتند. این‌ها، همان گروهی هستند که اندیشهٔ آن‌ها را «نوداروینی» می‌نامند. در زمینه بررسی تئوری داروین، ن.ک به: «نظریهٔ داروین بین مؤیدیها و معارضیها» نوشته استاد قیس قرطاس و کتاب «انسان در قرآنکریم» از استاد عباس عقاد، و «انسان بین مادیگری و اسلام» از استاد محمد قطب.

هرچه را خواسته باشید به شما بخشیده است، و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آن‌ها را شمارش نمایید».

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡبَحۡرَ لِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ فِيهِ بِأَمۡرِهِۦ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١٣﴾ [الجاثية: ۱۲ – ۱۳].

«خداوند همان ذاتی است که دریا را رام شما کرده است، تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازۀ او در آن روان شوند، و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید، و شاید سپاسگزار گردید. او آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیۀ خود مسخر شما ساخته است. قطعاً در این امر نشانه‌های مهمی برای کسانی که تفکر می‌کنند وجود دارد».

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ﴾ [لقمان: ۲۰].

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما کرده است؟ و نعمت‌های خود را – چه نعمت‌های ظاهر و چه نعمت‌های باطن – بر شما گسترده و افزون ساخته است؟»

رام‌نمودن هستی برای انسان دو معنی مهم در بر دارد:

نخست این که انرژی‌ها و نیروهای جهان هستی کلاً برای انسان تدارک دیده شده و به وی بخشیده شده‌اند، و در صورت فراهم‌آوردن راه‌های مهار، و رعایت سنت‌های الهی در این زمینه، چیزی از آن‌ها از کنترل بشر خارج نخواهد شد. لذا وظیفۀ انسان این است که با اعمال جدیت و تلاش خود و با به کارگیری نیروی اندیشه‌اش در گشودن گره‌ها و پیچیدگی‌ها و کشف ذخایر آن انرژی‌ها بکوشد، تا بتواند آن‌ها را در زمینه‌های سودمند و امور انسان‌ساز و سعادت‌آور به کار گیرد.

آوای سنت

و دوم این که انسان هرچند که نسبت به زمان و مکان عمری کوتاه و حجمی کوچک دارد، اما گل سرسبد گیتی و سالار ملک هستی، اوست. به همین دلیل زیبندهٔ انسان نیست که چیزی را در این جهان سرور خود سازد و از روی شیفتگی و یـا تـرس بـه بنـدگی و عبادتش بپردازد. کسانی که به پرستش برخی اشیا، یا مظاهر طبیعی و یـا نیروهـای گیتـی واقع در عالم بالا و پایین پرداختند، حقایق را وارونه نمودنـد و انسـان را از سـالاری کـه هستی در خدمت اوست، به بنده‌ای خوار و بی‌مقدار تنزل دادند کـه بـرای سـتاره‌ای، یـا درختی، یا یک گاو، یا سنگی از انواع سنگ‌ها، یا دیگر مـواردی کـه تـاریخ از پنـدارهای انسان‌ها و تاریک‌اندیشی‌های آنان به هنگام انحراف از برنامه‌های خداوند به ثبت رسـانده است، به سجده می‌افتد و در برابر آن سر بر خاک می‌گذارد، درست عکس آن چیزی کـه خداوند برای انسان و از انسان خواسته است.

امتیاز «انسانگرایی» در اسلام:

تردیدی نیست که ادیان، اندیشه‌ها، مکاتب و فلسفه‌هایی وجود دارنـد کـه بـه انسـان اهتمام می‌ورزند و بر رستگاری و سعادت وی حرص می‌ورزند، و اغلب با نوعی ژسـت مغرورانه «انسانگرایی» ادعاییِ خود را به عنوان یک امتیاز به رخ دیگران هم می‌کشند.

اما نقص مشترک تمامی این اندیشه‌ها و مکاتب این است که شناخت فراگیر و همـه جانبه‌ای از انسان ندارند، بلکه به صورت گزینشی از دیدگاه ویژه یـا از جـانبی خـاص و بدون توجه به سایر جوانب و اهمیت آن‌ها در وجود وی به انسان می‌نگرند، و در نتیجـه با نام انسان، انواع بدنامی و بی‌نامی را بر انسان روا می‌دارند.

برخی ادیان و فلسفه‌ها، فقط به جنبهٔ روحانی انسان توجه می‌کنند، بدون ایـن کـه بـه جنبهٔ عقلی، و جنبهٔ حسی و مادی وی اعتنا نمایند، حتی گاهی شکنجهٔ جسم را به عنوان روش پرورش روح و تقویت و تعالی معنوی تجویز می‌کنند.

و برخی مکاتب و فلسفه‌ها نگرش مادی صرف نسبت به انسان دارند و غیر از جنبهٔ فوق به جوانب دیگری در شخصیت وی توجه و اعتراف نمی‌کنند، لذا در انسان‌شناسی آنان، بشر موجودی است اقتصادی یا حیوانی تولیدکننده و نه بیشتر.

و برخی اندیشه‌ها و فلسفه‌ها، انسان را به مقام «خدایی» رسانده و او را موجودی خودکفا و مستقل به شمار می‌آورند که «متکی به خود» بوده و نیازی به خداوند ندارد، بدین ترتیب به گمان خدمت به انسان و نکوداشت مقام وی، عملاً وی را مورد اهانت و هتک حرمت قرار داده و او را «گیاهی اهریمنی» و هرزه معرفی کرده‌اند که به صورت خودرو، و نه به دست دهقانی امیدوار سر برآورده و رویش ناخواسته و حضور طفیلیش نیز فرجامی ندارد، جز اینکه خشک و رود گشته و به صورت ریز ریز و پرپر درآمده و بادها آن را پخش و پراکنده سازد یا شعله‌های آتش آن را در کام خود فرو برند![1]

و برخی اندیشه‌ها- مانند سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم - بیش از اندازه به «فرد» توجه کرده و به وی اصالت می‌بخشند، وی را آزاد و راهش را باز می‌گذارند تا جایی که در نهایت - تحت عنوان آزادی – متلاشی و نابود می‌گردد، بی‌آنکه حقی در زمینهٔ مراقبت بازپرسی و اصلاح وی در راستای مصلحت خود فرد و سپس مصلحت عموم برای جامعه قایل گردند.

برخی دیگر – مانند مارکسیسم – فرد را در تنگنا و فشار قرار داده و قید و بندهای گوناگونی را بر دست و پای وی می‌نهند و او را از بسیاری آزادی‌ها و حقوق طبیعی – تحت عنوان مصلحت اجتماعی – محروم می‌سازند، تا جایی که وی در آستانهٔ هلاک و نابودی قرار می‌گیرد.

اما اسلام با نگرش فراگیر و همه‌جانبهٔ خود به ماهیت انسان و با نفوذ به اعماق کیان وی، و با پذیرفتن تمامی جنبه‌ها و ویژگی‌های وی به دور از هر گونه جانب‌گیری یا

۱- این نگرش را با نگرش مؤمنانه: «ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود»، مقایسه کنید و ببینید تفاوتِ نگه از کجاست تا به کجا!! (مترجم)

زیاده‌روی یا فروگذاری یک جنبه به حساب جنبه‌ای دیگر، از همۀ این اندیشه‌ها، ادیان و مکاتب تمایز یافته است.

میان انسان در اندیشۀ مسیحی و انسان در اندیشۀ اسلامی:

ادیان آسمانی همگی برای آزادی، بهروزی و تعالی انسان آمده‌اند، اما زیاده‌روی یا تحریف و جعل به وسیله دخالت اندیشه‌هائی که گوهرشان را دگرگون و آن‌ها را از پیام و رسالت‌شان تهی نمود، بدانها راه یافت و از آنجا که پیام‌هایی مرحله‌ای و زمانی بودند که خداوند نه آن‌ها را جاودانی قرار داده و نه همانند قرآن حفاظت آن‌ها را خود به عهده گرفته بود، بلکه این امر را به پیروان آن‌ها واگذار نموده بود، کارایی خود را از دست داده و دگرگون شدند.

بارزترین نمونه در این زمینه، مسیحیت می‌باشد که برای رهایی انسان از سلطۀ فرهنگ مادّیگرا، قشری‌نگر و نژادپرستانۀ یهود به ظهور رسید. اما دیری نپایید که به علت دخالت‌های حذفی و افزایشی تحریف گردید، تا جایی که – در قرون وسطی – به صورت یوغی بر گردن انسان و زنجیری که پای وی درآمد: ایمان را ضدّ اندیشه شمرد و تن را به خیال پاسداری از روح به فراموشی سپرد؛ فعالیت برای زندگی را مخالف عبادت خداوند به حساب آورد، در نتیجه بدعت عزلت‌نشینی و بریدن از زندگانی را پدید آورد؛ انسان را از روز تولد از مادر، آلوده به گناه به حساب آورد؛ با این توجیه که گناه لازمه وجودی او بوده و جزء ویژگی‌های ژنتیکی و ارثی وی می‌باشد؛ ارتباط انسان با پروردگارش را، جز با وساطت و پا در میانی کاهنی که کلید بهشت و فرمانروایی آسمان را در دست دارد ممنوع ساخت.

(هـ) لغو واسطه‌گری کاهنانه میان خداوند و انسان:

این بود انسان مسیحیت در صورت تاریخی و مشهور این دین؛ اما انسان اسلام، انسانی است دیگر.

از نظر اسلام از دلایل بزرگداشت انسان از سوی خداوند، این است که پروردگار درِ تقرّب و نزدیک‌شدن به خودش را برای انسان، هر جا و هر زمان که بخواهد، همواره باز گذاشته است، و او را به واسطه‌هایی که بر درون وی مسلط می‌شوند، و میان او و پروردگارش مانع و حجابی ایجاد می‌کنند، محتاج نساخته است. خداوند خطاب به پیامبر بزرگوارش می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦].

«و هنگامی که بندگانم از تو در بارۀ من بپرسند (که من نزدیک یا دور، بگو:) من نزدیک و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [المؤمن: ٦٠].

«پروردگار شما می‌گوید مرا به فریاد بخوانید، تا بپذیرم».

و می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: ١٥٢].

«پس مرا یاد کنید، تا من نیز شما را یاد کنم، و از من سپاسگزاری کنید و ناسپاسی نورزید».

و درحدیثی قدسی اعلام می‌دارد: «هرکس به اندازۀ یک وجب خود را به خدا نزدیک سازد، خداوند به اندازۀ یک ذراع (۱۱۵ سانتی متر تقریباً) به وی نزدیک خواهد شد، و هرکس به اندازۀ یک ذراع به وی نزدیک گردد خداوند به اندازۀ یک باع (مقدار فاصله دو دست انسان وقتی از دو طرف آن‌ها را باز کنند) به وی نزدیک خواهد شد»[1].

پس بدین ترتیب در اندیشۀ اسلامی نیازی نیست که انسان برای رسیدن به خداوند یا به عنوان شرط صحت عبادات و پذیرفته‌شدن اعمال صالح خود دست به دامان فردی

۱- حدیثی که بخاری آن را نقل نموده است.

روحانی شود، همچنین اینگونه نیست که انسان به هنگام توبـه از گناهـان و لغـزش‌هـای خود مجبور باشد که با خواری و سرافکندگی در مقابـل روحـانی متصـدی ایـن امـر بـر صندلی معروف اعتراف قرار گیرد و در غیر این صورت توبه نه ممکن باشد و نه مقبـول. اصولاً روحانی و دستگاه روحانیت [به معنای مسیحی آن‌ها] در دین اسلام جایی ندارنـد، [روحانیون و علما در اسلام واسطهٔ بین مردم و علوم دینی هستند نه واسطهٔ میان مـردم و خدا].

و بدینگونه انسان مسلمان به دور از سلطهٔ طبقه دجالان مدعی دلالی میـان خداونـد و بندگان او می‌تواند هرگاه و هرجا که بخواهد، بر در رحمت پروردگارش بکوبد و او را به فریاد بخواند.

می‌تواند پروردگارش را هرگاه بخواهد بـه فریـاد بخوانـد: او را بـه خـود نزدیکتـر از شاهرگ گردن خواهد یافت، بدون هرگونه واسطه یا میانجی، و خداوند فرموده است:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ١٨٦]. «و چون بندگانم از تـو دربـاره‌ی من می‌پرسند، (بدانند که) من نزدیکم».

و می‌تواند در هر جایی تنها یا همراه با دیگران، بدون هیچگونه ممنوعیت یـا تنگنـایی به نماز و عبادت بپردازد، چرا که تمامی زمین برای او مسجد اسـت، و هرجـا کـه باشـد، خداوند نزد او حاضر خواهد بود:

﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ١١٥].

«پس به هر سو رو کنید خدا آنجاست».

و نیز می‌تواند به صورت مستقیم در هر ساعتی از شب یا روز به مناجات و راز و نیاز با خداوند بپردازد، چرا که بر درگاه وی منشی و دربانی وجود ندارد.

و اینگونه نیست که این‌ها فقط برای خواص پارسایان و نیکوکاران بوده، و گنهکـاران و مجرمان از این امور محروم باشند، هرگز! چـرا کـه درِ رحمـت خداونـد بـرای تمـامی کسانی که وی را به فریاد بخوانند و به وی امیدوار باشند، و گریه‌کنان و آمرزش‌خواهـان

بر آستانش بایستند، کاملاً باز است هرچند این افراد، پیشتر گناهان کبیره و کارهای زشت هم مرتکب شده باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ۱۳۵]. «و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند. - و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟ ـ و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند».

و در حدیث قدسی صحیح چنین آمده است: «ای بندگانم! شما شب و روز گناه می‌کنید، و من همهٔ گناهان را می‌بخشایم، پس از من درخواست آمرزش نمایید، تا شما را بیامرزم»[۱].

و در همین زمینه در قرآنکریم چنین آمده است:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: ۵۳].

«(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنانکه در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید، قطعاً خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزنده و بس‌مهربان است».

و چه زیبا و پرعطوفت است این خطاب: (ای بندگانم)! می‌بینیم که با وجود گناهان و ستمکاریشان نسبت به خود از روی نوازشگری و اظهار محبت آنان را از درگاه خود طرد ننموده، و از شرف و سربلندی بندگی خود محرومشان نساخته است، و ایشان را به ذات قدسی خویش منسوب فرموده است.

۱- مسلم از حدیث مشهور ابوذر آن را روایت نموده است.

(و) به رسمیت‌شناخت تمامی جوانب وجود انسانی:

از دیگر موارد تکریم انسان در دین اسلام این است که این دین انسان را به تمام و کمال و همانگونه که خداوند از نخست آفریده است، به رسمیت شناخته است. چه از جنبه‌های جسمی و روحی، عقلی و قلبی، و چه اراده و وجدان وی، همه را به رسمیت شناخته و حق جنبه‌ای از این جوانب را به حساب جنبه‌ای دیگر به فراموشی نسپرده است.

۱) بر همین مناسبت که به وی دستور می‌دهد: در زمین به تلاش بپردازد، در اطراف و جواب آن بگردد، از خوراکی‌های بهداشتی و پاکیزهٔ آن تغذیه کند، از ینت‌ها و زیبایی‌هائی که خداوند برای بندگانش تدارک دیده است، بهره گیرد و بر همین مبناست که وی را به پاگیزگی، آراستگی و برازندگی تشویق می‌کند، و او را از مواد مست‌کننده، مخدر و هر ماده‌ای که خوردن و آشامیدنش زیان‌آور می‌باشد، منع می‌نماید. و همهٔ این‌ها در راستای وفاداری به حقوق جسم انسان می‌باشد.

۲) و به وی دستور داده است که فقط خداوند یگانه را پرستش نماید، و با انواع طاعات و عبادات، مانند: نماز، روزه، صدقه، زکات، حج و عمره، ذکر و دعا، انابت و نوکّل، بیم و امید، نیکی و احسان، جهاد در راه خدا، و دیگر انواع ظاهری و باطنی عبادت به سوی او تقرب جوید. و همهٔ این‌ها به جهت رعایت حق روح می‌باشند.

۳) به وی دستور داده است که در عظمت و شکوه آسمان‌ها و زمین در تمامی آفریده‌های خداوند و در سرنوشت ملت‌ها و تمدن‌ها و قوانین و سنت‌های خداوند در جوامع بنگرد و در آن‌ها اندیشه کند، همچنانکه وی را به طلب دانش، و جستجوی حکمت از هر منبعی که باشد، امر فروده و از دگم‌اندیشی و جزمیت، و تقلید از نیاکان و بزرگان نهی کرده است. و این‌ها همه به منظور احترام به حقوق عقل می‌باشد.

٤) توجه و نظر او را به زیبایی‌های هستی، به آسمان و زمین و گیاهان و جانوران آن و به مظاهر زیبایی و نگارگری دل‌انگیز که ساخته و پرداخته خامهٔ هنرمندانه او را اشباع گرداند، و او بدین وسیله از ژرفای وجودش شکوهمندی پروردگارش را که خلقت هر چیزی را آراسته و نیکو و دلکش ساخت، احساس نماید. همچنانکه انواع بازی، سرگرمی و تفریحات را به منظور رفع خستگی روانی، برای انسان مجاز شمرده است، چرا که روان نیز همانند تن دچار کسالت و خستگی می‌گردد. و این‌ها ناشی از توجه به جنبهٔ روانی و عاطفی انسان می‌باشد[1].

(ز) نجات انسان از اعتقاد به وراثت در مورد گناه نخست:

از جمله ارزش‌های انسان در اسلام این است که این دین لکهٔ ننگ‌آلودگی به گناه را که هر فردی با تولد به همراه می‌آورد – آنگونه که مسیحیت ادعا می‌کند – از پیشانی انسان برطرف ساخت. به گمان مسیحیت گناه آدم – ناشی از خوردن درخت حرام – به تمامی فرزندان وی اعم از دختر و پسر به ارث رسیده است. در نتیجه نوزادی متولد نمی‌شود مگر این که آن گناه را بر گردن دارد، و احدی از جریمه و تبعات آن جز در صورت پرداخت کفاره و فدیه خلاصی نمی‌یابد. این فدیه هم جز با به صلیب کشیده‌شدن عیسی ﷺ – به گمان آنان – محقق نخواهد شد. و لزوم ایمان به فدایی و مخلص‌بودن عیسی بر همین اساس می‌باشد.

اما اسلام همهٔ این‌ها را مردود شمرد، و اعلام نمود که «هر نوزادی پاک و با سلامتی فطری به دنیا می‌آید»[2] بدون این که به گناهی آلوده یا بار سنگینی از معصیت بر دوش داشته باشد.

۱- ن.ک به کتاب ما «حلال و حرام در اسلام» فصل «بازی و تفریح».

۲- از حدیثی که بخاری راوی آن می‌باشد.

اسلام همچنین آشکارا و با قاطعیت مقرر نموده است که هر انسانی پاسخگوی رفتار خود می‌باشد. بنابراین، در منطق عدالت الهی روا نیست که فرزند بار گناه پدر یا نواده بار گناه نیاکانش را بر دوش بکشد:

﴿وَلَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الأنعام: ١٦٤].

«بازتاب رفتارهای هر شخصی به خودش برمی‌گردد، و بار گناه هیچکسی را دیگری بر دوش نخواهد گرفت».

علاوه بر این، مطابق اندیشهٔ اسلامی خود نافرمانی آدم را باران توبه شستشو داد، و مسألهٔ او با گزینش و هدایت از جانب پروردگارش پایان پذیرفت، همانچنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ [طه: ١٢١ – ١٢٢].

«و آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و در نتیجه گمراه شد. سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و راهنمایی نمود».

دکتر نظمی لوقا مسیحی مصری در کتابش «محمد: رسالت و رسول» می‌گوید: «همه چیز را اگر فراموش کنم، وحشت و هراسی را که در دوران کودکی بر اثر احساس آن گناه نخست و اسلوب رعب‌آور و هراس‌انگیز بیان آن بر من سوار شده بود، هرگز از یاد نخواهم برد. بیانی که با آن روش وحشت‌آور برای ذهن کودکان به توصیف جهنم و تجدید پوست‌ها پس از هر بار سوختن که به وسیلهٔ آتش به عنوان کیفر مناسب گناه آدم که به اشارهٔ حوا مرتکب گردید صورت می‌گرفت، می‌پرداخت، و این که اگر نبود فریادرسی عیسی مسیح که خون پاکش را فدای نوع بشر ساخت، قطعاً فرجام تمامی بشریت این هلاکت و تیره‌روزی آشکار می‌بود. و اگر همه چیز را فراموش کنم، نگرانی و دغدغهٔ خاطری که مرا فرا می‌گرفت و ذهن مرا در بارهٔ میلیون‌ها انسان پیش از مسیح و

این که اکنون کجا هستند؟ و چه گناهی داشتند تا بدون برخورداری از فرصت نجات تلف گردند؟ به خود مشغول می‌داشت، فراموش نخواهم کرد.

حقیقت این است که ارزیابی قیمت یک عقیدهٔ خالی از رنج‌های گناه موروثی نخست ممکن نخواهد بود، مگر به وسیله کسی که در سایه آن اندیشهٔ تاریک پرورش یافته باشد، اندیشه‌ای که تمامی فعالیت‌های فرد را با رنگ سرافکندگی و احساس گنهکاری رنگ‌آمیزی می‌کند، لذا با دودلی و تردید زندگی را دنبال می‌نماید، و به سبب ناامید و گرانباری حاصل از گناه ارثی، قاطعانه و با اطمینان و خودباوری، آغوش به روی حیات نمی‌گشاید.

این اندیشهٔ بنیان برافکن و ویرانگر تمامی سرچشمه‌های زندگی را زهرآلود می‌کند، و برداشتن آن از دوش انسان خدمتی است شایان و منتی است بزرگ، در حکم دمیدن نسیم حیاتی نوین در روح او، بلکه فراتر از این به حقیقت تولدی است جدید، و اعتبار و ارزش‌یافتنی است دوباره که هیچ تردیدی برنمی‌دارد. و نابودساختن و نادیده‌گرفتن پروندهٔ گذشته‌ها و سپردن تعیین سرنوشت هر انسانی به دست خودش می‌باشد»[۱].

مقررساختن حقوق انسان:

دوازده قرن یا بیشتر، پیش از آن که چیزی در مورد حقوق انسان به گوش دنیا بخورد، و هنگامی که جهان انسان را فقط موجودی «مکلف» می‌دید که اجرای وظایف محوله از وی مطالبه می‌شد، و در صورت عدم اجرا، به تناسب کوتاهیش مجازات می‌گردید، دین اسلام ظهور یافت تا آشکارا اعلام نماید که انسان دارای حقوقی است که رعایت آن‌ها ضرورت دارد، همانگونه که وظایفی دارد که واجب است اجرا گردند. و همانگونه که در مورد تکالیف از وی بازخواست به عمل می‌آید، لازم است که حقوقش هم به وی

۱- کتاب «محمد: رسالت و رسول» تألیف: دکتر نظمی لوقا.

بازگردانده شوند. چرا که هر وظیفه‌ای در برابر حقی و هر حقی در برابر یک وظیفه می‌باشد.

و این حقوق بخششی از جانب مخلوقی همچون خود وی نیستند که اگر خواست با اعطای آن‌ها بر او منت بگذارد و هر وقت هم که خواست آن‌ها را از وی بازپس گیرد. هرگز! این‌ها اعطایی از سوی یک امپراطور فرمانروا یا استاندار، یا یک حزب یا یک کمیسیون نیستند، بلکه حقوقی هستند که خداوند آن‌ها را به عنوان حق طبیعی و لازمهٔ فطرت انسانی، برای بشر مقرر، تأیید و تأکید نموده است. لذا این حقوق چه به حکم فطرت و طبیعت و چه به حکم شریعت اسلام حقوقی هستند ثابت و همیشگی و سلب‌ناپذیر.

از جمله این حقوق می‌توان از این‌ها نام برد: حق زندگی، حق آبرومندی، حق تفکر و اندیشه، حق دینداری و اعتقاد، حق بیان، حق سوادآموزی و یادگیری، حق مالکیت، حق برخورداری از امکانات زندگی به مقدار کافی و حق امنیت‌داشتن.

من در اینجا به جهت رعایت اختصار به بحث کلی و گذرا در بارهٔ برخی از این حقوق بسنده می‌کنم، تفصیل در این زمینه گستردهٔ دیگری دارد[1].

حق زنده‌ماندن:

اسلام حق زنده‌بودن را مقدس و محترم شمرده و آن را با پرورش و راهنمایی، با قانون و نظام قضایی، و با تمامی پشتوانه‌های روانی، فکری و اجتماعی حمایت کرده است. زندگی را هدیه‌ای از جانب خداوند به حساب آورده است که احدی غیر از او حق ندارد، آن را بازستاند. نه حاکمی اجازه دارد که حیات محکوم را سلب کند و نه

۱- در بارهٔ این موضوع کتاب‌هایی نگارش یافته‌اند که کسانی که خواستار تفصیل بیشتر هستند می‌توانند به آن‌ها مراجعه نمایند. از جمله «حقوق انسان در اسلام» نوشته دکتر علی عبدالواحد وافی، و «حقوق انسان میان اسلام و منشور ملل متحد» نوشته شیخ محمد غزالی.

کارفرمایی که زندگی زیردستش را از او بگیرد، نه شوهری که حیات همسرش و نه پدری که حیات فرزندش را از آن‌ها سلب نماید.

جای شگفتی نیست که قرآن اهل جاهلیت از ملت عرب را رد می‌کند. آن‌هایی که در کمال نابخردی و ناآگاهی فرزندانشان را به قتل می‌رساندند، دخترانشان را به ویژه از ترس ننگ‌آوری زنده به گور می‌کردند و پسران و دختران همه را به خاطر فقر موجود یا به علت خوف از تنگدستی احتمالی در آینده از زندگی محروم می‌ساختند. و قرآن این کار را در شمار بزرگترین گناهان اعلام فرمود:

﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ۝٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ۝٩﴾ [التکویر: ۸ – ۹].

«و هنگامی که از دختر زنده به گوری پرسیده می‌شود: به کدامین گناه کشته شده است؟!».

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا ۝٣١﴾ [الإسراء: ۳۱].

«و (از آنجا که روزی در دست خداست) فرزندان‌تان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم). بیگمان کشتن ایشان گناه بزرگی است».

اسلام در مورد حق زنده‌ماندن، میان سیاه و سفید، فرادست و فرودست، آزاد و اسیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک هیچ تفاوتی قائل نشده است. در نظر اسلام حتی جنین در شکم مادرش دارای حرمتی است که تعرض به آن جایز نیست، حتی جنینی که از راه حرام پدید آمده باشد، نه مادرش و نه کسان دیگر حق اقدامی در زمینه ساقط آن ندارند، چرا که فردی است محترم و تجاوز به جان او حرام. هنگامی که زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و در حضور وی به زنا و حاملگی نامشروع اعتراف نمود، و از پیامبر خواست تا با اجرای حد خداوند او را از آن گناه پاک سازد، ایشان در پاسخ فرمودند: فعلاً برو، تا زمانی که بچه‌ات را به دنیا می‌آوری. پس از فارغ‌شدن، زن فرزندش را به همراه آورد و یک بار

دیگر از پیامبرﷺ درخواست اجرای حد نمود، در پاسخ فرمود: برو تا زمانی که او را از شیر باز می‌گیری. و آن زن را مجازات نکرد، مگر بعد از آن که فرزندش را که قادر به تغذیه از مواد غذایی شده بود، به همراه آورد. همهٔ این‌ها به منظور پاسداری از حق جنین، سپس طفل شیرخوار می‌باشد، چرا که وی در خیانت و جنایت ارتکابی والدین گناهی ندارد:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾.

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

به خاطر حمایت و پاسبانی از حق زندگی آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ تجاوزگرانی را که به ناحق جان انسانی را مورد تعرض قرار می‌دهند، به سخت‌ترین و دردناکترین مجازات تهدید می‌کنند. تا جایی که برخی اندیشمندان مسلمان عقیده دارند که توبهٔ قاتل از وی پذیرفته نخواهد شد.

و در راستای پاسداری از حق زندگی، اسلام قصاص را به عنوان مجازات قتل عمد تعیین نموده است، و در عین حال در پیش‌گرفتن طریق گذشت، و مصالحه در مقابل دریافت دیه یا عدم دریافت آن را مورد تشویق قرار داده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ... فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در بارهٔ کشتگان، قصاص بر شما فرض شده است... پس اگر در حق کسی از سوی برادر (دینی) خود گذشتی شد، (از سوی عفوکننده) باید نیکرفتاری شود و (از سوی قاتل نیز به ولی مقتول) پرداخت به نیکی انجام گیرد».

و در آیه بعدی می‌فرماید:

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«ای صاحبان خرد! برای شما قصاص، حیات و زندگی است. باشد که تقوی پیشه کنید».

همچنین اسلام برای قتل غیر عمد، دیه و کفاره تعیین نموده است. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ فَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ وَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ تَوۡبَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٩٢﴾ [النساء: ۹۲].

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری بکشد مگر از روی خطا و غیر عمد. کسی که مؤمنی را به خطا کشت، باید که بردۀ مؤمنی را آزاد کند و خونبهایی هم به کسان کشته بپردازد، مگر این که آنان درگذرند. اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزادکردن بردۀ مؤمنی دیۀ اوست (و دیگر خونبهایی به ورثه‌اش داده نمی‌شود) و اگر کشته از زمرۀ قومی بود که (کافر بودند) و میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و همپیمانان مسلمانان) پرداخت خونبها به کسان مقتول و آزادکردن بندۀ مؤمنی دیۀ اوست. اگر هم دسترسی (به آزادکردن برده) نداشت باید (قاتل) دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است (در آنچه مقرر می‌دارد)».

در این آیۀ ارزشمند ملاحظه می‌کنیم که مقدار دیۀ واجب که در صورت قتل غیر عمد باید به کافر همپیمان مسلمانان پرداخت گردد، با دیه و کفاره‌ای که واجب است به مؤمن

پرداخت گردد، برابر و مساوی است. و احادیث بر این امر تأکید می‌ورزند که هرکس هم‌پیمانی را به قتل برساند، از عطر بهشت محروم خواهد ماند.

چگونه ممکن است که اسلام از حق زندگی انسان پشتیبانی نکند، در حالی که حق حیات حیوانات را در صورت بی‌آزاربودن پاس داشته است؟ در همین زمینه در حدیث صحیح آمده است: «زنی وارد دوزخ شد به خاطر این که گربه‌ای را آنقدر زندانی کرد که مُرد، بدین صورت که نه به آن غذا می‌داد، و نه آزادش می‌کرد، تغذیه‌اش فقط از حشرات زمین بود».

و در حدیثی دیگر آمده است: «اگر سگان هم گونه‌ای از مخلوقات خدا نمی‌بودند، دستور می‌دادم آن‌ها را بکشند». این حدیث به این فرموده خداوند اشاره دارد که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم﴾ [الأنعام: ۳۸].

«هیچ جانوری در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بالش پرواز می‌کند، وجود ندارد مگر این که گروه‌هایی همچون شما هستند».

در جایی که این اندازه به ارزش گربه‌ها و سگ‌ها، و پاسداری از زندگی آن‌ها توجه به عمل آمده و اینگونه گروه‌هایی همانند ما انسان‌ها به شما رفته‌اند، پس ارزش زندگی انسان صاحب کرامت و نمایندۀ خدا در زمین، چگونه و تا چه حد خواهد بود؟!

حق محترم‌بودن و آبرومندی:

اسلام لزوم مصونیت حیثیت و کرامت انسان را همراه با مصونیت جان و اموال مورد تأکید قرار داده است، حتی پیامبر ﷺ این مطلب را به هنگام حجة الوداع در برابر انبوه گروه‌های اجتماع‌کننده در سرزمین حرام، و ماه حرام و روز حرام، این چنین به صراحت اعلام نمود: «مسلماً خداوند خون‌ها، آبروها و اموال‌تان را بر یکدیگر حرام ساخته

است»[۱]. لذا جایز نیست که انسانی مورد آزار و اذیت حضوری واقع شود و یا غیاباً مورد اهانت و بی‌احترامی قرار گیرد، فرقی نمی‌کند چه این آزارسانی برخوردی فیزیکی و متوجه جسم باشد و چه به صورت زخم زبان و مخدوش‌کنندۀ شخصیت فرد، زیرا چه بسا که آزردگی خاطر و رنجش قلبی ناشی از سخن و طعنۀ زبانی از زخم و رنجش جسمانی ناشی از شلاق و نیزه شدیدتر و دردناکتر باشد.

اسلام آدمکشی را چگونه تحریم نمی‌کند، حال آن که آزارهای کم‌اهمیت‌تر از آن را تحریم نموده است؟ آری، اسلام برخورد فیزیکی و زدن ناحق انسان، شلاق‌زدن بر پشت وی غیر از موارد حد شرعی را به شدت تحریم نموده است، و کسی را که ظالمانه انسانی را مورد ضرب و شتم قرار دهد، و نیز شاهدان بی‌تفاوت این قضیه را به گرفتارآمدن به لعنت و خشم خداوند تهدید می‌کند[۲]. و بدین وسیله تن انسان را از آزار و ایذا محفوظ می‌نماید.

اسلام همچنین بی‌ادبی و اذیت‌های اخلاقی انسان را حرام ساخته است: عیبجویی، بدگویی، لقب‌تراشی با القاب زشت، تمسخر، غیبت و بدگمانی در حق مردم را تحریم کرده است و در همین زمینه آیاتی را در سورۀ حجرات نازل فرموده است[۳]. و با این دستورات شخصیت انسان را از بی‌احترامی و اهانت مصون داشته است.

اسلام به حمایت و دفاع از انسان در دوران زندگی وی بسنده نکرده است، بلکه پا را فراتر نهاده و پس از مرگ نیز احترام وی را تضمین کرده است. بر همین اساس است که

۱- شیخان و دیگران این حدیث را از جابر روایت کرده‌اند.

۲- مفهوم حدیثی که طبرانی راوی آن می‌باشد و بیقهی هم با اسناد نیکو آن را نقل کرده است، همانطور که در «الترغیب والترهیب» منذری آمده است.

۳- آیات ۱۰ تا ۱۲. با عنایت به اهمیت این موارد در زندگی اجتماعی، توصیه می‌شود حتماً به قرآن مراجعه و آیات فوق را به دقت مطالعه کنید و سپس عملاً به کار گیرید. (مترجم)

غسل، تکفین و خاکسپاری او واجب، و از شکستن استخوان وی یا تعرض به جسدش[1] نهی شده است، برخلاف ملت‌هایی که اجساد مردگان‌شان را می‌سوزانند.

در همین زمینه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «شکستن استخوان مرده، در حکم شکستن آن در حال زندگی است»[2] ابن حجر در «الفتح» می‌گوید: از این حدیث چنین استنباط می‌گردد که حرمت مؤمن پس از مرگ هم همانند دوران زندگیش همچنان باقی است[3].

همانگونه که جسمش را پس از مرگ محترم می‌شمارد، آبرو و حیثیت او را نیز مورد حمایت قرار می‌دهد، تا دیگران آن را لکه‌دار و مخدوش نسازند. پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: «از مرده‌هایتان تنها به نیکی یاد کنید»[4].

حق برخورداری کامل:

برخورداری کامل از امکانات زندگی حق هر انسانی می‌باشد به طوری که نیازهای بنیادین زندگی از خوراک، پوشاک، مسکن، درمان و امور مربوطهٔ مورد نیاز انسان برای وی تأمین گردند.

و ضرورت دارد که فرصت برخورداری از درآمدی کافی و تأمین‌کننده از طریق کار قانونی و مشروع در زمینه‌های کشاورزی، تجاری یا صنعتی، و یا اشتغال به حرفه‌ای

۱- مادام که ضرورت یا نیازی همچون شناخت ابزارهای قتل یا چگونگی آن اقتضا نکند. اموری که امروزه «پزشکی قانونی» عهده‌دار آن می‌باشد. این ضرورت‌ها گاهی مستلزم کالبد شکافی جسد یا شسکتن برخی استخوان‌ها می‌باشند.

۲- امام احمد، ابوداود و ابن ماجه این حدیث را از عایشه روایت کرده‌اند. ابن ماجه آن را از ام سلمه اینگونه روایت کرده است: (گناه آن همانند شکستن استخوان فرد زنده می‌باشد).

۳- فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، از مناوی، ج ٤ ، صص ٥٥٠ – ٥٥١.

٤- راوی آن ابوداود طیالسی، با سند عالی در مسند خود می‌باشد. همچنانکه در «کشف الخفاء» عجلونی ١ / ١٠٦ آمده است.

سودمند و خدماتی برای انسان فراهم گردد، چه این کار برای خود شخص باشد و چه برای دیگران و در مقابل دریافت دستمزد انجام شود.

چنانچه انسان درآمدی تأمین‌کننده و به اندازۀ نیاز نداشته باشد، خویشاوندان توانگرش موظفند از وی حمایت کنند، چرا که وی جزیی از آنان و آنان هم جزیی از وی هستند، و خداوند فرموده است:

﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ﴾ [الأنفال: ٧٥].

«در کتاب خداوند، خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر دارای اولویت می‌باشند».

در صورتی که فرد خویشان ثروتمندی نداشت که قادر به حمایت مالی وی باشند، نیازهای وی باید از بودجۀ زکات تأمین گردد. زکاتی که خداوند آن را بر مسلمانان واجب گردانده است، و از ثروتمندان آن‌ها دریافت می‌گردد تا به نیازمندانشان پرداخت گردد، یعنی از خود ملت بوده و به خود ملت بازگردانده می‌شود.

جالب اینجاست که زکات برای صِرف، رفع نیاز انسان تنگدست واجب نشده است، بلکه برای تأمین همه جانبه و رفع کامل نیازهای او و افراد تحت تکفل وی می‌باشد. چرا که پایین‌ترین حد مطلوب برای شخص فقیر در جامعۀ اسلامی نه حد کفاف و نه بی‌نیازی، بلکه کمال بی‌نیازی است. و فقها گفته‌اند: که تأمین کتاب‌های علمی و ابزارهای شغلی شرط کمال بی‌نیازساختن است. و فراتر از این‌ها برگزاری مراسم عروسی برای افراد مجرد را از کمال بی‌نیازساختن شمرده‌اند، و گفته‌اند: که در این زمینه حد مطلوب تأمین نیازهای وی و خانواده‌اش به مدت یکسال کامل می‌باشد[1].

حتی بنابه نظر امام شافعی – و این قولی است در برخی مذاهب دیگر – تأمین فرد مستمند برای مدت عمر به نحوی که دوباره به زکات احتیاج پیدا نکند، واجب است. از

١- ن.ک به کتاب «فقه الزکاة» نوشتۀ مؤلف، جلد ٢ ص ٥٦٧ به بعد.

عمر به اثبات رسیده است که گفت: «هنگامی که بخشش کردید، بی‌نیاز سازید». و نیز: «سوگند به خدا بازهم به آن‌ها صدقه و زکات خواهیم پرداخت، هرچند که دریافتی هرکدام از آنان به صد شتر رسیده باشد»(۱). این مقدار – صد نفر شتر – برابر است با بیست نصاب(۲) از نصاب‌های زکات شتر.

و زکات یگانه حق موجود در دارایی و ثروت نیست، بلکه حقی است دوره‌ای و ثابت که اسلام آن را تا بالاترین درجات وجوب رسانده و پرداخت آن را از اصول پنجگانه اسلام به شمار آورده است، و ده‌ها بار در قرآن و حدیث آن را در کنار نماز – ستون دین – قرار داده است، و پرداخت آن را با طیب خاطر و به صورت داوطلبانه واجب ساخته است و گرنه با روش‌های اجباری، حتی با نیروی اسلحه اقدام به گرفتن آن خواهد شد تا حق مستمند در تأمین کامل وی و خانواده‌اش تضییع نگردد. و کسی نیست که نداند جنگ‌های خلیفهٔ نخست، ابوبکر صدیقﷺ به منظور بیرون‌کشیدن حقوق نیازمندان از چنگال ثروتمندان صورت گرفت.

با این وجود، چنانچه تأمین کامل فقرا و نیازمندان با زکات دریافتی تحقق نپذیرفت، ثروتمندان هر منطقه و شهری موظفند به حمایت مالی از همشهریان تنگدست خود اقدام نمایند، و در صورتی که داوطلبانه و خودجوش این کار را نکنند، دولت یا فرمانروای مسلمانان به حکم قانون شریعت که همیاری میان مسلمانان را واجب ساخته، و آنان را همانند دیواری فولادین یا جسدی واحد به شمار آورده است و اعلام کرده که هرکس شب را با شکم سیر سپری کند و در همین حال همسایه‌اش در کنار وی گرسنه باشد، مؤمن به شمار نمی‌آید، به حکم همین شرع، آن‌ها را به دستگیری از تنگدستان وادار می‌سازد.

۱- مرجع قبلی ص ٥٦٤ – ٥٦٧.

۲- نصاب، حدی است که وقتی دارایی به آن حد مشخص برسد، مشمول پرداخت زکات می‌گردد. نصاب شتر، پنج شتر می‌باشد. (مترجم)

به علاوه دایرۀ این همیاری محدود به مسلمانان نیست، بلکه غیر مسلمانانی را که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، و اصطلاحاً «اهل ذمه» نامیده می‌شوند، هم دربر می‌گیرد.

به عنوان نمونه‌ای در این زمینه می‌توان از عمر فاروق ﷺ نام برد که به مسئول بیت المال دستور داد برای فردی یهودی – که وی را در حال گدایی از مردم دیده بود – به اندازه‌ای که وی را تأمین کند، از بیت المال حقوق تعیین کند، و این امر را به عنوان قاعده‌ای برای او و امثال وی از اهل کتاب قرار داد، و عمر بن عبدالعزیز، طیّ بخشنامه‌ای به برخی استاندارانش با اشاره به همین مطلب خواستار اجرای آن شد.

همچنین عمر فاروقﷺ – در حالی که در راه شام بود – به گروهی جذامی از مسیحیان برخورد کرد، با مشاهدۀ آن‌ها دستور داد تا با استفاده از صدقات و زکات اقدام مناسب در تأمین غذایی آنان صورت گیرد.

و بالاخره چنانچه زکات و موارد دیگری چون همیاری اجتماعی و... در این زمینه کفایت نکنند، واجب است که تمامی درآمدهای دولت در خدمت این حق – حق برخورداری کامل – باشند. این به خاطر مسئولیتی است که دولت در قبال ملت برعهده دارد.

از نتایج انسانگرایی در اسلام:

برادری، برابری و آزادی.

این انسانگرایی ریشه‌دار در اسلام، بنیانی است استوار برای نظریۀ برادری انسانی که اسلام آن را مطرح ساخته است. همچنین پایه‌ای است محکم برای اصل برابری همگانی انسان‌ها که این دین به آن فرا می‌خواند. و نیز اساس مطمئن است برای اصل آزادی که اسلام آن را مقرر داشته است. اسلام بر دعوت به این اصول سه‌گانۀ انسانی پای فشرده، روش‌های عملی پیاده‌کرده این سه اصل را ترسیم نموده، و پیوندی ناگسستنی میان آن‌ها و عقاید، شعایر و آداب دینی برقرار ساخته است، به نحوی که این مفاهیم به صورت

آرزوهایی عاطفی که برخی افراد بر زبان می‌رانند، یا اندیشه‌هایی آرمانی که از خیالپردازی برخی بهتران ناشی شده‌اند، و یا مرکبی بر روی یک ورق که برخی قلم‌ها نگاشته‌اند، باقی نماند.

در اینجا به بحث در بارۀ برادری و برابری که دو اصل لازم و ملزوم همدیگر می‌باشند، بسنده می‌کنم.

اصل برادری انسانی:

اما در خصوص اصل برادری همگانی انسان‌ها باید گفت: که اسلام آن را بر این اساس مقرر نموده است که افراد بشر همگی فرزندان یک مرد و یک زن می‌باشند که این فرزندیِ مشترک و نسب واحد و خویشاوندی پیونددهنده، عامل همبستگی آن‌ها شده است. به همین دلیل خداوند در اول سورۀ نساء می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: ١]. «ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تَن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای آن پروردگاری را در پیش بگیرید که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از گسستن رابطه‌ی خویشاوندی پروا نمایید. همانا الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست».

چقدر مناسب است واژۀ «ارحام» که در این آیه ذکر شده است، به گونه‌ای تفسیر گردد که با عمومیتش قرابت و خویشاوندی همگی انسان‌ها را در بر گیرد، تا بدینوسیله با ابتدای خطاب به: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ (ای مردم).

و با انسان واحدی که خداوند همگی مردمان اعم از زن و مرد را از آن آفریده است، هماهنگ گردد. آن انسان واحد، خود آدم عليه السلام می‌باشد که عطف آن به واژه ارجنـد «الله» در اینجا بیانگر ارزش والای خویشاوندی و حساسیت آن می‌باشد.

پیام‌آور خدا ﷺ این برادری را نهادینه ساخت و هر روز بارهـا و بارهـا مصـرانه آن را مورد رساترین و محکمترین تأکیدها قرار می‌داد.

امام احمد در مسند خود از زید فرزند ارقم س روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ در پایان هر نماز می‌فرمود:

«خداوندا! ای پروردگار و صاحب همهٔ چیزها! من شهادت می‌دهم که خـدای حقیقـی فقط تو هستی و شریکی نـداری، خداونـدا! ای پروردگـار و صـاحب همـهٔ چیزهـا! مـن شهادت می‌دهم که محمد بندهٔ تو و پیام‌آورت می‌باشد، خداوندا! ای پروردگار و صاحب همهٔ چیزها! من شهادت می‌دهم که این بندگان همگی باهم برادرند»[۱].

با این دعا پیامبر خدا ﷺ پس از هر نماز، با پروردگارش به راز و نیاز مـی‌پرداخـت، و این دعا با آشکارترین رهنمود ما را از ارزش برادری انسانی در پیام اسلام آگاه می‌سازد.

۱) او – پیش از هرچیز – با اشاره بـه عامـل گردآورنـدهٔ مشـترک میـان انسـان‌هـا و به‌وجودآورندهٔ یکسانی و همبستگی میان نژادها، رنگ‌ها و طبقات آنان کـه بنـدگی خداوند می‌باشد، نه فقط میان ملت عرب، و نه فقـط میـان مسـلمانان، بلکـه میـان تمامی بندگان خداوند برادری اعلام می‌کند.

۲) و ایشان ﷺ این امر را در قالب دعایی که از طریق آن با پروردگارش بـه مناجـات می‌پردازد، مقـرر داشـته اسـت، و خـود شخصـاً در پیشـگاه خداونـد سـبحان بـر راستین‌بودن این اصل و درستی آن شهادت می‌دهد، یعنی: تأیید این اصل فقط یک سخن نیست که به منظور مصرف داخلی یا گمـراه‌سـازی بـین المللـی و انحـراف افکار عمومی گفته شود، بلکه حقیقتی است دینـی و اعتقـادی کـه هـیچ تردیـد و گمانی برنمی‌دارد.

۳) او این اصل را با دو اصل بنیادین در اندیشهٔ اسلام همراه ساخته اسـت، دو اصـلی که هیچ فردی جز در صورت ایمان‌آوردن و شهادت‌دادن بـدان‌هـا وارد ایـن دیـن

۱- ابن قیم آن را در کتاب «زادالمعاد فی هدی خیر العباد» آورده و گفته است: راوی آن ابوداود می‌باشد.

نخواهد شد، و عبارتند از: یگانه‌ساختن خداوند و رسالت بنده‌اش محمد ﷺ و این همراه‌سازی دلیلی است بر اهمیت این اصل (برادری) نزد پیامبر اسلام.

این همراه‌سازی همچنین به نحوی دیگر بر تأکید اصل برادری، دلالت می‌کند، توضیح این که یکتاپرستی و یگانه‌سازی خداوند به معنای سرنگون‌ساختن تمامی مدعیان فرمانروایی و فریادرسی در زمین و اعلام نابودی آن‌هایی است که ادعای خدایی نموده و بر دیگر بندگان خدا برتری می‌جویند. و این نخستین چیزی است که بنیاد برادری میان مردم را ریشه‌دار و متسحکم می‌سازد. نیز شهادت‌دادن به این که محمدﷺ بندهٔ خدا و پیام‌آور او می‌باشد – نه خداست، نه نیمه خدا، نه ثلث خدا، نه فرزند خدا و نه از نسل خدایان – مفهوم برادری همگانی را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن را نهادینه می‌کند.

٤) دیگر این که وی در اعلام این اصل به یکبار در تمام عمر یا یکبار در هر سال، یا حتی در هر ماه یا هر هفته اکتفا نمی‌کند، بلکه این حدیث بدین نکته دلالت دارد که ایشان هر روز و در پایان هر نماز، یعنی: پنج بار در شبانه روز آن را تکرار می‌فرمودند، و این دلیلی است بر حساسیت فوق العادهٔ این اصل در نظر پیامبرﷺ و اهتمام قابل توجه وی در این مورد.

٥) او این اصل را از جملهٔ اذکار و دعاهایی قرار داد که وسیلهٔ عبادت بوده و به منظور تقرب به خداوند تکرار می‌گردند. و آن را با نماز و پایان آن پیوند داده است. این امر در قلوب مسلمانان قداست و ارزشی به این اصل می‌بخشد که ارزش هیچ اصلی غیر خدایی و غیر اسلامی توان برابری با آن را ندارد.

با افزوده‌شدن عنصر ایمان به این برادری، استواری و پایداری آن بیشتر می‌گردد، چرا که برادری دینی با برادری انسانی به هم می‌پیوندند، و این امر توان آن را هرچه بیشتر افزایش می‌دهد. و با بازبودن باب ایمان برای تمامی مردم، بدون هیچگونه قید و شرط و به دور از هر گونه ملاحظات جنسی، نژادی، ملی یا طبقاتی، برادری دینی ناشی از ایمان و اندیشهٔ مشترک، نه تنها اخوت همگانی را کم‌رنگ و ضعیف نمی‌سازد، بلکه پشتیبان و

عامل تقویت آن خواهد بود، و در متن جامعه تشکلی زنده و پویا برایش سازمان می‌دهد که به این برادری ایمان می‌آورد، به سوی آن فرا می‌خواند و آن را تبلیغ می‌کند و به دفاع از آن برمی‌خیزد. پس در این صورت میان همبستگی عمومی انسان‌ها و برادری دینی که آیه و حدیث ذیل بر آن صراحت دارند منافاتی وجود ندارد. خداوند در مورد اخوت می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی‌کند و وی را به دشمن تسلیم نمی‌سازد»[۱].

اسلام به این برادری والا و ارزشمند جامهٔ عمل پوشاند، و بر مبنای آن جامعه‌ای ربانی – انسانی و بی‌نظیر بنیان نهاد که شعارش این بود: «از شما احدی مؤمن به شمار نخواهد آمد، مگر این که آنچه را برای خود دوست می‌دارد، برای برادرش هم دوست بدارد» این جامعه در سایهٔ عقیده پس از هجرت در شهر مدینه به وجود آمد. در نتیجهٔ برپایی آن آتش دشمنی میان اوس و خزرج فروکش کرد؛ موانع بین عرب‌های قحطانی و عدنانی از میان برداشته شد، همانگونه که در برادری مهاجرین و انصار دیدیم؛ کینه‌های میان عرب و عجم از بین رفت؛ شکاف‌های میان توانگران و نیازمندان، و شهرنشینان پیشرفته و صحرانشینان بدوی رفو پذیرفت، و مسجد پیامبر به گونه‌ای درآمد که در فضای گسترده‌اش، فردی حبشی همچون بلال، فارسی همچون سلمان و رومی مانند صهیب را در کنار برادران عرب‌شان از صحابهٔ پاکنهاد و خوش‌قلب گرد هم می‌آورد، همچنانکه ثروتمندانی چون عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان رضی الله عنهما را در کنار تهیدستانی چون ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما می‌نشاند و ناهمگونی‌های نژادی، رنگ پوست، اختلافات

۱- بخاری و دیگران آن را روایت کرده‌اند.

قبیله‌ای یا طبقاتی، یا هر ملاک بشری دیگری که مردم را دسته دسته و از هم جدا می‌کند، برادری آن‌ها را متأثر، سست و مخدوش نساخت.

اسلام جان‌ها و درون‌ها را از پلیدی‌های جاهلیت شست، و آن‌ها را از کینه‌توزی، حسادت و بدخواهی پاک ساخت، و از خودپرستی، آزمندی و بخالت پیراست، فراتر از این‌ها، برخی افراد را تا درجۀ از خودگذشتگی و ایثار ترقی داد. همچنانکه در رفتار سعد بن ربیع انصاری با برادرش عبدالرحمن بن عوف مهاجر رضی الله عنهما مشاهده می‌کنیم. وی نصف ثروتش را به عبدالرحمن عرضه نمود تا آن را برای خود بردارد، نیز پیشنهاد کرد که یکی از همسرانش را طلاق دهد، تا عبدالرحمن او را به همسری برگزینند، و در عین حال احساس آسودگی و شادمانی ناشی از این کار درونش را لبریز کرده بود.

علیرغم نوعی ناسازگاری طبیعی که معمولاً میان ساکنان یک مکان و مهاجران غیر منتظره وجود دارد؛ و نیز علیرغم نقشه‌کشی‌های یهودیان و دسیسه‌چینی‌های منافقان، ویژگی عمومی انصار، در رفتار با برادران مهاجرشان، همین ایثار و از خودگذشتگی بود. و شگفت‌آور نیست که خداوند این رفتار و موضعگیری ماندگار این گروه مؤمن را در کتابش به ثبت رسانده است. در همین مورد خدا می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ۹]. «و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند [یعنی انصار] هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خودشان مقدّم می‌دارند. و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند، ایشانند که رستگارانند».

اصل برابری انسانی:

و اما اصل برابری انسانی که اسلام آن را مقرر نموده و دیگـران را بـه ایـن اصـل فـرا خوانده است، زیربنای آن عبارت است از این که اسلام انسـان را فقـط از ایـن نظـر کـه «انسان» است محترم و ارزشمند می‌شمارد و نه از هیچ دیدگاه دیگری. آری، انسان از هر نژاد و رنگی که باشد بدون قایل‌شدن به تفاوت میان نژادی با نژادی دیگر، و ملتی با ملتی دیگر، و رنگی با رنگی دیگر، و فارغ از هرگونه جـدایی‌هـای قبیلـه‌ای، نـژادی، قـومی و هرگونه اختلاف رنگ. قرآن می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیـره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شـما نـزد خداونـد بـا تقواترین شماست. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و گفتار و کردار شما) است».

پیامبرﷺ ضمن خطبه‌ای به هنگام حجة الوداع در گرماگرم ایام التشریق (سه روز پـس از عید قربان) در بارۀ معنای این آیه به مردم چنین اعـلام مـی‌دارد: «ای مـردم! پروردگـار همۀ شما یکی است، و پدر همۀ شما هم یک تفر می‌باشد، بدانید که عرب بر عجم، عجم بر عرب، سرخ بر سیاه، و سیاه بر سرخ هیچگونه امتیازی ندارند، مگر با تقوا و خداترسی. مسلماً گرامی‌ترین و ممتازترین شما نزد خداونـد بـاتقواترین شماسـت»[1]. و در حـدیث دیگری می‌گوید: «مردم همه فرزندان آدم هستند، و آدم از خاک آفریده شده است»[2].

۱- بیهقی آن را از حدیث جابر روایت کرده و گفته است: برخی افراد ناشناخته در سندش وجود دارنـد. همانطور که در الترغیب هم آمده است.

۲- ابوداود و ترمذی این حدیث را نقل کرده‌اند، و بیهقی آن را «حسن» به شمار آورده است.

ملاک این مساوات انسان است، از هر وطن و از هر سرزمینی که باشد، بدون تفاوت میان یک میهن و میهنی دیگر، یا میان مکانی و مکانی دیگر، چرا که تمامی سرزمین‌ها ملک خداوند و تمامی مردم بندگان خداوندند و بدین ترتیب تمامی انواع تعصبات منطقه‌ای و میهنی که ساکنان یک سرزمین را از دیگران برتر می‌شمارند، از میان می‌روند.

و زیربنای این برابری انسان است، از هر طبقه‌ای که باشد، به دور از هرگونه امتیازات طبقات و گروهی، چرا که همهٔ مردم برابرند، و تمامی مؤمنان باهم برادرند، و ثروت و یا فقر، در پیش و پس‌انداختن مردم هیچگونه اعتباری ندارند و ملاک برتری نیستند، بلکه آنچه ضرورت دارد این است که هر فردی در جایگاه مناسب خویش قرار داده شود، و حق به حقدار واگذار گردد، بدون این که به آن معیارها توجه شود.

بلکه معیار این مساوات انسان است از هر دینی که باشد، زیرا اختلاف ادیان، مخالفان را از حوزهٔ انسانیت خارج نمی‌کند و آنان را خلع انسانیت نمی‌سازد، حتی یک بار پیامبرﷺ برای تشییع جنازه‌ای از جای برخاست، در همین حال به وی اطلاع رسید که این جنازه متعلق به یک یهودی است! در پاسخ فرمود: مگر انسان نیست؟؟! (به نقل از بخاری) پس بدین ترتیب دیگر نه جایی برای نژاد برتر و نه برای ملت برگزیده خواهد بود و نه برای طبقهٔ حاکم و خاندانی که حق حکومت بر دیگران ویژهٔ آن‌ها باشد.

مردم مسلماً از نظر نژادی دارای اختلاف می‌باشد و بر همین مبنا به اریایی، سامی، حامی، عربی و عجمی تقسیم می‌شوند. و از نظر حسب و نسب متفاوت هستند. برخی به خانواده‌ای اصیل و نامور، و برخی به خانواده‌ای کوچک و گمنام منتسب می‌گردند. از دیدگاه اقتصادی نیز مردم باهم فرق دارند و به سرمایه‌دار، تنگدست و متوسط تقسیم می‌گردند. و بالاخره شغل و پست و مقام نیز عامل دیگری در ناهمگونی مردم می‌باشد و بر این اساس برخی حاکم و برخی محکوم، عده‌ای مهندس، شماری کارگر ساده، و برخی استاد دانشگاه و تعدادی هم دربان و منشی آن‌ها هستند.

اما این تفاوت‌ها و اختلافات برای هیچکدام از آن‌ها ارزش انسانی والاتری که ناشی از نژاد، رنگ، نسب، ثروت، شغل، طبقه، یا هر ملاک دیگری باشد به بار نمی‌آورند.

ملاک و ارزش انسانیت برای همگان یکی است. لذا عرب، عجم، سفید، سیاه، حاکم، محکوم، ثروتمند، فقیر، کارفرما، کارگر، مرد، زن، آزاد و اسیر همه و همه انسان هستند. و مادام که همه انسانند، پس مانند دندانه‌های یک شانه باهم برابرند.

و بر همین مبناست که قرآن تعرض به جان هر انسانی را تعدی بر همهٔ انسانیت قلمداد می‌کند، همچنانکه نجات هر جانی را نجات همگان به شمار می‌آورد، این اصلی است که قرآن آشکارا آن را مورد تأکید قرار داده است:

﴿أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا﴾ [المائدة: ۳۲].

«هرکس انسانی را جز به عنوان قصاص یا به دلیل فساد در زمین به قتل برساند، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته است، و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است».

مرام عبادی اسلام مفهوم برابری را نهادینه می‌سازند:

اسلام تنها به تصویب نظری اصل برابری و تعمیق فکری آن اکتفا نکرده است، بلکه با انبوه احکام و آموزه‌هایی که آن را از اندیشهٔ محض به سوی واقعیتی عینی و ملموس انتقال داده‌اند، عملاً مورد تأکید قرار داده است. نمونهٔ این‌ها مراسم عبادی و شعایری هستند که از سوی اسلام واجب اعلام شده‌اند و این دین آن‌ها را ارکان عملی و زیربنای ساختمان بزرگ خود قرار داده است که عبارتند از: نماز، زکات، روزه و حج.

در مساجد اسلام – آنجا که نماز جمعه و جماعت برپا می‌گردد – مساوات صورت عملی خود را می‌یابد، تمامی تفاوت‌ها و وجوه تمایز میان مردم از بین می‌روند، هرکس زودتر به مسجد برود، در صف‌های پیشین جای می‌گیرد، هرچند که فقیرترین و

فرودست‌ترین مردم باشد. و هرکس هم در آخر برسد، جایش هم در آخر صف‌ها خواهد بود، دیگر جایگاه و مقامش هرچه می‌خواهد باشد[۱]. اگر صفی از صفوف نمازگزاران را بنگری با تعجب می‌بینیم که توانگر در کنار تهیدست، اندیشمند در کنار بی‌سواد، فرادست در کنار فرودست و حاکم در کنار خادم ایستاده‌اند، و هیچ فرقی میان یکی با دیگری نیست، همگی در پیشگاه خداوند در برخاستن و نشستن و رکوع و سجودشان باهم برابرند. قبلهٔ آن‌ها مشترک، کتاب‌شان مشترک، پروردگارشان مشترک، حرکات‌شان یکسان و پشت سر امامی واحد به نماز ایستاده‌اند.

و در سرزمین مقدس – آنجا که مراسم حج و عمره برگزار می‌شود – مساوات به گونه‌ای آشکارتر و بارزتر تحقق می‌یابد، و در صورتی مشهود و ملموس تبلور می‌یابد، در صف نماز، مردم با لباس‌هایی که نمایانگر اختلاف ملیت‌ها، کشورها و یا طبقات مختلف می‌باشند، همچنان گوناگون و متمایز باقی می‌مانند، اما در حج و عمره، مراسم احرام، حجاج و معتمرین را به بیرون‌آوردن لباس‌های عادی و پوشیدن لباسی سفید و ساده و بدون تشریفات و تجملات موظف می‌سازد که بیشتر به کفن مردگان شبیه است و توانا و ناتوان و پادشاه و تودهٔ مردم در آن مساوی و مشترکند. سپس لبیک‌گویان با شعاری مشترک: «لبیک اللهم لبیک...» به راه می‌افتند. با یک پروردگار به راز و نیاز می‌پردازند، خانه خدا را طواف می‌کنند، و شعایر وی را ارج می‌نهند، بدون این که تفاوتی میان ارباب و خدمتکار و فرمانروا و فرمانبر وجود داشته باشد.

۱- افسوس که واقعیت رفتار ما مسلمانان امروزه با این حقیقت و ضرورت توحیدی مطابقت ندارد و هنوز هم حتی در مساجد یعنی اصلی‌ترین پایگاه‌های توحید و برادری و برابری، غول تبعیض، چنگال‌هایش را تا استخوان در پیکر فرشتهٔ عدالت فرو برده است!! (مترجم)

برابری در پیشگاه قانون اسلام:

از جمله برابری‌های عملی که اسلام به صورت تئوری آن را تصویب نموده و عملاً به انجام رسانده است، عبارت است از: مساوات در برابر قانون دین و احکام اسلام.

حلال برای همه حلال است و حرام هم بر همه حرام است[۱]. رعایت فرایض بر همگان لازم می‌باشد و مجازات‌ها برای تمامی افراد تعیین شده‌اند.

یکی از قبایل به هنگام پذیرفتن اسلام تلاش کرد که برای مدتی از ادای نماز معاف گردد، پیامبر ﷺ این درخواست‌شان را رد نمود و فرمود: «دینی که فاقد نماز باشد، هیچ خیر و فایده‌ای در آن وجود ندارد».

یکبار یاران پیامبر کوشیدند که در مورد زنی از قریش و از طایفه بنی مخزوم که به علت دزدی به قطع دست محکوم شده بود، اسامه فرزند زید – محبوب پیامبر خدا و فرزند محبوب وی – را واسطه قرار دهند. اسامه‌رضی الله عنه در این خصوص به گفتگو با پیامبرﷺ پرداخت و تقاضای عدم اجرای حد و عفو زن سارق را پیش کشید. با شنیدن این درخواست پیامبرﷺ به آن صورت تاریخی مشهور خشمناک گردید، و آن سخن معروفش را که طنینش برای همیش در گوش تاریخ خواهد ماند بیان فرمود: «پیشینیان شما فقط بدین خاطر به نابودی کشیده شدند که چون شخصیت بزرگی اقدام به دزدی می‌کرد، نادیده می‌گرفتند، و هنگامی که شخصی ناتوان و فرودست در میان‌شان دزدی می‌کرد، وی را مجازات می‌کردند، سوگند به خدا! اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی کند، حتماً دستش را قطع خواهم کرد».

در دوران خلفای راشدین موارد و نمونه‌های فراوانی از اجرای اصل مساوات میان همهٔ مردم بدون هرگونه تبعیض و جانبداری مشاهده می‌شود. در اینجا برایمان کافی است که به داستان جبله فرزند ایم – استاندار غسانی – با مردی روستایی اشاره نماییم. فرد روستایی نزد امیرالمؤمنین عمررضی الله عنه از جبله شکایت نمود که به ناحق به گوش وی سیلی

۱- ن.ک به ص ۵۱ ترجمه فارسی، کتاب «حلال و حرام در اسلام» دکتر قرضاوی از ابوبکر حسن‌زاده.

نواخته است. عمر تاب نیاورد تا این که جبله را احضار و از وی خواست تا به روستایی اجازه دهد یک به یک تلافی کند، مگر این که خود، وی را عفو نماید و از وی درگذرد. پذیرش این امر بر استاندار غسانی بسیار گران آمد، لذا آشکارا به عمر گفت: چگونه از من انتقام بگیرد در حالی که من یک حاکم هستم و او از تودۀ مردم عادی است؟!

عمر در پاسخ گفت: اسلام میان شما دو نفر مساوات برقرار کرده است.

استاندار بیچاره این مفهوم بزرگ را برنتافت، و در حالی که از اسلامی که مساوات میان حاکم و تودۀ مردم را در پیشگاه قانون الهی واجب می‌شمارد، پشیمان گردید از شهر مدینه متواری شد. و شقاوت بر وی سایه انداخت و در نتیجه زیانکار و تیره‌روز گردید.

نه عمر و نه هیچکدام از صحابۀ همراه وی اعتنایی به این نتیجه نکردند، چرا که ارتداد یک فرد از دین اسلام، بسی کم‌اهمیت‌تر از سهل‌انگاری در اجرای اصلی حساس از اصول اسلام همانند مساوات می‌باشد. و زیان دیدن یک فرد با زیان دیدن یک اصل قابل مقایسه نیست.

از دیگر موارد در این زمینه داستان عمر و استاندار وی در مصر عمرو بن عاص می‌باشد، هنگامی که فرزندش از روی «بزرگ‌زادگی» و نور چشم بودن! تجاوزگرانه و قلدرانه فرزند یک قبطی را مورد ضرب و شتم قرار داد. قبطی به منظور شکایت از استاندار و دادخواهی از مصر به مدینه مسافرت نمود. همانگونه که از عمر انتظار می‌رفت، عمرو بن عاص و فرزندش را فرا خواند، و به پسر قبطی دستور داد، رفتار ظالمانۀ فرزند استاندار را با دستان خود تلاقی کند. سپس روی به عمرو عاص نموده و آن سخن مشهورش را به وی گفت: «از کی شما مردم را به بندگی کشیده‌اید و حال آن که مادران‌شان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند؟؟!!».

در این میان مسألۀ جالب توجه و شایان ذکر، واکنش قبطی و سفر وی از مصر به مدینه با وجود دوری فاصله، سختی‌های راه و کمبود وسایل می‌باشد؛ این در حالی است که همین قبطی و هزاران نفر مانند وی در دوران حکومت روم مورد ضرب و شتم و

شکنجه قرار می‌گرفتند و فرزندان و خانواده‌هایشان کتک می خوردند و تحقیر می‌شدند، اما اساساً صدای شکایت یا اعتراضی برنمی‌آوردند و آب از آب تکان نمی‌خورد!

می‌دانی چه عاملی آنان را به خود آورد؟ و چه چیزی نگرش آنان را دگرگون ساخت و از افرادی ستمکش و تحقیرپذیر، انسان‌هایی خودباور و با عزت ساخت که به دلیل احساس شخصیت و کرامت چنین روحیه‌ای عزت‌طلب و ستم‌ناپذیر پیدا کرده و حاضر شدند در راه کسب حقوق انسانی خود، دشواری‌ها و سختی‌ها را به جان بخرند؟؟

این عامل بی‌گمان اسلام می‌باشد...، اسلام بود که آنان را از کرامت انسانی‌شان آگاه ساخت و با روشنگری‌های خود آنان را متوجه ساخت که آنان حقوقی دارند که باید رعایت گردد، همچنانکه وظایفی دارند که باید انجام دهند، و پی بردند که این اصول انسانی نوین نه جوهری بر روی کاغذ و نه بیانیهٔ تبلیغاتی صرف، بلکه ارزش‌های دینی لازم الإجرایی هستند که رعایت حرمت و تلاش در جهت عملی‌ساختن آن‌ها وظیفه‌ای دینی است.

پس دیگر عجیب نخواهد بود اگر می‌بینیم که آن مرد به منظور بازپس گیری حق خود و استرداد کرامتی که اسلام برای وی پاس داشته است، آن بیابان‌های گسترده و خشک را درمی‌نورد.

و اما اینک نمونه‌ای دیگر: در زمان امیرالمؤمنین علی ﷺ زرهٔ ایشان گم شد. فردی مسیحی آن را پیدا کرد و علی زره‌اش را در دست آن مرد دید. به او گفت: این زره مال من است. اما مرد نپذیرفت و ادعا نمود که متعلق به خود اوست. برای امیرالمؤمنین راهی نماند جز این که به فرد مسیحی بگوید: تکلیف من و تو را دادگاه باید روشن کند. و نزد شریح قاضی رفتند. قاضی پس از شنیدن اظهارات طرفین، از خلیفه شاهد خواست. اما وی شاهدی نداشت و قاضی ناگزیر به نفع نصرانی داوری کرد و زره را به وی تسلیم کرد.

مرد مسیحی از چنین حکم غیر قابل انتظاری به شگفت آمد و گفت: گواهی می‌دهم که این‌ها احکام پیامبران می‌باشند، امیر مؤمنان همراه من نزد قاضی حکومت خود می‌رود، و در حالی که قاضی می‌داند وی زبان به دروغ نمی‌آلاید، حکم به نفع من صادر می‌گردد! اما من اینک شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند وجود حقیقی ندارد و محمد پیام‌آور خداست. این زره، زرۀ تو است ای امیر مؤمنان! از شما بر زمین افتاد و من آن را برداشتم. علی ﷺ گفت: اکنون که مسلمان شدی، زره مال تو!

در دنیا، غیر از حکومت اسلامی کدام حکومت را می‌توان یافت که با رئیس دولت همانند یکی از شهروندان عادی برخورد کند؟!

چگونگی مساوات در ملل پیشرفته همزمان با ظهور اسلام:

هیچ فردی آنگونه که شایسته است به ارزش مساوات در اسلام پی نخواهد برد، مگر کسی که از تاریخ ملت‌ها به هنگام ظهور اسلام و میزان تبعیض و تفاوت میان مردم و شکل‌های حاد آن که کرامت انسان را مخدوش می‌ساختند، آگاهی داشته باشد. در اینجا ما به دو کشور معروف در تاریخ یعنی هند و ایران بسنده می‌کنیم.

در سرزمین پارسیان، خسروان، فرمانروایان ایران بودند که ادعا می‌کردند خون الهی در رگ‌های آنان جریان دارد، و پارسیان به عنوان خدایان به آن‌ها می‌نگریستند و معتقد بودند که در طبیعت آنان، چیزی آسمانی و مقدس وجود دارد، لذا دست بر سینه می‌گذاشتند و در مقابل آنان تعظیم می‌کردند و سرودهایی مبنی بر خدایی‌بودن آن‌ها می‌خواندند، از دیدگاه آنان این فرمانروایان، فراقانون، غیر قابل انتقاد و بالاتر از بشر بودند، اسم‌شان را هرگز بر زبان نمی‌آوردند و احدی در مجلس‌شان نمی‌نشست، و اعتقاد داشتند که آنان طلبکار بوده و بر هر انسانی حقی دارند، و در عین حال هیچ انسانی حقی بر آنان ندارد و همه بدهکارشان هستند.

در بارۀ خانواده‌های روحانی و اشرافی جامعه نیز، اعتقادی به همان صورت داشتند، آنان را در نهادشان از عوام بالاتر، و در عقل و شخصیت‌شان از حد طبیعی مردم فراتر

می‌پنداشتند، قدرتی مطلق و بی‌حد و مرز به آنـان واگـذار مـی‌کردنـد و کـاملاً تسـلیم و فرمانپذیر آنان بودند.

پروفسور «ارتور. سین» مؤلف تاریخ «ایران در دورهٔ ساسانیان»[۱] می‌گوید:

جامعه بر مبنای نسب و حرفه استوار بود، میان طبقات اجتماع شکافی گسترده وجـود داشت که نه پلی بر آن‌ها قابل نصب بود و نـه رابطـه‌ای آن‌هـا را بـه هـم پیونـد مـی‌داد؛ حکومت خرید املاک فرماندهان و بزرگان را برای مردم عادی ممنوع اعلام کرده بـود. از جمله اصول حکومتداری ساسانیان این بود که هر شخص باید به جایگاهی که نسبش بـه وی بخشیده است قناعت کند و چشم امید به مافوق خود ندوزد، و کسـی حـق نداشـت غیر از همان شغل پدری که خداوند وی را برای آن آفریده بود، حرفه‌ای دیگـر در پـیش گیرد. پادشاهان ایران افراد فروتر را به کارمندی نمی‌پذیرفتند، عامهٔ مردم نیز خود طبقاتی جداگانه بودند که فاصلهٔ آشکاری با یکدیگر داشتند و هر فردی دارای جایگاه اجتمـاعی معین و تعریف‌شده‌ای بود که نمی‌توانست از آن فراتر رود.

در این تفاوت طبقاتی نوعی تحقیر انسانیت وجود داشت، این امر به ویژه در مجـالس فرماندهان و بزرگان که مردم، خبردار و میخکوب همچون سنگ و چوب در خدمت آنان می‌ایستادند، و به هنگام نشستن همانند سگان کتک‌خورده به کناری می‌خزیدنـد، آشـکارا تبلور می‌یافت.

اما در هند، علامه سید ابوالحسن ندوی عنوان می‌کند که وی در تاریخ هـیچ ملتـی از ملل جهان، نظامی طبقاتی سراغ ندارد که بی‌رحمانه‌تر و خشن‌تر، دارای شـکاف طبقـاتی گسترده‌تر و ضد بشری‌تر از نظامی باشد که هند از نظر دینی و مدنی آن را پذیرفتـه و از هزاران سال پیش همچنان مطیع آن می‌باشد. سه قـرن پـیش از مـیلاد مسـیح کـه تمـدن برهمایی در هند به شکوفایی رسید، روش نوینی در آن برای جامعـهٔ هنـدی طـرح‌ریـزی گردید، و قانونی مدنی و سیاسی در این موضوع تدوین شد که مـورد پـذیرش همگـانی

۱- این کتاب به وسیله زنده‌یاد استاد رشید یاسمی به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

قرار گرفت، و به قانونی اساسی و مرجعی دینی در زندگی شهرها و تمدن آنان تبدیل گردیدند که اکنون به «منوشاستر» معروف است.

این قانون ساکنان کشور را به چهار طبقهٔ جداگانه تقسیم می‌کند:

۱- براهمه: روحانیان و رهبران دینی.

۲- شترا: لشکریان و مردان جنگی.

۳- ویش: کشاورزان و پیشه‌وران یا بازرگانان.

٤- شودر: کارگران و خدمتگزاران.

«منو» گردآوردهٔ این قانون چنین می‌گوید:

توانای مطلق برای مصلحت جهانیان «براهمه» را از دهان، «شترا» را از بازوها، «ویش» را از ران‌ها و «شودر» را از پاهای خود آفرید. و وظایف و تکالیفی برایشان تعیین نمود تا امور جهان بچرخد: وظیفهٔ براهمه آموزش «ودا» (کتاب مقدس)، یا تقدیم نذورات به خدایان و جمع‌آوری و کنترل صدقات بود. وظیفهٔ شترا- پاسداری از هموطنان، پرداخت صدقه، نذرکردن، یادگیری «ودا» و صرف نظر از شهوت جنسی بود. «ویش» باید حیوانات اهلی را نگهداری کند و در پرورش آن‌ها بکوشد، «ودا» را بخواند و کشاورزی و تجارت نماید. «شودر» هم جز خدمتکاری این سه طبقه حق هیچ کار دیگری نداشتند.

این قانون به طبقهٔ روحانیون امتیازات و حقوقی بخشیده بود که آن‌ها را در زمرهٔ خدایان قرار می‌داد. در این زمینه می‌گوید: براهمه برگزیدگان خداوند و سلاطین مردمند، و هرچه در عالم وجود دارد متعلق به آن‌هاست، چرا که ایشان برترین خلایق و فرمانروایان زمین هستند. و حق دارند از اموال بردگان‌شان یعنی طبقه شودر یا کارگران – بدون این که گناه شمرده شود – هرچه می‌خواهند بردارند و تصرف کنند. چرا که نوکران و خدمتکاران مالک چیزی نیستند و تمامی دارایی آن‌ها به ارباب‌شان تعلق دارد.

هر روحانی که «ریگ ودا» کتاب مقدس را حفظ می‌کند، دیگری مردی است آمرزیده و دارای کارنامهٔ سفید، هرچند عوالم سه‌گانه بر اثر گناهان و رفتارهای وی با خاک

یکسان شده باشند! حاکمان حتی در بحرانی‌ترین و اضطراری‌ترین شرایط اقتصادی، حق گرفتن مالیات و خودیاری و باج و خراج از روحانیون و برهمنان ندارند، درست نیست که روحانی و برهمنی در محل زندگیش از گرسنگی بمیرد و باید شکمش همیشه سیر باشد، در صورتی که روحانی مستحق اعدام باشد، حاکم فقط اجازهٔ تراشیدن سرش را دارد، اما دیگران بدون هیچگونه ملاحظه اعدام می‌گردند.

و اما نظامیان اینان هرچند که از دو طبقهٔ: کشاورزان – تجار و کارگران بالاتر بودند، اما در مقایسه با روحانیون، در جایگاه بسیار پایین‌تری قرار داشتند. در همین مورد «منو» اظهار می‌دارد: روحانی دهساله بر نظامی صد ساله، همانند پدر بر فرزند تقدم دارد.

و اما طبقهٔ کارگر، اینان در جامعهٔ هندی – بنابه نص این قانون دینی و مدنی – از حیوانات پست‌تر و از سگان خوارتر بودند! در همین راستا قانون هند تصریح می‌کرد که سعادت کارگران در خدمتکاری روحانیون بوده و جز در این مورد آنان مزد و پاداشی نخواهند داشت. نیز حق گردآوری ثروت و ذخیرهٔ سرمایه ندارند، زیرا این کار روحانیان را آزرده‌دل و رنجیده‌خاطر می‌سازد. هرگاه از این حرامزادگان، کسی با دست یا عصایی به یک روحانی جسارت ورزد، دستش قطع و هرگاه با عصبانیت با پا ضربه‌ای به وی بزند، پایش بریده خواهد شد. اگر کارگری تلاش کرد تا در کنار یک نفر روحانی بنشیند، پادشاه موظف است او را احضار و نشیمنگاه وی را داغ نماید، و از کشور تبعیدش کند!! اما اگر با دست وی را لمس کند یا به وی توهین لفظی بکند، اینجا دیگر زبان سرخ، سرسبزش را برباد خواهد داد! و اگر ادعا می‌کرد که روحانی را وی آموزش داده است، روغن‌جوشان در حلق وی ریخته می‌شد. و خونبهای سگ، گربه، قورباغه، وزغ، کلاغ، جغد و مردی از طبقهٔ کارگران یا حرامزادگان باهم برابر بود.

زنان در این جامعه تا حد کلفت و کنیز سقوط کردند، و در قمار شوهرانشان باخته می‌شدند، و گاهی یک زن چندین شوهر داشت؛ پس از مرگ شوهر، زن در حالتی همانند دختران زنده به گور شده و ناامید از ازدواج پیدا می‌کرد و نمی‌توانست مجدداً تشکیل

خانواده بدهد. و آماج توپ و تشر و زخم زبان‌های گوناگون قرار می‌گرفت، و به صورت پیش خدمت همان خانه و کنیز خویشان شوهرش درمی‌آمد. و گاهی به دنبال مرگ شوهرش برای فرار از رنج زندگی و شکنجهٔ دنیا اقدام به خودسوزی می‌کرد!

اکنون منصفانه همهٔ این‌ها را با قوانین اسلام مقایسه کنید، تا به تفاوت میان روشنایی و تاریکی پی ببرید.

مهم این است که بدانیم: اسلام از دیدگاه فکری، فریاد برابری و مساوات سر داد و آن را عملاً عینیت بخشید، و بر مبنای آن جامعه‌ای بنا کرد عاری از تمامی عوامل تفرقه‌افکن همانند: نژادپرستی، میهن‌پرستی و دسته‌بندی‌های طبقاتی که میان مردم شکاف می‌اندازند؛ همانگونه که این امر را در صفحات تاریخ تمدن اسلامی و جوامع مسلمان کنونی با وجود انحرافاتی که از حقیقت اسلام، در میان‌شان دیده می‌شود، به وضوح مشاهده می‌کنیم.

اسلام عقده‌های تبعیض میان نژادها، رنگ‌ها و طبقات را که در گذشته بر بسیاری جوامع حاکمیت داشتند، و هنوزهم چون ابری تیره بر برخی جوامع امروزی سایه افکنده‌اند، از درون فرزندان خود زدود. میلیون‌ها مسلمان با گذشت قرن‌ها، در بارهٔ بلال، بنده‌ای سیاه پوست که ابوبکر وی را خریداری و آزاد ساخت، با کمال مباهات و افتخار چنین می‌گویند: «سرورمان بلال، خدا از او راضی باد». حتی عمرس، سومین چهرهٔ درخشان اسلام در بارهٔ ابوبکرس چنین می‌گوید: او هم سرور ماست، و هم سرورمان (بلال) را نیز آزاد ساخت.

اما تمدن غربی، هرچند که مساوات را به عنوان یک اصل و یک اندیشه پذیرفته، ولی از عملی‌ساختن آن در جوامع خود عاجز مانده است. مشکل «تبعیض نژادی» همچنان رایج و پابرجاست، و هنوزهم اگر مستقیم و با چشم خود شاهد این امر نباشیم، از آن می‌شنویم و در بارهٔ آن می‌خوانیم: در جنوب آفریقا، زیمبابوی و دیگر کشورهای

آفریقایی، و نیـز در آمریکـا[1] کـه حتـی در پرسـتش خداونـد هـم میـان سفیدپوسـت و سیاه‌پوست جدائی افکنده است به گونه‌ای که هرکدام، کلیساها و معابـد ویـژه‌ای دارنـد، هنوز هم گرگ تبعیض زوزه می‌کشد!

اتفاق افتاده است که روزی فردی سیاه‌پوست بـه اشـتباه وارد کلیسـایی از کلیسـاهای سفیدپوستان شد. در همین حال پدر روحانی که مشغول وعـظ و سـخنرانی بـود متوجـه وجود این چهرهٔ ناآشنا در میان حاضران گردید. بلافاصله کاغذ تاشده‌ای را بیرون آورد و برای او فرستاد. هنگامی که سیاه‌پوست نامه را باز کرد، این جمله را مشاهده کـرد: آدرس کلیسای سیاهان در خیابان فلان...!!

در روسیه، جوانی آفریقایی که در مسکو دانشجو بود، و دختـری سفیدپوسـت عاشـق یکدیگر شدند. این قضیه برخی جوانان روسی را به شدت خشمناک ساخت، نه به خاطر عشق – که این مسأله در آنجا آزاد است – بلکه به خاطر اهانت به رنگ پوست؛ روز بعد با جنازهٔ جوان سیاه‌پوست که بر سر راه انداختـه شـده بـود، روبـرو شـدند. دانشـجویان آفریقایی در اعتراض به این کار اقدام به تجمع کردند، و دانشجویان روسی هم در مقابـل آنان قرار گرفتند و در کمال بی‌شرمی و وقاحت فریاد می‌زدند: میمون‌ها! به جنگل‌هایتـان بازگردید!!

مسلماً روحیهٔ تمدن غربی – لیبرالیسم یا مارکسیسم – روحیهٔ تبعیض و برتری طلبـی است، نه روحیهٔ برادری و برابری.

***

۱- تازه‌ترین راهپیمایی‌های سیاهان آمریکا در اعتراض به نقض حقوق آن‌ها و اعمال تبعیض‌های دولت، در تاریخ ١٤ / ٧ / ١٣٧٨هـ در رسانه‌های خبری انعکاس یافت. (مترجم)

آوای سنت

بخش سوم:

جامع‌بودن و فراگیری

«فراگیربودن» به معنای اعم کلمه و با تمامی معانی و ابعاد و جوانبی که این واژه در بر می‌گیرد، یکی از آن ویژگی‌هایی است که دین اسلام را در میان همهٔ ادیان، فلسفه‌ها و اندیشه‌هایی که مردم در توشهٔ تجربه دارند، متمایز می‌کند.

این جامعیت، تمامی زمان‌ها، تمامی جنبه‌های زندگی و تمام ابعاد وجودی انسان را در بر می‌گیرد. شهید حسن البنا در بحث از ابعاد این جامعیت برنامهٔ اسلامی با برداشتی اندیشمندانه چنین اظهار می‌دارد:

«اسلام آن رسالتی است که از نظر طولی همیشه‌های روزگار را در نوردیده است، از نظر عرضی دور دوست‌های ملل را به زیر چتر خویش کشیده است، و از نظر ژرفا و عمق امور دنیا و آخرت را در بر گرفته است».

فرازمانی‌بودن برنامهٔ اسلام:

اسلام برنامه‌ای است برای تمامی دوران‌ها و نسل‌ها، نه محدود به دوره‌ای معین یا زمانی ویژه که با پایان‌یافتن آن کارآمدی این نیز به سر آید، آن چنانکه شیوهٔ برنامه‌های پیامبران پیش از محمد ﷺ بود که هر پیامبری برای مرحلهٔ زمانی مشخصی خلعت نبوت می‌پوشید، و چون فروغ زندگیش به خاموشی می‌گراید، خداوند پیام‌آور دیگری روانه می‌کرد.

اما محمد ﷺ آخرین پیام‌آوران خداست، و پیامیش جاودان پیامی است که خداوند ماندگاری آن را تا فرارسیدن رستاخیز و درهم‌پیچیده‌شدن طومار عمر این جهان برآورد و قطعی کرده است. و این برنامه، واپسین رهنمود خداست برای نوع بشر؛ و لذا نه شریعت و قانونی پس از اسلام نه کتابی پس از قرآن و نه پیام‌آوری پس از محمد ﷺ نخواهند آمد. پیش از محمد ﷺ نه تنها هیچ پیام‌آوری خاتمیت رسالتش را اعلام نکرده است، بلکه تورات به آمدن کسی دیگر پس از موسی عليه السلام مژده داد و انجیل نیز از آمدن «فارقلیط»

(یعنی محمدﷺ) خبر داد، همانکه غبار تیرگی از سیمای تمامی حقایق خواهد زدود و خودبافته و خودسرانه سخن نخواهد گفت.

بی‌گمان برنامۀ اسلام برنامۀ آینده بسیار دور خواهد بود، همچنانکه برنامۀ گذشته‌های دور نیز بوده است. توضیح این که این برنامه – در گوهر خود، و در اصول اعتقادی و اخلاقیش – پیام پیامبران و تمامی کتاب‌های آسمانی بوده است؛ پیام‌آوران خداوند، همگی اسلام را به ارمغان آوردند، فریاد یکتاپرستی و دل برکندن از غیر خدا سر دادند. و این چیزی است که قرآن آشکار آن را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ۳٦].

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (با این پیام:) که خدا را بپرستید و از غیر خدا (شیطان، ستمگران و...) دوری کنید».

همۀ پیامبران اعلام کرده‌اند که مسلمانند و به دین اسلام فرا می‌خوانند: نوح گفته است:

﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٧٢﴾ [یونس: ۷۲].

«مأمورم که از تسلیم‌شدگان فرمان الهی باشم».

و ابراهیم و اسماعیل اظهار داشته‌اند:

﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ﴾ [البقرة: ۱۲۸].

«ای پروردگار ما! چنانکه ما دو نفر مسلم و مخلص و پذیرای (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملتی پدید آور که تسلیم تو باشند».

ابراهیم و یعقوب ضمن سفارش به فرزندانشان چنین گفته‌اند:

﴿يَـٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ [البقرة: ۱۳۲].

«ای فرزندان من! خداوند آئین (توحیدی اسلام) را برایتان برگزیده است. پس (به ما قول بدهید لحظه‌ای از آن دوری کنید) و نمی میرید مگر این که مسلمان باشید».

و یوسف پروردگارش را چنین به یاری می‌خواند:

﴿... تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّـٰلِحِينَ ١٠١﴾ [یوسف: ۱۰۱].

«مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان».

و موسی گفته است:

﴿يَـٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ٨٤﴾ [یونس: ۸٤].

ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، توکل بر او کنید، اگر مسلمان هستید».

و جادوگران وابسته به فرعون، هنگامی که ایمان آوردند گفتند:

﴿رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ ١٢٦﴾ [الأعراف: ۱۲٦].

«پروردگارا! صبر عظیم بر ما مرحمت فرما، و ما را مسلمان بمیران».

و سلیمان برای بلقیس و ملتش پیام فرستاد:

﴿أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ٣١﴾ [النمل: ۳۱].

«که بر من برتری طلبی نکنید و تسلیم شده و مسلمان به سوی من آیید».

و بالاخره حوارین نیز به عیسی گفتند:

﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٥٢﴾ [آل عمران: ۵۲].

«به خداوند ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که مسلمان و منقاد (اوامر او) هستیم».

پس این برنامه – در جوهر خود – ارمغان هر پیام‌آوری است که از زمان نوح تا زمان محمد ﷺ از سوی خداوند آمده است و برنامه‌ای است فرازمانی و نامحدود.

جهانشمول و فرامکانی‌بودن برنامۀ اسلام:

این برنامه همچنانکه دیرپاتر از آن است که در بند دوره‌ای یا نسلی معین گرفتار آیـد، همانگونه هم جهانگردتر از آن است که دل به مکانی، یا ملتی، یا گروهـی و یـا طبقـه‌ای بسپارد و به هیچ یار نمی‌دهد خاطر و به هیچ دیار که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار.

برنامه‌ای است همه‌گیر و جهانی که تمامی گروه‌ها، نژادها، ملت‌ها و طبقـات را مـورد خطاب قرار می‌دهد و می‌خواهد دل از کف همه برباید.

نه برنامه‌ای است متعلق به ملتی ویژه که به گمان خود فقط او ملت برگزیدۀ خداونـد است! و همگان باید گوش به فرمان و بله قربان‌گوی آنان باشند.

و نه برنامه‌ای است متعلق به کشورهای خاص که تمـامی کشـورهای جهـان بایـد در برابر آن سر فرود آورند و فرآورده‌ها و ارزاق آن‌ها جمع‌آوری و بدانجا حمل گردد.

و نه برنامه‌ای است متعلق به طبقه‌ای معین که مأموریت آن عبارت باشد از: مهارکردن دیگر طبقات برای خدمت به مصالح آن طبقه، یا قبول خواسته‌های آن و یا همراهی با آن، بدون توجه به این که این طبقۀ صدرنشین حاکم، آیا از قدرتمندان هستند یا از ضـعفا، از فرادستانند یا فرودستان؟ از سرمایه‌دارانند یا از فقرا و اقشار آسیب‌پذیر؟

برنامۀ اسلام متعلق به تمامی این‌هاست و برای مصلحت گروهی مشخص در میان بقیۀ گروه‌های مردم طرح ریزی نشده است. و برخلاف تصور بیشتر مردم، فهم، تفسیر و تبلیغ آن در احتکار طبقه‌ای ویژه نیست. بلکه ره یافت و هدایتی است متعلق به پروردگار مردم و برای تمامی مردم، و ارمغان رحمت خداست برای تمامی بنـدگان خـدا. و ایـن چیـزی است که قرآن از دوران اسلام مکی به توضیح آن پرداخته است، در ایـن مـورد در قـرآن چنین می‌خوانیم:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«و ما تو را جز به عنوان رحمت برای تمامی جهانیان نفرستاده‌ایم».

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو ای مردم! من از سوی خداوند برای همهٔ شما پیام آورده‌ام».

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: ۱].

«والامقام و جاوید کسی است که فرقان (یعنی جداسازندهٔ حق از باطل) را بر بندهٔ خود (محمد) نازل کرده است، تا این که به جهانیان هشدار دهد».

﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ٨٧﴾ [ص: ۸۷].

«این قرآن چیزی چز پند و اندرز و مایهٔ بلندآوازگی برای جهانیان نیست».

برخی خاورشناسان چنین پنداشته‌اند که محمد ﷺ در ابتدای بعثت اعلام نکرد که به سوی تمامی مردم روانه شده است، بلکه پس از دست‌یابی به حاکمیت قوم خود یعنی عرب‌ها بود که اقدام به چنین کاری نمود. اما آیات فوق الذکر، پندارشان را رد می‌کند، چرا که – از بدشانسی آن‌ها – همگی از سوره‌های مکی قرآن می‌باشند، و مانند آن‌ها در آیات آغازین قرآن بسیارند.

انسان شمولی برنامهٔ اسلام:

همچنین اسلام برنامهٔ انسان است، انسان به معنای انسان همه جانبه و متکامل. این برنامه، برنامهٔ عقل انسان منهای روح وی، یا روح منهای جسم، یا اندیشه‌های منهای عواطف و یا عکس این موارد نیست. بلکه برنامه‌ای است برای کل انسان: روح، اندیشه، جسم، اراده و وجدان وی، همانطور که پیشتر در بحث از «ویژگی انسانی‌بودن» بر این نکته انگشت نهادیم. اسلام همانند برخی مکاتب دیگر انسان را به دو بخش تقسیم نکرده است: بخشی روحی که دین به ارشاد و پرورش آن می‌پردازد، و از رهگذر آن وی را روانه عبادتگاه می‌سازد. و این نیمه در انحصار روحانیان (کاهنان) بوده، پدر روحانی یا کشیش آن را در کنترل خود می‌گیرد و انسان از راه این نیمهٔ مهار شده قوام و ترقی می‌یابد. بخشی دیگر مادی است که نه دین و نه رجال دین تسلطی بر آن دارند، و نه خدا در آن جایگاهی دارد. این بخش، بخشی است برای زندگی، برای دنیا، برای سیاست،

برای جامعه و برای دولت. و در واقع این قست، همان بخش بزرگتر و گسترده‌ترِ زنـدگی بشر می‌باشد.

خدایا! آیا این تقسیم‌بندی با فطرت انسان و طبیعـت خَلقـی وی، سـازگار مـی‌افتـد؟! هرگز، چرا که انسان – آنگونه که خلقت یافته – بخش بخش و دو نیمه نیست بلکه یـک «کل» به هم پیوسته و هویتی است واحد که در آن نه روح از ماده جداسـت، نـه مـاده از روح، نه عقـل از عاطفـه و نـه عاطفـه از عقـل، بلکـه مجموعـه‌ای اسـت «یکپارچـه» و جدانشدنی، متشکل از جسم و روح و اندیشه و وجدان.

بنابراین، ضرورت دارد که آرمانش واحد، مقصدش واحد، و راهش واحد باشد و این چیزی است که اسلام فرآهم آورده است. از این طریق که خداوند را به عنوان آرمان وی، و سرای آخرت را به عنوان مقصد نهایی وی معرفی نموده است.

بدین ترتیب، انسان دچار پارادوکس و سردرگمی نمـی‌گـردد و میـان دو خـط دهـی مختلف با دو نیروی متناقض که یکی وی را به خـاور و دیگـری بـه بـاختر مـی‌کشـاند، متلاشی و گسیخته نمی‌گردد. همانند کارمندی که دارای دو رئیس می‌باشد و هرکدام وی را به کاری مخالف کار دیگری، دستور می‌دهـد، در نتیجـه وی بـا اندیشـه‌ای پراکنـده و خاطری آشفته در این وسط سرگردان باقی می‌ماند؛ همانطور که قرآنکریم در ایـن مـورد چنین می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلٗا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلٗا سَلَمٗا لِّرَجُلٍ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ﴾ [الزمر: ۲۹].

«خداوند مثالی زده است: مردی را که بندۀ شریکانی است کـه پیوسـته در بـارۀ او بـه مشاجره و منازعه مشغولند (و هرکدام وی را به کاری دستور می‌دهند و او در ایـن میـان سرگردان و ویلان است) و مردی را که تنها تسلیم یک نفر اسـت. آیـا ایـن دو نفـر (کـه نمونۀ مشرک و موحدند) برابر و یکسانند؟!».

برنامۀ انسان در تمامی مراحل زندگی:

اسلام همچنانکه برنامۀ کل انسان با همۀ ابعاد وجودیش می‌باشد، برنامۀ وی در تمامی مراحل زندگی و عمرش نیز هست. و این نمادی است دیگر از نمادهای جامعیت و فراگیری اسلام.

این برنامه که راهنمایی و هدایت خداوند است، همواره انسان را در تمامی مراحل زندگی: در کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و در پیری همراهی می‌نماید و در تمامی این دوران‌های پیاپی، برنامۀ الگو و ممتاز و خداپسندانه را برای وی ترسیم می‌کند.

لذا شگفت‌آور نیست اگر در اسلام آموزش‌ها و احکامی دیده می‌شوند که مربوط به نوزاد حتی از ساعت تولدش، می‌باشند، همانند سفارش‌هایی در مورد لزوم: حفاظت بهداشتی و فیزیکی از نوزاد[1]، خواندن آذان در گوش وی، انتخاب نام نیکو و برازنده برای او، سر بریدن عقیقه به شکرانۀ تولد نوزاد و دیگر اموری که اندیشمندی مانند ابن قیم آن‌ها را در کتابی جداگانه تحت عنوان «تحفة المودود فی احکام المولود» گرد آورده است.

نیز احکامی می‌یابیم در خصوص شیردادن به بچۀ شیرخوار، مدت آن و وقت پایان‌دادن به آن. و در بارۀ شیردهنده و فردی که نفقۀ شیرده یا مزد وی را بر عهده می‌گیرد؛ به ویژه هنگام طلاق و جدایی مادر شیرخوار از پدرش که در اینجا قرآن به تفصیل به شرح و توضیح تمام موارد مربوطه می‌پردازد و می‌گوید:

﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٌ لَّهُۥ

۱- این عبارت ترجمه‌ای است فرهنگی از جملۀ «إماطة الأذی عنه» که در جلد اول «مشکل الآثار» طحاوی، برای آن دو معنا ذکر شده است: ترک رسم جاهلی مالیدن خون عقیقه بر سر طفل و پاک‌کردن آن خون، و دوم: تراشیدن موی سر نوزاد. (مترجم)

بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ۝٢٣٣﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند، برای کسی که خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی باشد، بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (یعنی پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را (در آن مدت به اندازه توانایی) به گونۀ شایسته بپردازد. هیچکس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست. نه مادر به خاطر فرزندش، و نه پدر به سبب بچه‌اش باید زیان ببیند. (بلکه حق دیدار از فرزند برای هردو محفوظ است و بر پدر پرداخت عادلانه، و بر مادر پرورش مسلمانانه لازم است. چنانچه پدر بمیرد یا به سبب فقر از پرداخت حق حضانت عاجز باشد) بر وارث، چنین چیزی لازم است. و اگر (والدین) خواستند با رضایت و مشورت همدیگر (کودک را زودتر از دو سال) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنان نیست. و اگر خواستید دایگانی برای فرزند خود بگیرید، گناهی بر شما نیست به شرط این که حقوق آنان را به طور شایسته بپردازید و از (خشم) خدا بپرهیزید و بدانید که خدا بدانچه انجام می‌دهید، بینا است».

پس از این، احکامی می‌یابیم که مربوط به دوران کودکی، جوانی، میانسالی و پیری انسان می‌باشند. و مرحله‌ای از زندگی وی یافت نمی‌شود که اسلام دیدگاه، رهنمود و قانونی در خصوص آن نداشته باشد.

فراتر از این‌ها، این برنامه حتی پیش از تولد و پس از مرگ نیز به انسان اهتمام می‌ورزد.

مایه شگفتی نیست اگر در اسلام احکامی در مورد جنین یافته شوند، احکامی از نظر: لزوم حمایت از او، حساس‌بودن در مورد زنده‌ماندن وی، و ادامه‌داشتن تغذیه‌اش به مقدار کافی. در همین راستا است که شریعت اسلام سقط جنین را حرام می‌شمارد، و خونبهایی مشخص بر مرتکبین آن واجب ساخته است. و به زن حامله، در صورت داشتن

آوای سنت

نگرانی از کاهش غذای جنین و تحت تأثیر قرارگرفتن سلامت وی اجازه داده است که ماه رمضان را روزه نگیرد. و دیگر احکامی که مربوط به جنین و میراث وی، و مربوط به زن حامله و مخارج وی در طول دوران بارداری، هرچند طلاق داده شده هم باشد:

﴿وَإِن كُنَّ أُوْلَٰتِ حَمۡلٖ فَأَنفِقُواْ عَلَيۡهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ٦].

«و اگر آنان باردار باشند، مخارج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند».

همچنین در اسلام احکام دیگری می‌یابیم که مربوط به انسان در دوران پس از مرگش می‌باشند: مانند: واجب‌بودن غسل، تکفین و خواندن نماز بر او، به خاک‌سپردنش با کیفیتی ویژه، و مشروعیت تعزیهٔ وی، دعاکردن برای او، اجرای وصایا و سفارش‌های او، پرداخت دیون و باقیماندهٔ قرض‌های او و به صاحبان آن‌ها اعم از بندگان و خدا، و دیگر مواردی که در بخش «جنائز» و غیره، در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده‌اند.

برنامهٔ انسان در تمامی زمینه‌های زندگی:

از دیگر جنبه‌های فراگیربودن دین اسلام عبارت است از این که این برنامه، برنامه‌ای است برای تمامی ابعاد زندگی و در همهٔ زمینه‌های فعالیت انسان، و جنبه‌ای از جوانب زندگی بشری سراغ نمی‌رود، مگر این که اسلام در بارهٔ آن دارای موضعگیری و نظریه می‌باشد، گاهی این موضعگیری در پذیرش و تأیید تبلور می‌یابد، گاهی در اصلاح و تعدیل گاهی در اتمام و تکمیل و یا در تغییر و دگرگون‌سازی؛ و در برخی زمینه‌ها با ارشاد و راهنمایی و گاهی با قانون‌گذاری و تعیین چهارچوب وارد می‌شود؛ گاهی روش موعظهٔ حسنه در پیش می‌گیرد، و در برخی موارد هم هشدار بازدارنده به کار می‌گیرد، هرکدام به تناسب موضوع و در جایگاه خود.

آنچه در اینجا مهم است این است که این برنامه راهنمای جفاکار و بی‌وفایی نیست و انسان را هرگز تنها – بدون هدایت و راهنمایی خداوند – نمی‌گذارد، در هر راهی بپوید

و در هر فعالیتی که انجام دهد: مادی یا روحی، فردی یا اجتماعی، فکری یا عملی، دینی یا سیاسی، و اقتصادی یا اخلاقی، همواره با وی خواهد بود.

اسلام – همانگونه که مرحوم عقاد می‌گوید – در تمامی زمینه‌ها، چه زمینه‌های فردی و چه اجتماعی، چه پرورش روحی و چه پرورش بدنی، چه در نگاه به دنیا و چه در نگرش به آخرت، چه در حال صلح و چه در جنگ، چه در توجه به حقوق فردی، و چه در چگونگی برخورد با حاکمان و دولت، پیشروترین اعتقاد و ایده‌آل‌ترین رویکرد برای نوع بشر می‌باشد. انسان نه از آخرت‌طلبی و دنیاگریزی مسلمان می‌شود، نه از دنیاگرایی و آخرت‌ستیزی؛ نه به واسطۀ تکیه به روح و انکار جسم، نه به دلیل مادیگرایی و انکار روح، و بالاخره نه بدین خاطر که در یک حالت اسلام را می‌پذیرد و در حالتی دیگر آن را به فراموشی می‌سپارد... بلکه وی فقط با همۀ اندیشه و اعتقاد یکپارچه‌اش، در تمامی حالات گوناگونش چه به صورت فرد تنها یا هنگامی که روابط اجتماعی وی را با مردم پیوند زده باشد، مسلمان به شمار می‌آید.

«جامع‌بودن اندیشه در زمینه‌های فردی و اجتماعی، امتیاز ویژۀ اندیشۀ اسلامی است. امتیازی است که به انسان الهام می‌کند که وی «مجموعه»ای است یکپارچه، و با این نگرش از «گسیختگی» و چندگانگی اندیشه‌ها که قلب را دونیم می‌سازد و سپس در به هم دوختنش درمی‌ماند، نجات می‌یابد»[۱].

منظور نویسندۀ مرحوم، برخی ادیان همانند مسیحیت می‌باشد که تقسیم انسان به دو بخش را پذیرفتند: بخشی برای دین و تحت حاکمیت کلیسا... و بخشی برای دنیا و تحت حاکمیت دولت، همانگونه که پیشتر اشاره کردیم.

دلیل مسیحیان بر پذیرش این تقسیم‌بندی، داستانی است در انجیل از عیسی ؈ که درپاسخ پرسش فردی در مورد قیصر، آن گفته مشهورش را بیان نمود: «سهم قیصر را به قیصر، و سهم خدا را به خدا واگذار».

۱- اسلام در قرن بیستم نوشته استاد عباس محمود عقاد، فصل «نیروی پاینده».

اما اسلام این تقسیم‌بندی را به دو دلیل رد می‌کند:

نخست: از نظر اسلام همهٔ هستی و فرد فرد مردم از آن خداوند می‌باشند، و قیصر و حاکم حتی بر ذرهٔ ناچیزی هم مالکیت ندارند، در این صورت حاکم و دارایی وی نیز از آن خداست. در این مورد قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ﴾ [یونس: ٦٦].

«بدانید که تمامی ساکنان آسمان‌ها و زمین از آن خدا هستند».

﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ ۝٦﴾ [طه: ٦].

«از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها و در زیر خاک قرار دارد».

﴿وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ [آل عمران: ٨٣].

«ساکنان آسمان‌ها و زمین به دلخواه خود یا به صورت اجباری همه تسلیم وی شده‌اند».

در نگرش اسلام، مسلمان نباید – از روی رضایت خاطر – دستور قیصر را گردن نهد، در حالی که می‌تواند وی را تحت فرمان خداوند بکشاند. نیز نباید امور ظاهریش را به قیصر و امور باطنی خود را به خداوند واگذارد:

﴿بَل لِّلَّهِ ٱلْأَمْرُ جَمِيعًا﴾ [الرعد: ٣].

«بلکه همهٔ کارها در دست خداست و همهٔ امور باید به وی سپرده شود».

دوم این که زندگی با تمام ابعاد و جوانب آن مجموعه‌ای است یکپارچه و ناگسیختنی و تقسیم‌ناپذیر، مگر بر روی اوراق یا در اندیشه‌ها. اما در واقعیت و اجرا، زندگی، کلی است غیر قابل تفکیک و مجموعه‌ای است جدایی‌ناپذیر که در آن دین از دولت، اقتصاد از اخلاق، فرد از خانواده و خانواده از جامعه گسست نمی‌پذیرد.

بنابر هیمن اصل است که تک تک مکاتب، برای تسلط بـر تمـامی جوانـب زنـدگی و تعریف تئوریک و مرزبندی آن‌ها براساس اندیشه و باور خود، به تلاش و تکاپو می‌افتند. حتی خود کلیسا در قرون وسطی در اروپا، تئوری انجیل را عملی نساخت، و کوشید کـه خود جایگاه قیصر را بگیرد – یا حداقل – بر وی مسـلط گـردد و از طریـق وی بـه امـر حکومت و سیاست بپردازد.

فراگیربودن آموزه‌های اسلامی:

وقتی اسلام برنامهٔ انسان در تمامی مراحل و برنامهٔ تمامی جوانب زندگی باشد، طبیعی است که این فراگیری و جامعیت، در تمامی آموزه‌های اسلامی هم جلوه می‌کند.

می‌بینیم که این شمول در تمامی زمینـه‌هـای مختلـف اعتقـادی و نگرشـی، عبـادی، اخلاقی و ارزشی و بالاخره در قانونگذاری و ساماندهی فکـری امـور، متبلـور و نمـودار می‌گردد.

جامعیت عقیدهٔ اسلامی:

باور اسلامی از این دیدگاه که همهٔ مسائل تعیین‌کننده و امور سرنوشت‌ساز و حسـاس در این هستی بیکران را به تیغ تشریح و جراحی مـی‌سـپارد و آن‌هـا را تفسـیر مـی‌کنـد، عقیده‌ای است شامل و همه جانبه. مراد از مسایل حساس، قضایایی است که از دیـر بـاز اندیشهٔ انسانی را به خود مشغول داشته و همواره مشغول خواهند داشت، و با یک‌دندگی (لجاجت و عناد) و سماجت به فضـولی و پرسـش از وی خواهنـد پرداخـت، و جویـای جوابی قانع‌کننده و قاطع خواهند بود که انسان را از نابودی، تردید و سرگشـتگی بیـرون آورد، و از روش‌های اندیشه‌سوز و پیچیدهٔ فلسفه‌ها و مکاتـب ضـدّ و نقـیض گذشـته و کنونی نجات بخشد. یعنی قضایای: الوهیت و خدایی، هسـتی، انسـان، نبـوت، و فرجـام نهاییِ انسان و جهان.

اگر برخی اندیشه‌ها، به صورت موردی و گزینشی و تنها به یکی از قضایای: «الوهیت و توحید»، «نبوت و رسالت»، «قیامت و پاداش اخروی» و «انسان» اهتمام می‌ورزند، اسلام یکجا به بررسی همۀ این‌ها پرداخته، و نظر خود را با جامعیتی صریح، و صراحتی جامع در بارۀ آن‌ها اعلام نموده است.

عقیدۀ اسلامی از دیدگاه دیگری نیز فراگیر و جامع است. چرا که انسان را میان دو خدا تقسیم نمی‌کند: خدای نیکی و روشنی، و خدای پلیدی و تاریکی آنگونه که زرتشت می‌گوید؛ یا میان خدا و شیطان که در اناجیل تحت عنوان «رئیس این جهان» و «خدای این روزگار» نامیده شده و جهان بین او و خدا تقسیم گردیده است و در نتیجۀ این تقسیم‌بندی، مملکت دنیا به وی، و ملوک و فرمانروایی آسمان‌ها به خدا سپرده شده است، و نقش وی در نگرش مسیحیت همانند نقش «اهریمن» خدای تاریکی در آیین زرتشت می‌باشد[1].

البته شیطان در نظر اسلام نمایانگر نیروی پلیدی است و این جای اندک مناقشه‌ای ندارد، اما نیرویی است که تسلطی بر درون انسان‌ها ندارد، و تمام نقش او در: وسوسه‌انگیزی، فریفتن، فراخواندن به زشتی‌ها و آراستن آن‌ها در نظر اشخاص، خلاصه می‌شود. و این آخرین درجۀ توطئه‌گری و تلاش اوست که در برابر یقین مؤمنانِ متکی به خدا نارسا و ناچیز می‌باشد.

خداوند در قرآن از زبان خود شیطان خطاب به فریب‌خوردگان می‌گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ﴾ [إبراهيم: ٢٢].

«و من بر شما هیچ تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) کردم و شما هم به دعوت پاسخ مثبت دادید».

و خداوند خطاب به شیطان می‌فرماید:

۱- ن.ک به: «حقائق الإسلام» از عقاد، ص ۱۰۳، چاپ اول.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ﴾ [الإسراء: ٦٥].

«بیگمان بر بندگان (مخلص و مؤمن) من سلطه‌ای نخواهی داشت».

و نیز می‌گوید:

﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٩٩ إِنَّمَا سُلۡطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوۡنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشۡرِكُونَ ١٠٠﴾ [النحل: ۹۹ – ۱۰۰].

«بیگمان شیطان هیچگونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند. بلکه تسلط شیطان تنها بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطۀ او شرک می‌ورزند».

و باز می‌فرماید:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦﴾ [النساء: ٧٦].

«بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است».

عقیده اسلامی از ناحیه‌ای دیگر نیز جامع شمرده می‌شود و آن این که برخلاف فلسفه‌های اشراقی و روش‌های صوفیانه و نیز برخلافِ دینِ متکی به عاطفه و اندیشه‌گریز مسیحیت – که نقض عقل را در مسایل اعتقادی به کلی رد می‌کند، و تسلیم‌طلبیِ آن به حدی است که شعارش: «بپذیر و مگو چرا» می‌باشد – عقیدۀ اسلامی در اثبات صحت خود به وجدان صِرف او احساسِ تنها تکیه نمی‌کند.

این عقیده همچنین فقط به اندیشۀ صرف امید می‌بندد، روشی که پیشروترین فلسفه‌های بشری در شناخت خداوند و حل معماهای هستی در پیش می‌گیرند و عقل را یگانه ابزار این کار به شمار می‌آورند. بلکه هم به اندیشه و هم به احساس یا به عبارتی دیگر هم به عقل و هم به دل، به هردو اعتماد می‌ورزد، با این ارزیابی که هردو ابزارهایی توسعه یافته و پیشرفته از ابزارهای معرفت انسانی محسوب می‌شوند.

ایمان اسلامی صحیح، ایمانی است که از فروغ اندیشه و حرارت دل[۱] برمی‌جوشد و با این روش یعنی: روشنگری و گرمابخشی در زندگی به ایفای نقش می‌پردازد و ثمر می‌بخشد.

عقیدهٔ اسلامی از نگاهی دیگر نیز فراگیر است. زیرا این عقیده ناگسستنی است و تجزیه‌ناپذیر و ناگزیر باید با تمامی محتوا و مفادش پذیرفته گردد، بدون هیچگونه انکار یا حتی تردیدی در کمترین جزء آن. بر همین مبنا چنانچه کسی ۹۹٪ از مضمون این عقیده را قبول و ۱٪ آن را رد کند، به خاطر همین ۱٪ مسلمان قلمداد نخواهد شد. لازمهٔ پذیرش اسلام این است که انسان رهبری و کنترل خود را کاملاً به خداوند بسپارد، و به تمامی مواردی که از سوی او آمده است، ایمان آورد.

از دیدگاه عقیدهٔ اسلامی یک مسلمان نمی‌تواند بگوید: من در زمینه شعایر و عبادات – به عنوان مثال – قرآن را می‌پذیرم، اما در مورد آنچه در بارهٔ اخلاق و آداب آمده است، معذورم! و یا جایز نیست که بگوید: عبادت و اخلاق را از قرآن می‌گیرم، اما حکومت و مقررات را خیر! یا بگوید: همهٔ این‌ها را از قرآن می‌گیرم، اما برخی رویدادهای تاریخیِ منقول در قرآن را، مشکوک یا مردود می‌دانم! یا بگوید: آن را در بارهٔ همهٔ موارد گفته شده تصدیق می‌کنم ولی به درستیِ مسایل عنوان شده در مورد سرای آخرت، و به حقیقت داشتن بهشت و دوزخ باور ندارم.

بر این اساس، قرآن بنی اسرائیل را که فقط به برخی پیامبران و آیات کتاب خداوند ایمان داشتند و بقیه را رد می‌کردند، به شدت به باد انتقاد می‌گیرد و این روش آن‌ها را قاطعانه رد می‌کند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ

۱- مولوی در همین معنا می‌فرماید:

کار مردان روشنی و گرمی است   کار دونان حیله و بی‌شرمی است (مترجم)

نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ۝١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ۝١٥١﴾ [النساء: ۱۵۰ – ۱۵۱].

«کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدایی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم) و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می‌خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند. آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم».

و باز خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ۝٨٥﴾ [البقرة: ۸۵].

«آیا به بخشی از کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ دست‌زدن به این کار، از سوی برخی از شما، جز رسوایی در زندگی کنونی، و دردناک‌ترین مجازات‌های قیامت چه نتیجه‌ای به بار خواهد آورد؟ و خداوند از آنچه شما انجام می‌دهید، بی‌اطلاع نیست».

فراگیربودن عبادت در اسلام:

ویژگی شمول اسلام همانطور که در عقیده پدیدار گشت، در عبادت هم جلوه می‌کند. عبادت در اسلام تمامی وجود انسانی را در بر می‌گیرد، چرا که مسلمان فقط با زبان به عبادت خدا نمی‌پردازد و بس، یا فقط با بدنش، یا فقط با قلب یا اندیشه و یا تنها با حواس. بلکه با همهٔ این‌ها به عبادت خدا می‌پردازد: از طریق زبان با ذکر، دعا و تلاوت، به وسیله بدن با نماز و روزه و جهاد، از طریق قلب با بیم، امید، محبت و توکل، از راه

عقل با تفکر و خردورزی، و به کمک حواسش با به کـارگیری تمـامی آن‌هـا در اطاعـت پروردگار.

عبادتی همچون نماز را در نظر آورید. در این شعیره عبادت زبـان در قالـب تـلاوت، تکبیر، تسبیح و دعا تجلی می‌یابد؛ عبادت جسـم در برخاسـتن و نوشـتن و بـه رکـوع و سجده رفتن؛ عبادت عقل در تفکر و بازنگری در معانی قـرآن و اسـرار نمـاز؛ و عبـادت قلب، در خشوع و محبت نسبت به خدا و احساس مراقبت خدا. و معنای دیگر فراگیـری در عبادت این است که به جای جای زندگی گسـترش مـی‌یابـد، و بـه مراسـم عبـادات مشهور یعنی نماز و روزه و زکات و حج محدود نمی‌گردد، بلکه هر کار و فعالیتی را کـه به زندگی ترقی و به مردم سعادت می‌بخشد، شامل می‌شود.

مثلاً جهاد در راه خدا به خاطر دفاع از حقیقت، پاسـداری از ارزش‌هـا، جلـوگیری از وقوع فتنه و به منظور بالاترنشاندن قانون خداوند، عبادتی است بی‌همتا که هیچ عبادتی با آن برابری نمی‌کند.

ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی از یاران پیامبر خدا ﷺ گذرش بـه دره‌ای افتـاد کـه در آن آبی شیرین از شکافی فرو می‌ریخت. از این منظره خوشش آمد و پیش خود گفـت: چـه بهتر از مردم کناره‌گیری کنم و در این دره اقامت نمایم (یعنی برای عبـادت) ولـی هرگـز بدون مشورت با پیامبر ﷺ اقدام به این کـار نخـواهم کـرد. لـذا مـاجرا را نـزد پیـامبر ﷺ بازگفت. حضرت در پاسخ فرمود: «از این کار صرف نظر کن. گـام‌برداشـتن شـما در راه خداوند بالاتر از هفتاد سال نمازخواندن در خانه می‌باشد. آیا دوست ندارید کـه خداونـد شما را مورد آمرزش قرار دهد و به بهشت وارد سازد؟! پس برای این کار در راه خداوند به پیکار بپردازید. هرکس سوار بر شتر، در راه خداوند کارزار کند، قطعـاً جـایش بهشـت خواهد بود»[1].

۱- ترمذی این را روایت کرده و گفته است: حدیثی است حسن. و حاکم نیز گفته است: به شرط مسـلم صحیح است و منذری هم در الترغیب آن را پذیرفته است.

باز از ابوهریره‌س روایت شده است که از پیامبرص سؤال شد: چه کاری با جهاد در راه خدا برابر است؟ فرمود: از جهاد بالاتر کاری نمی‌توانید انجام دهید. دو بار یا سه بار پرسش را تکرار کردند، هر بار همان پاسخ را عنوان می‌کرد. سپس فرمود: «مجاهد راه خدا، درست همانند روزه‌دار شب زنده‌داری می‌باشد که از روزه و شب‌زنده‌داری دست نمی‌کشد تا هنگامی که مجاهد بازمی‌گردد»[۱].

همچنین هر کار سودمندی که مسلمان به منظور خدمت به جامعه، یا کمک به افراد جامعه به ویژه ناتوان و تهیدستان انجام می‌دهد عبادت به شمار می‌رود، آن هم چه عبادتی!

از جمله این کارها می‌توان از کارهایی نام برد که احادیث بسیاری بر آن‌ها تأکید می‌ورزند. مثلاً صدقه‌دادن همه روز را مورد تشویق قرار می‌دهند. حتی برداشتن اشیای مزاحم از مسیرهای عبور را صدقه، کمک به ناتوان در سوارشدن بر مرکب (ماشین، ویلچر، چهارپا،...) گشاده‌رویی در برخورد با برادر مسلمان، خوش‌زبانی و بیان سخنان نیک، و تمامی کارهای پسندیده و سودمند، همه و همه را صدقه به شمار می‌آورند.

حتی تلاش انسان در تأمین نیازمندی‌های زندگی خود و خانواده‌اش به منظور بی‌نیازساختن آنان با درآمد حلال و مشروع و نیز مصون‌داشتن آنان از گدایی و تکدیگری، نیز عبادت قلمداد می‌گردد. و پیامبر ص کسی را که به این امر اقدام می‌کند، «در راه خدا» محسوب می‌نماید، یعنی: در حال جهاد، جهاد رزمگاه و کشتار دشمنان خداوند.

فراتر از این‌ها، پیامبر ص بیان می‌کند که هرکس از طریق مشروع و حلال به ارضای شهوت جنسی بپردازد، در مقابل این کار پاداش خواهد داشت. و هنگامی که صحابه از این امر شگفت‌زده شدند، پیامبرص به آن‌ها فرمود: آیا اگر از راه غیر مشروع چنین کاری را می‌کرد، مرتکب گناه نمی‌گردید؟ جواب دادند: چرا، بر او گناه نوشته می‌شد. فرمود: به

۱- راوی آن بخاری و مسلم و لفظ از مسلم است.

همین صورت وقتی این کار را از راه شرعی انجام دهد، پاداش خواهد برد! آیا بدی را به حساب می‌آورید و نیکی را به حساب نمی‌آورید؟»[۱].

فراگیربودن اخلاق در اسلام:

گستردگی و همه‌جانبگی اسلام در میدان اخلاق و فضایل رفتاری نیز خودنمایی می‌کند. اخلاق اسلامی نه آن چیزی است که نزد برخی مردم با عنوان «اخلاق دینی» معروف بوده و در به جاآوردن مراسم عبادی، پرهیز از خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و اینگونه موارد خلاصه می‌شود و دیگر تمام. بلکه اخلاقی است که تمام زندگی را با جوانب و زمینه‌های گوناگونش در دورن خود جای می‌دهد.

اخلاق در اسلام به تک تک جوانب گوناگون زندگی انسانی، اعم از: روحی یا جسمی، دینی یا دنیوی، عقلی یا عاطفی، فردی یا اجتماعی اهتمام جدی ورزیده و پیشروترین شیوۀ رفتار درست و برخورد والا را برای هرکدام از آن جوانب ترسیم کرده است. آنچه را مردم در زمینۀ اخلاق به اسم دین، فلسفه یا عرف اجتماعی، پراکنده و جدا ساخته‌اند، قانون اخلاقی اسلام به صورت هماهنگ و یکپارچه گرد آورده و بر آن افزوده است.

۱- نمونه‌هایی از اخلاق اسلامی مربوط به فرد در تمامی ابعاد زندگی فردی:

(الف) در بعد جسمی که ضرورت‌ها و نیازهای ویژه دارد. مانند این فرموده خداوند:

﴿كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید».

و نیز فرمودۀ پیامبر ﷺ: «مسلماً بدنت هم بر تو حقی دارد»[۲].

۱- در زمینۀ شمول عبادت ن.ک به کتابم «عبادت در اسلام» بخش: حوزه‌های عبادت در اسلام [ص ۵۱ ترجمۀ فارسی].

۲- راوی آن شیخان می‌باشند.

(ب) در بعد روانی که دارای احساسات، انگیزه‌ها و علاقه‌های خاص خود می‌باشد:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ۝٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ۝١٠﴾ [الشمس: ۹ – ۱۰].

«کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که روان خود را پاکیزه و پیراسته دارد و آن را رشد دهد، و کسی نومید و ناکام می‌گردد که آن را خاموش و آلوده کند».

(ج) و از نظر فکری که استعدادها و محدودیت‌های خود را دارد. قرآن می‌گوید:

﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [یونس: ۱۰۱].

«بگو نیک بنگرید و بیندیشید که چه چیزهایی در آسمان‌ها و زمین است». وهم می فرماید: ﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍۚ﴾ [سبأ: ٤٦]. «بگو: تنها شما را یک اندرز می‌دهم که دوتا دوتا (و با هم و بدور از تعصب) و به تنهایی (و با تفکر و بازبینی در خویشتن) برای الله برخیزید و آن‌گاه بیندیشید. رفیقتان دچار هیچ‌گونه جنونی نیست».

۲- و برخی دستورات اخلاقی اسلام مربوط به خانواده هستند:

(الف) مانند چگونگی روابط بین همسران:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ۝١٩﴾ [النساء: ۱۹].

«و با زنان خود به طور شایسته (در گفتار و کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبیِ فراوانی قرار بدهد».

(ب) و روابط میان والدین و فرزندان:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًا﴾ [الأحقاف: ۱۵].

«ما به انسان دستور می‌دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند».

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـٔٗا كَبِيرٗا ٣١﴾ [الإسراء: ۳۱].

«فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید، ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم) بیگمان کشتن ایشان گناه بزرگی است».

(ج) در مورد ارتباط میان نزدیکان و خویشاوندان:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [النحل: ۹۰].

«خداوند به دادگری، نیکوکاری و بخشش به نزدیکان و خویشاوندان دستور می‌دهد».

﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ [الإسراء: ۲۶].

«حق خویشاوند را (از قبیل: صلۀ رحم، نیکویی و مودت و محبت) و حق مستمند و واماندۀ در راه را (از قبیل: زکات و صدقه و احسان) بپردازد».

۳- و برخی دستورات اخلاقی اسلام مربوط به جامعه می‌باشد:

(الف) در مورد روش برخورد و تشریفات اجتماعی، مانند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧﴾ [النور: ۲۷]. «ای مومنان! واردِ خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید؛ این کار، برای شما بهتر است تا پند بگیرید».

(ب) در زمینۀ اقتصاد و داد و ستد جامعه:

﴿وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ٣﴾ [المطففین: ۱ – ۳].

«وای به حال کاهندگان و خیانت‌ورزان، کسانی که وقتی (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازۀ لازم دریافت

می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازۀ لازم می‌کاهند».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به همدیگر تا مدت معینی (از لحاظ روز و ماه و سال) وامی دادید، آن را بنویسید، و باید نویسنده‌ای دادگرانه آن را بنویسد، و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن (سند) بدانگونه که خدا بدو آموخته است، سرپیچی نکند».

(ج) در زمینۀ سیاست و نظام قضایی جامعه:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: ۵۸].

«بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانت‌ها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چیزهایی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید».

۴- برخی دستورات اخلاقی اسلام در بارۀ جانوران غیر عاقل مانند حیوانات و پرندگان می‌باشد. همانطور که در حدیث آمده است: «در رفتار با حیوانات زبان بسته از خدا بترسید، در بارکشی و سواری، و تأمین خوراک، منصفانه و به طور شایسته با آن‌ها برخورد کنید». و در حدیث دیگری آمده است: «نیکی به هر جانوری دارای پاداشی ویژه می‌باشد».

۵- یا در اخلاق اسلامی دستوراتی متعلق به هستی پهناور وجود دارد.

از این نظر که جهان پهناور، عرصۀ بازنگری، عبرت‌گرفتن، و خرد ورزی و استدلال با شگفتی‌ها و پدیده‌های دقیق آن بر وجود آفریدگار هستی و بر قدرت، دانش و

دوراندیشی او می‌باشد. همانگونه که خدا هم می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ﴾ [آل عمران: ۱۹۰ – ۱۹۱].

«مسلماً در آفرینش (عجیب و منظم) آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت (پیاپی، تاریکی و روشنی، و کوتاهی و درازی) شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردورزان وجود دارد. آن‌هایی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده، (و در همهٔ اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و در بارهٔ آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند (و به زبان حال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزه و پاکی».

و نیز از لحاظ این که این هستی میدانی است برای بهره‌برداری و برخورداری و بهره‌گیری از خیرات خدادادی و به ودیعت نهاده شده، انرژی‌ها و نیروهای سودبخش مسخر شده، و نعمت‌های فراوان موجود در آن که لزوم شکر و سپاسگزاری از بخشندهٔ آن‌ها را یادآوری می‌کنند:

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ﴾ [لقمان: ۲۰].

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما کرده است؟ و نعمت‌های خود را – چه نعمت‌های ظاهر و چه نعمت‌های باطن – بر شما گسترده و افزون ساخته است؟».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای که پاکیزه‌ای که روزیِ شما ساخته‌ایم، بخورید و سپاس خدای را به جای آورید. (یعنی، به شیوهٔ صحیح، و برای رضای خدا

استفاده کنید)».

و پیش از همهٔ این‌ها، و فراتر از همهٔ این‌ها، دستورات مربوط به حقوق آفریدگار با عظمت می‌باشد که همهٔ نعمت‌ها از او و همهٔ ستایش‌ها برای اوست:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ۲ – ٦].

«ستایش خداوندی را سزاست که پروردگار چهانیان است. مهربان مهرورز است. مالک روز سزا و جزاست. تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم، ما را به راه راست هدایت فرما و بر آن ثابت قدم بدار».

تنها اوست که شایستگی دارد، تمامی ستایش‌ها از وی به عمل آید، به رحمت گسترده‌اش امید بسته شود، و از مجازات عادلانه او در روز سزا و جزا، بیم و هراس به دل راه یابد. و فقط اوست آن که صلاحیت دارد: فرمانش پذیرفته شود، از او فریادرسی و کمک طلب گردد و راهیابی به راه راست و ثبات قدم بر آن راه از وی درخواست گردد.

بدین ترتیب گستردگی و جامعیت اخلاق اسلامی از لحاظ موضوع و محتوای آن به خوبی آشکار می‌گردد، اما اگر به فلسفه و مرجع الزام‌کنندهٔ اخلاق اسلامی بنگریم، بازهم با ویژگی «فراگیری» روبرو می‌شویم.

خداوند اسلام را به عنوان برنامهٔ همگانی و جاویدان قرار داده است، و اسلام برنامهٔ راهگشای خداوند است برای تمام مردم از تمام ملت‌ها، طبقات، افراد و تمامی نسل‌ها. استعدادها، توانایی‌های روحی، فکری و وجدانی مردم رنگارنگ و گوناگونند و تمایلات و آرمان‌ها و میزان جدیت انسان‌ها غیر یکسان و متفاوتند. بر این اساس، اندیشهٔ اخلاقی اسلام، آنچه را که گروه‌های دینی و مکاتب فلسفی – آرمانگرایی و واقع‌نگری – به صورت گزینشی جدا ساخته‌اند، در زیر چتر دیدگاه اخلاقی و تفسیر خود از مرجع بایدهای رفتاری، گردآوری نموده است، زیرا همهٔ آنچه این مکاتب و اندیشه‌ها گفته‌اند ناصواب و کژ نیست، همچنانکه تماماً درست و پذیرفتنی هم نیست، بلکه عیب هر

اندیشه‌ای، یکسویه‌نگری و غفلت از جنبه‌های دیگر، و گزینشی‌بودن دیدگاه آن می‌باشد؛ و این یکسویه‌نگری، البته لازمۀ تفکر انسانی و همدوش با وفای آن است، تفکری که محال است بتواند در مورد هیچ مسأله‌ای رویکردی جامع و فراگیر داشته باشد که تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، نژادها و افراد، و شرایط و جوانب را در بر گیرد. این چنین نگرشی البته نیازمند احاطه و توانایی خداوندی است آگاه و حکیم.

پس جامع‌بودن و فراگیری دیدگاه اسلام، دیگر جای شگفتی ندارد، چرا که نه دیدگاهی بشری بلکه وحی و پیام کسی است که از کم و کیف هر چیزی آگاهی کامل دارد.

بنابراین، خداوند قوانین و حکمت‌هایی در این دین به ودیعت نهاده است که هر آرزو و اشتیاق سنجیده‌ای را سیر، هر صاحبنظری را قانع، وبا هر تجدد و پدیدۀ نوینی هماهنگی می‌کند، لذا آرمانگرایی که به خاطر خودِ نیکی، به نیکی‌ها گرایش دارد، در نظام اخلاقی اسلام چیزهایی خواهد یافت که حس آرمانگرایی وی را اشباع خواهند کرد؛ و آن که به معیار سعادت باور دارد، در اندیشۀ اسلامی قوانینی خواهد یافت که سعادت خود و جامعه‌اش را عملی خواهند ساخت، و آن که معتقد به مقیاس منفعت – فردی یا اجتماعی – است، هدف خود را در اسلام محقق خواهد یافت، و کسی که به پیشرفت به سوی کمال ایمان دارد، در آن قوانینی خواهد یافت که مقصودش با آن‌ها عملی خواهد شد، و کسی که دغدغۀ سازگاری با جامعه را در دل دارد، جامعه‌گرایی وی هم در اسلام برآورده خواهد شد، حتی کسی که معتقد به اهمیت لذت‌های حسی است، می‌تواند در نعمت‌های مادی و حسی که خداوند در بهشت برای مؤمنین تدارک دیده است، مقصود خود را بیابد:

﴿فِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُ﴾ [الزخرف: ۷۱].

«هرچه دل بخواهد، و هرچه چشم از آن لذت ببرد در بهشت وجود دارد».

و بدین ترتیب گوش‌ها، سرودها و آوازهای محبوب‌شان را خواهند شنید، و دل‌ها به آرامشی که در آروزی آن هستند، خواهند رسید[۱].

فراگیربودن قانون در اسلام:

همچنین قانون نیز در اسلام فراگیر و جامع می‌باشد.

اسلام برای فرد منهای خانواده، یا برای خانواده منهای جامعه و یا برای جامعه، جدا از دیگر جوامع، قانونگذاری و تعیین چهارچوب نمی‌کند.

قانون اسلام، دستورالعمل عبادی فرد و ارتباط با پروردگار را در بر می‌گیرد. و این موضوعی است که بخش «عبادات» در فقه اسلامی به آن می‌پردازد و در قوانین انسانی یافته نمی‌شود.

همچنین شیوۀ رفتار خصوصی و عمومی او را در بر می‌گیرد، بخش «حلال و حرام» یا باید و نبایدهای قانون اسلام، مسایل مربوط به اوضاع خانواده همچون: ازدواج، طلاق، هزینه‌ها و مخارج، ارث، سرپرستی و قیمومت اطفال و اموال و موارد مشابه را هم شامل می‌گردد. این موضوع امروزه «احوال شخصیه» نامیده می‌شود.

قوانین اسلام مدل ادارۀ جامعه را نیز در بر دارند. ادارۀ جامعه در روابط مدنی و بازرگانی، مسایل مربوط به مبادلۀ کالاها و منافع، با عوض یا بدون عوض، همانند: خرید و فروش، اجاره، نسیه، مسایل مربوط به وام، رهن، حواله، کفالت، ضمانت و دیگر مواردی که امروزه قوانین مدنی و تجاری به آن‌ها می‌پردازند.

قانون اسلام مسایل مربوط به جرایم و مجازات‌های شرعی همانند: حدود، قصاص، و مجازات‌هائی مانند تعزیرات را که تعیین آن‌ها به اهل فن واگذار شده است، هم فرا می‌گیرد. این بخش در جوامع کنونی «قانون جنایی» یا «قانون مجازات» و قوانین کیفری نامیده می‌شود.

۱- ن.ک به: «گفتارهایی در اصول علم اخلاق» از مرحوم استاد محمد عبدالله دراز.

شریعت اسلامی قوانین مربوط به وظایف متقابل حاکمان و مردم و سامان‌دهی ارتباط میان دو طرف را نیز شامل می‌شود. مسایلی که در کتاب‌های سیاست شرعی یا حکومتداری دینی و مالیات و احکام حکومتی، در فقه اسلامی مورد اهتمام قرار گرفته‌اند و امروزه در قلمرو «قانون اساسی» یا «اداری» و «مالی» قرار می‌گیرند. و بالآخره شریعت اسلامی حاوی مسایل مربوط به تنظیم روابط خارجی در دوران جنگ و صلح، میان مسلمانان و دیگر کشورها و ملت‌ها می‌باشد؛ موضوعی که در فقه اسلامی ما در کتاب‌های «سیره» و «جهاد» به آن پرداخته شده است و امروزه «قوانین بین المللی» عهده‌دار تنظیم آن می‌باشد.

بنابراین، جنبه‌ای از جوانب چندگانۀ زندگی یافت نمی‌شود که شریعت اسلامی در آن زمینه نقشی قانونی در قالب امر، نهی و یا راهنمایی و اطلاع‌رسانی نداشته باشد.

در این مورد کافی است بدانیم که طولانی‌ترین آیه در کتاب خداوند در زمینه سامان‌دهی امور مدنی، یعنی: مسایل مربوط به وام و نوشتن کتبی آن می‌باشد.

فراگیری شریعت اسلامی در امری دیگر یا پس از امری دیگر تبلور و تجلی می‌یابد که عبارتست از نفوذ به ژرفای تنگناهای گوناگون، و عوامل تأثیرگذار بر آن‌ها و اثرات آن مشکلات و تنگناها، و نگاه جامع و فراگیر به معضلات، نگاهی بر اساس شناخت روان انسان و حقیقت انگیزه‌ها، آرمان‌ها و علایق قلبی وی، و نگاهی مبتنی بر شناخت زندگی انسان و نیازها ودگرگونی‌های آن، و بر پایه اطلاع از ارتباط قانون با ارزش‌های دینی و اخلاقی به گونه‌ای که قانون خدمتگزار و پشتوانۀ آن ارزش‌ها قرار گیرد، و نه کلنگی در تخریب بنای آن‌ها.

کسی که به این نکه پی ببرد، توانایی فهم موضعگیری قانون اسلامی و نگرانی و دغدغۀ آن را در مورد بسیاری از مسایل پیدا کرده است. مسایلی چون: طلاق و چندهمسری، ارث، رباخواری، حدود کیفری و قصاص و دیگر مواردی که پژوهش‌های

تطبیقی و بررسی‌های تاریخی و کنونی، برتری اسلام در آن زمینه‌ها و تفوق آن را بر تمامی قوانین گذشته و حال به اثبات رسانده‌اند.

نقص افراد بشر که از لوازم ذات محدودشان می‌باشد، عبارت است از این که همیشه فقط از یک جنبه و یک دیدگاه به امور مختلف و پدیده‌های گوناگون می‌نگرند و از جنبه یا جوانب دیگر آن‌ها غفلت می‌ورزند. البته در حقیقت آن‌ها در این نارسایی بینشی، نه گناهی دارند و نه راه چاره‌ای، چرا که آن نگاه همه جانبه و فراگیر که موضوع را از تمامی جهات در بر گیرد، تمامی نیازهای آن را درک کند، و به تمامی احتمالات و چشم‌اندازهای آینده آن پی ببرد، فقط از پروردگار انسان و آفریدگار هستی برمی‌آید و بس:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملک: ١٤].

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع و نیازهای ایشان را) نمی‌داند، و حال آن که او دقیق و ریزبین و بسیار آگاه است؟!».

شمول در پایبندی به کلّ دین اسلام:

این فراگیری که دین اسلام از رهگذر آن تمایز آشکاری یافته است - به گونه‌ای که مجموع زندگی، کل انسان، تمامی مراحل عمر و همگی زمینه‌های زندگی وی را به زیر چتر خویش کشیده است - باید از جانب تعهدات مسلمین، با فراگیری و شمولی مشابه، پاسخ گفته شود، یعنی: از طریق پذیرش کل این اسلام، با جامعیت، عمومیت و گستردگی آن. بنابراین، قبول یک جنبه از آموزه‌ها و احکام آن، و رد جنبه یا جوانبی دیگر از آن برنامه، چه به صورت عمدی و چه در اثر کم توجهی و بی‌اعتنایی، به هیچ وجه جایز نیست، چرا که این دین «مجموعه»ای است تفکیک‌ناپذیر و به هم‌پیوسته.

قرآنکریم از بنی اسراییل ایراد گرفته است که آنان در راستای پیروی از علایق شخصی احکام دین‌شان را پاره پاره کردند: قسمتی را که مورد علاقه‌شان بود می‌پذیرفتند و

قسمتی را که در نظرشان قابل پذیرش و جالب نبود رد می‌کردند. لذا خداوند به خاطر این اعمال سلیقه، و دلخواهی‌کردن قانونِ دین، آن‌ها را به شدت سرزنش و تقبیح می‌کند:

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٨٦﴾ [البقرة: ۸۵ – ۸٦].

«آیا به بخشی از کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند جز خواری و رسوایی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند، و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست. اینان همان کسانیند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند. لذا شکنجۀ آنان تخفیف داده نمی‌شود و ایشان یاری نخواهند شد».

از دیدگاه اسلام نمی‌توان بُعد اعتقادی و ایمانیِ آموزه‌های این دین را پذیرفت و در عین حال بُعد عبادی یا اخلاقی آن را نکار نمود، همانند کسانی که اظهار می‌داشتند: با وجود ایمان، گناه هیچ ضرری نخواهد داشت، همچنانکه با وجود کفر، طاعت سودی ندارد، چرا که رفتار نیکو ایمان را فربه و نیرومند می‌کند و به مانند دژی است پولادین که از آن محافظت می‌کند، و عمل صالح نتیجۀ ضروری ایمان راستین می‌باشد، همانطور که قرآن و سنت به این مسأله اشاره نموده‌اند.

مثلاً:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗا﴾ [الأنفال: ۲ – ٤].

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمان‌شان افزوده می‌گردد، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. آنان کسانیند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه که بدیشان عطا کرده‌ایم، بخشش می‌ورزند. آنان واقعاً مؤمن هستند».

همچنین از دیدگاه اسلام، توجه به عبادات و شعایر دینی و نادیده‌گرفتن جنبۀ اخلاق و ارزش‌ها جایز نیست. چرا که فضیلت‌های اخلاقی از شاخه‌های ایمان راستین و میوۀ عبادت صحیح می‌باشند: «ایمان شامل هفتاد و اندی شاخه است. و حیا شاخه‌ای از ایمان می‌باشد»[1].

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنكبوت: ٤٥].

«و نماز را چنانکه باید برپای دار. مسلماً نماز (انسان را) از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند بازمی‌دارد».

و در حدیث صحیح آمده است: «نشانۀ منافق سه رفتار می‌باشد، هرچند که نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را هم مسلمان بپندارد: به هنگام سخن‌گفتن دروغ می‌گوید، خلاف وعده می‌کند، و وقتی مورد اطمینان و امین قرار می‌گیرد، خیانت می‌ورزد».

نیز از نظر اسلام اهتمام‌ورزیدن به جنبۀ اخلاقی و بی‌اعتنایی به جنبۀ عبادی جایز نیست، چرا که آفرینش مردم تنها برای این صورت گرفته است که خدا را بشناسند و او را بندگی و عبادت کنند:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦].

«جن و انسان‌ها را جز برای عبادت و پرستش خود نیافریده‌ام».

۱- راوی آن بخاری است.

عبادت خداوند منحصراً با شعایر و تکالیفی صورت می‌گیرد که خداوند تشریع و واجب ساخته، و پیامبرش آن‌ها را اصول زیربنایی اسلام قلمداد نموده است. و نخستین صفتی که مسلمان باید خود را بدان آراسته کند، وفاکردن به پیمان خداوند، سپاسگزاری از نعمت او و بازپس‌دادن امانتش می‌باشد. تحقق این کار با به جای‌آوردن حق او که آن را در قالب نماز، زکات، روزه و حج بر بندگانش واجب نموده است، میسر می‌گردد:

﴿وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: ۹۷].

«و هرکس کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چرا که خداوند از جهانیان، بی‌نیاز است».

و بالاخره از نظر اسلام جایز نیست که تمام درونمایهٔ این برنامهٔ وحیانی، اعم از عقیده، عبادت و اخلاق، همه را پذیرفت، اما جنبهٔ شریعت را که خداوند به وسیلهٔ آن به زندگی مردم سامان بخشیده، و کتاب و معیار فرو فرستاده تا مردم مطابق آن‌ها دادگرانه رفتار نمایند، نادیده گرفت. برای کسی که به عدالت خداوند و کمال دانش و حکمت و بنده‌پروری او ایمان آورده است، شایسته نیست که قانون خداوند را عمداً کنار گذارد تا قوانین بشر را که نمایانگر نقص‌ها و خواست‌های شخصی‌شان می‌باشد، عملی سازد. از این رو خداوند به پیامبرش – و به تمام حاکمان پس از وی – هشدار داده است که مبادا تحت تأثیر تقاضاهای شخصی دیگران و فتنه‌انگیزی‌های آنان «بخشی از قوانین و دستورات خدا» را کنار بگذارد. تعبیر فتنه انگیزی و هوی و هوس نامیدن نظرات غیرِ خدایی، بدین خاطر است که هرکس حکم خداوند را نپذیرد، بناچار در باتلاق حکم جاهلیت فرو می‌افتد، و حکم سومی وجود ندارد: یا حکم خدایا حکم جاهلیت. خداوند فرموده است:

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ

ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [المائدة: ٤٩ – ٥٠].

«و در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است. و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و مواظب باش که آنان (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از «بخشی از قوانین و دستورات خدا» بدور و منحرف نکنند. پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهان‌شان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد. بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تجاوز می‌کنند آیا (این تجاوزگران که از حکم شریعت سرپیچی می‌کنند) جویای حکم جاهلیت هستند؟ و برای اهل یقین چه کسی بهتر از خداوند حکم صادر می‌کند؟!».

بخش چهارم:
میانه‌روی

و اینک ویژگی دیگری از برجسته‌ترین ویژگی‌های اسلام، یعنی «میانه‌روی» که از آن به «توازن» هم تعبیر می‌شود. منظور از این ویژگی: میانه‌بودن یا تعادل میان دو طرف متقابل یا متضاد می‌باشد، به گونه‌ای که چنین نباشد که نقض مثبت و تأثیرگذاری تنها در یکی از طرفین خلاصه شود، و در مقابل طرف دیگر خنثی و عاطل بماند، و نیز چنین نباشد که یکی از طرفین بیش از حق طبیعی خود، دریافت کند و به حریم طرف مقابل تجاوز نماید.

نمونه‌هایی از جنبه‌های متقابل یا متضاد: روحی و مادی، فردی و اجتماعی، واقعی و آرمانی، سنت و تجدد و امثال این‌ها. مفهوم توازن میان آن‌ها این است که به هر طرفی به اندازهٔ حقیقی‌اش میدان داده شود و بدون کاهش و افزایش یا افراط و تفریط و به دور از تجاوزگری و حق‌کشی، حق آن عادلانه و با ترازوی دقیق سنج به آن اعطا گردد. همانگونه که کتاب خداوند، قرآن این چنین به این مطلب اشاره می‌کند:

﴿وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلْمِيزَانَ ۞ أَلَّا تَطْغَوْا۟ فِى ٱلْمِيزَانِ ۞ وَأَقِيمُوا۟ ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا۟ ٱلْمِيزَانَ ۞﴾ [الرحمن: ۷ – ۹].

«آسمان را برافراشت، و قوانین و معیارهایی تعیین کرد. هدف این است که شما هم از قوانین و معیارها تجاوز نکنید و پا فراتر نگذارید و در وزن‌کردن و سنجش از معیار، عدالت را رعایت نموده واز میزان مکاهید».

ناتوانی انسان از ارائهٔ یک نظام متوازن و میانه‌رو:

در حقیقت انجام امری چنین خطیر و با عظمت، جدای از تأثیر سلطهٔ پنهان یا آشکار گرایش‌ها و جانبداری‌های شخصی (اعم از خانوادگی، قبیله‌ای، حزبی، میهنی و نژادی) بر

نوع انسان و تنها به دلیل محدودیت توان اندیشه و جزیی و گزینشی‌بودن دانش بشری، از حوزۀ توانایی آدمیان خارج است.

بر همین اساس افراط و تفریط همزاد و جزء جدایی ناپذیر تمامی مکاتب و نظام‌های بشری – چه فردی و چه گروهی – می‌باشند. چنانکه ارزیابی واقعیت کنونی و مطالعۀ تاریخ گواه این امر هستند.

تنها کسی که می‌تواند حق هر چیزی – مادی یا معنوی – را به گونۀ باید و شاید ادا نماید، آن خدایی است که همۀ چیزها را آفریده و دقیقاً اندازه‌گیری نموده است؛ و در مورد هر مسئله‌ای دارای آگاهی فراگیر و همه‌جانبه می‌باشد، از کمیت تمامی اشیا اطلاع دقیق دارد، و مهرورزی و دانش او همه چیزها را در بر گرفته است.

مشاهدۀ این توازن و تعادل دقیق در جهان آفرینش و در عموم احکام و قوانین خداوند شگفت‌آور نیست. چرا که او خود صاحب آفرینش و فرماندهی و قانونگذاری است. لذاست که پدیدۀ توازن، در دستورات خداوند و قوانین راهگشا و دین راستین او، یعنی در نظام اسلام و روش آن برای زندگی تبلور دارد. همچنین در این هستی که خداوند آن را آفریده و هرچیزی را در آن محکم و استوار نموده است، پدیدۀ توازن جلوه‌گر است.

پدیدۀ توازن در هستی پهناور:

به این جهان پیرامون خود که می‌نگریم، درمی‌یابیم که شب و روز، تاریکی و روشنایی، گرمی و سردی، خشکی و آب و گازهای گوناگون همگی دارای حساب و کتاب دقیق بوده و کاملاً به اندازه آفریده شده‌اند، نه قسمتی از آن‌ها به دیگری تجاوز می‌کند، و نه از مرز مشخص خود پا فراتر می‌گذارد.

به همین صورت می‌بینیم که خورشید و ماه و ستارگان و مجموعه‌های کیهانیِ شناور در فضای هستی، هرکدام در مسیر خود در حرکتند و در مدار خود به گردش می‌پردازند،

بی آن که با ستاره یا سیاره‌ای دیگر برخورد پیدا کنند، و یا از دایرهٔ خود بیـرون برونـد. و خداوند چه درست فرموده است:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: ۴۹].

«ما هرچیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم».

﴿مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖ﴾ [الملک: ۳].

«در آفرینش خداوند مهربان هیچگونه ناهمگونی و عدم تناسبی نمی‌بینی».

﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: ۴۰].

«نه خورشید را سزد (در مدار خود سریعتر شود و) به (مدار) ماه برسد، و نه شـب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود). و هریک در مداری شناورند».

﴿ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ٥ وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ٦ وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ٧﴾ [الرحمن: ۵ – ۷].

«خورشید و ماه برابر حسـاب (منظمـی در چـرخش و گـردش) هسـتند و گیاهـان و درختان برای خدا سجده می‌کنند. و آسمان را برافراشـت و قـوانین و معیارهـایی تعیـین کرد».

ادیب مشهور استاد توفیق حکیم با دقت در همین پدیدهٔ کلی هستی، یعنی: توازن میان طرف‌های متقابل در جوانب گوناگون هستی بود که تئوری خـود را در ادبیـات و هنـر و فرهنگ با عنوان: «تعادل» بنیان نهاد.

وی در بحث از زمین، زیست بومِ انسان، تأکید می‌ورزد: نخستین توصیفی که بتوان از این کره نموده این است که موجودیت آن در گـروه تـوازن و تعـادل میـان آن و کـره‌ای بزرگتر، یعنی خورشید می‌باشد.

آوای سنت

وی اشاره می‌کند: «با به هم‌خوردن این تعادل، یا خورشید آن را در کام خود فرو می‌برد و یا در فضا متلاشی و نابود می‌گردد. بنابراین، تعادل نخستین حقیقت حیاتی و تعیین‌کننده در مورد زمین می‌باشد.

راستی آیا در مورد طبیعت انسان نیز تعادل نخستین حقیقت است؟

برای پاسخ‌دادن به این سؤال باید ببینیم انسان از این نظر که موجودی است مادی، زنده‌ماندن وی نتیجهٔ چه عاملی است؟ معلوم است، طبعاً عامل تنفس.

تنفس چیست؟ جریانی است که میان دم و بازدم تعادل برقرار می‌سازد.

هرگاه این تعادل به هم بخورد، بدینگونه که دم یا بازدم بیشتر از حد معمول طول بکشد و عرصه بر یکی از آن‌ها تنگ گردد، زندگی انسان متوقف می‌گردد.

ساختار روحی انسان نیز دم و بازدم خود را دارد که می‌توان آن‌ها را اندیشه و احساس یا به تعبیری دیگر: عقل و دل نامید.

زندگی روانی سالم نیز میان اندیشه و احساس، نظم و تعادل برقرار می‌کند. و آنچه که بیماری‌های فکری و روانی نامیده می‌شود، چیزی نیست جز اختلال در همین تعادل؛ حال یا از طریق غلبهٔ احساس و تعطیل‌شدن نیروی اندیشه که در نتیجه انسان دوباره به صورت کودکی در سال‌های نخستین زندگی درمی‌آید، و یا از طریق طغیان اندیشه و سرکوب‌شدن احساس و عاطفه که در نتیجه دستگاه ادراکی انسان نامنظم و آشفته می‌گردد.

پس انسان چه از دیدگاه مادی و چه معنوی موجودی است متعادل. البته مصداق این تعریف فقط او نیست. عموم موجوداتی که بر روی این کرهٔ متعادل واقعند، در ساختارشان تعادلی وجود دارد که راز حیات‌شان می‌باشد.

لذا می‌توان گفت: که حیوانات، گیاهان و جمادات در ساختار بیولوژیکی، شیمیایی و فیزیکی‌شان همگی محکوم قانون «تعادل» هستند، حتی در نظر دانش نوین که اندیشه‌های قرن نوزدهم در بارهٔ ماده را به بوته نقد کشانده و دگرگون ساخته است و با تئوری‌هایش

در مورد «ماده» و «میدان» روشن نموده که آنچه تحت عنوان «ماده» توصیف می‌شود، چیزی جز «انرژی» متراکم و بسیار به هم فشرده، نیست.

دانش نوین همچنین قوانین تازهٔ نیروی جاذبه مولکولی مواد را شکل‌دهی نموده است. و کشش یا جاذبه بنیان تعادل محسوب می‌گردد، زیرا کشش بیانگر وجود دو نیرو می‌باشد و تعادل به معنای بقای دو نیرو است بدون این که یکی در دیگری ناپدید شود»[1].

آنچه که استاد توفیق حکیم در جهان کوچک، یعنی: انسان، و در جهان بزرگ، یعنی: هستی تحت عنوان پدیدهٔ تعادل یا توازن میان اجزای مختلف از یک مولکول گرفته تا منظومه خورشیدی، لحاظ نموده و سبک ادبی و هنری خویش را بر آن بنیان نهاده است، حقیقتی است مسلم و تردیدناپذیر که قرآن پیشتر از آن خبر داده است – همچنانکه قبلاً بدین مطلب اشاره نمودم – و فلسفه و روش خود را برای کل زندگی، اعم از جسمی، روحی، فردی و اجتماعی بر آن بنا کرده است. و اعلام نموده که امتیاز پیروان این دین، همین ویژگی بزرگ، یعنی: میانه‌روی یا توازن می‌باشد.

این خطاب خداوند به امت اسلام، به همین ویژگی برجسته اشاره می‌نماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان ما شما را ملتی میانه‌رو قرار داده‌ایم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

میانه‌روی امت اسلامی برخاسته و برآمده از متعادل‌بودن نظام و قانون این دین می‌باشد، چرا که اسلام برنامه‌ای است متعادل برای امتی متعادل و میانه‌رو؛ روش اعتدال و توازن و به دور از افراط و تفریط یا زیاده‌اندیشی و کوته‌بینی.

۱- کتاب «التعادلیه» نوشته توفیق حکیم ص ۱۰ – ۱۲.

مزایا و فواید میانه‌روی:

بدون تردید انتخاب میانه‌روی یا توازن به عنوان مشخصهٔ اصلی و شعار برجسته برای امت، ناشی از حکمت و فرزانگی خداوند می‌باشد. امتی که آخرین امت‌هاست، و رسالتی که خداوند پیام‌های آسمانی را با آن پایان داده و خاتم پیامبرانش را به عنوان ارمغان رحمت برای جهانیان با این پیام روانه ساخته است.

میانه‌روی برای پیامِ پایا ضروری‌تر است:

در یک دین مرحله‌ای و محدود به زمان و چهارچوبی مشخص، افراط در هر زمینه‌ای را می‌توان با رهیافتی افراطی در زمینهٔ مخالف آن، علاج نمود. مثلاً واقع‌نگری افراطی را با آرمانگرایی افراطی، و مبالغه در مادیگری را با واکنش روحگرایی غلواندیشانه پاسخ گفت. جهتگیری مسیحیت در برابر مادیگری و واقع‌گرایی یهود و روم نمونه‌ای روشن از این مسئله می‌باشد.

هنگامی که دعوت مرحله‌ای نقش خود را ایفا و زیاده‌اندیشی و غلو را هرچند با مبالغه و افراط متقابل تحت کنترل درآورد، بازگشت دوباره به میانه‌روی و مسیر اعتدال امری است گریزناپذیر، تا بدین وسیله هردو که تراز همسنگ و برابر گردند، و این همان چیزی است که اسلام به عنوان یک دین جهان شمول و جاودان به ارمغان آورده است.

به علاوه در میانه‌روی معانی دیگری نیز وجود دارد که دین اسلام و امت مسلمان را ممتاز می‌سازد و به پیام خداوند صلاحیت برتری و جاودانگی می‌بخشد:

میانه‌روی یعنی عدالت:

(الف) از معانی «میانه‌روی» که امت اسلامی در آن آیهٔ کریمه با آن توصیف گردیده و حجت و گواه‌بودن این امت بر تمامی جهانیان از همان ویژگی نشأت گرفته است، «عدالت» می‌باشد که برای پذیرفتن شهادت شاهد، یک ضرورت است، زیرا شهادت فرد

غیر عادل، مردود و غیر قابل پذیرش است اما نظر شاهد و قاضی عادل را همگـان قبـول دارند.

تفسیر «عادل»» از واژۀ «وسط» در آیه فوق از پیامبر ﷺ نقل شده است: امـام احمـد از ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر ﷺ واژه وسط را در این آیه بـه عـادل و راسـترو تفسیر نموده‌اند.

عدالت، میانه‌روی و توازن واژه‌هایی هستند با معنی نزدیک به هم. عدالت در حقیقـت عبارت است از میانه‌روی میان دو جنبه یا چند جنبۀ رودررو بدون جانبداری و تمایل بـه یکی از جنبه‌ها. و به دیگر سخن عبارت است از: موازنه و سنجش این جنبه‌ها به گونه‌ای که حق هرکدام عادلانه و بدور از حق‌کشی به آن‌ها اعطا گردد. به همین مناسبت که زهیر در مدح می‌گوید:

هـم وسـط یـرضی الأنـام بحِكْمِهـم إذا نزلـت إحـدي الليـالي العظـائم

«چنانچه شبی از شب‌ها بلاهایی سهمگین فرود آیند، مردم چاره‌اندیشی آن میانـه‌روان را می‌پذیرند». وی ممدوحانش را به عدالت، دادگری و عـدم جانبـداری و غـرض‌ورزی توصیف می‌کند.

در تفسیر این فرمایش خداوند:

﴿قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ ٢٨﴾ [القلم: ۲۸].

«نیکمردترین ایشان گفت: مگر من به شـما نگفـتم چـرا نبایـد بـه تسـبیح و تقـدیس خداوند بپردازید».

مفسران گفته‌اند: که اوسط یعنی: عادل‌ترین[1]. امام رازی در تفسیر خود بر ایـن نکتـه پای می‌فشارد و می‌گوید: وسط هر چیزی عادل‌ترین و میانه‌ترین نقاط آن چیز مـی‌باشـد، چرا که فاصلۀ ان با تمام نقاط دیگر آن چیز عادلانه و برابر است[1].

۱- ن.ک به: تفسیر رازی ج ٤، صص ۱۰۸ و ۱۰۹ چاپ مصر.

ابوالسعود مفسر می‌گوید: وسط در اصل نام نقطه‌ای است که نسبت آن با کناره‌ها، یکسان و برابر است، همانند: مرکز دایره. سپس کنایه‌ای شد برای خصایل پسندیدهٔ انسانی، چرا که این خصایل در میان صفات زشت ناشی از افراط و تفریط حالت مرکزیت و میانگین دارند[۲].

بدین ترتیب وسط یعنی عدالت و اعتدال. به عبارتی دیگر یعنی: تعادل و توازن بدون تمایل به سمت زیاده‌روی یا کوتاهی.

میانه‌روی یعنی مستقیم‌بودن:

(ب) همچنین میانه‌روی یعنی: مستقیم‌بودن راه و روش، و دوری از کژروی و کج‌اندیشی. راه و روش مستقیم و به تعبیر قرآن صراط مستقیم – همانگونه که یکی از مفسران بیان کرده است – عبارت است از: راه میانهٔ واقع در بین کژراهه‌هایی که به سوی جهت‌های گوناگون منحرف شده‌اند. اگر خطوط بسیاری را که دو نقطه متقابل را به هم متصل می‌سازند، در نظر آوریم، خط مستقیم فقط همان خطی است که در وسط آن خطوط خمیده قرار دارد. لازمهٔ وسط‌بودن آن راه، این است که پویندگان آن، در میان کژروان و منحرفان به صورت گروهی میانه‌رو و متعادل نمودار گردند[۳].

از این رو اسلام به مسلمانان یاده داده است که هر روز حداقل هفده بار به تعداد رکعات نمازهای واجب شبانه‌روزی راهیابی به صراط مستقیم را از خداوند درخواست نمایند. این درخواست به هنگام خواندن سورهٔ فاتحه در نمازها صورت می‌گیرد، آنجا که مسلمان، مددجویان از پروردگارش، چنین می‌گوید:

۱- همان منبع.

۲- تفسیر ابوالسعود: ج ۱، ص ۱۲۳ چاپ صبیح.

۳- همان منبع.

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: ٦ – ٧].

«خداوندا! ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای (کسانی که هم می‌دانند و هم عمل می‌کنند) نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای (کسانی که می‌دانند ولی عمل نمی‌کنند) و نه راه گمراهان و سرگشتگان (کسانی که در نادانی و جهل به سر می‌برند)».

پیامبر ﷺ در مورد مغضوبین، یهودیان و در مورد گمراهان مسیحیان را به عنوان نمونه ذکر نموده‌اند. شکی نیست که یهود و نصارا، هردو در بسیاری از مسایل، نمایندۀ افراط و تفریط می‌باشند: مثلاً یهودیان اقدام به کشتن پیامبران‌شان کردند و در مقابل، مسیحیان آنان را به خدایی رساندند. یهودیان در تحریم و ممنوع‌سازی افراط ورزیدند، اما مسیحیان در مجازشمردن، تا جایی که گفتند: برای پاکان، همه چیز پاک و حلال است. یهودیان در مادیگری زیاده‌روی کردند، برعکس، مسیحیان در این امر کوتاهی ورزیدند یهودیان در شعایر و عبادات ارزش فوق العاده‌ای برای ظواهر و قالب‌ها قایل شده‌اند، اما مسیحیان در الغای این قالب‌ها و مراسم و از میان‌برداشتن آن‌ها مبالغه نمودند.

اسلام به مسلمانان می‌آموزد که از زیاده‌روی‌ها و یکسویه‌نگری‌های هردو گروه پرهیز نمایند، و همیشه راه و روش میانه را در پیش گیرند، همان راهی که بندگان برگزیدۀ خدا، و آن‌هایی که نعمت الهی را دریافت داشته‌اند یعنی: پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران، بر آن گام نهاده‌اند.

میانه‌روی دلیل ممتازبودن:

(ج) میانه‌بودن، همچنین دلیل بهتری و برتری، و مظهر امتیاز و والایی در مادیات و در معنویات می‌باشد. به عنوان مثال در مورد مادیات می‌بینیم که زیباترین مهرۀ گردنبند در وسط آن قرار دارد. نیز سرپرست گروه در وسط و طرفدارانش در پیرامون وی قرار دارند.

در امورِ معنوی نیز ملاحظه می‌کنیم که میانه‌روی همیشه بهتر و ثمربخش‌تر از تندروی و افراط می‌باشد.

به همین دلیل است که حکمای عرب می‌گویند: بهترین کارها، میانه‌روی است. و ارسطو می‌گوید: فضیلت حد وسط بین دو رذیلت می‌باشد. و بر همین مبناست که ابن کثیر در بارهٔ این فرمودهٔ خداوند: ﴿أُمَّةً وَسَطًا﴾[1] می‌گوید: وسط در اینجا به معنای بهترین و شایسته‌ترین است. همانطور که گفته می‌شود: قریش از نظر نژادی و خانوادگی اوسط عرب می‌باشند، یعنی بهترین آن‌ها. و پیامبر ﷺ در میان قوم خود وسط بود، یعنی شریفترین آن‌ها از نظر نسبی. یا در همین رابطه می‌گویند: نماز میانه (الصلاة الوسطى) برترین نمازهاست[2].

میانه‌بودن یعنی مصونیت:

(د) در وسط‌بودن به معنای امنیت‌داشتن و دوربودن از خطر و تهدید می‌باشد. کناره‌ها برخلاف وسط که با اطراف خود حفاظت و حمایت می‌گردند، معمولاً در معرض خطر و تهدید قرار دارند، شاعر در این زمینه می‌گوید:

كانت هي الوسط المحمي فاكتنف بها الحوادث حتى أصبحت طرفاً

(جایگاه) او وسط آسیب‌ناپذیر بود، لذا بلاها وی را در محاصره گرفتند تا این که به صورت کناره درآمد (سپس بر او حمله بردند).

نظام وسط و امت وسط هم همینگونه می‌باشد: آسیب‌ناپذیر و مصون.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۰.

میانه‌روی، محور وحدت و یکپارچگی:

(و) وسط‌بودن، نمایانگر مرکز وحدت و نقطهٔ به هم‌رسیدن است. در همان حال که تعداد کناری‌ها و اطراف مرتب افزایش می‌یابد، وسط همچنانکه یگانه و واحد باقی خواهد ماند، به گونه‌ای که تمامی طرف‌ها می‌توانند نزد وی به هم برسند. چرا که وسط نقطهٔ تلاقی بوده و نقش کانونی و مرکزیت دارد. این امر نه تنها در جنبه‌های مادی، بلکه در امور فکری و معنوی نیز کاملاً واضح و روشن است.

مرکز دایره که در وسط آن قرار دارد، نقطهٔ تلاقی تمامی خطوطی است که از محیط دایره آغاز می‌شوند. به همین صورت اندیشهٔ میانه هم، آن نقطهٔ تعادل و توازنی است که اندیشه‌های تندرو و افراطی می‌توانند در آنجا به توافق برسند. همچنین تندروی و زیاده‌اندیشی، ظهور چنددستگی و تضادفکری را حتمی و قطعی خواهد ساخت، حدت و شدت تفرق حاصل هم، با میزان شدت و ضعف تندروی مولد آن، ارتباط مستقیم دارد.

اما تنها راه هماهنگی فکری و مرکز و منبع آن میانه‌روی و اعتدال می‌باشد. به همین سبب شکاف‌ها و چنددستگی‌هائی که در اثر اندیشه‌های افراطی و تندرو در میان امت یکپارچه ایجاد می‌شوند، معمولاً در اندیشه‌های متعادل و میانه‌رو دیده نمی‌شوند.

مظاهر میانه‌روی در اسلام:

زمانی که میانه‌روی دارای این همه مزایا و برتری باشد، شگفت‌آور نیست که این امر در تمامی جوانب مختلف اسلام اعم از فکری، عملی، پرورشی و تشریعی جلوه‌گر شود. لذاست که اسلام چه در اعتقاد و بینش، چه در عبادت و پارسایی، چه در اخلاق و روش‌های رفتار اجتماعی و چه در قانونگذاری و نظام، دینی است معتدل و میانه‌رو.

میانه‌روی اسلام در اعتقاد:

(الف) اسلام اعتقادی است میانه و معتدل، میان هرهری مذهبان خرافه‌اندیش که در اعتقاد و باورمندی اسراف می‌ورزند، هرچیزی را تصدیق می‌نمایند و بدون مطالبهٔ دلیل

ایمان می‌آورند و می‌پذیرند... و میان مادیگرایانی که متافیزیک و امور غیر حسی را به کلی انکار می‌کنند، نه به ندای فطرت اعتنایی می‌کنند، نه به ندای اندیشه و خرد و نه به نهیب معجزات.

درست است که اسلام به اعتقاد و ایمان فرا می‌خواند، اما ایمان و اعتقادی که دلیل یقین‌زا و برهان تردیدزا بر صحت آن اقامه گردیده است. و گرنه اسلام عقاید فاقد دلیل را رد می‌کند و از اوهام و خرافات قلمداد می‌نماید، و شعار اسلام دائماً این است:

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«بگو: دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید».

(ب) و اعتقادی است میانه و معتدل، بین ملحدین که هرگز به هیچ خدایی ایمان نمی‌آورند، ندای فطرت را در سینه‌هایشان زندانی می‌کنند، و فریاد خرد را در سرهایشان محصور می‌سازند... و بین کسانی که خدایان بسیاری برمی‌گزینند، حتی گوسفندان و گاوها را هم پرستش می‌کنند، و سنگ‌ها و بت‌ها را به مقام خدایی می‌رسانند؛ اما اسلام به ایمان به خدایی یگانه دعوت می‌کند که هیچ شریک و یاوری ندارد، نزاده و زائیده نشده است، و هیچ احدی همتا و همسان او نیست، و همه چیز و همه کس غیر از خود او مخلوقاتی هستند که مالک سود و زیانی نبوده، و بر مرگ و زندگی و رستاخیز توانایی و اختیاری ندارند. بر همین اساس به خدایی گرفتن آن‌ها، شرک، ظلم و وارونه‌سازی و گمراهی آشکار می‌باشد:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥﴾ [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراهتر از آن کسی است که به جای خدا افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند) پاسخش نمی‌گویند و از درخواست‌شان اصلاً اطلاعی ندارند».

(ج) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میان کسانی که فقط هستی را وجـود حقیقـی قلمداد می‌کنند و غیر از آن را – که در قلمرو حـس و دیـد چشـم و لمـس دسـت قـرار نمی‌گیرند – خرافات و توهم می‌شمارند... و میان آن‌هایی که هستی را پنداری بی‌اسـاس و غیر حقیقی و سرابی محسوب می‌کنند واقع در بیابانی خشک که شخص تشنه‌ای آن را آب می‌پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می‌رود، اصلاً چیزی نمی‌یابد.

اسلام هستی را حقیقتی مسلم و تردیدناپذیر به حساب می‌آورد. اما از این حقیقت بـه حقیقتی ارزشمندتر و حساس‌تر گذر می‌کند که عبارت است از آن که ایـن هسـتی را بـه وجود آورده، به آن سر و سامان بخشیده و امور آن را تدبیر نموده است، و چنـین کسـی فقط خداوند است و بس:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ﴾ [آل عمران: ۱۹۰ – ۱۹۱].

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفـت پیـاپی شـب و روز، نشـانه‌هـا و دلایلـی بـرای خـردورزان وجـود دارد. آن‌هـایی کـه خداونـد را ایسـتاده نشسـته و بـر پهلوهایشان افتاده، یاد می‌کنند و در بارۀ آفرینش آسمان‌ها و زمین به تأمل و اندیشه دقیق می‌پردازند (و خلقت اسرارآمیز و حیرتزای آن‌ها ایشان را به شور می‌آورد و با زبان حـال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزه و پاک هستی».

(د) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میـان کسـانی کـه انسـان را بـه مقـام خـدایی می‌رسانند، ویژگی‌های خدائی و ربوبی را بر وی می‌افزایند، او را قانونگذار و فرمـانروای خودش به شمار می‌آورند که هر کاری را بخواهد به انجـام مـی‌رسـاند و هـر حکمـی را بخواهد صادر می‌نماید... و میان کسانی که وی را در چنگال جبر اقتصادی یا اجتماعی یا

دینی قرار می‌دهند که در این صورت انسان همچون پر مرغی است در مسیر وزش باد، یا چون عروسکی که نخ‌های کنترلی آن جامعه، یا اقتصاد یا قضا و قدر می‌باشد.

انسان در نظر اسلام آفریده‌ای است دارای وظیفه و مأموریت، و در عین حال بندۀ خداوند که می‌تواند در پیرامون خود دگرگونی ایجاد کند، البته به مقدار تغییری که در وضعیت و شرایط خود ایجاد می‌کند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، از موجود به مطلوب،... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند»[۱].

(هـ) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میان کسانی که پیامبران را تا جایی تقدیس می‌کنند که آنان را به مقام خدایی یا فرزندی خداوند بالا می‌برند... و بین کسانی که آنان را تکذیب کردند و به ایشان تهمت‌های ناروا زدند و تحت شکنجه و آزار گسترده قرارشان دادند.

انبیا هم همچون ما بشر بودند، غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، بسیاری از ایشان دارای همسر و فرزند بودند. همۀ تفاوتی که میان آنان و دیگران وجود دارد این

۱- این آیه روشنگر و راهگشا نکات مهمی در بر دارد: ۱) تغییر ممکن است و هیچ وضع و شرایطی چه مطلوب و چه نامطلوب وجود ندارد که تن به تغییر ندهد. ۲) تغییر و دگرگونی یک شبه و بدون زمینه‌های زمینی از آسمان نمی‌آید و خارجی نیست. ۳) تغییر از داخل نشأت می‌گیرد و نقطۀ شروع تغییر خود انسان و از درون وی می‌باشد، کاملاً برعکس مارکسیسم که نقطه تغییر را خارجی و عوامل بیرونی و از جمله اقتصاد می‌شمارد. ٤) تغییر باید گسترده، همگانی و کلی باشد نه محدود و جزئی. و... * آیا بازهم می‌توانیم به جای تأویل خود به تأویل نصوص بپردازیم و به جای بازیگری به تماشا بنشینیم؟ [مترجم].

است که خداوند با وحی، بر آنان منت نهاده، و با معجزات حمایت و تأییدشان کرده است:

﴿قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأۡتِيَكُم بِسُلۡطَٰنٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١١﴾ [إبراهیم: ۱۱].

«پیامبران‌شان به آن‌ها گفتند: ما فقط انسان‌هایی همانند خودتان هستیم، اما خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد (و او را با لطف خود می‌نوازد و پیغمبرش می‌سازد) و ما توانایی آوردن دلیلی برای شما نداریم، مگر با اجازۀ خداوند و مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس».

(و) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میان کسانی که به عقل به عنوان یگانه ابزار شناخت حقایق هستی ایمان می‌آورند... و کسانی که جز به وحی و الهام چیزی را نمی‌پذیرند، و نقشی چه مثبت و چه منفی برای عقل و اندیشه قایل نیستند.

اسلام عقل را می‌پذیرد، آن را به نگرش و ژرف‌اندیشی فرا می‌خواند و از ایستایی و رکود و تقلید نهی می‌کند و آن را مخاطب امر و نهی قرار می‌دهد، و در زمینۀ اثبات دو حقیقت تعیین‌کننده در هستی، یعنی وجود خداوند[1] و راستی ادعای پیامبری به آن تکیه می‌کند. در کنار این، اسلام به وحی نیز ایمان دارد و در لغزشگاه‌ها و پرتگاه‌هایی همچون امور متافیزیکی و غیبی که اندیشه‌ها در آن سر در گم شده و دچار اختلاف می‌گردند، و نیز در زمینۀ راه‌های بندگی که خطر ظفرمندی هوا و هوس و هزیمت عقل در آن‌ها

۱- این حقیقت نخستین و سرنوشت‌ساز از راه وحی به پیامبر اثبات نشده است، چرا که وحی و پیام‌آوری، نتیجۀ اثبات‌شدن و پذیرش فرستندۀ وحی و روانه‌کنندۀ پیام‌آور می‌باشد که خداست. بلکه این حقیقت با ضرورت عقل و فطرت، با هردوی این‌ها اثبات شده است.

حتمی است، وحی خداوندی را به عنوان عصاکش اندیشهٔ بشری و تکمیل‌کنندهٔ آن می‌پذیرد و سکان «خِرَد بانی»[۱] را با اطمینان خاطر به آن می‌سپارد.

میانه‌روی اسلام در عبادات و شعایر:

دین اسلام، دینی است میانه‌رو در زمینهٔ عبادات و شعایر خود، میان ادیان و اندیشه‌هایی که جنبهٔ «ربانی» - جنبه عبادت، پارسایی و خداگرایی – را از فلسفه و تکالیف‌شان زدودند، مانند اندیشهٔ بودائی که تکالیفش محدود به جنبهٔ اخلاقی انسان می‌باشد... و میان ادیان و روش‌هایی که پرداختن به عبادت و دنیاگریزی و ترک فعالیت تولیدی را از پیروان‌شان می‌خواهند، مانند: رهبانیت مسیحی.

اسلام مسلمانان را به انجام شعایری محدود در روز مانند نماز، یا در سال مانند روزه، یا در تمام عمر یک بار مانند حج مکلف می‌سازد، تا همواره مرتبط با خداوند باقی بمانند و پیوسته مورد رضایت و پسند او باشند، سپس آنان را برای کسب و کار و تلاش تولیدی مرخص می‌کند تا به عنوان افرادی تلاشگر و تولیدکننده به فعالیت در گوشه و کنار زمین بپردازند و از نعمت‌های خدادادی استفاده کنند.

شاید روشن‌ترین دلیلی که بتوان در اینجا ذکر نمود، آیاتی باشند که به نماز جمعه دستور می‌دهند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝٩ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۝١٠﴾ [الجمعة: ۹ – ۱۰].

«ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این کارتان برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید. آنگاه که مراسم نماز پایان پذیرفت، در زمین پراکنده گردید و به

۱- تعبیر از مترجم است.

دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید تا این که رستگار شوید».

این است روش برخورد مسلمان با دین و زندگی حتی در روز جمعه: خرید و فروش و فعالیت دینی و پیش از نماز، سپس شتافتن به سوی ذکر خداوند و به سوی نماز و ترک سوداگری و معامله و سرگرمی‌های مشابه دنیوی. سپس پراکنده‌شدن در زمین و جستجوی دوبارهٔ رزق و روزی پس از پایان‌یافتن نماز، بدون غفلت از بسیار به یادآوردن خداوند در همه حال، چه این کار اساس رستگاری و سربلندی است.

میانه‌روی اسلام در اخلاق:

اسلام میانه‌رو و معتدل است میان آرمانگرایان و ایده‌آلیست‌های افراطی که انسان را فرشته یا فرشته‌آسا می‌پندارند، و بر همین اساس ارزش‌ها و روش‌های فراتر از توان وی، برایش طرح‌ریزی می‌کنند، و میان واقع‌گرایان افراطی که او را حیوان یا شبه حیوان قلمداد می‌کنند، و بر همین اساس رفتاری فروتر از شخصیت و ارزش وی برایش روا می‌دارند. دسته اول با حسن ظن به فطرت انسانی آن را خیر و نیکی محض به شمار آوردند و اینان با بدگمانی به آن طبیعت بشر را شر و پلیدی خالص شمردند. در حالی که نظر اسلام در میان این دو گروه، نظری است میانه‌رو و معتدل.

انسان در نظر اسلام موجودی است مرکب، دارای عقل، شهوت، غریزهٔ حیوانی و روحانیت فرشتگان که راه خیر و راه شر برای وی روشن و معلوم شده است. و از نظر ساختاری و فطری برای پویش هر دو راه مهیا شده است، هم می‌تواند راه شکر و سعادت را در پیش گیرد و هم راه کفر و شقاوت، در وی به اندازهٔ استعداد پارسایی، استعداد ناپارسایی هم وجود دارد. مأموریت و وظیفهٔ او مبارزه با نفس و پرورش آن است تا این که تزکیه و پاک و پاکیزه گردد:

﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: ۷ – ۱۰].

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است. سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و راه و چاه و حسن و قبیح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است) کسی رستگار می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناکام و نومید می‌گردد که نفس خویشتن را (در میان کفر و شرک و معصیت پنهان بدارد و به معاصی) بیالاید».

(ب) همچنین اسلام در نگاهش به حقیقت انسان، دینی است معتدل و میانه‌رو، بین اندیشه‌ها و روش‌هایی که حقیقت او را روحی آسمانی می‌پندارند که در میان جسمی خاکی زندانی شده و تخته بند تن می‌باشد، و این روح، جز از راه شکنجۀ این جسد و محروم‌ساختن آن، صفا و تعالی نخواهد یافت. مانند براهمایی و غیره. و میان روش‌های مادیگرا که انسان را جسدی محض و ارگانیزمی صرفاً مادی به حساب می‌آورند که روحی آسمانی در آن ساکن نیست و پیوندی با هیچ نغمه‌ای آسمانی ندارد.

اما انسان در دیدگاه اسلام، ارگانیزمی است روحی و مادی، همانگونه که داستان خلقت نخستین انسان، یعنی آدم ؈ به این مطلب اشاره دارد. او را خداوند از خاک یا گل یا گل خشکیدۀ سفال‌گونه (صلصال) آفرید که همگی بیانگر اصلیت مادی بدن انسان می‌باشند، پس از آن خداوند عنصری دیگر در این پیکرۀ مادی به ودیعت نهاد که سر برتری انسان و سرچشمۀ ارزشمندی و کرامت وی همین عنصر می‌باشد و در این باره به فرشتگان فرمود:

﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٢٩﴾ [الحجر: ۲۹].

«پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، (برای بزگداشت و درودش) در برابر او به سجده افتید».

و مادام که انسان ترکیبی است از روح و جسم، پس هم روح و هم جسم بر او حقوقی مشخص دارند.

(ج) همچنین اسلام در رویکرد خود به زندگی، میانه‌رو و معتدل است میان کسانی که آخرت را انکار کرده، و این زندگی چندروزه را اول و آخر و خلاصهٔ همه چیز می‌دانند:

﴿وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٢٩﴾ [الأنعام: ۲۹].

«گفتند: زندگی، همین زندگی دنیوی ماست و ما برانگیخته نخواهیم شد (و قیامت و بهشتی در میان نیست!)».

و با همین دیدگاه در شهوات فرو می‌روند، و خود را بندهٔ مادیات و مادیت را خدای خود قرار می‌دهند، و غیر از منافع فردی دنیوی زودگذر، هدفی برای خود نمی‌شناسند تا برای رسیدن به آن به تلاش و تکاپو بپردازند. و این است شیوه مادیون در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها. و میان کسانی که این زندگی را به کلی رد می‌کنند، ارزش آن را در وجودشان ملغی اعلام می‌کنند، و آن را شری به حساب می‌آورند که پیکار با آن و فرار از آن ضرورت دارد، در نتیجه پاکی‌ها و زینت‌های آن را بر خود حرام می‌سازند و کناره‌گیری از اهل این زندگی، و دست‌کشیدن از آبادساختن جهان و تولیدات دنیوی را بر خود فرض و لازم می‌شمارند.

اسلام برای هردو زندگی ارزش قایل است، و هردو سعادت را باهم گرد می‌آورد، دنیا را مزرعهٔ آخرت می‌داند، تلاش در آبادسازی این سرای سپنج [۱] را عبادت خداوند و ادای مأموریت انسان به حساب می‌آورد. و متدینان افراطی و زیاده‌اندیش را از حرام‌ساختن زینت‌ها و پاکی‌ها نهی می‌کند، همچنانکه دیگران را از غوطه‌ورشدن در رفاه‌طلبی و فرورفتن در شهوات منع می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ١٢﴾ [محمد: ۱۲].

۱- سپنج: مهمان، عاریت، کنایه از دنیا. آرامگاه عاریتی. خانه‌ی عاریه، منزل عاریتی. چون دنیا را بقایی نیست و حکم مهمانخانه‌ی عاریتی دارد آن را نیز بطریق استعاره سرای سپنجی خوانند. [مُصحح به نقل از لغت‌نامه دهخدا]

«بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایـان مـی‌چرنـد و مـی‌خورنـد، و آتـش دوزخ جایگاه ایشان است».

در همان حال می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: ۳۱ – ۳۲].

«ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را آراسته کنید و بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی نکنید که خداوند اسراف‌کننـدگان را دوسـت نمـی‌دارد. بگـو چـه کسـی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و نیز روزی‌هـای پـاکیزه و بهداشـتی را تحریم کرده است؟!».

و قرآن یادآوری می‌کند که خوشبختی و زندگی پاک در دنیا، از جمله پاداش خداونـد برای بندگان مؤمنش می‌باشد. و می‌فرماید:

﴿فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٤٨﴾ [آل‌عمران:۱٤۸].

«پس خداوند پاداش این جهان را به آنان داد، و پـاداش نیکـوی آخـرت را (برایشـان تضمین نمود) و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و این دعای جامع و پرمحتوا را به مسلمانان می‌آموزد تا کسب خوشبختی هردو جهان را به عنوان دو آرمان مطلوب، همواره مد نظر داشته باشند:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرمـا و مـا را از عذاب آتش محفوظ نگاهدار».

توازن میان روحگرایی و مادیگری:

شگفت‌آور نیست این که می‌بینیم برجسته‌ترین نماد میانه‌روی یا توازن در پیام اسلام، عبارت است از: توازن میان روحگرایی و مادیگری – یا به سخن دیگر – میان دین و دنیا.

(الف) در تاریخ گروه‌ها و افرادی یافته می‌شوند که تمام دغدغهٔ خاطرشان، اشباع جنبهٔ مادی در انسان، و رونق‌بخشیدن به جنبهٔ مادی زندگی می‌باشد، بدون این که به دیگر جوانب کمترین اهتمامی بورزند:

﴿وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٢٩﴾ [الأنعام: ۲۹].

«گفتند: زندگی همین زندگی دنیوی ماست و ما برانگیخته نخواهیم شد».

این گرایش افراط‌آمیز به مادیگری و به ارزش دنیا، باعث تن‌آسایی و تجاوزگری، کشمکش و جنگ‌افروزی به خاطر امکانات دنیوی، غرور و تکبر به هنگام فراخی نعمت، و نومیدی و دلسردی به هنگام سختی و تنگنا خواهد شد[1].

۱- خواجه عبدالله انصاری در این مورد می‌گوید: تا احسان بود حکایت کنند، و چون نقصان رسد شکایت. نکتهٔ جالب توجه این است که دنیا در دو وقت انسان را از خدا و در نتیجه از خود دور می‌سازد: وقتی که دنیا به انسان روی آورد و وقتی که دنیا بدو پشت کند! در حالت اول آسودگی، مطلق‌اندیشی و احساس بی‌نیازی و خود را همه‌کاره‌پنداشتن و غوطه‌ورشدن در خوشی‌ها و فساد، خدا را از دل‌ها، بیرون برده، به جای آن بی‌تفاوتی، غفلت، نفرت از دیگران و در نتیجه تجاوزگری و حدود شکنی و گناه و ستمگری به بار می‌آورد. و در حالت دوم، گرفتاری در مسایل دنیا و مصایب زندگی از یک طرف، و حالت طلبکاری یا شکایت از خدا و ایمان و بی‌نتیجه دیدن دعا و دینداری از طرف دیگر، ایجاد لجاج و انصراف و اعراض می‌نماید. به قول سعدی:

اگر دنیا نباشد دردمندیم ... وگر باشد به مهرش پایبندیم
بلایی زین هان آشوب‌تر نیست ... که رنج خاطر است ار هست و ار نیست

(مترجم)

این مسأله را می‌توان در شرح ماجرای نابودی افراد و ملت‌های دنیاپرست و بی‌اعتنا به دین و آخرت و روح که خداوند در قرآن برایمان بیان فرموده است، به وضوح مشاهده کرد.

این همان باغدار بزرگ است که به دوستش فخر می‌فروشد، به دارایی‌اش می‌نازد، به باغش افتخار می‌کند و می‌گوید: ﴿وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ ٣٦﴾ (الکهف: ۳٤ ـ ۳٦) «آن شخص محصولات فراوانی داشت؛ در حالی که با دوستش گفتگو می‌کرد، چنین گفت: من ثروت بیشتری از تو دارم و نفراتم، نیرومندترند.

در حالی که بر خود ستم کرده، وارد باغش شد و گفت: به گمانم این باغ هرگز نابود نخواهد شد. و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود».

در نتیجه خداوند از آسمان صاعقه و بلایی بر باغش فرو فرستاد. به همین سبب به زمینی لخت و هموار تبدیل شد و چشمه و آب آن در اعماق زمین فرو رفت و خشک گردید. و این هم قارون است: همانکه خداوند آنقدر به وی گنج و ثروت بخشیده بود که حمل کلیدهای آن بر گروهی زورمند، سنگینی می‌کرد. اما وی بر قوم خود سرکشی و فخرفروشی کرد، و به غرور و ناز ثروت گرفتار شد. برتری‌یافتنش در دارایی و ثروت را به خود نسبت می‌داد و ادعا می‌کرد:

﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص: ۷۸].

«این ثروت تنها به خاطر دانش و علمی که دارم به من داده شده است».

در نتیجه خداوند وی و کاخش را در قعر زمین فرو برد.

و این هم فرعون که می‌گفت:

﴿أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي مِن تَحۡتِيٓۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٥١﴾ [الزخرف:۵۱].

«مگر فرمانروایی مصر و این جویباران که از فرودست (کاخ) من روان است، از آن من نیست؟ مگر شما نمی‌بینید؟!»[۱].

و دیگر ملت‌ها و افرادی که در زندگی دنیا به عیش و نوش و تن‌پروری پرداختند، و همین تن‌آسائی و خوشگذرانی و خودمحوری و بی‌قیدی آنان را به نابودی کشاند، و فرمان عذاب و مجازات پروردگار در بارهٔ آن‌ها قطعی شد و از یاری و پشتیبانی خداوند بی‌نصیب ماندند:

۱- در حقیقت بلایی ویرانگرتر و مرگبارتر از تفکر قارونی و فرعونی وجود ندارد، یعنی این که انسان برتری خود را ناشی از لیاقت و زیرکی خود بداند و در نتیجهٔ این ارزیابی غیر واقع بینانه از خود به مطلق‌اندیشی و احساس بی‌نیاز از خدا و خلق خدا گرفتار گردد. در چنین حالتی انسان از یک طرف ضعف‌ها و کمبودهای خود را نمی‌بیند و دچار از خودبیگانگی می‌شود و از طرف دیگر نقش مثبت و کارآمدی دیگران را هم نمی‌بیند و در نتیجه از خلق و خدا بیگانه می‌گردد. همین خودبزرگ‌بینی و حقیر و بی‌خاصیت دیدن دیگران و غفلت از اصل نیازمندی، محبت خدا و شفقت بر خلق را که عامل اساسی در احترام به حقوق دیگران می‌باشند، از اندیشه و قلب قارونی و فرعونی می‌زداید، و جای آن‌ها را نفرت و ویرانگری و تجاوز به حقوق دیگران اشغال می‌کنند و این است راز طغیان و سرکشی و دیگرآزاری انسان‌ها که قرآن در همان آیات نخستین خود در دو آیهٔ کوتاه اما عمیق و راهگشا به آن اشاره می‌کند: ﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦ – ٧] «حقیقتاً انسان چون خود را بی‌نیاز احساس کند، به طور قطع اقدام به تجاوزگری و حدودشکنی خواهد کرد». جلال الدین رومی، در این زمینه در مثنوی معنوی چنین می‌فرماید:

هرکه نقص خویش را دید و شناخت — اندر استکمال خود، ده اسبه تاخت
زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال — کاو گمانی می‌برد خود را کمال
علتی بدتر ز پندار کمال — نیست اندر جان تو، ای ذو دلال
از دل و از دیده‌ات بس خون رود — تا ز تو این معجبی، بیرون رود

(مترجم)

﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذۡنَا مُتۡرَفِيهِم بِٱلۡعَذَابِ إِذَا هُمۡ يَجۡـَٔرُونَ ٦٤ لَا تَجۡـَٔرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ٦٥ قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ ٦٦﴾ [المؤمنون: ٦٤ – ٦٦].

«هنگامی که سران خوشگذران ایشان را گرفتار عذاب می‌کنیم، ناگهان فریاد می‌کشند و لابه سر می‌دهند. امروز فریاد و واویلا سر ندهید و تضرع و لابه نکنید، شما از سوی ما یاری و کمک نمی‌شوید. آیات من پیشتر بر شما خوانده می‌شد و شما روی برمی‌گرداندید (و از پذیرش احکام و دستور آن‌ها سرباز می‌زدید)».

﴿وَكَمۡ قَصَمۡنَا مِن قَرۡيَةٖ كَانَتۡ ظَالِمَةٗ وَأَنشَأۡنَا بَعۡدَهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ ١١ فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ ١٢ لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡـَٔلُونَ ١٣﴾ [الأنبياء: ١١ – ١٣].

«بسیار بوده است که (اهالی) آبادی‌های ستمگری را (به سبب کفرشان) نابود کرده‌ایم و پس از ایشان، گروه‌های دیگری را روی کار آورده‌ایم. آنان هنگامی که عذاب ما را احساس کرده‌اند، ناگهان پای به فرار گذاشته‌اند. (اما به عنوان استهزا بدیشان گفته شده است:) نگریزید و بازگردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتی که در آن به سر می‌بردید و به سوی کاخ‌ها و قصرهای پرزرق و برق‌تان! شاید (خدمتگزاران و اطرافیانتان به شما نیاز داشته باشند و) از شما (کمکی و چیزی) خواسته شود (و به رأی و نظرتان محتاج باشند)».

(ب) در برابر این گرایش و طرفداران آن، افراد و گروه‌هایی یافته می‌شوند که با چشم حقارت و دشمنی به دنیا می‌نگرند، در نتیجه خود را از نعمت و زینت دنیا محروم می‌سازند، نیروها و توانمندی‌های خود را در زمینه آبادسازی دنیا و توسعه و ترقی زندگی و کشف آنچه خداوند در دنیا به ودیعت نهاده است، معطل می‌گذراند. نمونهٔ این گرایش و این نحوهٔ تفکر، اندیشهٔ برهمایی هند و مانوی فارس می‌باشند و نیز در نظام رهبانیت

که مسیحیان آن را اختراع کردند و از طریق آن گروه‌های فراوانی را از زندگی، استفاده از امکانات و نعمت‌های آن و تلاش تولیدی در دنیا بازداشتند، به صورت آشکار دیده می‌شود.

در میان اینان فهم رایج از دین و دینداری راستین اینگونه شد که پذیرش دین عبارتست از خداحافظی و قهر با جهان پیرامون، و اشتغال دایم به مراسم عبادی. و دیندار حقیقی فقط کسی است که عاطل و باطل بوده و به کار و زندگی نمی‌چسبد، در محرومیت زندگی می‌کند و بهره‌ای از عمر نمی‌برد، با جامعه قطع رابطه می‌کند و همسری اختیار نمی‌کند، مدام در حال انجام مراسم عبادی بوده و از آن دست نمی‌کشد و خسته نمی‌گردد، شب‌ها را بیدار و روزها را روزه‌دار است، دستش در دنیا تهی، بهره‌اش از زندگی نان جو، لباس ژنده و وصله‌دار و خانه‌اش بیابان‌ها و دشت‌هاست! [و بالاخره تقوایش تقوای پرهیز است نه تقوای ستیز!].

(ج) در میان این دو گرایش اسلام پای به میدان نهاد، ندای توازن و تعادل سر داد و به اصلاح اندیشه و برداشت مردم از حقیقت انسان و حقیقت زندگی پرداخت.

مطابق آموزه‌های اسلامی، انسان آفریده‌ای است دارای طبیعتی دوگانه، ساختار وجودیش مرکب از مشتی خاک زمین و نفخه‌ای از روح خدا؛ عنصر زمینی وجودش، در پیکر وی که هوای بهره‌گیری از امکانات و زیبایی‌های زندگی را در سر می‌پروراند، تبلور و تجسم می‌یابد، و عنصر آسمانی او، در روح که برای یافتن راه، چشم بر ارمغان‌های آسمان می‌دوزد، نمودار می‌گردد.

این طبیعت دوگانه را قرآنکریم در بیان آفرینش نخستین انسان یعنی: آدم ابوالبشر مورد اشاره قرار داده است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٧٢﴾ [ص: ۷۱ – ۷۲].

آوای سنت

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگـامی کـه او را سر و سامان بخشیدم و از جان متعلـق بـه خـود در او دمیـدم، در برابـرش سـجده ببرید».

همچنین به همان طبیعت در آفرینش فرزندان آدم اشاره می‌نماید آنجا که می‌فرماید:

﴿وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ٩﴾ [السجدة: ۷ – ۹].

«و آفرینش انسان را از گل آغاز نمود. سپس نسل او را از آب نـاچیزی آفریـد. آنگـاه اندام‌های وی را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید، و برای شما گوش‌هـا و چشم‌ها و دل‌ها آفرید (تا بشنوید، و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر شـکر (نعمـت‌هـای او) را به جای می‌آورید».

آفرینش انسان در چنین ساختاری و با چنین طبیعتی، ناشی از حکمـت و دوراندیشـی خداوند می‌باشد، چرا که این طبیعت با مأموریتی که انسان مکلف بـه اجـرای آن اسـت، یعنی با نمایندگی خداوند در زمین، کاملاً هماهنگ و سازگار می‌باشد.

انسان – با جنبهٔ خاکی و مادیش – می‌تواند در راستای دستیابی به منفعـت و اجـرای مأموریت خود، در زمین به تلاش و فعالیت بپردازد، آن را آباد کند و بیاراید، گنجینه‌هـا و نعمت‌هایی را که خداوند در آن به امانت گذاشته است، کشف نماید و نیروها و انرژی‌ها گوناگون موجود در آن را به خدمت گیرد. پس وجود بخش مادی در ترکیب سـاختمانی انسان، شر و لعنت و پلیدی نیسـت، و چنانچـه انسـان همچـون فرشـتگان روح خـالص می‌بود، انگیزه‌های مثبت: استفاده از ماده، فعالیت تجاری و تولیـدی، کشـف نهـانی‌هـا و کوشش برای آبادسازی زمین در وی یافت نمی‌شد.

همچنین او – با عنصر روحی و آسمانیش – توانایی و آمادگی دارد که تا افق‌های برتر اوج بگیرد و تا جهانی والاتر و حیاتی پایدارتر و بهتر پرواز کنـد. بـدین ترتیـب مـاده را

آوای سنت

بدون این که در خدمت آن قرار گیرد به خدمت خود می‌گیرد، و تمامی منابع و امکانات روی زمین را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، بدون این که خود به وسیلهٔ آن‌ها مورد بهره‌کشی واقع شده و به بندگی و غلامی آن‌ها کشانیده شود. زمین و همهٔ امکانات روی آن برای او آفریده شده‌اند، اما خود وی برای «الله» برای فرمانبری و عبادت او، شناختن، او و برای برقراری ارتباط صمیمانه و نیکو با آن ذات صمیمی و با عنایت آفریده شده است.

در رویکرد قرآنی، زندگی... نه زندانی است که انسان به عنوان مجازات به آن محکوم شده است و نه گران‌باری است کمرشکن که حمل آن اجباری است، بلکه نعمتی است که باید به پاس آن، شکر و سپاس به عمل آید، و مأموریت و رسالتی است که باید به انجام رسانده شود، و کشتزاری است برای زندگی آینده و حیاتی ارزشمندتر و جاودانه‌تر و حساس‌تر که نباید سهل‌انگارانه وانهاده و ناچیز تلقی شود.

قرآنکریم در کنار تشویق به کسب آمادگی برای سرای آخرت و برگرفتن توشه برای روز حساب – که عبارت است از: ایمان و عبادت و ارتباط نیک و صمیمانه با خداوند، و دوام یاد وی که آرامبخش دل‌هاست – مسلمانان را به انجام فعالیت برای زندگی، جستجوی رزق و روزی در گوشه و کنار زمین، و استفاده از پاکی‌ها فرا می‌خواند، و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧ وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤۡمِنُونَ ٨٨﴾ [المائدة: ۸۷ – ۸۸].

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، بر خود حرام مکنید و (از حلال به حرام) تجاوز و حدودشکنی ننمایید، زیرا که خداوند متجاوزان حدودشکن را دوست نمی‌دارد. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند

به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورات) خداوندی بپرهیزید که شما بدو ایمان دارید».

و باز می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولٗا فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦۖ وَإِلَيۡهِ ٱلنُّشُورُ ١٥﴾ [الملک: ۱۵].

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن بگردید و از روزی خداوند بخورید. و(بدانید) بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست». و باز می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ۱۰].

«آنگاه که نماز پایان یافت، در زمین پراکنده گردید و به دنبال جستجوی رزق و روزی خداوند بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾ [القصص: ۷۷].

«به وسیلۀ آنچه خداوند به تو داده است. سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فراچنگ‌آور) و بهرۀ خود را از دنیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق زندگی داری و باید از امکانات و لذت‌های حلال استفاده کنی و به خویشتن برسی)، و همانگونه که خدا به تو (بخشیده است و در حق تو) نیکی کرده است، تو نیز (به دیگران ببخش و بدیشان) نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خداوند تباهکاران را دوست نمی‌دارد».

آوای سنت

پیام‌آور اسلام ﷺ از خوراکی‌های حلال و پاک این جهان می‌خورد و آن‌ها را بر خود حرام نمی‌ساخت، اما در عین حال آن‌ها را دغدغهٔ اصلی و مشغولیت فکری‌اش قرار نداد و از جمله درخواست‌هایش از خداوند این بود که «**اللَّـهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا، وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا**»[۱]: «پروردگارا! دنیا را بزرگترین دغدغه و نگرانی خاطر ما، و منت‌های آگاهی و اطلاع ما قرار مده».

آری، هم و غم ایشان دنیا نبود، بلکه هم حق دنیا را می‌پرداخت و هم حق آخـرت را، آن هم با معیار و میزانی دقیق، و از جملهٔ دعاهایشان این بود که «پروردگارا! دینـداریم را که محافظ کارها و سرنوشت من است برایم اصلاح فرما، و دنیام را که محل زندگی مـن است، برایم اصلاح فرما، و آخرتم را که واپسین منزلگاه من است، برایم اصـلاح گـردان، زنده‌بودنم را فزونی بخش نیکی‌ها، و مرگم را عامل نجات از بدی‌هـا و پلیـدی‌هـا قـرار بده»[۲].

این دعای نبوی مأثور، موضوع مسلمان را در بارهٔ دین، دنیا و آخرت روشن می‌سازد، وی خواستار همهٔ این‌هاست، و از خداوند می‌خواهد کـه همـهٔ ایـن‌هـا را بـرایش سـر و سامان بخشد و اصلاح نماید: چه دین، چه دنیا و چه آخرت. چرا کـه از هیچکـدام‌شـان بی‌نیاز نیست: دین محافظ کارها و سرنوشت او و ستون فقرات زندگی اوست، دنیا مکان زندگی و سرمایه‌اش تا هنگام مرگ، و آخرت واپسین منزلگاه و مقصد حرکتش می‌باشـد. و موضع او مصداق همان دعای قرآنی کوتاهی است که پیامبر ﷺ بسیار با آن دعا می‌کرد:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: ۲۰۱].

۱- این حدیث را ترمذی از ابن عمر روایت نموده و نووی آن را پذیرفته و حسن دانسته اسـت. نسـایی هم آن را نقل کرده و حاکم آن را به شرط بخاری صحیح دانسته است.

۲- مسلم راوی این حدیث است.

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما (و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرم گردان) و ما را از عذاب آتش محفوظ نگاهدار».

ایشان ﷺ همیشه در زمینهٔ توازن‌بخشی عادلانه میان: دین و دنیا، حق پروردگار و بهرهٔ خود انسان، سهم جسم و سهم روح، اصحابش را توجیه و راهنمایی می‌نمود و بر این کار تأکید می‌ورزید، و هرگاه می‌دید برخی از آنان در یک زمینه زیاده‌روی و زیاده‌اندیشی می‌کنند، با آن فرزانگی ویژه آن‌ها را «تراز» و اصلاح می‌نمود و دوباره به راه راست بازمی‌گرداند.

یکبار که اطلاع یافت: برخی یارانش با افراط در عبادت و روزه و شب‌زنده‌داری، نسبت به حقوق بدن، خانواده و جامعه کوتاهی می‌ورزند، چنین فرمود: «به یقین بدنت، همسرت، بازدیدکنندگان و مهمانانت هرکدام بر تو حقی دارند، پس حق هر صاحب حقی را ادا کن»[۱].

و به گروهی که یکی از آنان بر روزه‌داری مداوم و پرهیز از افطار، دیگری بر شب‌زنده‌داری و خودداری از خواب، و سومی بر دوری از زنان و پرهیز از ازدواج تصمیم گرفته بودند، فرمود: «اما من قطعاً خداترس‌ترین و باتقواترین شما هستم، و در عین حال هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، هم شب‌زنده‌داری می‌کنم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌نمایم، و هرکس از سنت من روی بگرداند، از (پیروان) من نیست»[۲].

هنگامی که ابوعبیده ﷺ با مقداری سرمایه از بحرین بازگشت و عده‌ای از اصحاب که از آمدن وی خبر یافته بودند، به منظور برخورداری از اندکی از آن مال دوان‌دوان می‌شتافتند، و علاقهٔ شدید و حرص آنان نسبت به این دنیای زودگذر و بی‌ارزش نمود یافت، پیامبرﷺ فرصت را غنیمت شمرد تا در مورد فتنهٔ دنیا، و فریبابودن آن و نیز در

۱- بخاری آن‌ها را روایت کرده است.

۲- بخاری آن‌ها را روایت کرده است.

مورد خطر دنیاطلبی و حرص بر زرق و برق آن به یارانش هشدار دهد، لذا در میان‌شان برخاست و چنین فرمود: «شادمان و امیدوار باشید، به خدا سوگند در بارۀ شما از فقر نمی‌ترسم، بلکه از این می‌ترسم که دنیا بر شما مسلط گردد، آن چنانکه بر گذشتگان‌تان مسلط گردید، و نیز از این که شما همچون آنان در دست‌یابی به زخارف دنیا، مسابقه بدهید و در نتیجه دنیا شما را هم مثل آنان نابود گرداند»[۱].

بدینگونه اصحاب آموختند که میان خواسته‌های دنیا و آخرت‌شان توازن و هماهنگی برقرار نمایند، و آموختند که همانند جدی‌ترین دنیاطلبان برای دنیای‌شان بکوشند، و برای آخرت‌شان هم، همپای کوشاترین آخرت‌گرایان به تلاش بپردازند. سردار ظفرمند عمرو بن عاص ﷺ می‌گوید: «برای دنیایت چنان بکوش که گویی همیشه زنده می‌مانی، و برای آخرتت چنان بکوش که گویی همین فردا خواهی مرد».

یاران پیامبر، هیچگاه میان فعالیت دینی و دنیوی احساس تعارض و دوگانگی نمی‌کردند، بلکه هردو را هماهنگ، موازی و یکسان قلمداد می‌کردند. انجام شعایر و تکالیف دینی، توشه‌ای پربار و شخصیتی پرانرژی و نیرومند به آنان می‌بخشید که بدان وسیله تلاش و رقابت دنیوی خود را پی می‌گرفتند و از سوی دیگر فعالیت‌های دنیویشان در زمینه انجام امور دینی و عبادی پشتیبان و یاریگر آنان بود... و ایمان آنان را افزونتر و فربه‌تر می‌ساخت[۲]. در اندیشه و باور آنان عبادت و حضور در مساجد، دنیاگریزی و حیات‌ستیزی نبود، همچنانکه کار در کشتزارها و فروشگاه‌ها و اشتغال به فنون دنیوی هم در نظر آنان دین گریزی و قیامت‌ستیزی نبود، نه تنها چنین نبود بلکه چنین کارهایی را هم به شرط اخلاص در نیت و پایبندی به حدود خداوند عبادت محسوب می‌کردند.

۱- راوی آن بخاری است.

۲- درست برعکس وضعیت بیشتر ما مسلمانان امروزی که کمتر اتفاق می‌افتد که سود دنیوی ما به زبان دین و ایمانمان تمام نشود. (مترجم)

میانه‌روی اسلام در زمینۀ قانونگذاری:

اسلام در میدان قانونگذاری و سیستم قانونی و اجتماعیش هم میانه‌رو است.

در تحلیل و تحریم، دین اسلام دینی است میانه‌رو و معتدل، میان آیین یهودیت که در تحریم اسراف ورزیده و لذا موارد ممنوع در شریعت آن فزونی و گستردگی یافته‌اند. برخی را اسراییل (یعقوب) بر خود تحریم نمود، و برخی را خداوند در مقابل سرکشی و حدودشکنی یهودیان به عنوان مجازات بر آنان حرام ساخت، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ وَبِصَدِّهِمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرٗا ١٦٠ وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ [النساء: ۱۶۰-۱۶۱].

«به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند (و به کارشکنی و مانع‌تراشی گسترده پرداختند)، و نیز به خاطر دریافت ربا، در حالی که (پیشتر بر زبان پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، (قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که برایشان حلال بود، بر آن‌ها حرام کردیم».

و میان آیین مسیحیت که در زمینه آزادگذاشتن افراد و حلال‌نمودن کارها، راه اسراف رفته و مبالغه نموده است، و علیرغم این که انجیل بیان می‌دارد که آمدن عیسی‌ؑ به منظور تکمیل تورات بوده، نه برای نقض قوانین و مقررات مندرج در آن، اما چیزهایی را که به صراحت در تورات تحریم شده‌اند، حلال و مجاز ساخت. علاوه بر این روحانیون مسیحی اعلام داشتند که برای پاکان هر چیزی پاک و حلال است!

اسلام هم مسلماً چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال ساخته است، اما تعیین حلال و حرام را حق انسان قرار نداده است، بلکه آن را فقط به خداوند یگانه واگذار نموده است و بس. همچنین اسلام فقط چیزهای پلید و ناپاک و زیان‌آور را حرام ساخته و نیز فقط چیزهای پاکیزه و سودمند را حلال ساخته است. بر همین اساس است که از جمله ویژگی‌ها و صفات پیامبر اسلام ﷺ نزد اهل کتاب این بود که وی:

﴿يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد، و بند و زنجیر را از (دست و پا و گردن) ایشان بازمی‌کند (و از غل استعمار و بهره‌کشی نجات‌شان می‌دهد)».

شریعت اسلام همچنانکه در تمام امور خود میانه‌رو می‌باشد، در زمینه امور خانواده هم معتدل و میانه‌رو است. میانه‌رو میان کسانی که چند همسری را بدون هرگونه قید و به صورت نامحدود، مقرر ساخته‌اند، و میان آن‌هایی که حتی در صورت اقتضای مصلحت و وجوب ناشی از اضطرار و ضرورت آن را ممنوع و ناروا می‌دانند.

اسلام چنین ازدواجی را مجاز شمرده است، اما به شرط این که فرد توانایی تحملِ هزینۀ مالی به مقدار کافی را داشته باشد و مطمئن باشد که می‌تواند میان زنانش به عدالت رفتار نماید، و گرنه در صورتی که فرد در عدالت خود به هر علتی تردید داشته باشد و از این بترسد که نتواند عادلانه همسرداری کند، اکتفا به یک همسر بر او واجب است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً﴾ [النساء: ۳].

«اگر می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفا کنید».

و در زمینۀ طلاق و جدایی هم میانه‌رو است، میان آن‌هائی که طلاق را تحت هر شرایطی حتی اگر زندگی خانوادگی به جهنمی تحمل‌ناپذیر هم تبدیل شده باشد، حرام و غیر قانونی می‌شمارند، مانند کاتولیک‌ها، و نزدیکان ارتدوکسشان که طلاق را جز به علت زنا و خیانت ناموسی حرام می‌دانند. و میان آن‌هایی که بی هیچ قید و شرطی طلاق را می‌پذیرند و در این زمینه افسارگسیخته و دلخواهی عمل می‌کنند، لذا هرکس چه مرد و چه زن خواستار طلاق باشد، کاملاً خودمختار و آزاد می‌باشد. و بدین ترتیب با

کم‌ارزش‌ترین و کوچکترین سببی، زندگی خانوادگی از هم پاشیده شده، و این «پیمان بسیار محکم و استوار» از تار عنکبوت هم سست‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهد گشت!

اسلام طلاق را تنها برای هنگامی تشریع نموده است که تمامی چاره‌اندیشی‌ها و راهکاری‌های ممکن دیگر، بی‌نتیجه مانده و اقدامات اصلاح‌گرایانه و داوری نزدیکان و آشنایان هم سودمند نیفتاده باشد. و با این حال هم، طلاق مبغوض‌ترین و ناپسندترین حلال در نظر خداوند می‌باشد؛ نیز طلاق‌دهنده می‌تواند تا دو بار به همسر طلاق داده شده‌اش مراجعه کند و او را از نو به حوزهٔ روابط همسری برگرداند. همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٍ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«طلاق دو بار است (آن طلاقی که حق مراجعت در آن محفوظ است. بعد از دو مرتبه طلاق، یکی از دو کار را باید کرد:) نگاهداری زن به گونهٔ شایسته و عادلانه یا رهاکردن او با نیکی و به دور از ظلم و حق‌کشی».

و اسلام در تشریع و نظام اجتماعی خود میانه‌رو و معتدل است میان «لیبرال‌ها» و سرمایه‌داران» که با هزینه‌نمودن حقوق جامعه به فردنوازی می‌پردازند، بدینگونه که حقوق بسیاری برای فرد در نظر می‌گیرند که می‌تواند آن‌ها را مطالبه نماید و در مقابل، وظایفی که بر دوش وی می‌گذارند و فرد باید در مورد آن‌ها پاسخگو باشد، بسیار اندک است، بدین ترتیب وی همیشه می‌گوید: این حق من است که... و به ندرت می‌گوید: وظیفهٔ من است که... و میان مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌هایی که با تحت فشار قراردادن فرد، و کاستن حقوق، تحدید آزادی‌ها و سرکوب گرایش‌ها و تمایلات فطری وی، اصالت را به جامعه بخشیده و نقش پررنگ‌تر و برتر را برای آن قایل می‌شوند.

هماهنگی میان فردگرایی و جامعه‌گرایی:

در نظام اسلامی فردگرایی و جامعه گرایی، به گونه‌ای دلکش و استثنایی به هم پیوند

می‌خورند، آزادی فرد و مصلحت جامعه هماهنگ می‌شوند، حقوق و وظایف تناسب می‌یابند و دستاوردها و ثمرات عادلانه توزیع می‌گردند.

از دیرباز، فلسفه‌ها و مکاتب در قضیهٔ فرد و جامعه و رابطه میان این دو، گرفتار و سرگردان شده‌اند: آیا اصل با فرد است و جامعه به این دلیل که از افراد تشکیل می‌شود، عارضی و فرعی است؟ یا خیر، جامعه اصل می‌باشد و فرد غیر اصیل و اضافی است، چرا که فرد بدون جامعه ماده‌ای است خام، و این جامعه است که با انتقال فرهنگ و آداب و رسوم مختلف به او شکل و فرم می‌بخشد؟

از میان انسان‌ها، گروهی به نظریهٔ نخست و گروهی به نظریهٔ دوم متمایل هستند، و اختلاف میان فلاسفه، حقوقدانان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستمداران بر سر این قضیه شدت یافته است، اما با این حال به نتیجه‌ای نرسیده‌اند.

ارسطو معتقد به فردیت انسان بود و از نظامی مبتنی بر فردگرایی استقبال می‌کرد. استادش افلاطون به جامعه‌گرایی – سوسیالیزم – اعتقاد داشت، چنانکه این اندیشه در کتابش: «جهوری»، کاملاً پیداست.

بدین ترتیب فلسفه یونان – مشهورترین فلسفه قدیم – از گشودن این گره، و نجات مردم از این سرگردانی و آشفتگی عاجز ماند. همچنانکه عادت فلسفه در تمامی مسائل کلان چنین است: هم خود نظریه را ارائه می‌دهد و هم مخالف آن را، و می‌توان گفت: که تقریباً بزرگان این عمل بر حقیقتی توافق نداشته‌اند. تا جایی که یکی از اساتید فلسفه می‌گوید: فلسفه فاقد نظریه می‌باشد!

در ایران دو اندیشهٔ متناقض ظهور کردند: یکی فردگرا که به دنیاگریزی، گوشه‌گیری و پرهیز از ازدواج فرا می‌خواند، تا انسان بدینوسیله پایان‌یافتن دنیا را شتاب بخشد، دنیایی که آکنده از زشتی‌ها و درد و رنج‌هاست. این همان مذهب مانی است که نهایت فردگرایی را به نمایش می‌گذارد.

در نقطۀ مقابل مانی، اندیشۀ دیگری به نام «مزدکی» ظهور نمود در اوج قلۀ جمعگرایی و خواستار همگانی‌شدن امکانات، اموال و زنان. و بسیاری از موج‌سواران و هرج و مرج‌طلبان هوچی‌گر و جنجال‌آفرین از این اندیشه طرفداری نمودند، و در زمین به فساد و تباهی پرداختند و بلاد و عباد را به ستوه آوردند.

هدف آمدن ادیان آسمانی، آن چنانکه قرآن بیان می‌دارد[1]، ایجاد هماهنگی و تعادل و برقراری عدالت و دادگری می‌باشد، اما اندکی نگذشت که پیروان این ادیان دست به تحریف آن‌ها زدند و قوانین خداوند را وارونه و دگرگون ساختند، و در اثر این کار این ادیان با از دست‌دادن نخستین امتیازشان که همان ربانی‌بودن منبع و مصدر می‌باشد، از ایفای نقش مؤثر و مثبت و انجام مأموریت‌شان در زندگی انسان‌ها عملاً واماندند.

از این رو ادیان پیش از اسلام، رهیافتی برای این مشکل ارائه نکردند. یهودیان آواره و پراکنده در زمین، با اندیشه و کردار مبتنی بر خودپرستی‌شان، فردگرایی را تأیید می‌کردند:

﴿وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ وَأَكۡلِهِمۡ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ [النساء: ۱۶۱]. «و (نیز) به سبب رباخواری، در حالی که از آن نهی شده بودند و (همچنین) بدان سبب که اموال مردم را بناحق می‌خوردند».

که قرآن عزتبخش، رفتارهای نادرست فردگرایانه آنان یعنی رباخواری و خوردن اموال مردم به ناحق را به ثبت رسانده است.

مسیحیت هم پیش از هر چیز دغدغۀ نجات فرد را دارد و به رهایی وی اهتمام می‌ورزد، و امور جامعه را به حکومت واگذار می‌کند، یا دست کم این برداشتی است از

۱- در این فرمودۀ خداوند:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ [الحدید: ۲۵].

«ما پیغمبران خود را همراه با دلیل استوار و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم، تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

حکایتی در مورد عیسی ﷺ که در انجیل آمده است و عیسی چنین اظهار می‌دارد: «کار قیصر را به قیصر، و کار خدا را به خدا واگذار!!».

حال چنانچه تاریخ را ببندیم و در وضعیت کنونی بنگریم، چه خواهیم دید؟

در جهان کنونی، کشمکش و ستیزگسترده‌ای میان دو اندیشهٔ فردگرایی و جمعگرایی برپاست. سرمایه‌داری اندیشه‌ای است مبتنی بر تقدیس فرد، و اعطای نقش محوری به او. این مکتب با عطای فراوان و نزدیک به مطلق، فرد را می‌نوازد، و در سایهٔ آن فرد از آزادی مالکیت، آزادی بیان، آزادی رفتار، آزادی کامجویی و بهره‌گیری برخوردار است هرچند که این آزادی‌ها به خود و دیگران هم ضرر برساند. مادام که شخص از حق «آزادی فردی» استفاده می‌کند، می‌تواند از راه احتکار و نیرنگ‌بازی و ربا به کسب ثروت بپردازد، دارایی به دست آمده را در راه‌های بیهوده و شرابخواری و بزهکاری به مصرف برساند و آن را از تهیدستان و نیازمندان دریغ بدارد، بدون این که کسی یا نهادی بر وی قدرتی یا نظارتی داشته باشد، چرا که وی «آزاد» است. اساس اندیشه‌های کمونیستی و جامعه‌گرایانه – بویژه افراطیون آن‌ها مانند مارکسیزم – تحدید حقوق و آزادی‌های فرد و کاهش ارزش وی، و افزودن بر تکالیف و وظایف فردی، و در مقابل، اصالت بخشی به جامعه می‌باشد افراد در این دیدگاه چیزی جز دندانه‌های ریز چرخ خردکننده جامعه نیستند، جامعه هم در حقیقت، حکومت، و حکومت هم حزب حاکم و یا ستاد مرکزی حزب می‌باشد، و چه بسا دبیرکل حزب است و بس، و این یعنی دیکتاتوری و انحصارطلبی!!

فرد جز در برخی کالاها و ابزارهای منقول حق مالکیت ندارد، نه حق اعتراض و ابراز مخالفت دارد و نه حق مشارکت در امر سیاستگذاری برای ادارهٔ کشور و ملت خود، چنانچه خودسرانه به انتقاد آشکار و یا پنهانی بپردازد، زندان، تبعیدگاه و چوبه‌های اعدام در انتظارش خواهند بود!

این بود جایگاه فلسفه‌ها و اندیشه‌های بشری و ادیان تحریف‌شده، و مواضع آن‌ها در برابر فرد و جامعه، و اما جهت‌گیری اسلام در این زمینه چگونه است؟!

موضع اسلام واقعاً منحصر به فرد و استثنایی است، نه به گروه اول متمایل شده و نه به گروه دوم، و نه به راست و نه به چپ، در هیچکدام افراط و تفریط نورزیده است.

قانونگذار این اسلام، همان آفریدگار انسان‌هاست. بنابراین، امکان ندارد قوانین و نظامی که این آفریدگار طرح‌ریزی و ارایه می‌کند، فطرت بشر را تعطیل و سرکوب نمایند و یا در جهت مخالف آن قرار گیرند. خداوند سبحان این بشر را از سرشتی مرکب و دوگانه آفریده است: در آن واحد هم فردگراست و هم جامعه‌گرا. پس فردگرایی بخشی است اصیل از کیان و طبیعت وی، بر همین اساس، شخص خویشتن دوست بوده و به اثبات و ابراز شخصیت خود تمایل دارد، و به خودگردانی کارهای شخصی‌اش علاقه‌مند است.

اما مشاهده می‌کنیم که طبیعتی مدنی و گرایشی فطری به سوی جامعه و همراهی دیگران نیز در شخصیت وی وجود دارد، از همین روست که حتی با برخورداری از خوراک و آشامیدنی‌های لذیذ و دلچسب بازهم سلول انفرادی، در نظر افراد بشر مجازاتی سخت و طاقت‌فرسا به حساب می‌آید.

نظام شایسته، تنها آن نظامی است که این هردو جنبه: فردگرایی و جامعه‌گرایی را مد نظر داشته باشد و یکی را بر دیگری امتیاز و برتری نبخشد. لذا شگفت نیست که ره آورد اسلام – که روش زندگی فطری است – نظامی است میانه‌رو و عادلانه، نه بر مبنای محوریت جامعه بر فرد ستم روا می‌دارد، و نه به خاطر فرد، به حقوق جامعه لطمه وارد می‌سازد. فرد را نه با اعطای حقوق فراوان و آزادی نامحدود، نازپرورده می‌سازد؛ و نه با تحمیل تکالیف فراوان و وظایف بیش از حد، او را تحت فشار و آزار قرار می‌دهد. بلکه فقط در حد توانایی وی برایش تکلیف تعیین می‌کند بدون این که وی را در تنگنا و سختی قرار دهد، و حقوقی برایش مقرر می‌سازد که با وظایف متناسب بوده،

نیازمندی‌هایش را مرتفع ساخته، ارزش و آبرویش را پاس داشته و انسانیت وی را مصون بدارند. بر همین اساس است که:

۱- اسلام خون فرد را محترم شمرده است و بدینوسیله «حق زندگی» فرد را پاس داشته است و قرآن اعلام کرده است که:

﴿مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا﴾ [المائدة: ۳۲].

«هرکس انسانی را بدون جرم ارتکاب قتل یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته است و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است».

قانون شریعت نیز در قتل غیر عمد دیه و کفاره، و در قتل عمد نیز قصاص را واجب کرده است، مگر این که اولیای دم از قاتل درگذرند و یا با دریافت دیه راضی گردند.

۲- و حرمت آبرو و حیثیت را مقرر نموده است، و با این کار «حق آبرومندی» فرد را پاس داشته است. مطابق این اصل، اهانت حضوری و یا تعرض غیابی به شخصیت فرد، با هر سخن و اشاره‌ای که خود ناپسند می‌شمارد، حرام است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِ﴾ [الحجرات: ۱۱].

«ای مؤمنان! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را به بازی و استهزا بگیرند، شاید آنان از این‌ها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را مسخره کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیب‌جویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند نخوانید و منامید».

﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا﴾ [الحجرات:۱۲].

«برخی از برخی دیگر بدگویی و غیبت نکنید، آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟!».

۳- و حرمت اموال و دارایی را مورد تأکید قرار داده است، و بدینوسیله «حق مالکیت» فرد را پاس داشته است. بنابراین، دست‌بردن و تصرف در اموال فرد بدون رضایت خود او حرام است، و دولت یا هیچ فرد دیگری اجازه ندارند به اموال کسی تجاوز کند و یا آن را به ناحق از او بگیرد. پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: «خون‌ها، اموال و حیثیت و آبرویتان، همانند حرمت این روز، این ماه و این سرزمین‌تان، مسلماً بر یکدیگر حرام می‌باشد»[1].

٤- و با مقررکردن حرمت خانه و مکان زندگی، حق «استقلال شخصی» هر فردی را محفوظ نموده است. براین اساس، احدی حق ندارد که در مورد امور خصوصی هیچ فردی تجسس و کنجکاوی به عمل آورد و یا با زور و بدون اجازه وارد منزلش شود، خداوند در این خصوص می‌فرماید:

﴿لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النور: ۲۷].

«به خانه‌هایی که متعلق به خودتان نیست وارد مشوید، مگر بعد از کسب اجازه و سلام‌کردن بر ساکنان آن‌ها».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ۱۲].

«جاسوسی و کنجکاوی فضولانه نکنید».

۵- و «آزادی عقیده» را برای فرد مقرر نموده است. بنابراین، واداشتن او به ترک دین خود و پذیرش اندیشه و دینی دیگر، جایز نیست:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ [البقرة: ۲٥٦].

۱- راوی آن مسلم می‌باشد.

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

﴿أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٩٩﴾ [یونس: ۹۹].

«آیا تو (ای پیغمبر) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی تا ایمان بیاورند؟!»[1].

۶- «آزادی انتقاد» در اسلام حق هر فردی می‌باشد، چرا که از جمله حقوق بدیهی هر فردی این است که نسبت به آنچه از انحرافات و کوتاهی‌ها که ملاحظه می‌کند، ابراز مخالفت کند. این کار حتی در صورتی که غیر از وی، کسی یا کسان دیگری آن را انجام ندهند، بر وی واجب است. و این همان چیزی است که اسلام آن را «امر به معروف و نهی از منکر» نامیده است.

۷- و «آزادی بیان واندیشه» را مقرر داشته است. این نه فقط حق، بلکه وظیفهٔ هر انسانی است که بیندیشد و اظهار نظر کند. اسلام به مردم فرمان داده که بیندیشند. و مادامی که اندیشیدن حق – یا وظیفهٔ – هر انسانی می‌باشد، پس هر اندیشمندی حق اشتباه هم دارد و از این بابت، سرزنشی متوجه وی نخواهد بود. اسلام مجتهد را از اجر و پاداش محروم نمی‌سازد، هرچند نظرش به حقیقت هم اصابت نکرده باشد. در همین مورد در حدیث چنین آمده است: «**المجتهد إذا أخطأ فله أجر، وإن**

۱- نکته‌ای که تذکر آن لازم می‌نماید این است که اسلام، افراد را در پذیرش یا رد اصل دین و کل برنامهٔ اسلام مختار و مجاز دانسته است نه در پذیرش یا رد بخشی از دین. توجه به این نکته از اینجا ضرورت می‌یابد که گاهی وقتی از برخی افراد مسلمان خواسته می‌شود به قوانین اسلامی مقید باشند، لا إكراه في الدين را دستاویز قرار می‌دهند و خیال خود را با آن راحت می‌سازند و لجاجت می‌ورزند. اما باید دانست که دین هم مثل سایر امور دنیوی است: به عنوان مثال می‌توان شغل کارمندی را انتخاب یا رد کرد، اما در صورت قبول کار، دیگر نمی‌توان به بهانهٔ آزادیخواهی از انجام وظایف محوله شانه خالی نمود. (مترجم)

أصاب فله أجران»[1]: مجتهد در صورت اشتباه فقط یک پاداش، و در صورتی که نظرش مطابق با حقیقت باشد، دو پاداش خواهد داشت.

بر روی این کرۀ خاکی، دین و نظامی وجود ندارد که در زمینۀ تشویق به خودورزی و به کارگیری اندیشه، و استقبال از نتایج آن – هرچه که باشد – با این اسلام، همتایی و هماوردی کند، دینی که حتی به خطای اجتهادی و استنباطی هم پاداش می‌دهد.

سپس این اندیشه‌ها و اجتهادات گوناگون در کنار هم به دور از تصادم و کینه‌توزی، همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، آن چنانکه در دوران اصحاب و تابعین آن‌ها مشاهده نمودیم. ظهور اندیشه‌ها و مذاهب گوناگون در زمینه‌های فقه، تفسیر و کلام و دیگر موضوع‌ها به دور از رد و انکار، مگر به ضرورت مناقشۀ علمی، در سایۀ همین آزادی اندیشه صورت گرفت.

۸- اسلام بر «مسئولیت فردی» صحه گذاشته و به گونه‌ای رسا و آشکار در کتابش، قرآن بر این امر پای فشرده است:

﴿كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: ۳۸].

«(سرنوشت) هرکس در گرو اعمال خود اوست».

﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«انسان هر کار نیکی که انجام دهد به سوی خود انجام داده است و هر کار بدی بکند، به زیان خود کرده است».

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الإسراء: ۱۵].

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد و به جرم کسی دیگر کیفر داده نمی‌شود».

۱- متفق علیه.

این آیات البته دنیا و آخرت انسان را در بر می‌گیرند، و انسان نه در این دنیـا و نـه در آخرت بار گناه فردی دیگر را به دوش نمی‌کشد و به جای کسی مجازات نمی‌گردد.

اسلام متناسب با این حقوق و آزادی‌هایی که به فرد بخشیده است، وظایف و تکالیفی هم نسبت به جامعه بـر عهـدهٔ وی گذاشـته اسـت، و ایـن آزادی‌هـا و حقـوق فـردی را مرزبندی و مقید نموده است، بدین صورت که باید در حدود مصلحت اجتماعی بـوده، و ضرری متوجه دیگران نسازند؛ و فرد در مواردی کـه آزادی‌هـایش بـه سـلب آسـایش و صدمه دیدن جامعه منجر شوند، حق استفاده از حقوق خود را ندارد، چـرا کـه در اسـلام ضرردیدن و ضرررساندن جایی ندارد، یعنی: انسان نباید بـه خـود و دیگـران زیـان وارد سازد. نیز چنانچه حقوق فرد و جامعه در برابـر هـم قـرار گیرنـد، رعایـت حـق اجتمـاع اولویت خواهد داشت:

(الف) آن زندگی و حیاتی که اسلام بـرای فـرد پـاس داشـته اسـت، در صـورتی کـه ضرورت حمایت و پاسداری از جامعهٔ اسلامی فداسـاختنش را ایجـاب نمایـد، بـر فـرد مسلمان واجب است که با رضایت خاطر و همراه با درخشش بـرق شـادمانی در چشـم، زندگیش را تقدیم نماید و عمیقاً باور داشته باشد که مـرگ در اینجـا حقیقـت زنـدگی و زندگی حقیقی است. همچنین اگر فردی به جان کسی دیگـر تعـرض نمایـد ماننـد قاتـل عمد، یا به حق آسایش و ثبات عمومی تجاوز کند، مانند: راهزنان، و یا از دین خارج شده و از جماعت مسلمانان بیرون رود، همانند: مرتدین، در ایـن صـورت حـق زنـدگی را از دست داده و خونش دیگر حرام نخواهد بود[1].

(ب) حق مالکیت محدود است به این که مال از راه حـلال و از چیزهـای حـلال بـه دست آید، در محل خود و درست مصرف گردد، و در صورت اقتضای ضرورت جامعـه

۱- بدیهی است که تشخیص جرم و میزان مجازات آن، بویژه در این‌گونه موارد باید از طریق قـانونی در دادگاه‌ها و با حضور هیأت منصفه و کاملاً به روش دینی و عادلانه صورت گیرد. و هیچ فـردی حـق ندارد خودسرانه خون و مال و آبروی افراد را مورد تعرض قرار دهد. (مترجم)

و تقاضای عمومی دریغ نگردد. چرا که مالکیت فرد بر اموال آنگونه که طرفداران «روش آزاد» فریاد برمی‌آورند، مطلق و بی‌قید و شرط نیست، بلکه مقید به حدود و قوانین خداوند و حقوق جامعه می‌باشد، حتی در صورت اقتضای شرایط و مصلحت عمومی، سلب این مالکیت در ازای پرداخت بهای متناسب مجاز می‌باشد. بدین خاطر که آن ثروت و دارایی در اصل از آن خداوند می‌باشد، و صاحب آن کارگزار و گماشته. به دیگر سخن: فرد در نگهداری، به کاراندازی و مصرف آن، وکیل و نمایندهٔ جامعه می‌باشد، لذا در صورت تخلف اقتصادی – اجتماعی و سوء استفاده از دارایی و ثروت، جامعه حق دارد که دست فرد را ببندد و از فعالیت وی جلوگیری نماید. همچنین جامعه در این دارایی و ثروت حقوقی دارد، برخی مانند زکات با انواع آن نوبتی و ثابت، و برخی غیر نوبتی می‌باشند، همانگونه که در حدیث آمده است: «در ثروت، علاوه بر زکات حق دیگری هم هست»[1]، برخی حقوق را هم دولت به هنگام ضرورت تعیین می‌کند.

(ج) تمام آزادی‌ها و حقوق، محدود به رعایت اصول اخلاقی، عقاید و ارزش‌های جامعه می‌باشند. بنابراین، معنای آزادی اندیشه و بیان، مجازبودن اهانت و دروغ‌پراکنی در بارهٔ اسلام و مسلمانان، ترویج کفر به خدا و پیامبر و قرآن، گمان‌افکنی در ارزش‌های والای، و گسترش عیاشی و بی‌بند و باری و هرج و مرج‌طلبی نیست و البته که آزادی فساد و قانون‌شکنی را نه عقل می‌پذیرد و نه شرع.

(د) دامنهٔ آن پافشاری و تأکیدی که اسلام در مسئولیت فردی به عمل آورده است، تا پاسخگویی و مسئولیت فرد در قبال جامعه هم کشیده شده است. چه هر فردی به ناچار در جامعهٔ اسلامی در زمینه‌ای از زمینه‌های مختلف آن، دارای مسئولیت می‌باشد. همانگونه که در حدیث صحیح آمده است: «همهٔ شما نگهبان و سرپرستید، و در قبال امور و کسان تحت سرپرستی خودتان، پاسخگو می‌باشید»[2]. لذا همانطور که حاکم در

۱- ترمذی و ابن ماجه، این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲- متفق علیه، از طریق حدیث ابن عمر رضی الله عنهما.

قبال ملت مسئول می‌باشد، پدر در قبال امور خانواده، زن در خانهٔ همسر، و خدمتکار نسبت به وظایف و امور محوله‌اش، سرپرست و مسئولند و همگی این مسئولیت‌ها در چهارچوب مسئولیت دینی قرار می‌گیرند و سهل‌انگاری و کم‌توجهی نسبت به آن‌ها جایز نیست... و فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکبر بر فرد واجب می‌سازد که نسبت به جامعه پاسخگو باشد، مراقب احوال و اوضاع آن باشد و امور آن را به دقت زیر نظر بگیرد، در اصلاح انحرافات احتمالی آن به اندازهٔ توان خود جدیت و تلاش نماید: ابتدا با قدرت و دست، اگر نتوانست با استفاده از زبان و گفتار، و اگر توانایی این را هم نداشت، به وسیله قلب، و این پایین‌ترین درجهٔ ایمان می‌باشد.

نصیحت و خیرخواهی برای تمامی مسلمانان چه خواص و چه عوام، رکن محکمی است از اسلام، و آن که به امور مسلمانان اهتمام نورزد، از آنان نیست.

مسلمان حق ندارد عافیت‌طلبانه خودم خودم! بگوید و مردم و زندگی را کنار بگذارد، و به تماشای آتش فسادی که تر و خشک را در کام خود فرو می‌برد، بنشیند و آن را با بی‌تفاوتی به حال خود رها سازد. چنین آتشی اگر به حال خود واگذاشته شود، دیری نخواهد گذشت که هم خود او و هم تمامی افراد و اموال مورد علاقه‌اش را نیز در آغوش خواهد کشید. از همین روست که قرآن می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [الأنفال: ۲۵].

«بترسید از مصیبتی که فقط ستمگران شما را گرفتار نمی‌سازد (بلکه اگر جلو ستم و ستمکار گرفته نشود، خشک و تر به گناه آنان می‌سوزد) و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات دردناک و شدید است».

در حدیث هم آمده است: «هرگاه مردم با ستمگر روبه‌رو شدند، و مانع وی نشدند، نزدیک باشد که خداوند همگی آن‌ها را به عذابی از سوی خود گرفتار سازد».

(هـ) از نشانه‌های عنایت اسلام به جامعه، همـان چیـزی اسـت کـه در شـریعت بـه «فرض‌های کفـایی» مشـهور مـی‌باشـد. بـدین صـورت کـه هرگونـه دانـش، فـن‌آوری، حرفه‌سازمان یا نهادی که در امور دینی یـا دنیـوی، مـورد نیـاز جامعهٔ مسـلمانان باشـد، فراهم‌ساختن آن بر مسلمانان واجب کفایی است، یعنی: چنانچه تعدادی کافی به این امـر اقدام نمایند، نیاز برطرف شده و بار گناه از دوش بقیهٔ مسلمانان هم برداشته خواهد شـد، در غیر این صورت همگی گناهکار و مستحق مجازات خداوند خواهند بود.

(و) مسلمانان همگی در قبـال اجـرای شـریعت اسـلام و رعایـت حـدود ایـن دیـن، مسئولیت مشترک دارند. بر همین اساس! خطاب تکلیفی خداوند در قرآن رو به جماعـت و گروه مسلمانان می‌باشد، و این فرمودهٔ خداوند ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ با ایـن صـیغهٔ جمع، مرتب تکرار می‌گردد، تا بدین وسیله بر ضرورت همبستگی و همکـاری اجتمـاعی در زمینهٔ اجرای دستورات خداوند و پرهیز از نواهی الهی، تأکید نماید. آری، همهٔ جامعـه مورد خطاب قرار می‌گیرند، هرچند که اجراکنندگان این حـدود فقـط دولـت و حاکمـان هستند، چرا که همهٔ جامعه در اقامهٔ آن‌ها مسئولند و در صورت نادیـده‌گـرفتن آن‌هـا بـه عذاب خداوند دچار خواهند شد؛ به عنوان نمونهٔ خطاب جمعی، به این دو آیه بنگرید:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸].

«دست مرد و زن دزد را (به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی) قطع کنید».

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ﴾ [النور: ۲].

«هریک از زن و مرد زناکار (مؤمن، بالغ، عاقل، حر، و ازدواج‌نـاکرده) را صـد تازیانـه بزنید».

(ز) اسلام حتی عبادت را که پیوند میان بنده و پروردگارش می‌باشد، رنـگ جمعـی و روح گروهی می‌بخشد، در همـین راسـتا مسـلمانان را بـه برگـزاری نمـاز جماعـت فـرا می‌خواند و این کار را مورد تشویق قرار می‌دهد، حتی ارزش آن را بیست و هفت درجـه

از نماز تنهایی، برتر و بیشتر اعلام کـرده اسـت، و هرچقـدر تعـداد شـرکت‌کننـدگان در جماعت بیشتر باشد، پاداش اعطایی خداوند هم به همان نسبت بیشتر خواهد بـود. فراتـر از این‌هـا پیـامبر ﷺ تصـمیم گرفـت کـه خانـه‌هـای گروهـی از مسـلمانان را بـه علـت حاضرنشدن‌شان در نماز جماعت مسجد به آتش بکشد؛ و بـه نابینـایی کـه صـدای آذان مسجد به گوشش می‌رسید، اجازه نداد که در خانه نماز بخواند و جماعت را ترک نماید. و آن قدر از کژروی و تک‌روی و حتی از مظهر آن، نفرت داشت که فرمود: «نمـاز کسـی که به تنهایی پشت صف جماعت نماز می‌خواند، پذیرفته نیست»[1] هنگامی هم کـه یـک مسلمان به صورت انفرادی و در خلوت نماز می‌خواند، همـواره جماعـت در وجـدان و درون وی خواهد بود، چه که وی به هنگام مناجات با خداوند، با صـیغۀ جمـع بـه راز و نیاز می‌پردازد، و به هنگام درخواست، او را به اسم همگان به فریاد می‌خواند:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۝٦﴾ [الفاتحة: ۵ – ٦].

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را بر راه راست ثابت‌قدم بدار».

همچنین نماز جمعه را هر هفته یکبار، و نماز عید را هر سال دو بار، تشریع نمـوده و حج را یک بار در طول عمر بر هر مسلمان که توانایی داشته باشد، واجب ساخته است. و این‌ها همه مراسم دینی و شعایری هستند که ناگزیر باید به صورت گروهی انجام پذیرند.

(ح) در زمینۀ آداب و رسوم و روش‌های برخورد، اسلام زنجیـره آدابـی اجتمـاعی را مورد تشویق قرار داده است، تا از این رهگذر مسلمان را از تنهایی و گوشه‌گیری که مورد پسند اشخاص درون‌گرا و منزوی می‌باشد، بیرون آورد. از جمله: سـلام یـا پیـام صـلح و صفا، دست‌دادن به هنگام دیدار، تشمیت (گفتن یَرحَمُکَ اللّـهُ» کسی که عطسه مـی‌زنـد، دید و بازدید، هدیه‌دادن به همدیگر، عیادت از بیماران، آرامش‌بخشیدن به مصیبت‌دیدگان، صلۀ رحم و پیوسته‌داشتن رابطه خویشـاوندی، نیکرفتـاری بـا همسـایگان، مهمانپـذیری،

۱- روایت از ابوداود.

خوش برخوردبودن در سفر و حضر، نیکی به یتیمان و نیازمندان و در راه‌ماندگان، و دیگر وظایف و رفتارهای اجتماعی، همه و همه مواردی هستند که احساس اجتماعی، اندیشهٔ اجتماعی و رفتار اجتماعی را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از زندگی مسلمان قرار می‌دهند.

(ط) و بالأخره در زمینهٔ اخلاق، اسلام مهر و محبت، همدلی و برادری، و دیگرخواهی و فداکاری را مورد تشویق و تأکید قرار می‌دهد، به همکاری در کارهای خیر و پرهیزکارانه دستور می‌دهد، به همنوایی و همبستگی و اتحاد گفتاری و رفتاری دعوت می‌کند، همچنانکه به مهرورزی و تسامح و نرمخویی، به بخشش و از خودگذشتگی و پاکبازی، احترام به قانون، و پیروی از حاکمان در کارهای پسندیده فرا می‌خواند.

در کنار این‌ها نسبت به حسدورزی، کینه‌توزی و بدخواهی، تفرقه‌طلبی و ستیزه‌جویی و دیگر صفات زشت و مهوع ناشی از خودخواهی و خودمحوری افراطی و شهوت‌دوستی، هشدار می‌دهد و مسلمانان را از این‌ها برحذر می‌دارد.

با جمع بندی کلی از مطالب عنوان شده، درمی‌یابیم که چگونه اسلام – با قانون و آموزش و پرورش – میان فرد و جامعه یا میان فردگرایی و جامعه‌گرایی هماهنگی و تعادل برقرار کرده است. نیز برایمان روشن می‌گردد که اسلام نه در لیست مکاتب فردگرا قرار می‌گیرد و نه در لیست جامعه‌گرایان، بدین خاطر که اسلام آراسته به امتیازات هردو مکتب بوده، و از نقص‌ها و کژاندیشی‌های آن‌ها پیراسته و عاری می‌باشد، چرا که اسلام هم فرد و هم جامعه را به رسمیت شناخته، و حقوق هرکدام را عادلانه مقرر نموده است، و وظایفی متناسب با حقوق برای آن‌ها تعیین نموده است. و این است میانه‌روی، و یا اگر دوست داری بگو: این است آن توازنی که اسلام با داشتن آن از دیگر مکاتب تمایز یافته است.

بخش پنجم:

واقع‌نگری

و اینک یکی دیگر از ویژگی‌های کلی اسلام که عبارت است از: «واقع‌نگری، منظورمان از واقع‌نگری چیست؟

برداشت ما از واقع‌نگری، نه آن برداشتی است که برخی از نظریه‌پردازان مادیگرا و قانونگذاران غربی از واقع‌نگری دارند و مطابق آن قرائت، تمامی چیزهای غیر حسی و متافیزیکی را انکار می‌کنند، و واقعیت را فقط چیزهای حسی و مادهٔ چهارچوب‌پذیر قلمداد می‌کنند، و غیر از این موارد – چیزهایی که وحی، عقل یا فطرت آن‌ها را اثبات می‌کند – چیزی واقعی و موجود به شمار نمی‌آورند. لذا در نظر آنان نه هستی خدایی دارد، نه انسان دارای روح می‌باشد، نه در پسِ این جهانِ مشهود و عینی، عالم غیب یا عالم نادیدنی وجود دارد و نه پس از این زندگی، زندگی نوینی در انتظار بشر خواهد بود! چرا که همهٔ این‌ها تجربه‌ناپذیر بوده و واقعیت عینی و ملموس، وجودشان را اثبات نمی‌کند.

برداشت ما مسلماً این برداشت نیست، به این دلیل که چنین قرائتی از واقع‌نگری، با وحی، فطرت و عقل مخالفت دارد. همچنین منظور ما از واقع‌بینی، پذیرش کلی واقعیت‌ها و تن‌دادن به شرایط و وضعیت موجود همراه با پلیدی‌ها و انحطاط‌های آن نیست، بی آن که تلاشی در جهت پاکسازی و بهبودبخشی به این وضع نامطلوب صورت گیرد.

هرگز، بلکه منظور ما از «واقع‌نگری» عبارت است از: نگرش دقیق به هستی موجود، از این لحاظ که حقیقتی است عینی و وجودی است تجربه‌پذیر و ملموس، و لیکن حاکی از حقیقتی برتر، و وجودی قدیمی‌تر و جاودانه‌تر از وجود خود، یعنی وجود واجب الوجود که همان خدایی است که همه چیز را آفریده و دقیقاً اندازه‌گیری و ساخته و پرداخته نموده است.

و نگرش دقیق به زندگی موجود، از این لحاظ که مرحله‌ای است آکنده از نیکی و بدی که با مرگ پایان می‌یابد، و مقدمه‌ای است برای زندگی دیگر که در آن پاداش کردار هرکسی مو به مو به وی داده می‌شود، و در وضعیت متناسب با رفتار خویش جاودانه خواهد ماند.

همچنین نگاه به انسانِ موجود، از این نظر که وی آفریده‌ای است با سرشتی دوگانه، و نفخه‌ای است از روح خدا در کالبدی از گل، متشکل از عنصر آسمانی و عنصر زمینی؛ و از این لحاظ که او مذکر یا مؤنث است و هرکدام از این دو جنس دارای ارگانیزم، گرایش‌ها و وظایف ویژۀ خود می‌باشد؛ و از حیث این که عضوی است از جامعه که نه می‌تواند به تنهایی زندگی کند و نه به طور کامل شخصیتش در جامعه ذوب می‌گردد، از این رو در درون وی میان عوامل خودخواهی و دیگرخواهی همواره کشمکش و مبارزه وجود دارد.

بر این اساس، اسلام – در رهنمودهای فکری، آموزش‌های اخلاقی، و برنامه‌ریزی‌های قانونی خود – واقعیت هستی و واقعیت زندگی، واقعیت این انسان با تمام اوضاع و احوالش را نادیده نگرفته است. زیرا در این مکتب کسی که برای انسان برنامه‌ریزی می‌کند و او را راهنمایی می‌کند و آموزشش می‌دهد، همان کسی است که قبای آفرینش را بر تن هستی و زندگی پوشانده است و همان کسی است که انسان را آفریده است، لذا او بهتر می‌داند چه چیزی وی را فربه و شایسته و چه چیزی وی را رنجور و تباه می‌سازد، نیز او بهتر می‌داند چه چیزی وی را تا جایگاه فرشتگان ترقی می‌دهد، و چه عواملی و قوانینی وی را تا حضیض چهارپایان تنزل می‌دهند:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملك: ١٤].

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال آن که او دقیق و باریک‌بین بس‌آگاهی است؟».

واقع‌نگری در این معنا، مخالف گرایش آرمانگرایی معتدل در فلسفه و اخلاق نیست، زیرا این گرایش ریشه در فطرت انسان و آرمان ترقی خواهانه و اشتیاق آن به ارزش‌ها و آرمان‌های والاست.

بدین ترتیب این اندیشه، واقع‌نگری آرمانی یا آرمانگرایی واقعی است، و از گزاف‌اندیشی آرمانگرایان افراطی، و تفریط و کوته‌بینی انسان‌های واقعگرا سالم مانده است.

رویکرد اندیشه‌ها و فلسفه‌های زمینی:

این برداشت، البته که با تمامی فلسفه‌ها، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های زمینی و قراردادی مخالف و ناسازگار است. این‌ها از سوی بشری ارایه شده‌اند که قدرت و شناخت محدودش وی را از احاطهٔ همه جانبه به وضع هستی، واقعیت زندگی و واقعیت انسان، و از آگاهی فراگیر نسبت به ریز و درشت نیازها، انگیزه‌ها، توانمندی‌ها، و تحولات انسان در هر زمان و مکان و وضعیتی ناتوان می‌سازد.

برنامه و یا نظامی که این اندیشه‌ها و فلسفه‌های زمینی، برای زندگی انسان طرح‌ریزی می‌کنند، متأثر از واقعیت و شرایط انسان در محیط و دوره‌ای معین می‌باشد، بی‌آن که وضعیت و شرایط دیروز و فردای بشر، حتی وضعیت بشر حاضر در محیط خود و یا در دیگر محیط‌های دور از دسترس که اطلاع از آن‌ها میسر نیست، در تدوین آن‌ها لحاظ گردد. از این گذشته، اینان به واقعیت این هستی پهناور که روی زمین و زیر آسمان آن زندگی می‌کنند، دسترسی ندارند و نسبت به آن در جهل به سر می‌برند. نسبت به جهان پهناوری که دانش انسان در بارهٔ مشهود و نامشهود آن در مقایسه با موارد مجهول گیتی بسیار اندک و ناچیز است.

تازه، این نقایص فقط مربوط به زمانی است که فرض کنیم این اندیشه‌ها کاملاً بی‌طرفانه و خالصانه و به دور از هرگونه تأثیرپذیری‌های نژادی یا محیطی، و بدون

تن‌دادن به فشارهای درونی و بیرونی، طرح‌ریزی و ارائه گردیده‌اند، و هیهات کـه چنـین باشد!!

بر همین اساس، نگرش این اندیشه‌ها، نظام‌ها، رهیافت‌ها یا ایدئولوژی‌ها بـه واقعیـت انسان و زندگی همواره ناقص می‌باشد، از این رو در آن‌ها گمانه‌زنی‌ها و خیالپردازی‌های بسیاری یافته می‌شود که پایهٔ واقعی و عینی ندارند.

مارکسیزم را به عنوان نمونه در نظر آورید: فلسفهٔ این مکتب بر مبنای برابری اقتصادی همگانی استوار می‌باشد، به گونه‌ای که مطابق اصل: «وظیفه هرکس به اندازهٔ توانایی او، و سهم هرکس به اندازهٔ نیاز او» - که نباید آن می‌باشد – هیچ فردی در جامعـهٔ کمونیسـتی حق دریافت بیش از حد نیاز را ندارد.

صاحبان همین اندیشه یعنی کمونیست‌ها، هرچنـد از بـیش از نـیم قـرن پـیش (اکتبـر ۱۹۱۷) حکومت را در روسیه به دست گرفتند، اما با این وجود این حکم نـه تنهـا عملـی نشد و به اجرای آن نزدیک هم نشدند، بلکه برعکس، واقعیـت و گذشـت زمـان هرچـه بیشتر آنان را از این دستور دور می‌ساخت، چرا که آنان هر از چند گاهی، به نوعی بخشی از مالکیت فردی را به ضرورت می‌پذیرفتند[1].

از جمله موارد پذیرفته‌شده و مشـهور ایـن اسـت کـه اخـتلاف «درآمـدها» در اتحـاد جمهوری‌های شوروی امری بوده است که خودشوروی‌ها منکر آن نیستند، پس کـارگران و کشاورزان و کارمندان دون پایه از صنعتگران، مهندسین و اعضای حزب و دیگـر افـراد مشابه کجا و صدرنشینان و عزیزان بهره‌مند و برخوردار کجا؟!

بدین ترتیب می‌توان گفت: که «برابری اقتصادی» که مارکسیست‌ها آزادی‌هـای فـردی را به پای آن قربانی نمودند – اندیشه‌ای است توهمی و خیالی که فاقـد پشـتوانه واقعـی می‌باشد... به همین سبب بود که مردم آزادی را باختند، و به مساوات هم دست نیافتند!

۱- بالأخره حکومت چین که یک حکومت کمونیستی است در اسفند مـاه ۱۳۷۷ بـه ناچـار تحـت جبـر واقعیت مالکیت فردی را رسماً پذیرفت. (مترجم)

غیر واقعی‌تر از این، شعاری است که کمونیست‌ها در خصوص زوال اندیشهٔ حکومت و لوازم آن اعم از پلیس، نظام قضایی، مجازات و زندان و... سر می‌دادند. تمامی این‌ها خیال‌پردازی‌ها و گمانه‌هایی هستند که تاکنون تحقق نیافته و در آینده هم مادام که انسان همین انسان باشد، عملی نخواهند شد.

اگر جامعه‌گرایان مارکسیست در اندیشهٔ خود از واقع‌بینی غفلت نموده و راه خیال‌پردازی و پندارسازی در پیش گرفته‌اند، فردگرایان هم از آفت کژاندیشی برادران – یا دشمنان – کمونیست و جامعه‌گرای خود سالم نمانده‌اند. به همین سبب برخی اندیشمندان غربی دمکراسی را به استهزا گرفته و چنین اظهار نظر کرده‌اند: دمکراسی نظامی است که جز با حکومت خدایان عملی نمی‌گردد!!

رویکرد ادیان وضعی و مقطعی:

نمونه اندیشه‌ها و فلسفه‌های زمینی، ادیان قراردادی مانند بودایی و کنفوسیوس و غیره و نیز ادیان آسمانی می‌باشد که خداوند برای مقطع زمانی محدود و ملتی ویژه و به منظور اصلاح کژاندیشی‌ها و انحرافاتی خاص تشریع نموده است و از آنجا که خداوند آن‌ها را به عنوان یک برنامه همگانی جاودان، برای تمامی افراد بشر در تمامی دوران‌ها و همهٔ محیط‌های گوناگون قرار نداده است، هر کدام رنگ و شکل زمان و مرحلهٔ خود را دارند. همچنین از آنجا که خداوند خود عهده‌دار پاسداری و ضامن بقای آن‌ها نشده است، مورد تحریف و تبدیل لفظی و معنوی واقع شده‌اند، تحریف لفظی با حذف واژه‌ها و جملات خداوند و جایگزینی واژه‌ها و جمله‌های بشری و یا حذف و بی‌توجهی کلی نسبت به آن‌ها بدون تعیین جایگزین، و تحریف معنوی از طریق تفسیر فرموده‌های خداوند برخلاف منظور او و بر مبنای آرای شخصی... که هر دو تحریف کلام و دگرگون سخن از جایگاه واقعی آن به حساب می‌آیند.

دیانت مسیحی نمونه‌ای است روشن برای آنچه ما می‌گوییم، چرا که این دین به عنوان علاجی موقت برای وضعیتی ویژه نازل شد که مثال عینی آن در کشمکش مادیگرایانه

یهود، و فاصله‌داشتن آن‌ها از روح دینداری حقیقی و از هنجارهای والای دین‌باوران، به اضافه تجاوزگری رومیان و غرق‌شدن آنان در دنیاپرستی، نمودار و متبلور می‌بود.

در این راستا با افراطی متقابل در گرایش به روحانیات به معالجه و اصلاح مادیگری افراطی پرداخت و تلاش نمود تا فروافتادگان را از باتلاق واقعیت به سوی پرگشودن در آسمان آرمانگرایی اوج دهد؛ و چه بسا که تندروی و افراط با افراطی متقابل علاج گردد، اما این چاره‌اندیشی موقت است و محدود نه جاودانی و فراگیر. و همین است راز وجود برنامه‌ها و آموزه‌هایی آرمانی در دین مسیحیت و نیز راز وجود تعالیمی دیگر در این دین که با عقل و فطرت ناسازگاری دارند و همین امر نشان می‌دهد که این آموزه‌ها ناشی از تحریف، و آمیختگی این دین با اوهام، هوس‌بازی و اهوا و بیهوده‌گویی‌های انسان‌ها می‌باشد.

برتری اسلام:

اما اسلام سخنان ماندگار خداوند برای همگی مردمان، رهنمود همگانی و جاویدان برای سرخ و سیاه و رحمت فراگیر یزدان برای جهانیان می‌باشد، و حقیقتی است که هیچگونه باطلی از هیچ جهت و ناحیه‌ای بدان راه نمی‌یابد. از این رو خداوند آموزه‌ها و دستوراتی در آن گنجانده است که در هر زمانی در هر مکانی و در هر وضعیت و حالتی برای انسان‌ها مناسب و کارآمد می‌باشند.

واقعگرایی عقیدهٔ اسلامی:

اسلام عقیده‌ای واقعی به ارمغان آورده است، زیرا این عقیده به بحث در بارهٔ حقایقی موجود در گیتی می‌پردازد، نه به خیال‌اندیشی‌ها و اوهام ذهنی. حقایقی که اندیشه‌ها آن‌ها را می‌پذیرند، روان‌ها و درون‌ها با قبول آن‌ها آرامش و آسودگی می‌یابند، و فطرت سالم به آن‌ها پاسخ مثبت می‌گوید.

عقیدهٔ اسلامی مردمان را به ایمان‌آوردن به خدایی یگانه فرا می‌خواند که با دلایل و

نشانه‌های تکوینی در جهان هستی و در درون افراد، و با دلیل تنزیلی و آیـات و حیـاتی، حقانیت خود را به اثبات رسانده است. این معبود همانند خدای افسانه‌ای نیسـت کـه در ادبیات اسطوره‌ای یونان و روم و سایر ملت‌ها از او سخن به میان می‌آید.

این خداوند یگانه را قرآن با نام‌ها و صفاتی معرفی و ستایش نموده است که همزمـان هم‌اندیشه‌های فلاسفه را اقناع می‌نمایند و هم عواطف عامه را ارضا می‌سازند، و جلال و جمال، و قدرت و رحمت را باهم گرد می‌آورند. همچنین این‌ها نام‌ها و صـفاتی هسـتند هماهنگ و سازگار با عمل خداوند سبحان در هستی و ارتباط وی با آفریدگان، چه که او خداوندی است مهربان، مهرورز، فرمانروای منزه و بی‌عیب و نقص، امنیت‌بخش، مراقب، قدرتمند، شکوهنمند والامقام، طراح هستی‌بخش صورتگر، علـیم حکـیم، بسـیار نکوکـار بخشنده، بخشایشگر آمرزنده، بردبار سپاسگزار و حق‌شناس، روزی‌بخش وهاب، پر رأفت بسیار توبه‌پذیر، دارای شکوه و جلال و اهل اکرام و ارزش‌بخش.

عقیدهٔ اسلامی به ایمان‌آوردن به پیام‌آوری فرا می‌خواند که خداونـد وی را برانگیختـه است تا نبوت‌ها و پیام‌آوری‌ها را با وی پایان بخشد، و ارزش‌های اخلاقی را با او تکمیل کند، پیام‌آوری است که همچون خود ما یک انسان است و فقط از نظر وحی با مردم فرق دارد:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«(ای پیامبر) بگو من فقط انسانی همچون شما هستم (و فرق من با شما این است) که به من وحی می‌شود».

این پیام‌آور نه خداست، نه فرزند خدا و نه فرشته، بلکه انسانی است که غذا می‌خورد و در بازارها و گذرگاه‌های عادی مردم راه می‌رود، به زندگی پرداخـت و جـان بـه جـان آفرین تسلیم نمود درست همانگونه که مردم زندگی می‌کنند و می‌میرند، خرید و فروخت و دوستی و دشمنی ورزید، صلح کـرد و جنگیـد، ازدواج نمـود و فرزنـدپرورد... او نیـز راضی و خشنود می‌گردید و خشمناک و عصبانی هم می‌شد، شادمان می‌شـد و غمگـین،

دوست می‌داشت و اظهار نفرت و بی‌علاقگی می‌کرد. سیرت پاک و رفتار والایش، پیام راه‌گشا و هدایتگرش، تأییدش از جانب خداوند، پیروزی و ظفرمندیش بر دشمنان، تأثیرش بر اصحاب و جهان پیرامونش و کتابش، همه و همه دلیل صداقت وی هستند و راستگویی وی را اثبات می‌نمایند. بویژه کتابش قرآن که مخالفان خود را با آن به مبارزه طلبید، ولی آنان از ارایه یک سوره همانند آن ناتوان ماندند. و خود اعلام نمود که این کتاب از جانب خداوند محافظت خواهد شد، و تا امروز بدون این که واژه‌ای و یا حرفی از آن تغییر کند همواره محفوظ مانده است.

این کتاب الهی قرآن است که در مصاحف نوشته شده، بر زبان‌ها جاری می‌گردد و در سینه‌ها حفظ می‌شود، کتابی که اندیشه‌ها و دل‌های مردمان را همزمان مورد خطاب قرار می‌دهد، در بیشهٔ دل آتش می‌افکند و تمامی عوامل بیم و امید و رغبت و رهبت را در درون مردم به جوش و خروش می‌آورد، هم مژده‌رسان است و هم هراس‌افکن: وعده و تهدید و ترغیب و ترهیب را باهم همراه می‌سازد، شور و اشتیاق بهشت را در دل‌ها ایجاد می‌کند، و نسبت به دوزخ هشدار می‌دهد و از آتش می‌ترساند؛ آخر فرستندهٔ این کتاب می‌دانسته که فقط علاقه‌ای محرک و هراسی بازدارنده است که انسان را به انجام خوبی‌ها تشویق می‌کند و از ارتکاب بدی‌ها به دور می‌دارد، و هیچ انگیزه‌ای با اشتیاق به پاداش خداوند، و هیچ بازدارنده‌ای با ترس از شکنجه و عذاب او برابری نمی‌کند.

و بالاخره عقیدهٔ اسلامی مردم را به اعتقادداشتن و ایمان‌آوردن به زندگی دیگری پس از زندگی کنونی فرا می‌خواند که در آن به هر مکلفی به تناسب کردار و رفتار نیک یا زشتش، ثواب یا عذاب، و بهشت یا دوزخ پاداش داده می‌شود.

ایمان به جاودانگی، علاقهٔ بشر به طولانی‌بودن عمر را تقویت می‌کند و با احساس پایداری شخصیت و جاودانگی روح که تقریباً همهٔ ادیان و اندیشه‌های شرق و غرب از مصر و هند و یونان گرفته تا دیگر جوامع و ملت‌ها بر وجود آن در انسان اتفاق دارند، مطابقت و هماهنگی دارد.

همچنین ایمان به جزای عادلانۀ الهی به صورت پاداش نیک یا مجازات اخروی در مقابل اعمال پسندیده و ناپسند دنیوی، این احساس ریشه‌دار فطری را تقویت می‌کند که جفاپیشگان و مجرمان گریخته از چنگ عدالت دنیوی، لاجرم روزی به سزای اعمال‌شان خواهند رسید و خیراندیشان خیرگستر و دادپروری که پاداشی جز گمنامی و یا شکنجه و درد و رنج ندیده‌اند، به یقین روزی مزد نیکی‌هایشان را دریافت خواهند نمود... و نیک‌سیرتان و پست‌فطرتان، پاکان و مجرمان و اصلاح‌طلبان و فسادپیشگان برابر نخواهند بود:

﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١ وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٢﴾ [الجاثية: ۲۱ – ۲۲].

«آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی به شمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند، و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!! خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، تا هرکسی در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، سزا و جزا داده شود، و به انسان‌ها هیچگونه ستمی نگردد».

و در ایمان به بهشت و دوزخ و نعمت‌ها و شکنجه‌های حسی و معنوی این دو، با واقعیت وجودی انسان سازگاری و مطابقت وجود دارد، از این لحاظ که انسان مرکب از جسم و روح است که هرکدام خواسته‌ها و نیازهای خود را دارند و از این نظر که در میان انسان‌ها کسانی وجود دارند که نعمت یا شکنجۀ روحی صِرف، برای آنان کفایت نمی‌کند، همچنانکه شماری از آنان را ثواب یا عذاب جسمانی به تنهایی راضی و قانع نمی‌سازد، بر همین اساس است که در بهشت انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و پری‌رویان سیه‌چشم وجود دارد و فراتر از این‌ها خشنودی و رضایت پروردگار حاصل می‌گردد، و در کنار این‌ها در دوزخ، غل و زنجیر، زقوم و پساب‌های چرکین و خوردنی بدمزه و

مهوعی به نام ضریع که نه ارزش غذایی و تقویتی دارد و نه گرسنگی را رفع می‌کند، وجود دارد. و دوزخیان علاوه بر این، مورد انواع رسواسازی و تحقیر و اهانت‌هایی واقع می‌شوند که دردناک‌تر و زیانبارتر و رنج‌آورتر از همهٔ این‌ها می‌باشند.

واقعگرایی عبادات اسلامی:

دین اسلام، عباداتی واقع‌بینانه به ارمغان آورده است، چرا که از آرزومندی و عطش روحی انسان برای ارتباط و پیوستن به پروردگار و معبود محبوب، کاملاً آگاه است، به همین دلیل عبادت‌هایی را بر انسان واجب ساخته است که وی را سیر و سیراب نموده و خلأ درونی او را پر می‌کنند، و در عین حال با در نظرداشتن توانایی محدود انسان، وی را به اعمالی طاقت‌فرسا و سنگین که فرد را دچار رنج و زحمت و تنگنا می‌سازند، مکلف نکرده است:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: ۷۸].

«و در دین کارهای دشوار و سنگینی بر دوش شما نگذاشته است».

(الف) اسلام وضعیت زندگی و شرایط خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی آن، و وظایفی را که از رهگذر زندگی متوجه انسان می‌شوند، همانند: رسیدگی به امور معیشتی و تلاش در جوانب زمین برای کسب روزی، همه را مد نظر قرار داده است، لذا نه تنها گوشه‌گزینی راهبانه و دیرنشینی برای عبادت را از مسلمانان نخواسته است، بلکه این انزواطلبی را حتی در صورت تمایل و خواست خود فرد هم، ممنوع اعلام نموده است؛ مسلمان فقط مکلف به انجام عباداتی است محدود که در عین این که وی را با خداوند مرتبط می‌سازند از جامعه‌اش هم جدا و گسسته نمی‌سازند، آخرتش را با آن‌ها آباد و با صفا می‌سازد، بدون آن که دنیایش با انجام آن‌ها ویران گردد. اسلام از دینداران نمی‌خواهد که تمامی زندگیشان به پرواز سبکبالانه در اوج فضای روحانیت ناب تبدیل

گردد، بلکه پیامبر ﷺ به برخی از اصحابش می‌فرمود: «ساعة وساعة»[1]: ساعتی (برای کار) است و ساعتی (برای عبادت) است.

(ب) اسلام از سرشت بی‌میلی و سرشدن و طبیعت خستگی‌پذیر انسان آگاه است، از این رو عبادات را متنوع و گوناگون ساخته است. در همین راستا برخی عبادات همانند نماز و روزه بدنی، برخی همانند زکات و صدقات مالی، و گروه سوم هم ترکیبی از مالی و بدنی هستند همانند حج و عمره. از نظر دفعات انجام عبادت هم، اسلام عبادات را به روزانه، مثل نماز، سالیانه یا موسمی مانند حج و زکات و در عمر یک بار مانند حج، تقسیم نموده است. سپس راه را برای کسانی که خواستار خیراندوزی و نزدیکی بیشتر به خداوند هستند، بازگذاشته و عبادت‌های داوطلبانه یا نوافل را به همین منظور تشریع فرموده است:

﴿فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ﴾ [البقرة: ١٨٤].

«هرکس داوطلبانه در انجام امور خیر افزون‌طلبی کند، این کار برایش بهتر و ارزشمندتر است».

(ج) اسلام با در نظرداشتن شرایط اضطراری انسان مانند سفر، بیماری و مانند این‌ها، رخصت‌ها و تخفیفاتی قایل شده است که استفاده از آن‌ها را خداوند دوست می‌دارد، مثلاً: ادای نماز در حالت نشسته یا بر پهلو خوابیده برحسب توانایی فرد، تیمم برای فرد زخمی در صورت زیان‌آوربودن استفاده از آب برای غسل و یا وضو، اجازۀ روزه‌خواری در ماه رمضان برای بیماران با وجوب قضا، اجازه روزه‌خواری به زنان باردار و شیرده در صورتی که سلامتی خود یا و فرزندانشان جای نگرانی باشد. و اجازۀ روزه‌خواری برای مردان و زنان سالخورده به شرط پرداخت فدیه به مقدار خوراک یک نفر مستمند در قبال هر روز افطار. نیز قصر و شکسته‌بودن نمازهای چهار رکعتی برای مسافر، جمع تقدیمی

۱- روایت از مسلم.

یا تأخیری میان نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشاء، و مجازبودن افطار در ماه رمضان برای مسافر. همهٔ این رخصت‌ها نتیجهٔ عنایت به وضعیت مردم و ارزیابی شرایط متغیر آنان و ناشی از آسانگیری خداوند می‌باشند، همانگونه که در آیهٔ روزه یادآور می‌شود:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان به رنج و زحمت‌افتادن شما نیست».

واقع‌بینانه‌بودن اخلاق اسلامی:

اخلاق و شیوهٔ برخورد اجتماعی در اسلام، اخلاقی است واقعی که این دین با رعایت میانگین توان عموم مردم، و پذیرش ضعف بشری و به رسمیت‌شناختن انگیزه‌ها و نیازهای مادی و روانی انسان آن را ارائه کرده است.

(الف) اسلام، پذیرش دین را به چشم‌پوشی و صرف‌نظر از ثروت و سرمایه و دست‌کشیدن از امور معیشتی مشروط نکرده است، آنگونه که انجیل از عیسی ؈ نقل می‌کند که ایشان به کسانی که می‌خواستند از وی پیروی کنند می‌فرمود: ثروتت را به فروش بگذار آنگاه از من پیروی کن[1]! و قرآن هم انجیل‌آسا نمی‌گوید: «سرمایه‌داران و ثروتمندان به قلمرو آسمان‌ها پای نخواهند گذاشت مگر زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!».

۱- توجه بدین نکته است که آنچه از مردم می‌خواهد نه ترک نعمت‌ها بلکه استفادهٔ خداپسندانه از نعمات به هنگام استفاده از آن‌ها می‌باشد. اسلام از ما نخواسته که از نعمت‌ها استفاده نکنید! بلکه دستور اسلام این است که از نعمت‌استفاده کنید اما عابدانه و شاکرانه نه خودسرانه و تجاوزگرانه، و سفارش می‌کند که مال را در کف دست قرار بده نه در دل. به نظر می‌رسد تکرار عبارت‌های انجیل و توصیه به ثروت‌گریزی و دنیاستیزی تحت عنوان زهد و تقوا که در آثار و اقوال برخی مسلمانان دیده می‌شود ناشی از نادانی و ضعف است نه از بینش و قوت، چرا که زهد حقیقی، ترک اموری است که فایدهٔ اخروی ندارد نه ثروت دنیا. (مترجم)

بلکه اسلام نیازمندی فرد و جامعه به ثروت را مد نظر قرار داده، و آن را عامل استواری و پایداری زندگی قلمداد نموده است، و دستور داده که در زمینهٔ رشد و توسعهٔ اقتصادی و پاسداری از ثروت و دارایی‌ها اقدام گردد و قرآن در بیش از یک موضع، بی‌نیازی و ثروت را منت و نعمت به شمار می‌آورد، و خداوند [در مقام ذکر نعمت‌ها و الطاف] به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلاً فَأَغْنَىٰ ۝٨﴾ [الضحی: ۸].

«و تو را نیازمند و تنگدست یافت و ثروتمند و بی‌نیازت کرد».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ثروتی به اندازهٔ ثروت ابوبکر برایم سودمند نبوده است»[۱]. و به عمرو بن عاص فرمود: «چه نکیو و زیبنده است ثروت پاک در دست انسان درستکار»[۲].

(ب) نه در قرآن و نه در سنت گفته‌های ذیل که در انجیل از قول عیسی ؑ ذکر گردیده‌اند وجود ندارد: «دشمنان‌تان را دوست بدارید... به آنانی که نفرین‌تان می‌کنند، آفرین بگویید،... اگر کسی به گونهٔ راستت سیلی زد، گونهٔ چپت را هم برایش پیش ببر... و اگر کسی پیراهنت را دزدید شلوارت را هم به او بده».

این دستورات شاید در مرحله‌ای محدود و برای اصلاح وضعیتی ویژه جایز باشند، اما هرگز نمی‌توانند به عنوان یک شیوهٔ رفتاری همگانی و همیشگی، برای تمامی مردم در تمامی دوران‌ها، محیط‌ها، و شرایط گوناگون پیشنهاد و تجویز گردند. چرا که درخواست دشمن دوستی و آفرین‌گویی به بدخواهان و نفرین‌کنندگان، از یک انسان عادی و معمولی بی‌تردید است فراتر از توانایی وی و تکلیفی است مالایطاق. از این رو اسلام به درخواست عدالت‌ورزی و دادگری در برخورد با دشمنان اکتفا کرده است:

۱- امام احمد این حدیث را از ابوهریره‌س روایت نموده است. سند آن صحیح است همانگونه که در التیسیر علامه مناوی آمده است.

۲- احمد در مسند خود و طبرانی در الکبیر این حدیث را بسند صحیح روایت نموده‌اند.

﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائدة: ۸].

«دشمنانگی قومی باعث نشود که شما رفتار غیر عادلانه در پیش بگیرید، دادگری کنید که به تقوا و پرهیزکاری نزدیکتر است».

همچنین پیش‌بردن گونۀ چپ برای کسی که به گونۀ راست سیلی نواخته است، کاری است که برای افراد تحمل‌ناپذیر است، بلکه انجام آن برای بسیاری از مردم گران و محال است، و چه بسا سرکنگبین[1] صفرا بیفزاید و بزهکاران سخت‌رو را بر نیکمردان خیراندیش جری‌تر سازد، لذا ضرورت دارد برخی اوقات و با برخی افراد، مقابله به مثل گردیده و بدی با درشتی پاسخ گفته شود و از آن‌ها گذشت نگردد، چه در این صورت به پُزدادن و گردن‌افراختن می‌پردازند و بر گردنکشی و قلدریی آن‌ها افزوده می‌گردد. شاعری عرب از دیر باز گفته است:

لـئن كنـت محتاجـا إلى الحلـم إننـي إلى الجهـل في بعض الأحـايين أحـوج

ولي فـرس للحلـم بـالحلم ملجـم ولي فـرس للجهـل بالجهـل مسرج

فمـن رام تقـويمي، فـإني مقـوم ومـن رام تعـويجي فـإني معـوج

وما كنت أرضى الجهـل خدنا وصـاحبا ولكننـي أرضى بـه حـين أحـرج

یعنی: «اگر به بردباری نیازمند هستیم، اما گاهی اوقات به نابردباری و واکنش خشن نیازمندترم. اسب حلمی که دارم با حلم لگام شده است و مرکب خشونتم با خشونت زین می‌گردد. لذا با کسی که صلاح مرا می‌خواهد، اصلاح‌طلب و آرام، و با کسی که قصد آزارم را داشته باشد، آشوب‌طلب و خشن هستم. نابردباری و خشونت را من به عنوان دوست و همراه نمی‌پسندم، اما به هنگام ناچاری و تنگنا از آن چاره‌ای نمی‌بینم».

۱- **سرکنگبین:** مرکب از: سرکه + انگبین. سکنگبین. سکنجبین. و آن مرکبی باشد از سرکه و عسل، چه انگبین بمعنی عسل است. (مصحح به نقل از لغت‌دهخدا)

بر این اساس واقع‌گرایی اسلام در تشریع درشتی در مقابل بدی، بدون اجازۀ تجاوزگری و ستیزه‌جویی، متجلی و آشکار می‌گردد. با این کار اسلام عدالت و دفع دشمنی و ستم را تثبیت و برقرار ساخته است، اما گذشت و خویشتن‌داری و بخشش بدکار را هم مورد تشویق و ستایش قرار داده است، تا آنجا که به عنوان جوانمردی و کاری شرافتمندانه و ستودنی و نه فریضه‌ای الزامی مطرح گردد. این امر در این فرمودۀ خداوند کاملاً آشکار می‌باشد:

﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [الشوری: ٤٠].

«کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است، اگر کسی (به هنگام قدرت برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی، از بدکار) گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خداست، خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد».

یا می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّٰبِرِينَ ١٢٦﴾ [النحل: ١٢٦].

«هرگاه خواستید (مجرمان و قانون‌شکنان را) مجازات کنید، تنها بدان اندازه کیفر دهید که به شما تعدی و آزاررسانی شده است (و از حد آن فراتر نروید) و اگر شکیبایی پیشه ساختید (و به خاطر خدا مجازات نکردید) قطعاً این شکیبایی برای شکیبایان بهتر خواهد بود».

(ج) از جمله جلوه‌های واقعگرایی اخلاق اسلامی این است که این نظام تفاوت‌های فردی و عملی میان مردم را به رسمیت شناخته و مد نظر قرار داده است. چه همۀ مردم از لحاظ توان ایمانی، پایبندی به فرمان‌های خداوند و دوری‌گزیدن از نواهی او، و نیز از نظر وفاداری به ارزش‌ها و آرمان‌های والا در یک سطح نیستند؛ همانگونه که حدیث مشهور

آوای سنت

جبرئیل اشاره می‌کند، دینداری دارای سه مرتبه است: مرتبۀ اسلام، مرتبۀ ایمان[1]، و مرتبۀ احسان که بالاترین آن‌ها می‌باشد. و هر مرتبه‌ای طبعاً افراد خود را دارد.

همچنین در یک تقسیم‌بندی دیگر، آنگونه که قرآن می‌فرماید مسلمانان سه دسته‌اند: آن‌هایی که به خود ستم می‌کنند، میانه‌روان، و پیشتازان در نیکی‌ها.

جفاپیشگان خودستیز آن‌هایی هستند که کم‌کاری می‌کنند، برخی واجبات را ترک می‌کنند و مرتکب برخی کارهای حرام می‌گردند.

میانه‌روان کسانی هستند که به انجام تکالیف و دوری از کارهای حرام اکتفا می‌کنند، و در عین حال به انجام امور مستحب و دوری از مکروهات بی‌توجه هستند.

پیشتاز در نیکی هم کسی است که علاوه بر انجام واجبات، سنت‌ها و مستحبات را هم رعایت می‌کند، و دوری از امور شبهه‌ناک و مکروه را هم به ترک کارهای حرام می‌افزاید. فراتر از این، چه بسا که به منظور نیفتادن در ورطۀ حرام و مکروه از برخی کارهای حلال هم چشم‌پوشی می‌کند.

این فرمایش خداوند در سورۀ فاطر به همین دسته‌بندی اشاره می‌کند:

﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ٣٢﴾ [فاطر: ۳۲].

«(ما کتاب‌های پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیدۀ خود (یعنی امت محمدی) عطاء کردیم. برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌از ای ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیک‌یها پیشتازند. این (سبقت در خیرات) واقعاً فضیلت بزرگی است».

۱- آنچنانکه اسلام‌پژوهان می‌گویند هرگاه واژه‌های ایمان و اسلام هردو به صورت جداگانه در یک جمله آورده شوند، مقصود از ایمان: عمل قلب، شخصیت درونی، جنبۀ اعتقادی و بینشی و صفات روحی، و مقصود از اسلام: شخصیت برونی، جنبۀ رفتاری، و عمل اندام‌های حتی فرد می‌باشد و ایمان و اسلام مانند روح و تن هستند. (مترجم)

این آیۀ ارزشمند، گروه‌های سه‌گانۀ فوق را – با تفاوت مراتب و درجه‌هایشان – جزو آن امتی می‌شمارد که خداوند از میان بندگانش آن را انتخاب فرموده، و کتاب آسمانی را به آن سپرده است.

(د) نکته‌ای دیگر در تکمیل این مفهوم، و آن این که نظام اخلاقی اسلام، پارسایان را مکلف نساخته است که همانند فرشتگان، بری از هرگونه عیب و نقص، و معصوم از هر گناهی باشند، بلکه در ارزیابی این نظام، انسان متشکل از گِل و روح است و در این صورت اگر روح گاهی وی را تعالی بخشد؛ گِل نیز هر بار وی را پایین می‌آورد. و برتری نیکمردان و وارستگان فقط در توبه و بازگشت به سوی پروردگار می‌باشد [نه در عدم ارتکاب گناه]، همانطور که خداوند در توصیف آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

«(پارسایان) کسانی هستند که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند و یا (با انجام) گناهان صغیره) بر خویشتن ستم کردند به یاد خدا می‌افتند، (و وعده و عید، و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند – و جز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ – و آگاهانه کاری را که انجام داده‌اند، ادامه نمی‌دهند و تکرار نمی‌کنند».

(هـ) و بالاخره از نشانه‌های واقعگرایی اخلاق اسلامی این است که شرایط اضطراری و استثنایی همانند جنگ را مد نظر قرار داده است، و به خاطر آن کارها و اموری را مجاز اعلام نموده که در حالت صلح و برقراری آرامش غیر مجاز هستند، از جمله: تخریب اماکن و ساختمان‌ها، سوزاندن درخت‌ها و...، و نیز دروغگویی و وارونه‌نمایی به منظور فریب و منحرف‌ساختن افکار دشمن در مورد حقایق لشکر اسلام، شما نفرات، جنگ‌افزارها و تاکتیک‌های عملیاتی آن. چرا که جنگ – همانگونه که در حدیث هم آمده است – نیرنگ و ترفند است.

واقعگرایی تربیت اسلامی:

تربیت اسلامی نیز تربیتی است واقع‌بینانه که با انسان آنگونه که هست برخورد می‌کند، یعنی از زاویه‌های: جسمی، فکری و عاطفی، و با عنایت به خصلت تحریک‌پذیری و گرایش‌های درونی، نیازهای روحی و میل اوج‌طلبی انسان.

یکی از صحابه – به نام حنظله – مشاهده کرد که حالت درونی و رفتاری وی در میان خانواده و خویشان، از لحاظ صفا و شادابی و احساس خشیت و هراس و احساس این که خداوند همچون دیدبانی حساس وی را می‌پاید، با حال و هوایی که هنگام حضور در نزد پیامبر ﷺ دارد، بسیار متفاوت می‌باشد. وی این حالت را گونه‌ای نفاق و دورویی قلمداد نمود، از خانه بیرون رفت و شتابان با گام‌های بلند راه را در پیش گرفت و در همان حال در بارهٔ خود می‌گفت: حنظله منافق و ریاکار شد! تا این که خدمت حضرت رسول ﷺ رسید و تفاوت حال و هوای خویش را به هنگام حضور نزد او، با حالت درون‌اش در میان خانواده، برای ایشان بیان کرد. پیامبر ﷺ اینگونه به او پاسخ گفت: «اگر شما بر همان حالتی که نزد من دارید، باقی می‌ماندید، فرشتگان در راه‌ها با شما دست می‌دادند، اما ای حنظله! ساعتی است و ساعتی»[1]. ضرب المثل عامیانه: ساعتی برای قلبت و ساعتی برای پروردگارت، از همین جا نشأت گرفته است.

اسلام براساس همین زندگی واقع‌بینانه و متوازن، مسلمانان را پرورش می‌دهد، لذا نه آن‌ها را به خود وامی‌گذارد تا این هک در ولنگاری و سرگرمی‌های پوچ کاملاً غرق گردند و در نتیجه فرصت خداپرستی برایشان باقی نماند، و نه می‌گذارد که آن قدر در تعبد و خداپرستی زیاده‌روی کنند که فرصتی برای رسیدگی به امور قلبی و شخصیت‌شان، برای آنان باقی نماند.

با این که در اندیشهٔ اسلامی، هیچ فردی خطاکار و آلوده به گناه از مادرزاده نمی‌شود، اما می‌بینیم که اسلام تأثیر محیط و خطر آن، بویژه محیط خانوادگی را یادآور می‌شود، تا

۱- روایت از مسلم.

آنجا که محیط خانواده را عامل شکل‌گیری گرایش دینی و عقیدهٔ اولیهٔ کودک می‌داند. در حدیث در این باره چنین می‌خوانیم: «هر نوزادی فطرتاً پاک و مسلمان به دنیا می‌آید، این پدر و مادرش هستند که وی را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌کنند»(۱).

بنابراین، وظیفهٔ راهنمایی فرزندان و تربیت نیکوی آنان را بر دوش پدران گذاشته است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ﴾ [التحریم: ٦].

«ای مؤمنان! خود و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینهٔ آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند».

و حضرت رسول ﷺ می‌فرمایند: «همهٔ شما مسئولید و همهٔ شما باید در قبال امور و افراد زیردست‌تان پاسخگو باشید. مرد مسئول خانواده است و باید در قبال امور و افراد خانواده‌اش پاسخگو باشد»(۲).

اسلام دوران کودکی را مهم و حساس می‌شمارد، چرا که قابلیت یادگیری، تأثیرپذیری و آمادگی تقلید در این سن فراهم‌تر و بیشتر است. بر این اساس، اسلام به پدران، معلمان و مربیان دستور می‌دهد، با آغاز سن رشد که بنابه حدیث نبوی هفت‌سالگی می‌باشد، در زمینه ادای فرایض، انجام عبادات و نیکوکاری به آموزش دینی کودکان بپردازند. همچنین دستور داده است: در سن نوجوانی که پایان ده‌سالگی می‌باشد، سختگیری احتیاط‌آمیز و جدیت حکیمانه در این زمینه به عمل آید. در این مورد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «آن‌ها را در هفت سالگی به نمازخواندن وادارید، و در ده‌سالگی آن‌ها را (در صورت خودداری) به خاطر نماز بزنید».

۱- روایت از بخاری.

۲- متفق علیه.

البته در اینجا تنبیه بدنی ذاتاً مورد نظر نیست، بلکه هدف از این کار متوجه‌ساختن فرزند به اهمیت عمل و تکلیف، و میزان جدیت پدر در درخواست ادای آن وظیفه، و حساسیت وی در خصوص اجرای دستور و عدم سهل‌انگاری در عملی‌ساختن آن می‌باشد. چرا که برخی پدران چندان سرد و سست به کودکان دستور می‌دهند که کودک اصلاً احساس نمی‌کند پدرش نسبت به اجرای فرمان حساس است. از این رو در اینجا تنبیه بدنی پیشنهاد شده تا فرد بفهمد این دستور جدی است نه شوخی، و عمل است نه گفتار.

تنبیه بدنی مطلوب این است که دردآور باشد، اما خراش و زخم ایجاد نکند و آسیب شدید به بدن نرساند. این را اسلام بنابه ضرورت و یا نیاز مقرر ساخته است، و همراه با آرمانگرایان که خواستار حذف کلی تنبیه بدنی در آموزش و پرورش هستند، در فضای اوهام و خیالات پرواز نمی‌کند. نظریهٔ حذف کلی تنبیه بدنی، اندیشه‌ای آرمانی که برای عموم محیط‌ها، افراد و شرایط مختلف کارآمد و ثمربخش واقع نمی‌شود.

ماهرترین و بهترین پدران و معلمان و مربیان آن‌هایی هستند که به تنبیه بدنی نیاز پیدا نمی‌کنند. همانگونه که خطاب به مردان در حدیث آمده است: «بهترین‌های شما در هیچ شرایطی اقدام به تنبیه بدنی نمی‌کنند». و در بارهٔ پیامبر ﷺ ثابت شده است که ایشان کودکی، زنی، کنیزی، خدمتکاری و یا حیوانی را هیچگاه کتک نزده‌اند، البته این افقی است والا و دور دست که همگان توانایی رسیدن به آن را ندارند.

واقعگرایی شریعت اسلامی:

اسلام همچنین شریعتی واقعگرایانه با خود آورده است، این شریعت در تمامی حلال‌ها و حرام‌هایی که تعیین نموده، واقعیت و شرایط موجود را نادیده نگرفته است. و این واقع‌بینی را در تمامی نظام‌ها و قوانینی که برای فرد، خانواده، جامعه، دولت و حکومت، و انسانیت وضع نموده است، مد نظر قرار داده است.

در زمینۀ تعیین حلال و حرام:

از جلوه‌های این واقعگرایی در زمینۀ حلال و حرام که بیشتر مربوط به امور فردی، چه زن و چه مرد می‌باشد، می‌توان از موارد زیر نام برد:

۱- شریعت اسلام چیزی را که در واقعیت زندگی انسان مورد نیاز باشد حرام نساخته است، همچنین چیزی را که در واقع برای انسان زیان‌آور باشد، مجاز اعلام نکرده است.

بر همین اساس، قرآن تحریم زینت‌ها و مواد پاکیزه و بهداشتی را رد می‌کند، و اعلام می‌دارد که استفاده از این‌ها برای تمامی انسان‌ها مجاز و بلامانع می‌باشد، مشروط بر این که در بهره‌گیری از آن‌ها میانه‌روی و اعتدال مورد توجه جدی قرار گیرد، و اسراف و زیاده‌روی به عمل نیاید:

﴿۞ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: ۳۱-۳۲].

«ای آدمیزاگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را بیارایید، و بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟».

۲- شریعت اسلام، گرایش فطری انسان‌ها به بازی و سرگرمی و تفریح را در نظر می‌گیرد و آن را به رسمیت می‌شناسد، لذا انواع سرگرمی ها مانند مسابقات و پیکارهای رقابتی و بازی‌های سواری و اسب‌دوانی را در صورتی که همراه با قمار و کاری حرام نباشند و راهزن قلب و مانع یاد خدا و برگزاری نماز نگردند، به ویژه در مراسم شادی و جنگ‌های شادمانی همچون عروسی‌ها و جشن‌ها، مجاز و بلااشکال اعلام نموده است. به عنوان نمونه دو زن خدمتکار نزد عایشه رضی الله عنها در

آوای سنت

خانه پیامبر ﷺ آواز می‌خواندند، ابوبکرس با دیدن این کار آن‌ها را مورد سرزنش و پرخاش قرار داد. پیامبر ﷺ فرمودند: «آن‌ها را به خودشان واگذار ای ابوبکر، این روزها، ایام جشن و سرور است»[1]. و همان روز فرمود: «بگذار یهودیان بدانند که دین ما ظرفیت و گستردگی دارد... و من دینی حقگرا و بلندنظر و اهل مدارا آورده‌ام»[2]. یا به چند نفر حبشی شمشیر باز اجازه داد تا در مسجدش به شمشیربازی بپردازند، و به همسرش عایشه اجازه فرمود بازی آن‌ها را تا هر زمانی که خود می‌خواهد تماشا کند.

همچنین شریعت اسلامی واقعیت شخصیتی زنان و علاقهٔ فطری آنان به زینت‌ها، و تمایل عمیق آن‌ها به خودآرایی و تجمل را مد نظر قرار داده است، از همین رو برخی امور را که بر مردان تحریم نموده است، برای زنان مجاز و حلال اعلام کرده است، از جمله استفاده از لوازم آرایشی، مانند: زیورآلات طلا و پوشاک حریر و ابریشمی.

۳- از دیگر جلوه‌های واقعگرایی شریعت اسلامی این است که این شریعت نیازهای اضطراری و ضرورت‌ها را – که به انسان روی می‌آورند و وی را در فشار و تنگنا قرار می‌دهند – به گونهٔ باید و شاید مورد توجه و ارزیابی قرار داده است؛ در همین راستا استفاده از چیزهای تحریم‌شده را به قدر ضرورت و رفع نیاز مجاز اعلام نموده است. فقهای شریعت با استناد به آیاتی که خوردنی‌های حرام را بیان می‌کنند، مقرر نموده‌اند که «ضرورت‌ها و نیازهای اضطراری، امور غیر قانونی و ممنوع را مجاز می‌سازند». از جمله این آیه:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٧٣﴾ [البقرة: ۱۷۳].

۱- روایت از بخاری و مسلم.

۲- احمد در مسند خود آن را روایت نموده است.

«خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه غیر نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن گفته شده باشد (و به نام بتان و شبیه آن‌ها سر بریده شود) بر شما حرام کرده است. ولی آن کس که مجبور شود (به خاطر حفظ جان از آن چیزهای حرام بخورد) در صورتی که علاقه‌مند (به خوردن و لذت‌بردن از چنین چیزهایی نبوده) و متجاوز (از حد رفع نیاز و سد جوع هم) نباشد، گناهی بر او نیست. بی‌گمان خداوند بخشنده و مهربان است».

٤- از دیگر نمادهای واقعگرایی شریعت این است که با آگاهی و شناخت در مورد ناتوانی و ضعف انسان در برابر بسیاری از کارها و چیزهای حرام، مرز ورود به قلمرو آن‌ها را کاملاً مسدود ساخته است. از این رو به هراندازه چه کم و چه زیاد آن‌ها را تحریم کرده است، از جمله: در بارۀ شراب، چرا که اندک به بسیار می‌کشد و تخم مرغ دزدی به شترمرغ دزدی منجر می‌شود، همچنین به منظور ممانعت از فراهم‌آمدن ابزارها و شرایط گناه، و با اطلاع از واقعیت‌ها و ضعف خویشتن‌داری در بسیاری از مردم به هنگام بازبودن راه‌های حرام، در یک اقدام پیشگیرانه هر کاری را که به نوعی مقدمات هنجارشکنی را فراهم کند و به امری حرام منتهی گردد، حرام و غیر مجاز به شمار آورده است. تحریم خلوت با زنان نامحرم، به منظور بستن روزنه‌ای که از طریق آن بادهای زیان‌آور و شرّگستر وزیدن می‌گیرند و امکان مسدودنمودن آن وجود نخواهد داشت، از همین باب می‌باشد. نمونۀ دیگر، تحریم چشم‌چرانی و نگاه‌های شهوانی به جنس مخالف می‌باشد. چرا که چشم جاسوس و خبرچین قلب است و نگاه شهوانی آغازگر فتنه؛ چنانچه شاعر در گذشته چنین گفته است:

کل الحوادث مبدأها من النظر   ومعظم النار من مستصغر الشرر

«نقطۀ آغازین تمامی، حوادث، نگاه می‌باشد، و آتش‌سوزی‌های گسترده از جرقه‌های کوچک ناشی می‌شوند». و احمد شوقی در عصر کنونی می‌گوید:

نظرة، فابتسامة، فسلام   فكلام، فموعد، فلقاء!

«نخست نگاهی، سپس لبخندی و همینگونه سلامی و کلامی، و آنگاه موعدی و ملاقات و دیداری!».

در قوانین ازدواج و خانواده:

۵- و از دیگر مظاهر واقعگرایی شریعت اسلامی این است که به نیرومندی انگیزۀ جنسی انسان‌ها عنایت ورزیده و آن را پشت گوش نینداخته است، و با چشم اهانت‌آمیز و تحقیرکننده و عینک پلیدی به آن نمی‌نگرد، همانگونه که در برخی اندیشه‌ها و مکاتب چنین است. در عین حال در اندیشۀ اسلامی در شأن یک انسان نیست که اختیار خود را یکسره به غریزه اش بسپارد و به صورت غلام حلقه به گوش آرزوهای درونی‌اش درآید، آنگونه که برخی فلسفه‌ها می‌گویند... برای اشباع انگیزۀ جنسی، اسلام روشی پسندیده و پاک که در بردارندۀ بقای نسل، کرامت انسان و برتری بشر از حیوان می‌باشد، ارائه کرده است. این روش عبارتست از «نظام ازدواج» که قرآن پس از بحث در مورد زنانی که خداوند ازدواج را با آنان تحریم نموده، و زنانی که تحت شرایطی خاص و از طریق شرعی، ازدواج با آن‌ها را مجاز اعلام نموده است، به این امر اشاره می‌کند. سپس در ادامه می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾ [النساء: ٢٦ – ٢٨].

«خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند، و توبۀ (لغزش‌ها و بزهکاری‌های پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه و حکیم است. خداوند می‌خواهد

توبهٔ شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پـاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و بـه سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تـا همچـون ایشـان شـوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده، کار را بر شما آسـان کنـد (چـرا کـه او می‌داند که انسان در برابر غرایز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضـعیف آفریـده شـده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد)».

مراد از ضعف انسان در این آیه، ناتوانی وی در برابر غریزهٔ جنسی می‌باشد.

چندهمسری:

مجازبودن چندهمسری براساس همین دیدگاه واقعبینانه نسبت بـه زنـدگی و انسـان است. همانگونه که اسلام این امر را تشریع نموده است.

وقتی در میان زنان کسانی هستند که به بیماری‌هائی سخت دچار می‌شـوند و بیمـاری آن‌ها مدت زیادی به طول خواهد انجامید، یا هستند زنانی کـه دورهٔ قاعـدگی یـا عـادت ماهیانهٔ آنان یک سوم ماه یا بیشتر ادامه پیدا می‌کند، یـا برخـی از آنـان سـردمیل بـوده و رغبت چندانی به مسائل زناشویی از خود نشان نمی‌دهند و جز با زحمت و اکراه به مـرد روی نمی‌آورند، و از سوی دیگر، مادام که همهٔ مردان خویشتن‌داری لازم و توانایی مهـار امیال‌شان را ندارند، در این صورت چرا به آن‌ها اجازه ندهیم به ایـن کـه در نهـانی‌هـا و تاریکی‌ها، به جستجوی حرام بپردازند، به صورت آشکار و قانونی از راه ازدواج حلال و آبرومندانه نیاز خود را برطرف سازند؟!

هنگامی که این امکان وجود دارد که برخی از زنان به بیماری نـازائی دچـار باشـند، و برخی مردان هم علاقهٔ شدیدی بـه فرزنـدپروری و داشـتن اولاد دارنـد، چـرا بـه جـای شکستن دل زن با طلاق، یا سرکوب گرایش مرد به داشتن اولاد از طریق تحـریم ازدواج

مجدد، اجازه ندهیم که مرد از طریق ازدواج با زنی دیگر که قابلیت فرزندآوری دارد، علاقهٔ خود را به پدرشدن و برخورداری از فرزند، شکوفا و عملی سازد؟

از نگاهی دیگر، چنانچه عموماً و به ویژه پس از پایان جنگ‌ها، تعداد زنان و دختران آمادهٔ ازدواج بیشتر از تعداد مردان و پسرانی باشد که توانایی لازم برای ازدواج را دارند، در این صورت برای تعداد اضافی فقط پذیرش یکی ازین سه راه پیشنهادی وجود دارد:

۱) دختر جوان، بدون شوهر و به صورت مجردی، و محروم از حق خود در زمینهٔ اشباع عاطفهٔ همسری و مادری، عمر خویش را در میان خانواده‌اش سپری نماید. حال آن که این عواطف، عواطفی فطری هستند که خداوند آن‌ها را در وجود وی به ودیعت نهاده است و به آسانی برای وی قابل چشم‌پوشی نیستند و چاره‌ای در دفع آن‌ها نمی‌بیند.

۲) راه دیگر، جستجوی فرصت‌های نامشروع و دور از دید خانواده، جامعه و اخلاق می‌باشد.

۳) راه سوم ازدواج با مردی متأهل است که آبروی وی را پاس می‌دارد، و میان او و هوایش عادلانه رفتار می‌کند.

اما در مورد راه اول باید گفت: که در این راه به تعدادی از زنان بدون هیچگونه جرم ارتکابی، ظلم بسیار بزرگی روا داشته می‌شود، چرا که آنان داوطلبانه و با اختیار خود به دنیا نیامده‌اند.

راه دوم: تجاوز و جفاست به حق زن، جامعه و اخلاق. و راهی است که – متأسفانه – غرب آن را در پیش گرفته است، بدینگونه که چندهمسری را غیر قانونی و ممنوع و تعدد معشوقه‌ها را مجاز و بلامانع اعلام کرده است، یعنی جبر واقعیت آن‌ها را به پذیرش تعدد وادار ساخته است، اما تعددی غیر اخلاقی و غیر انسانی، چرا که مرد در سایهٔ این تعدد معشوقه‌ها به کامجویی و لذتجویی خود جامهٔ عمل می‌پوشاند، بدون این که وظیفه‌ای متوجه او شود و یا پیامدهای ناشی از این تعدد را عهده‌دار گردد.

اما پیشنهاد سوم یگانه راه چارۀ عادلانه، پاک، انسانی و اخلاقی است، و این است آن راهی که اسلام به ارمغان آورده است.

طلاق:

٦- از دیگر نمونه‌های واقعگرایی شریعت اسلام، این است که طلاق را به هنگام غیر ممکن شدن وفاق و سازگاری مجاز می‌شمارد. این امر، به رغم ارزش والایی است که اسلام برای رابطۀ همسری قایل است و آن را «میثاق غلیظ»[1] یعنی پیمانی بسیار استوار قلمداد می‌کند، درست همان تعبیری که در مورد مقام نبوت به کار می‌برد. و به رغم این است که اسلام اصل را در زمینۀ طلاق، هشدار و تحریم به حساب می‌آورد. چنانکه دلایل در قرآن و سنت همین را می‌رسانند: خداوند در بارۀ زنان نافرمان و ناسازگار می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلاًۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء: ٣٤].

«پس اگر از شما اطاعت کردند (تربیت تنبیه سه‌گانۀ: نصیحت، خودداری از همبستری، و تنبیه‌بدنی مناسب را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجویید (و نبویید و بدانید که) بیگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است (و از حدودشکنان تجاوزگر انتقام خواهد گرفت».

١- خداوند در آیۀ ٢١ سورۀ نساء می‌فرماید: ﴿وَأَخَذۡنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ٢١﴾ و پیمان محکمی از شما گرفته‌اند. همچنین در بارۀ پیامبران در آیه هفتم سورۀ احزاب می‌فرماید: ﴿وَأَخَذۡنَا مِنۡهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظٗا ٧﴾ از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم.

قرآن جدایی‌افکندن میان زن و شوهر را کار جادوگران کافر محسوب می‌کنـد[۱]. و در حدیث هم آمده است: «**أبغض الحلال إلى الله الطلاق**»[۲] مبغوض‌ترین حلال در نظر خداوند طلاق می‌باشد.

با این وجود، واقعیت‌ها نشان می‌دهند که برخی پیوندهای ازدواج شانس توفیق ندارند، و اسلام به مردان دستور داده است چنانچه احساس نارضایتی و ناخرسندی نمودند، به این احساس پاسخ مثبت ندهند و آن را مبنای تصمیم‌گیری برای طلاق قرار ندهند، بلکه شکیبائی پیشه سازند و به امید بهبودی اوضاع به انتظار بنشینند:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ١٩﴾ [النساء: ۱۹].

«و با زنان خود به طور نیک و شایسته (در گفتار و کردار) معاشرت کنید، و اگر هم نسبت به آنان (به جهاتی) احساس ناخرسندی و کراهت کردید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد».

همچنین به مردان دستور می‌دهد که به منظور اصلاح زن بدخو و نافرمان تمامی راه‌ها و ابزارها ممکن را به کار گیرند تا این که وفاق و همراهی در پیش گیرد و متوجه مسئولیت خود گردد، و به جامعه و اطرافیان هم دستور می‌دهد که به منظور برقراری سازش و اصلاح از طریق تشکیل یک «نشست خانوادگی» پا پیش نهند، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

۱- بنابه این فرموده خداوند: ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ﴾ [البقرة: ۱۰۲] «از ایشان چیزهایی آموختند (و در راهی از آنان استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند».

۲- ابوداود آن را روایت کرده است.

﴿فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآ﴾ [النساء:۳۵].

«داوری از خانوادۀ شوهر، و داوری از خانوادۀ زن (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند».

با وجود این‌ها گاه اتفاق می‌افتد که نفرت ریشه می‌دواند [۱]، دامنۀ اختلافات گسترش می‌یابد و تمامی ابزارها و روش‌های اصلاح و داوری و سازگاری و آشتی بی‌نتیجه و عقیم می‌مانند، در چنین حالتی، دیگر تنها راه چاره فقط طلاق و جدایی خواهد بود، هرچند که ناگوار و تلخ باشد، اما داغ‌کردن آخرین دواست. و این ضرب المثل چه درست می‌گوید: (إن لم یکن وفاق، ففراق): «اگر همدلی و همراهی میسر نبود، چاره در فراق است». و گرنه کار به جایی می‌کشد که حکما در توصیف آن چنین گفته‌اند: «یکی از بزرگترین مصیبت‌ها همنشینی و همراهی با کسی است که نه با تو به توافق می‌رسد و نه از تو جدا می‌شود» و نیز همانگونه که متنبی می‌گوید:

۱- در صحیح مسلم حدیثی هست که دریغم می‌آید آن را نقل نکنم: «شیطان تختش را بر روی آب قرار می‌دهد و مأمورانش را به میان مردم روانه می‌سازد. [بعد مقرر می‌کند که] والاترین آن‌ها در نظر وی کسی خواهد بود که فتنه‌انگیزتر باشد. یکی از آن‌ها در گزارش فعالیت خود می‌گوید: آنقدر فلانی را وسوسه کردم تا فلان کار و فلان کار حرام را مرتکب گردید. شیطان می‌گوید: این‌ها چیزی نیستند [و همین طور دیگران را در می‌کند] تا این که یکی از راه می‌رسد و اینگونه گزارش می‌کند: من دست از فلانی برنداشتم تا بالاخره میان وی و همسرش جدایی افکندم. ابلیس فوراً وی را به نزد خود خوانده و در کنار دستش می‌نشاند و وی را به عنوان ملازم انتخاب می‌کند، آنگاه خطاب به او می‌گوید: آفرین بر تو، واقعاً به تو باید گفت سرباز لایق!». به راستی پلیدی و شناعت و شقاوت یک فرد تا کجا باید باشد که پلیدترین موجود گیتی با علاقه‌ای اینگونه بر گردن وی مدال افتخار (و در اصل ننگ و عار) بیاویزد! آیا همین زنگ خطر کافی نیست که ما را از دخالت‌های بیجا و و فضولی‌های شیطان‌پسندمان در امور خانوادگی دیگران بازدارد؟! (مترجم)

ومـن نکـد الـدنیا عـلی الحـر إن یـری عـدوا لـه مـا مـن صـداقته بـد!

«از جمله مرارت‌های دنیا برای آزاده این است که مجبور شود با دشمنش رفاقت و همراهی نماید».

واقعگرایی شریعت:

جبر واقعیت، مسیحیت معاصر را به پذیرش حق طلاق وادار ساخت. برخلاف آن که در انجیل به شدت مورد تحریم قرار گرفته است و نیز برخلاف هجوم‌های دیوانه‌واری که مسیونرها و بنگاه‌های تبشیری مدت‌های درازی از دیرباز علیه اسلام، دینی که طلاق را مجاز شمرده است، به عمل می‌آوردند. اما ناگهان تحت فشار شرایط، مجبور به پذیرفتن آن شدند حتی به صورتی گسترده‌تر و همراه با زیاده‌روی خفت‌بار. و بدین ترتیب آخرین پایگاه مسیحیت افراطی و سختگیر در این زمینه به تازگی سقوط کرد و حلال‌بودن طلاق را اعلام نمود. این امر در کلیسای کاتولیکی رم که مطابق شریعت آن طلاق به هر علتی، ولو با خیانت ناموسی آشکار یعنی زنا، ممنوع و حرام بود، اتفاق افتاد.

بدینگونه شریعت خداوند بر خیالات بندگان نصرت یافت.

در قوانین اجتماعی، مجازشمردن مالکیت فردی:

۷- از دیگر نشانه‌های واقعگرایی شریعت اسلامی در زمینهٔ اجتماعی و اقتصادی عبارتست از این که این شریعت با به رسمیت‌شناختن انگیزه فطری و ریشه‌دار موجود در درون انسان یعنی واقعیت مالکیت دوستی، اصل مالکیت فردی و حقوق ناشی از آن همچون: حق تصرف و استفاده از دارایی و حق ارث را تصویب نموده است. در عین حال واقعیت دیگری را که عبارت از جامعه و حقوق آن، و نیازهای اقشار آسیب‌پذیر و نیازمند آن می‌باشد، فراموش نکرده است. بر همین اساس این مالکیت را به قیود گوناگونی مقید ساخته است: در گردآوری ثروت، در توسعهٔ آن، در بهره‌گیری از آن، و در استفاده از آن. و در این

ثروت و دارایی‌ها برای خداوند و مردم حقوقی مقرر ساخته است که نخستین آن‌ها زکات می‌باشد، و البته برخلاف آنچه که بسیاری گمان می‌کنند، زکات آخرین حق موجود در ثروت نیست.

به تجربه اثبات شده و واقعیت‌های ملموس هم شهادت می‌دهند که انگیزۀ فردی در پیشرفت زندگی و فن‌آوری و تولید بالا، و رشد توانایی‌های ابتکاری و اختراعی، و فراهم‌آوردن امکانات، نقض فعال و چشمگیر خاص خود را دارد، تا آنجا که مارکسیست‌های روسیه و دیگر نقاط جهان – تحت فشار شدید واقعیت تجربه شده – به عقب‌نشینی از بخش‌هایی از تئوری‌های جزم‌اندیشانه و خشک خود مجبور شدند، و شکست‌خورده و سرافکنده از آن‌ها دست برداشتند و بخش‌هایی از مالکیت و سوداندوزی فردی را مجاز اعلام نمودند، و بدین ترتیب یک بار دیگر قوانین فطری خداوند بر اوهام بشری برتری یافت.

مشروعیت حدود و قصاص و تعزیر:

۸- و از دیگر جلوه‌های واقعگرایی شریعت اسلامی عبارت است از این که این شریعت در جهت پاکسازی جامعه از ابزارهای بزهکاری، و پرورش افراد براساس زندگی عاری از انحراف، با تمام توان به فعالیت و تلاش پرداخته است؛ اما در عین حال به عامل بازدارندۀ اخلاقی اکتفا نکرده است، هرچند که به شدت بر آن پای می‌فشارد؛ و به تربیتِ تنها بسنده نکرده است، هرچند آن را یک فریضه و ضرورت دینی و اجتماعی به حساب می‌آورد؛ زیرا در میان مردم همواره افرادی وجود دارند که فقط با تنبیه مؤثر و مجازات بازدارنده دست‌بردار خواهند شد، و موعظۀ حسنه و پند و اندرز راهگشا برای آنان کفایت نمی‌کند. بنابراین، از وجود سوط[1] سلطان در کنار صوت قرآن چاره‌ای نیست، حتی از عثمان ﷺ چنین نقل

۱- سوط: شلاق.

شده است: «**إن الله لیزع بالسلطان مالا یزع بالقرآن**» «خداوند چیزهایی را به وسیلۀ قدرت از میان برمی‌دارد که با قرآن از میان برنمی‌دارد».

بر همین اساس است که شریعت به وضع کیفرهایی چون: حدود، قصاص و تعزیرات اقدام نموده است، برخلاف خیال‌اندیشانی که خواستار لغو مجازات اعدام برای آدمکش بیچاره و بی‌پناه! هستند، بدون این که مصیبت وارده به مقتول و خانوادۀ وی، و آه و اندوه و تلفات ناشی از این امر، و از سوی دیگر، تهدید آرامش و آسایش جامعه را در نظر آورند!! یا آن‌هایی که به گمان ترحم در حق مجرم دزد، حد سرقت را معطل می‌گذارند! ترحم به دزدی که نه به خود و نه به دیگران رحم نکرده است، دزدی که مقررات عمومی را زیر پا نهاده، به اموال مردم دستبرد زده و آسایش اجتماعی را تهدید نموده است، و ریختن خون بی‌گناهان و کشتن زنان و کودکان – در راه عملی‌ساختن اهداف خود، و تلاش برای گریز از چنگ عدالت – برای وی چندان مهم نبوده است!

در بارۀ قصاص خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ۝١٧٩﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است. باشد که تقوی پیشه کنید».

و در مورد دزدی:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ۝٣٨﴾ المائدة: ۳۸].

«دست مرد دزد و زن درد را به کیفر و عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند (بر کار خود) چیره (و در قانونگذاری خویش) حکیم است».

ازدلایل واقعگرایی در تشریع:

در زمینه واقعگرابودن شریعت اسلامی می‌توان از بسیاری امور کلی که در اصول،

قواعد و گرایش‌های بنیادین آن مشاهده می‌شوند، نام برد. از جمله این قواعد یا اصول:

۱- آسانگیری و رفع حرج.

۲- رعایت شیوۀ مرحله‌ای و تدریجی.

۳- کوتاه‌آمدن از آرمان‌های والا و پذیرش واقعیت موجود به هنگام ضرورت.

آسانگیری و رفع حرج:

آسانگیری همانند شیرۀ غذایی موجود در شاخه‌های درخت زنده، در تمامی پیکرۀ شریعت جریان دارد. مبنای این آسانگیری، عنایت به ناتوانی انسان، فزونی تکالیف و تعدد مشغله‌ها و دغدغه‌های وی و نیز اطلاع از فشار زندگی و مقتضیات ناشی از آن می‌باشد. دلیل دیگر این آسانگیری این است که پایه‌گذار و شارع این دین اهل رأفت است و مهرورزی، و لذا نه تنها رنج و سختی بندگانش را نمی‌خواهد، بلکه برعکس خواستار خیر و بهروزی و بهبودی حال و مال آنان در دنیا و آخرت می‌باشد.

همچنین می‌دانیم این دین ویژۀ طبقه‌ای مشخص، مرزهای معین و یا دوره‌ای محدود نیست، بلکه برای تمامی مردم، در همۀ سرزمین‌ها و در تمامی دوران‌ها و نسل‌ها آمده است. و طبعاً نظامی که دارای چنین مارک گستردگی و عمومیتی باشد، ناگزیر باید راه نرمی و آسانی و عدم سخت‌گیری در پیش گیرد، تا گنجایش و ظرفیت لازم را برای نفوذ در میان تمامی مردمان پیدا کند، هرچند از نظر مکانی و زمانی و حالات شخصیتی ناهمگون باشند.

و این چیزی است که هر اسلام‌شناسی، آن را عملاً احساس و لمس می‌کند. چرا که قرآن قابل درک است و عقیدۀ اسلامی هم قابل فهم و زود هضم، و همچنین شریعت هم قابل اجرا و عملی‌ساختن می‌باشد و تکلیفی که فراتر از توانایی مکلفین باشد در آن دیده نمی‌شود، چگونه این امر امکان دارد در حالی که قرآن در بیش از یک آیه این حقیقت را اعلام نموده است که:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦].

«خداوند به هیچکس جز به اندازۀ توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

﴿لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٣٣].

«هیچکس موظف به یش از مقدار توانایی خود نیست».

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ [الطلاق: ٧].

«خداوند هرکس را فقط به اندازۀ امکاناتی که به وی داده است، مکلف می‌سازد».

نیز در همین راستا به مؤمنان می‌آموزد که از پروردگارشان اینگونه درخواست نمایند:

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ﴾ [البقرة: ٢٨٦].

«پروردگارا! آنچه را که توانایی آن را نداریم، بر دوش ما مگذار».

در مورد همین دعا در حدیث صحیح آمده است که خداوند این درخواست ایشان را پذیرفت.

قرآن هرگونه تنگناآفرینی و نیز مشقت‌سازی و رنج‌آوری را از این شریعت نفی نموده و در مقابل، سازگاری و آسانگیری آن را مورد تأکید و اثبات قرار داده است. خداوند در ضمن بحث از رخصت روزه مجازبودن افطار برای افراد بیمار و مسافر می‌گوید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و در پایان آیۀ طهارت پس از صدور اجازۀ تیمم برای کسانی که دسترسی به آب ندارند، چنین می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: ٦].

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر او را به جای آورید».

و در اواخر سورهٔ حج می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: ۷۸].

«خدا شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است (و به شما شخصیت و عظمت بخشیده است) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است».

و در سورهٔ نساء پس از مجاز اعلام‌کردن ازدواج با کنیزان، برای کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاد را ندارند، می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡ﴾ [النساء: ۲۸].

«خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند».

و در سورهٔ بقره پس از تشریع عفو در قتل برای کسی که خود بخواهد، می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان».

احادیث نبوی نیز این گرایش قرآنی به آسانگیری و تساهل را مورد تأکید قرار می‌دهند از جمله: «من با دین حقگرا، آسانگیر و اهل مدارا برانگیخته شدم»[۱]، «شما به عنوان امتی آسانگیر انتخاب شده‌اید نه امتی تندخو و سخت‌گیر» و هنگامی که ابوموسی و معاذ رضی الله عنهما را برای مأموریت دعوت به کشور یمن فرستاد به آنان چنین فرمود: «خوش‌برخورد و آسانگیر باشید و مشکل‌تراشی و زحمت‌آفرینی نکنید، همواره مژده‌رسان و امیدبخش باشید و نفرت و بدبینی ایجاد مکنید».

۱- راوی آن امام احمد می‌باشد.

و نشانهٔ بارز پیامبر ﷺ در کتاب‌های یهودیان و مسیحیان عبارت بود از این ویژگی‌ها: آسانگیر، گشایندهٔ بند و زنجیر، آزادی‌بخش و بردارندهٔ بارهای سنگین جهالت از دوش مردمان که دینداران ادیان گذشته را به رنج و سختی دچار ساخته بود؛ خداوند در همین مورد می‌فرماید:

﴿يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]. «(اوصاف پیامبر را) که نامش را در تورات و انجیل می‌بینند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت‌های پاک را برایشان حلال می‌گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می‌نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده‌ی آنان بود، از آنان رفع می‌کند».

و از جمله دعاهای قرآنی که خداوند به مؤمنان آموخته است، این دعاست:

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾ [البقرة: ۲۸٦].

«پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار آن چنانکه (به خاطر گناه و طغیان) بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی».

با این توضیحات، دیگر تشریع رخصت‌ها به هنگام وجود اسباب، جای شگفتی نخواهد بود. از جمله می‌توان به مجازبودن تیمم برای کسانی که به علت داشتن زخم و یا سرمای شدید، استفاده از آب برایشان زیان‌آور می‌باشد و مواردی دیگر از همین قبیل اشاره نمود؛ این رخصت به دلیل این فرمودهٔ خداوند می‌باشد که:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء: ۲۹].

«خود را مکشید و جان خود را به خطر میندازید. بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود)».

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

«خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید».

همچنین مجازشمردن نماز در حالت نشسته برای کسانی که نمازخواندن در حالت ایستاده آن‌ها را به رنج می‌اندازد، و نماز اشاره‌ای در حالت درازکش و بر پشت خوابیده، برای کسانی که نشسته نمازخواندن برای آن‌ها با اذیت و دشواری همراه است، از جملۀ همین رخصت‌ها می‌باشند.

نمونۀ دیگری از این آسانگیری‌ها، اجازۀ افطار به زنان باردار و شیرده، در صورت ترس از سلامتی خود و یا فرزندشان می‌باشد. نیز اجازۀ افطار برای مسافران و افراد بیمار، و اجازۀ قصر و جمع نماز به هنگام مسافرت.

در حدیث آمده است که «خداوند دوست دارد که رخصت‌های تشریعی او به کار گرفته شوند، همانطور که دوست ندارد از فرمان وی سرپیچی شود»[1].

پیامبر هم سخت‌گیری و تنگ‌نمودن عرصه بر خود، و روزه را به هنگام سفر و با آگاهی از شدت مشقت و نیاز انسان به افطار رد نموده‌اند و در این مورد فرموده‌اند: «روزه‌گرفتن در سفر، نیکو نیست»[2].

با توجه به همین مطلب از جمله قاعده‌های بنیادی فقهی پذیرفته شده در تمامی مذاهب اسلامی این قاعدۀ ارزشمند می‌باشد که «رنج و مشقت، موجب آسانگیری خواهد بود». و این اصلی است که در بخش‌های گوناگون فقه، شاخه‌های بسیار و فروع فراوانی دارد. علامه ابن نجیم حنفی در مورد فروع این قاعده و یا تأکید بر آن مطالبی بیان

۱- روایت از امام احمد، [با عنایت به این که شرط صداقت در محبت، علاقه‌مندی به اشخاص و امور مورد علاقۀ محبوب می‌باشد، و مطابق این حدیث هم خداوند استفاده از رخصت‌های شرعی را دوست دارد، جای تعجب است که قشیری نسخه‌ای دیگر برای مریدان می‌پیچد و در مقام توصیه به آنان، استفاده از رخصت‌های شرعی را نشانۀ دون همتی و ضعف و عهدشکنی مریدان می‌شمارد! ن. ک به «الإعتصام» شاطبی ج ۱ صص ۱۵۳ – ١٦٩]. (مترجم)

۲- روایت از بخاری.

داشته‌اند که فرصت اثبات آن‌ها در اینجا فراهم نیست و کسانی که خواهان تفصیل و بررسی گسترده هستند می‌توانند به همانجا مراجعه نمایند[1].

موارد بسیاری هستند که شریعت اسلامی آن‌ها را به عنوان سبب‌های آسانگیری و تخفیف قلمداد نموده است، از جمله: بیماری، سفر، اجبار، خطا و فراموشی، فاجعهٔ عمومی و فراگیر که هرکدام دارای احکامی ویژه هستند که در کتاب‌های فقهی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند.

رعایت شیوهٔ مرحله‌ای و تدریجی:

از دیگر نشانه‌های آسانگیری دین اسلام بر انسان‌ها عبارت است از این که این دین در زمینهٔ تشریع و تعیین حلال و حرام، شیوهٔ تدریجی را در برخورد با آنان منظور داشته است.

در همین راستا ملاحظه می‌شود که فرایضی چون نماز، روزه و زکات را طی مراحل و درجاتی واجب ساخته است تا بالاخره به صورت کنونی درآمده‌اند.

به عنوان نمونه نماز ابتدا به صورت دو رکعت دو رکعت واجب شد. سپس همین مقدار در سفر هم پذیرفته شد، و به هنگام اقامت به چهار رکعت افزایش یافت. یعنی در ظهر و عصر و عشا.

و یا روزه که کیفیت ادای این فرض، شرعاً دلبخواهی و اختیاری بود، بدینگونه که هرکس می‌خواست روزه می‌گرفت و هرکس هم می‌خواست افطار می‌کرد و در مقابل فدیه می‌داد، یعنی: در مقابل هر روز روزه‌خواری، مسکینی را خوراک می‌داد، آن چنانکه بخاری در تفسیر این فرمودهٔ خداوند این امر را از سلمه فرزند اکوع ﴿ﷺ﴾ نقل می‌کند:

﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥۚ وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٤﴾ [البقرة: ۱۸٤].

۱- ن.ک به: الأشباه والنظائر ص ۳۷ و صفحات بعد از آن.

«و بر کسانی که توانایی انجام آن را ندارند، لازم است کفاره بدهند که عبارت از خوراک یک نفر مسکین می‌باشد، و هرکس داوطلبانه (بر مقدار فدیه) بیفزاید، برای او بهتر است، و روزه‌داشتن برای شما خوب است اگر (حقایق و نکات عبادت را) بدانید».

زکات نیز ابتدا در مکه به صورت مطلق و بدون قید و شرط‌هایی چون نصاب، مقدار و مدت واجب گردید، و این امور به وجدان مؤمنان و میزان‌نیازهای جامعه و افراد، واگذار گردید تا این که در مدینه زکات با شرایط نصاب و مقدار واجب گردید.

محرمات هم به همان صورت یکباره دستور تحریم و ممنوعیت آن‌ها صادر نگردید، چرا که خداوند از میزان رسوخ و تسلط آن رفتارهای غیر شرعی در درون افراد و نفوذ آن عادات در بافت زندگی فردی و اجتماعی آگاهی داشت. لذا به دور از حکمت بود که بدون مقدمه به وسیلهٔ یک دستور صریح و مستقیم مردم را از انجام آن‌ها بازدارد، بلکه اقتضای حکمت این بود که مردم از نظر روانی و فکری برای دگرگون‌ساختن رفتار خود آماده گردند و با شیوهٔ تدریجی در زمینهٔ تحریم امور با آن‌ها برخورد شود، تا بدینوسیله هنگامی که دستور قاطع صادر گردید، شتابان در اجرای آن بکوشند و بلافاصله مشتاقانه گویند: شنیدیم و گردن نهادیم.

شاید بارزترین نمونهٔ مشهور تحریم تدریجی در تاریخ تشریع اسلامی، تحریم باده‌گساری در مراحل معروف باشد. تا آن که با نزول آیات بازدارندهٔ قاطع از سورهٔ مائده که در آخر آن‌ها چنین آمده بود:

﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾ (المائدة: ۹۱). «آیا دست‌بردار می‌شوید؟».

مؤمنان در کمال توانمندی و قاطعیت گفتند: پروردگارا! دست‌بردار شدیم.

و چه بسا رعایت همین شیوهٔ تدریجی بود که اسلام را واداشت نظام «برده‌داری» را که به هنگام ظهور این دین در تمامی گیتی رایج بود، به صورت خود باقی گذارد. چه الغای بی‌مقدمهٔ این رسم، به وقوع زلزله‌ای هولناک در زندگی اجتماعی و اقتصادی منجر می‌شد. و حکمت در برخورد با این قضیه ایجاب می‌کرد که پشتوانه‌های آن تضعیف و

تا حد امکان مجاری ایجاد و گسترش آن همگی مسدود گردند و مصارف آن تا آخرین حد ممکن گسترش یابد؛ این روش به مثابهٔ لغو برده‌داری از طریق تدریجی محسوب می‌شود.

این سنت الهی در زمینهٔ رعایت شیوهٔ تدریجی باید در رفتار با مردم و ادارهٔ امور آن‌ها و به هنگام تصمیم برای عملی‌ساختن نظام اسلام در زندگی و ارائه یک زندگی اسلامی تکامل یافته و پیشرفته مدنظر قرار گیرد.

لذا چنانچه خواهان برپای یک جامعهٔ اسلامی راستین هستیم، نباید تصور کنیم که این امر با حرکت یک قلم، یا با صدور یک فرمان و قطعنامه از سوی حاکم یا رئیس یا شورای رهبری یا پارلمان تحقق خواهد یافت. هرگز، بلکه تحقق این امر به وسیلهٔ به کارگیری شیوهٔ تدریجی یعنی آماده‌سازی ذهنی و فراهم‌آوردن بستر مناسب فکری و روانی، و اخلاقی و اجتماعی ممکن خواهد بود.

این روش، در همان روشی است که پیامبرﷺ برای تغییر زندگی جاهلیت به یک زندگی اسلامی در پیش گرفت. مأموریت و دغدغهٔ ایشان در مدت زندگی سیزده‌ساله‌اش در مکه، منحصر به آماده‌سازی زمینهٔ روانی و اجتماعیِ مناسب و لازم برای حمایت و گسترش دین در آفاق و سرزمین‌های مختلف را داشته باشند.

بر همین مبنا مرحلهٔ مکی نه مرحلهٔ تشریع و قانونگذاری، بلکه مرحلهٔ تربیت و شکل‌دهی مکتبی و بسترسازی بود.

در این مرحله خود قرآن نیز – پیش از هر چیز – به بازسازی فکری و نهادینه‌ساختن اندیشهٔ جدید عنایت می‌ورزید، و پیش از آن که به قوانین و شرح و بسط آن بپردازد، بر روشنگری‌های فکری و اجتماعی خود را در زمینهٔ اخلاق و رفتار صحیح، تکیه می‌کرد و زمینه‌سازی ذهنی و روانی برای اجرای قوانین را در اولویت قرار می‌داد.

کوتاه‌آمدن از آرمان‌های والا و پذیرش واقعیت موجود:

از دیگر دلایل واقعگرایی در شریعت اسلامی این است که این شریعت – در کنار اصرار شدیدی که به منظور نیل به آرمان‌های والا و بهترین صورت ممکن در اجرای احکام خود دارد – با بلندپروازی در فضای آرمانگرایی کاذب، چشمان خود را بر واقعیت‌های ملموسِ زندگی مردم نمی‌بندد، بلکه می‌بینم به سوی سرزمین اقعیت فرود می‌آید، تا به تبع این فرود واقعگرایانه، احکام فرعیِ آن قابلیت سازگاری و انطباق بیابند و بدینگونه مصالح بندگان رعایت شده و چرخ زندگی از حرکت بازنایستد.

برای این امر نمونه‌های فراوانی می‌توان ذکر نمود، از جمله:

اصل و واجب این است که حاکم تجاوزگر و ستم‌پیشه عزل گردد، اما با عنایت به قاعدهٔ اولویت‌سنجی و پذیرش زیان سبکتر از میان دو ضرر، و لزوم ترک مصلحت کم‌اهمیت‌تر، در صورتی که خلع حاکم به فتنه‌ای بزرگتر و زیانبارتر بینجامد، فقها ابقای وی را بلامانع و مجاز شمرده‌اند. بر همین اساس، از جمله قواعدی که آن را در فقه به عنوان «اصل» گرفته‌اند این است: زیان باید برطرف گردد، اما این قید را هم به آن افزوده‌اند که زیان با زیان از میان برداشته نمی‌شود، و نیز این قاعده که زیان سبک با زیان سنگین برطرف نمی‌شود و نباید به خاطر یک دستمال یک قیصری را به آتش کشید.

تغییر منکر با ابزار قدرت و به روش نظامی در صورتی که به وقوع منکری بزرگتر منجر شود، نیز از همین نوع است.

نمونه دیگر: اصل در شریعت این است که در راستای اجرای قانون شورا، امامت – یعنی: ریاست حکومت – از طریق اختیاری و بیعت عمومی صورت پذیرد. اما با این حال، شریعت به منظور جلوگیری از وقوع فتنه و مسدودساختن باب هرج و مرج و نیز جلوگیری از معطل‌شدن امور مردم، امامت ناشی از قدرت و تسلط قهری را هم مجاز شمرده است. در این زمینه مشهور است که «**إمام غشوم خير من فتنه تدوم**»: «حاکم خشمناک از آشوب و فتنه‌ای که ادامه داشته باشد، بهتر است».

نمونۀ دیگر: در مورد احراز هرکدام از منصب‌های امامت و قضاوت، اصل این است که فرد، فقیه و مجتهد بوده و خود بتواند احکام را از منابع آن استخراج کند. اما با گسترش تقلید و غلبۀ مذهبگرایی تنگناآفرین، فقها اجازه دادند که شخص مقلد هم دو منصب امامت و قضاوت را عهده‌دار گردد.

در این زمینه می‌توان به شرایط لازم برای عهده‌دارشدن مناصب یا مقام‌ها در دولت اسلامی که شیخ الاسلام ابن تیمیه آن‌ها را ذکر نموده است، اشاره کرد، آنجا که می‌گوید[1]: ولایت یا سرپرستی امور دارای دو رکن می‌باشد: توانایی و امانتداری، همانگونه که در قرآن آمده است:

﴿إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦﴾ [القصص: ٢٦].

«بهترین کسی که باید استخدام کنی، شخصی است که توانا و امانتدار باشد».

وی می‌گوید: توانایی در سرپرستی هر کاری برحسب همان امر است. مثلاً توانایی در فرماندهی جنگ به شجاعت قلب، تخصص نظامی، نیرنگ و فریب – چرا که جنگ نیرنگ است – و به توانایی‌داشتن در زمینه انواع مبارزه برمی‌گردد.

توانایی در قضاوت به دادگری مبتنی بر قوانین کتاب و سنت، و به توانایی در اجرای احکام برمی‌گردد.

امانتداری هم به خداترسی، نفروختن آیات خداوند به بهای اندک و عدم هراس از مردم برمی‌گردد، و این سه ویژگی رفتاری، خصلت‌هائی هستند که خداوند در آیۀ ذیل آن‌ها را برای هر حاکمی لازم شمرده است:

﴿فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤].

۱- در کتابش: «السیاسة الشرعیه فی إصلاح الراعی والرعیة» ص: ١٤ و ١٥.

«(ای مؤمنان! از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بی‌گمان کافرند».

این مدیر یا کارمندی است که مورد نظر شریعت اسلامی و هدف تربیت اسلامی است، اما آیا همیشه و برای هر منصبی فرد توانمند و امانتدار در دسترس خواهد بود؟؟

اینجا امام ابن تیمیه به سمت واقعیت پایین می‌آید و می‌گوید:

«گردآمدن توانایی و امانتداری در میان مردم، امری است نادر، از این رو عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: «پروردگارا! من از سخت‌رویی و جسارت گنهکاران و ناتوانی نیک‌اندیشان و معتمدان به درگاهت شکایت می‌کنم». برای تصدی هر پست و مقامی واجب است که به تناسب همان پست فرد لایق‌تر و شایسته‌تر انتخاب گردد. لذا چنانچه دو نفر یکی تواناتر و دیگری امانتدار تعیین گردیدند، به تناسب همان پست و مقام، سودمندترین و کم‌زیان‌ترین آن‌ها در آن زمینه برگزیده خواهد شد. بر همین اساس، در فرماندهی جنگ‌ها فرد شجاع ناپرهیزکار بر فرد ضعیف و ناتوان اما امانتدار و درستکار مقدم خواهد بود. چنانکه از امام احمد در مورد دو فرمانده که یکی دلاور اما فاجر و دیگری درستکار اما ناتوان می‌باشد، سؤال شد که در جنگ با کدام یک از آن‌ها باید همراهی نمود؟ در پاسخ گفت: در مورد فاجر دلاور باید دانست که نیروی وی در خدمت مسلمانان و گناه وی متوجه خودش می‌باشد، اما درستکار ناتوان، نیکرفتاری وی برای خودش، و در مقابل ضعف و ناتوانی او به زیان مسلمانان خواهد بود، لذا در جنگ باید با دلاور ناپرهیزکار همراه شد. و پیامبر ﷺ هم فرموده‌اند: «این دین را خداوند با انسان فاجر پشتیبانی و تقویت می‌کند». در روایتی آمده است که فرمودند: «با گروه‌های فاقد اخلاق». و اگر فرد قوی، فاجر نبود دارای تقدم بوده و از فرد دیندارتر برای

فرماندهی جنگ شایسته‌تر می‌باشد، البته وقتی که امکان واگذاری این مقام به وی ممکن باشد و جایش پیشتر به کسی داده نشده باشد»[۱].

از موارد مشابه که ابن تیمیه در همین زمینه از آن بحث نموده است، این است که از برخی علما سؤال شده است، هرگاه برای تصدی قضاوت جز عالمی فاسق و جاهلی دیندار یافته نشد، کدامیک مقدم خواهند بود؟ در پاسخ چنین عنوان کرده‌اند: چنانچه به علت گسترش فساد، دینداری بیشتر مورد نیاز بود، ملاک گزیشن، دین خواهد بود، و اگر به دلیل پیچیدگی دادرسی، احساس نیاز به دانش قویتر بود، معیار گزینش، علم خواهد بود و در ادامه می‌گوید: بیشتر علما، خدااندیش و دیندار را مقدم می‌دانند[۲].

نکتهٔ جالب توجه این که می‌بینیم که شیخ الاسلام به امر بسیار حساس و ارزشمندی اشاره می‌کند و آن این که کوتاه‌آمدن از آرمانگرایی مطلوب و پذیرش حکم واقعیت موجود به معنای تن‌دادن به وضعیت تنزل یافته و پسندیدن آن و سکوت در مورد آن نیست، بلکه ضرورت دارد که به منظور دگرگون‌ساختن واقعیت نامطلوب و تبدیل آن به وضعیتی برتر و بهتر، همواره چشم‌ها تیزبین، گردن‌ها افراشته و همت‌ها در حال آماده‌باش کامل باشند، چرا که وضعیت اضطراری و شرایط فوق العاده نباید حالت استمرار و دوام بیابد و رحل اقامت بیفکند، بلکه لازم است به صورت تدریجی هم که شده با برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی حساب شده، وضعیت جامعهٔ مسلمان را به روال عادل و منطقی خود بازگرداند. در همین زمینه شیخ چنین می‌گوید:

«با این که واگذاری مدیریت‌ها به افراد نالایق در صورتی که شایسته‌ترین افراد موجود باشند، بنابه ضرورت جایز می‌باشد، اما با این حال تلاش در جهت بهبودبخشیدن به اوضاع، امری است لازم، تا آن که در نهایت، امور ضروری معیشت مردم از جمله مسألهٔ مدیریت جامعه و مسایل مشابه سر و سامان یابند، همانگونه که بر شخص ورشکسته

۱- السياسة الشرعية، ص ١٦ و ١٧.

۲- همان، ص ۲۰.

واجب است که برای پرداخت بدهی‌های خود تلاش نماید، هرچند که در این حالت فقط به مقدار توان فعلی‌اش، از وی مطالبه می‌گردد»[۱].

اموری دیگر و نمونه‌های فراوانی وجود دارند که واقعگرایی شریعت را به نمایش می‌گذارند. از جمله می‌توان به نظر اندیشمند پژوهشگر، ابن قیم اشاره نمود که چنین اظهار می‌دارد:

«در صورتی که حاکم برای تصدی امر قضاوت، جز به یک نفر قاضی فاقد شرایط لازم، دسترسی نداشت، نباید منطقه را بدون قاضی بگذارد و از تعیین وی صرف‌نظر کند، بلکه باید با اولویت‌بندی، شایسته‌ترین فرد موجود را به این کار بگمارد».

به همین شیوه، چنانچه در میان اهالی یک منطقه، فسق و عدم عدالت غالب باشد، در صورت عدم پذیرش شهادت برخی، به نفع یا به ضرر برخی دیگر، حقوق افراد پایمال و ضایع خواهد شد، در چنین حالتی شهادت بهترین فرد به نسبت آن محیط، قابل پذیرش خواهد بود.

مثال دیگر: در صورتی که حرام و شبهه رواج گسترده‌ای یافته باشند و حلال محض نایاب باشد، می‌توان به ترتیب آن را که به نظر پاکتر می‌آید و درجهٔ حرام‌بودن آن کمتر است به کار گرفت.

نمونهٔ دیگر این که چنانچه برخی زنان به حقوقی در زمینه‌های مالی، بدنی و یا حیثیتی بر برخی دیگر شهادت دهند، و محیط کاملاً زنانه و بدون حضور مردان باشد، همانند حمام‌ها و مراسم عروسی، شهادت افراد شاخص آن‌ها به ترتیب اولویت، قطعاً قابل پذیرش و استناد خواهد بود. و هیچگاه خداوند و پیامبرش ﷺ در چنین مواردی حقوق ستمدیدگان و اجرای دین خود را معطل نخواهند گذاشت. فراتر از این حتی خداوند در آخرین سورهٔ نازل شده یادآور شده است که در قضیهٔ وصیت، شهادت کفار در مورد

۱- همان منبع پیشین، ص ۲۱.

مسلمانانی که در اثنای سفر فوت کرده‌اند، سندیت قضایی دارد[۱]. و روشن است که نه کتاب و نه سنت هیچکدام این حکم را منسوخ نکرده‌اند و امت اسلامی هم بر حکمی خلاف آن اتفاق نکرده‌اند؛ و از شریعت اسلامی هم جز این انتظار نمی‌رود، چرا که شریعت به منظور تحقق‌بخشیدن به مصالح بندگان با توجه به شرایط مکانی، پایه‌گذاری شده است.

فرونهادن حقوق بندگان خدا، به علت فقدان شرایط و اسباب آن قراردادها یعنی: دو شاهد مذکَّر، آزاد و عادل، چه مصلحتی برای آنان دارد؟ وقتی می‌پذیریم که در صورت عدم حضور مردان، شهادت‌دادن زنان اعتبار شرعی دارد و حکم صادره از سوی قاضی فاسق، در صورت نبود قاضی آگاه و دادگر، قابل اجرا خواهد بود، پس شهادت زنان، بردگان و کفار در صورت خالی بودن جامعهٔ آنان از مردان، افراد آزاد و مسلمان چگونه مردود و ناپذیرفتنی خواهد بود[۲]؟

این است اسلام و این است واقعگرایی آن در هر زمینه‌ای از زمینه‌ها: تکلیف فوق طاقت و ظالمانه برای مردم تعیین نمی‌کند، با رنج آفرینی آنان را به ستوه نمی‌آورد و آنان را به حرج و تنگنا دچار نمی‌سازد. می‌کوشد تا مردم را برای پیشرفت و صعود مهیا سازد و در عین حال وقتی دچار تنزل و هبوط شدند، آن‌ها را به حال خود رها نمی‌سازد. اسلام مردم را سالم و نیرومند می‌خواهد، اما وقتی گرفتار بیماری شدند به معالجهٔ آنان می‌پردازد و به حمایت‌شان می‌شتابد تا سلامتی خود را بازیافته و دوباره برخیزند.

اسلام روش فطرت است و برنامهٔ خداوند که در آن واقعگرایی و آرمانگرایی با هم پیوند می‌یابند.

۱- اشاره به آیهٔ ۱۰٦ سورهٔ مائده می‌باشد. (مترجم)

۲- ن.ک به: «الفواكه العديدة في المسائل المفيدة في الفقه الحنبلي» نوشتهٔ علامه: احمد بن محمد المنقور ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳.

بخش ششم:
شفاف و واضح‌بودن

شفاف‌بودن و روشنی، چه در اصول بنیادین، چه در منابع، چه در آرمان‌ها و اهداف و چه در راهکارها و ابزارها، یکی از ویژگی‌های کلی دین اسلام می‌باشد.

اکنون می‌کوشیم که مطلب فوق را با این توضیحات مختصر تا حدودی باز و روشن نماییم.

نخست:
روشن و شفاف‌بودن اصول و مبانی اسلام

نخستین نماد شفافیت در اسلام این است که اصول و پشتوانه‌های اصلی آن نـه فقـط برای پیشاهنگان و رهبران فکری و تبلیغی آن، و نه فقط برای پیروان اندیشمند و یـاوران روشنفکر این مکتب بلکه برای عموم مؤمنان به این دین در هر سطحی که باشـند، کـاملاً روشن، زودفهم، قابل هضم و شفاف می‌باشند. این ویژگی در تمامی زمینـه‌هـای: اصـول فکری و اعتقادی، مراسم عبادی، ارزش‌های رفتاری بنیادین و احکام تشریعی به صـورت یکسان دیده می‌شود.

شفاف‌بودن اصول اعتقادی:

نخستین جلوۀ این شفافیت در اصول اعتقادی اسلام یعنی در: ایمان به خداوند، ایمـان به رسالت‌های الهی و ایمان به سرای آخرت، دیده می‌شود.

(الف): عقیدۀ توحید:

یگانه‌ساختن خداوند و انتخاب انحصاری او به عنوان معبود – که رکن رکین و اصـل اصول می‌باشد – لایحۀ پیشنهادی یک فرد مسلمان، با هر نژاد، رنگ، لایۀ اجتماعی، و بـا هر بهره‌ای از دانش و آگاهی که داشته باشد، نیست. چرا که وی پیشتر، از واژه توحیـد و نخستین شهادتین یعنی «لا اله الا الله» دریافته است که در دین اسلام، خداسازی و اعطای ویژگی‌های خداوند به یک انسان، سنگ و یا هر موجود دیگری چه در آسـمان و چـه در زمین، جایی ندارد، بلکه تمامی افراد بشر و همۀ موجودات ساکن در آسمان‌ها و زمـین از

آوای سنت

آن خداوند می‌باشند. از این رو پیام محمد ﷺ به پادشاهان و فرمانروایان روی زمین این بود که

﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ﴾ [آل عمران: ٦٤].

«بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیایید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد».

مسألۀ ثانویت و دوگانگی در الوهیت – خدای خیر و روشنایی و خدای بدی و ظلمت – و نیز مسألۀ سه‌گانه پرستی – در بت‌پرستی‌های باستان یا در مسیحیت متأثر از آن‌ها (پدر، پسر و روح القدس) – هیچکدام نزد معتقدان به آن‌ها، از شفافیت و روشنی برخوردار نیستند. و همگی فاقد پشتوانه‌ای برهانی و خردپسند بوده و بر مبنای شعار: «کورکورانه بپذیر» یا «چشمانت را روی هم بگذار و دنبالم بیا» بنا شده‌اند.

درست برخلاف قضیۀ توحید و یکتاپرستی که دارای تکیه‌گاه عقلانی و پشتوانۀ برهانی و استوار می‌باشد، خداوند بر مشرکان نهیب می‌زند که:

﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾ [النمل: ٦٤].

«آیا همراه با خدا، معبودی هست؟ (ای پیغمبر بدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید، اگر راست می‌گویید».

و اینگونه بر یگانگی و بی‌همتایی خداوند دلیل اقامه می‌کند:

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ﴾ [الأنبياء: ٢٢].

«اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از الله، معبودها و خدایانی می‌بودند (و امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردیدند».

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]. «پروردگار هیچ فرزندی برنگرفته است و هیچ معبودی با او نیست. (اگر جز این بود) هر معبودی آفریده‌هایش را (به‌سوی خود) می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند. الله از توصیفی که بیان می‌کنند، پاک و منزه است».

لذا توحید در حد خودش قضیه‌ای است که در درون هر مسلمانی پذیرفتنی و واضح، و دلیل آن نزد اندیشهٔ وی کاملاً آشکار و زودفهم، و همچنین تأثیر آن در متن زندگی وی ملموس و واضح می‌باشد؛ چگونه چنین نباشد و حال آن که او با توحید به استقبال زندگی می‌رود «با توجه به این که سنت است که پدر یا سرپرست نوزاد، در گوش وی آذان بگوید»، و نیز با توحید از زندگی خداحافظی می‌کند «با توجه به این که تلقین جملهٔ «لا اله الا الله» به فرد محتضر و در حال مرگ، سنت است».

(ب): عقیدهٔ پاداش اخروی:

[محتوای این عقیده عبارتست از] ایمان به بازتاب اخروی اعمال و نظام کیفری حتمی در روز قیامت و این که دنیا مزرعهٔ آخرت، و سرای گذرا و ناپایدار و فرصتی است تا هنگام مرگ، و این که آخرت کاشانهٔ اصلی و اقامتگاه جاودانی، و سرای کیفر و پاداش است و در آن هر فردی نتیجهٔ کامل کوچک و کلان اعمال خود را دریافت خواهد داشت و مطابق رفتار و کردارش جزا و سزا خواهد دید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: ۷ – ۸].

«پس هرکس به اندازهٔ ذرهٔ غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد گرفت) و هرکس به اندازهٔ ذرهٔ غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید)».

و نیز ایمان به این که در آنجا برای نیک‌اندیشان و پاکرفتاران، سرایی وجود دارد که در آن – از نعمت‌های مادی و روحی – چیزهایی هست که نه چشمی آن‌ها را دیده نه به گوش کسی خورده، و نه به قلب هیچ انسان خطور کرده‌اند:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ [السجدة:١٧].

«هیچکس نمی‌داند، در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است».

و ایمان به این که برای مجازات و کیفر زشت‌کرداران و پلیدسیرتان، سرایی وجود دارد که در آن – از انواع شکنجه‌های حسی و روانی – مواردی هست که جز خداوند، احدی توانایی اِعمال آن‌ها را ندارد، این سرای وحشت‌آور و پرآزار همان آتش جهنم است که برای کفار دین‌ستیز و حقیقت‌سوز تدارک دیده شده، و خداوند در مورد آن به مؤمنان و دینداران هشدار می‌دهد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦﴾ [التحريم: ٦].

«ای مؤمنان! خود و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخی که سوخت آن انسان‌ها و سنگ‌ها می‌باشد، برکنار دارید. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. در اجرای دستورات خداوند، نافرمانی نمی‌کنند و همهٔ مأموریت‌های خود را به انجام می‌رسانند».

این بدان معناست که فرجام و سرنوشت هر انسانی، نه به دست یک روحانی یا یک قدیس، بلکه سرنوشت همهٔ مردم در دست خود آن‌ها، و بر حسب کارنامهٔ رفتاری و مطابق حکم مثبت یا منفی ناشی از سنجش اعمال و اندیشه‌هایشان می‌باشد:

﴿فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٢ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣﴾ [المؤمنون: ۱۰۲ – ۱۰۳]. «پس کسانی که

ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند. و آنان که میزان نیکی‌هایشان سبک باشد، به خویش زیان زده‌اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند».

این ایمان رکنی است رکین که بر هیچ مسلمانی چه در شرق و چه در غرب پوشیده نیست.

(ج): ایمان به پیام‌های آسمانی:

مفهوم این اصل عبارت است از: ایمان و باور عمیق درونی به یکایک رسالت‌های آسمانی، کتاب‌های فروفرستاده شده از سوی خداوند و پیامبران الهی. و ایمان به این که آنان مردم را به شاهراه حقیقت بازمی‌آورند، به نیکی‌ها و امور پسندیده فرا می‌خوانند، دست انسان‌ها را می‌گیرند و آنان را به سوی خداوند راهنمایی می‌کنند، و راه و روش خداپسندانه را بدیشان می‌نمایند، و شیوه‌های دادگری و عدالت‌پروری و فرمول‌ها و ضوابط رفتاری را برایشان مقرر می‌سازند، تا بدینوسیله با کناررفتن پرده‌های غفلت و جهالت، آرمان نهایی برای آنان مشخص و راه دست‌یابی به آن هویدا و روشن گردد، و بدین ترتیب راه بهانه‌تراشی و توجیه‌گری، بر کژاندیشان و کژروان مسدود گردد:

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء: ۱۶۵].

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران، حجت و دلیلی بر خدا، برای مردمان باقی نماند. (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم)».

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ﴾ [الحدید: ۲۵].

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن‌ها در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

خداوند در میان هر ملتی پیامبری را به عنوان راهنما و رهبر فکری برانگیخته است، و این رسولان الهی را با محمد ﷺ پایان داده است، پیامبری که خداوند وی را برانگیخت تا آخرین خشت‌های بنای ارزش‌های والای اخلاقی و رفتاری را با دستان وی در جای خود بگذارد، و امت وی را سودمندترین و بهترین امت برای مردم جهان قرار داده است، و رسالت و برنامهٔ وی را با اعطای ویژگی‌های فراگیری، جاودانگی و تناسب با تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، امتیاز بخشیده است، و کتابی به وی ارزانی داشته است که از هیچ جهتی، باطل و ناروا متوجه آن نمی‌گردد... این اصل سوم است که جای گمان و تردید ندارد و همگان بر آن متفقند.

این باور و ایمان‌داشتن به فرد فرد پیام‌آوران خداوند، رکنی است از ارکان عقیدهٔ اسلام که هیچ مسلمانی از آن بی‌اطلاع نیست، و شأن و ارزش آن، همپای ارزش ایمان به خداوند و فرشتگان و کتاب‌های او، و ایمان به آخرت می‌باشد.

مسألهٔ پیامبری و رسالت، در اندیشهٔ فرد مسلمان و فهم وی صریح و روشن و از مسأله ربوبیت و الوهیت کاملاً متمایز می‌باشد. در این اندیشه، پیامبران فقط انسان‌هایی همچون خود ما هستند که خداوند آن‌ها را با «وحی» امتیاز بخشیده است، دیگر نه خدا هستند و نه فرزند خدایان:

﴿مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ كَانَا يَأۡكُلَانِ ٱلطَّعَامَ﴾ [المائدة: ۷۵].

«مسیح پسر مریم، جز پیغمبری نبود، پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیدهٔ یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگویی بود. هم عیسی و هم مادرش (همانند هر

انسان عادی دیگری) غذا می‌خوردند».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ﴾ [آل عمران: ١٤٤].

«محمد فقط پیامبری است، و پیش از وی پیامبرانی بوده و رفته‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید؟».

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَـٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ﴾ [إبراهیم: ١١].

«پیغمبران‌شان بدیشان گفتند: ما فقط انسان‌هایی همچون شما هستیم، و لیکن خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد (و او را با لطف خود می‌نوازد و پیغمبرش می‌سازد) و ما نمی‌توانیم که دلیلی برایتان بیاوریم (و معجزه‌ای به شما بنمائیم) مگر با اجازۀ خدا».

در مقابل این روشنی تردیدزدا و تابناک در اندیشه اسلامی و نگاه آن به پیامبران به طور کلی، و به محمدﷺ به صورت ویژه، پیچیدگی اندیشه‌فرسا و غموض خردسوزی در دیگر عقاید دیده می‌شود؛ به عنوان بارزترین این عقاید بغرنج می‌توان از مسیحیت نام برد که تصویر روشنی از حقیقت و کیستی مسیح برای پیروانش ارایه ننموده است. حتی آنان کنگره‌ها و همایش‌های پژوهشی پی در پی در بارۀ حقیقت عیسی علیه السلام برگزار نمودند تا بدانند وی کیست؟ خدا؟ فرزند خدا؟ یا بشری خالص؟ یا بشری که خداوند در او حلول کرده است؟ یا جزیی است از گوهرهای سه گانۀ تشکیل‌دهندۀ خداوند که عبارتند از: پدر، پسر و روح القدس؟ در خود روح القدس نیز دچار اختلاف شدند که حقیقت آن کدام است و چه ارتباطی با دو گوهر دیگر دارد؟ و مادر مسیح که وی را به دنیا آورده است، کیست و حقیقت شخصیتی وی کدام است؟ و چه بهره‌ای از لاهوت و ناسوت یا الوهیت و انسانیت دارد؟

تمامی این پرسش‌ها و دیگر موارد مشابه، گستره‌ای بودند برای نقد و بررسی، جدل و اختلاف و چنددستگی و شکاف‌افکنی، به گونه‌ای که در پیرامون آن‌ها گروه‌ها و دسته‌جاتی شکل گرفتند که برخی، برخی دیگر را تکفیر و لعن و نفرین می‌نمودند، تا بدان حد که نه به صورت قرائت‌های گوناگون از یک دین واحد، بلکه به صورت ادیانی ناهمگون و گسسته درآمدند.

شفاف‌بودن مراسم تعبدی:

از دیگر جلوه‌های ویژگی شفافیت و روشنی در دین اسلام این است که ارکان عملی و شعایر عبادی آن، چه برای خواص و چه برای عوام، کاملاً روشن و فاقد ابهام می‌باشند؛ می‌توان گفت: که تقریباً همهٔ مسلمانان – حتی کودکان‌شان – این حدیث نبوی مشهور را که مورد قبول همگان می‌باشد از حفظ دارند:

«بُنِيَ الإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ، وَحَجِّ الْبَيْتِ لِمَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا».

«اسلام بر پنج ستون بنا شده است که عبارتند از شهادت به این که هیچ معبودی غیر از خداوند حقانیت ندارد، و محمدﷺ پیام آور خداست، و برپاداشتن نماز، و پرداخت زکات، و روزهٔ رمضان، و حج خانهٔ کعبه برای کسی که توانایی آن را دارد».

به عنوان نمونه، نماز که وظیفه‌ای است روزانه، تعداد آن – پنج نماز در شبانه روز – اوقات آن، تعداد رکعت‌های آن، ارکان، شروط و خلاصه هیأت‌ها و فرم‌های انجام آن، از آغازش با تکبیر تا پایان‌یافتن آن با سلام‌دادن، همگی این موارد کاملاً شناخته شده و روشن اند. سپس موارد تشریعی غیر از این فرایض نیز، همه روشن و مشخص هستند. از جمله: نماز سنت و تکمیل‌کننده در طول شبانه روز، اذان مشخص‌کننده، جماعت که ثواب آن با تعداد افراد شرکت‌کننده رابطهٔ مستقیم دارد، و خداوند از طریق آن مساجد و جایگاه‌های ذکر و یاد خود را آباد و با طراوت می‌سازد.

یا زکات – که عبادتی است مالی و اجتماعی – در مجموع، نزد همهٔ مسلمانان واضح و شناخته شده است، و همه می‌دانند که از ثروتمندانی جامعه دریافت و به فقرای آن بازگردانده می‌شود؛ فقط بر افرادی واجب است که دارایی آن‌ها به حد نصاب با شرایط آن، رسیده باشد؛ مایهٔ پاکیزگی روان و ثروت است؛ مقدار واجب آن برحسب نوع ثروت و دارایی بوده و از نصف یکدهم تا یک دهم در نوسان می‌باشد. و بالاخره این که هر سال فقط یک بار پرداخت می‌گردد، غیر از کشت‌ها و محصولات کشاورزی که دادن زکات آن‌ها به هنگام برداشت لازم است.

روزهٔ ماه رمضان – که فریضه‌ای است سالیانه و چرخشی – برای همهٔ امت اسلامی شناخته شده است. زمان آن معلوم و به مقدار یک ماه قمری با ابتدا و پایان مشخص می‌باشد. و وقت روزه در هر روز، معلوم و از دمیدن فجر صبح تا غروب خورشید می‌باشد. نوع روزه نیز معلوم است: خودداری از خوردن، آشامیدن و روابط جنسی و زناشویی (یعنی: پرهیز از دو شهوت شکم و فرج). آداب روزه و مکملات آن هم کاملاً روشن و واضحند: عجله در افطار، تأخیر در خوردن سحری، پرهیز از بیهوده‌گویی و ناسزاگویی، اهتمام به شب‌زنده‌داری، افزودن بر طاعت و عبادات و نیکویی‌کردن نسبت به مردم.

عبادت چهارم، حج خانهٔ خدا – که فریضهٔ عمر می‌باشد – روی هم رفته نزد عموم مسلمانان، آشنا و شناخته شده است، احدی از آنان نیست که نداند این فریضه یکی از ستون‌های دین اسلام و مکان اجرای آن مکهٔ مکرمه است، و حاجیان موظف به: احرام، طواف خانهٔ مقدس خداوند، سعی میان صفا و مروه، توقف در عرفات، گذراندن شب در مزدلفه و منا، رجم شیطان با پرتاب سنگریزه‌ها و تراشیدن با کوتاه‌نمودن موهای سر می‌باشند.

این فرایض دینی و این مجموعه شعایر عبادی، به صورت کلی و اجمالی، در ذهن فرد مسلمان کاملاً واضح و آشکار می‌باشند، و چنانچه فردی بخواهد از جزئیات و شرح

و تفصیل آن‌ها آگاه شود می‌تواند با شرکت در برخی کلاس‌ها، یا مطالعۀ تعدادی کتاب و یا پرسش از افراد آگاه بدین مقصود نائل آید، و همۀ این‌ها کارهایی هستند آسان و قابل دسترسی و بی‌مشقت.

پیش از همۀ این‌ها، مسلمانان از این نکته آگاه است که فرمانپذیری و عبادت خداوند، نخستین مأموریت انسان در زندگی می‌باشد:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: ٥٦].

«جنیان و انسان‌ها را فقط برای این آفریده‌ام که مرا عبادت کنند».

و نیز می‌داند که روح عبادت، نیت و اخلاص است نه شکل و فرم محض:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البینة: ٥].

«به آنان فقط این دستور داده شده است که خداوند را با فرمانپذیری کامل و انحصاری از او مخلصانه عبادت کنند».

از جمله اصول اسلامی روشن در ارتباط با جنبۀ اخلاقی این است که ارزش‌های اصلی و رئوس فضایل که شریعت رعایت آن‌ها را لازم شمرده و اجرای آن‌ها را مورد تشویق و تمجید قرار داده است شفاف و آشکار، و ضد ارزش‌های اصلی نیز که شریعت در مورد آن‌ها هشدار داده و انجام آن‌ها را ممنوع اعلام نموده است، آن‌ها نیز واضح هستند و برهنه و شفاف.

مسلمانی نیست که نداند خداوند به دادگری و عدالت‌ورزی و نیکوکاری با والدین، خویشاوندان، یتیمان، نیازمندان، همسایگان نزدیک، همسایگان دور، همکاران و همنشینان و مسافران دستور می‌دهد.

مسلمانی نیست که نداند خداوند از بزهکاری، انجام امور زشت و ناپسند، هنجارشکنی و تجاوزگری نهی می‌کند و تبهکاران و خیانت‌پیشگان را دشمن می‌دارد، و خدا اندیشی دیندار نیست که نداند نشانۀ منافق، دروغگویی، پیمان‌شکنی وخیانت در

امانت می‌باشد، و نیز این که از جمله گناهان کبیرۀ دین‌سوز و مرگبار، رباخواری و خوردن اموال یتیمان می‌باشد.

مسلمانی نیست که نفرت‌انگیزی و پلیدی جرایمی را که خداوند، حدود را به عنوان مجازات و کیفر آن‌ها واجب کرده است، درک نکند، جرایمی همچون: خونریزی و آدمکشی عمدی، تبهکاری و فسادورزی در زمین به وسیلۀ راهزنی و ارعاب و وحشت‌افکنی و تهدید امنیت شهروندان، دزدی، زنا، تهمت ناروا به زنان و دختران بی‌گناه و شرابخواری.

پیش از همۀ این‌ها، مسلمانی نیست که از ارزش عنصر اخلاقی در زندگی، و جایگاه آن در دین اسلام آگاهی نداشته باشد و این که حتی هدف عبادت‌های اسلامی، پرورش اخلاق و به بارآوردن ثمرات اخلاقی می‌باشد، مثلاً نماز، مانع انجام کارهای زشت و ناپسند می‌گردد، زکات دریافتی از ثروتمندان باعث پاکسازی و تزکیۀ آن‌ها می‌گردد، و روزه عامل پرورش اراده و آموزش شکیبایی است:

﴿لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٨٧﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«تا شاید تقوا پیشه سازند و به پارسایی آراسته گردند».

و حج دوره‌ای است آموزشی برای پرورش قدرت تحمل و بخشش.

حتی پیام‌آور ارجمندﷺ ارزش والای اخلاق را در رسالت خویش اعلام نموده و چنین می‌فرماید: «من مبعوث شدم، تا ارزش‌های اخلاقی را تکمیل کنم».

وضوح آداب یا روش‌های رفتاری:

آداب نیز در روشنی و واضح‌بودن خود، دنباله‌رو نظام اخلاقی است، آداب: خوردن و آشامیدن، خوابیدن و برخاستن، لباس‌پوشیدن و آراستگی، نشستن، راه‌رفتن، دید و بازدید و اجازه‌گرفتن، سلام و احوالپرسی و دیدار، سخن‌گفتن، و دیگر آداب و روش‌های

رفتاری همگی مشخص و روشن می‌باشند. و بنیان‌ها و اصول حیاتی و مهم این آداب، کاملاً آفتابی و شفاف هستند.

مثلاً هر مسلمانی می‌داند که سنت‌های خوردن عبارتند از: استفاده از دست راست آغاز خوردن با نام خداوند و سپاسگزاری از خداوند و گفتن الحمد لله در پایان آن.

و نیز همه می‌دانند که باید با یاد خداوند به رختخواب رفت، و با یاد خداوند از خواب برخاست و نیز می‌دانند که پوشیدن لباس حریر و ابریشم، و پوشاک زنانه برای مردان، و به تن‌کردن لباس مردانه برای زنان ممنوع و نارواست. با عنایت به همین آداب، دو نفر مسلمان می‌توانند بدون این که هرکدام شخصاً دیگری را بشناسند، با همدیگر آشنایی پیدا کنند، و غیر مسلمانان هم می‌توانند با توجه به همین آداب رفتاری، و به مجردشنیدن «سلام علیکم» یا پاسخ آن «وعلیکم السلام» یا مشاهدهٔ غذاخوردن با دست راست، یا «الحمد لله» به هنگام عطسه، یا «یرحمک الله» در پاسخ آن، و دیگر نشانه‌هایی که شخصیت مسلمان را آشکار می‌سازند، مسلمانان را در همان اولین برخورد و دیدار نخست بشناسند و از دیگران تمییز دهند.

شفافیت قوانین اسلامی:

از دیگر نمادهای شفافیت در دین اسلام، شفافیت قوانین آن می‌باشد، البته منظورم از قوانین موارد بنیادین و قطعی آن‌ها می‌باشد، چه در زمینهٔ فردی، خانوادگی و یا اجتماعی.

در همین راستا، هر مسلمانی به وضوح می‌داند که خوردن مردار، خون، گوشت خوک، و آنچه به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن گفته شده باشد، و نیز نوشیدن شراب و قماربازی، بر وی حرام می‌باشند.

و هر مسلمانی می‌داند که با مادر یا دختر خود، یا یکی از محارمش چه نسبی، چه سببی و چه رضاعی، اجازهٔ ازدواج ندارد.

و می‌داند که طلاق و بازپس‌آوردن همسر، دو بار مجاز است، بعد از دو بار وی دیگر اجازهٔ ازدواج با همسر طلاق داده شده‌اش را ندارد، مگر این که مردی دیگر با وی

ازدواج کند، و نیز هر مسلمانی می‌داند که هر زنی به هنگام جدایی از همسرش به واسطۀ طلاق یا فوت، ناگزیر باید عدۀ شرعی را رعایت کند.

تمام مسلمانان می‌دانند که خداوند خرید و فروش را مجاز و رباخواری را تحریم نموده است، و در قتل عمد، قصاص را مقرر ساخته است، همچنانکه در مورد جرایم مشخص که عبارتند از: دزدی، زنا، تهمت ناروا، راهزنی و شرابخوری، حدود و مجازات‌های معین شرعی، وضع نموده است.

هر مسلمانی می‌داند که آزادسازی سرزمین اسلام از چنگال دشمنان یک فریضه است؛ و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و هرکس که مطابق احکام خداوند حکومت و داوری نکند، دارای صفات کفر، ظلم، فسق و تجاوزگری می‌باشد.

دوم:
مشخص‌بودن منابع دینی

از دیگر مظاهر شفافیت در نظام اسلامی این است که دارای منابعی است مشخص و معلوم که فلسفۀ نظری و قوانین عملی خود را از آن‌ها بیرون می‌کشد.

منبه نخست عبارت است از کتاب خداوند، قرآن که:

﴿أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود: ۱].

«کتابی است که آیات آن استواری و استحکام یافته‌اند، سپس از سوی فرزانه‌ای آگاه شرح و بسط داده شده‌اند».

از ویژگی‌های این قرآن این است که «کتابی است روشنی‌بخش و مبین»، تا جایی که نازل‌کنندۀ آن – خداوند والامرتبه – آن را «نور»، «راهگشا و راهنمای مردم»، «جداکنندۀ حق از باطل»، «برهان» و «دلیل روشن» نامیده است. پیداست که مبنای این نامگذاری‌ها، روشنگری و شفافیت قابل ملاحظه آن می‌باشد خداوند می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَـٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾ [النساء: ١٧٤].

«ای مردم! از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است و نور آشکاری به سویتان فرو فرستاده‌ایم».

و اینگونه اهل کتاب را مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ [المائدة: ١٥ – ١٦]. «به یقین نوری از سوی خدا و کتابی روشنگر، نزدتان آمده است. الله بدین وسیله پیروان خشنودی‌اش را به راه‌های نجات هدایت می‌کند و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد و آنها را به راه راست هدایت می‌نماید».

و پیامبر را که این قرآن بر وی نازل شده است. چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾ [النحل: ٨٩].

«ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دینی مورد نیاز مردم) و وسیلۀ هدایت و مایۀ رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است».

اگر دیده می‌شود که آیاتی متشابه در این کتاب وجود دارند که به حکم طبیعت زبان، و ناهمگونی دلالت واژه‌های آن میان حقیقت و مجاز با انواع مختلف آن، و به مقتضای طبیعت انسان‌ها و تفاوت فطری آنان در زمینۀ برداشت‌ها و فهم‌ها، و به موجب طبیعت خود دین اسلام که اجتهاد و خردورزی را مورد تشویق قرار می‌دهد و در صورت عدم تعصب‌آفرینی و تفرقه‌افکنی عرصه را بر اختلاف تنگ نمی‌سازد، به حکم همۀ این‌ها امکان قرائت‌ها و برداشت‌های متعدد، در آن آیات وجود دارد، باید گفت: که تعداد آن‌ها در مقایسه با آیات محکم «و قطعی یا آن‌هایی که دلالت آشکارا دارند»، اندک می‌باشند. این آیات محکم – آنگونه که خود قرآن هم می‌گوید – (ام الکتاب)، یعنی اصل آن و

قسمت اعظم آن می‌باشند، و متشابهات با آن‌ها سنجیده می‌شوند و بدین ترتیب، بخشی از قرآن بخشی دیگر را تصدیق و تأیید می‌کند، و بخشی بخش دیگر را درهم نمی‌کوبد، مانند آن‌هایی که به منظور فتنه‌انگیزی و تأویل و وارونه‌نمایی به سراغ متشابهات می‌روند.

جای خرسندی است که در دنیا کتابی وجود ندارد که به اندازۀ قرآن عظیم، در زمین‌ها و زمان‌های گوناگون و از فرهنگ‌ها و دانش‌های مختلف، برای فهم و تفسیر پذیرای اندیشه‌های بزرگ بوده باشد.

منبع دوم عبارت است از: سنت محمدﷺ: منظور از سنت گفته‌ها، رفتارهای عملی، و سکوت و تأییدهایی است که از پیامبر ﷺ به اثبات رسیده‌اند. این سنت شرح و بیان نظری و اجرای عملی قرآنکریم می‌باشد. قسمت اعظم تفسیر کتاب خداوند، در روش رفتاری پیامبر خدا ﷺ و در زندگی پرمحتوا و سنت فراگیرش جلوه‌گر می‌شود، تا جایی که می‌توان در مورد وی چنین گفت: او قرآنی متحرک بود که بر روی دو پاه راه می‌رفت! همسرش عایشه ل در بارۀ وی گفته است: «اخلاق پیامبر، قرآن بود».

کافی است این فرمودۀ خداوند را بخوانیم:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل:٤٤].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را که برای مردم فرستاده شده است، بر ایشان روشن سازی و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و در بارۀ مطالب آن) بیندیشند».

و نیز این فرمودۀ خداوند:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوۀ پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شماست. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند».

سنت الحاقی به این سنت محمدی، عبارت است از شیوۀ خلفای راشد و حقیقت‌پو، پس از محمد ﷺ که در دامان نبوت پرورش یافتند و از سرچشمۀ رسالت مصطفوی سیراب گشتند، آنان در زندگی خود دنباله‌رو و ادامه‌دهندۀ راه پیامبر و معلم‌شان - ﷺ - بودند، لذا نظرات و کارهایی که همه و یا تعدادی از آنان بر آن‌ها توافق نموده و از سوی اصحاب‌شان مورد انکار و اعتراف واقع نشده باشند، به منزلۀ سنت‌هایی هستند که پذیرفتن آن‌ها مایۀ هدایت خواهد بود، چنانکه در حدیث آمده است: «بر شما باد پیروی از روش من، و روش خلفای راه یافته و حق‌پوی بعد از من، و سفت و محکم بر این دو بچسبید»[1].

غیر از این‌ها، نظرات هر فرد دیگری را می‌توان رد یا قبول نمود، و شخص مجتهد هرچند دارای مقام والایی در دانش و تقوا هم باشد، ولی معصوم نیست، و در عین حال – در هرکدام از دو حالت کشف حقیقت و یا خطا – از پاداش محروم نخواهد بود، بدین ترتیب که اگر نظر وی به حقیقت اصابت کند دو پاداش، و در صورت خطا یک پاداش خواهد داشت. قرآن در پایان بحث از داوری داوود و سلیمان در مورد گوسفندان قوم چنین می‌فرماید:

﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [الأنبياء: ۷۹].

«فهم قضاوت را به سلیمان دادیم، و به هرکدام توانایی داوری و دانش ارزانی داشتیم».

۱- لازم به یادآوری است که ملاک‌بودن روش خلفای راشدین، همانگونه که مؤلف هم اشاره کردند نه به اعتبار مقام سیاسی و حکومتی آن‌ها، بلکه به دلیل سنت مداربودن آن‌ها می‌باشد. و بنابه روایت ترمذی، پیامبرﷺ حاکمان که وفاداران و پاسداران سنت نبوی را خلفای خود می‌داند. وقتی پیامبر فرمود: «خداوند خلفای را رحمت کند» صحابه پرسیدند: ای پیامبر خدا! این خلفای حقیقی تو کیانند؟ در پاسخ فرمود: «آن‌هایی هستند که سنت مرا می‌آموزند و آن را به مردم آموزش می‌دهند» ن.ک به کتاب: «دعوة الإسلام» از سید سابق. (مترجم)

ملاحظه می‌کنیم که فهم را به یکی از آن‌ها اختصاص داده، و هر دونفر را به توانایی در قضاوت و دانش توصیف نموده است.

سوم:
شفافیت در اهداف و آرمان‌ها:

از دیگر نشانه‌های شفافیت در نظام اسلامی، روشنی اهداف و آرمان‌ها می‌باشد، بدینگونه که آرمان‌نهایی اسلام، به صورتی آفتابی و روشن در مقابل چشمان هر مسلمانی جلوه‌گر است، کافی است که فرد مسلمان این آیه از کتاب پروردگارش را بخواند تا به صورتی کلی و اجمالی بدان آرمان والا دست یابد، انجا که خداوند خطاب به پیام‌آورش در مورد قرآن می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ۝١﴾ [إبراهیم: ۱].

«[این] کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم که مردم را به توفیق پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی، به سوی راه خداوند پیروزمند و ستوده، بازبری».

آرمان‌نهایی اسلام، به صورت کلی عبارت است از: بازآوردن مردمان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی، و ظلمات را می‌توان به جهالت یا چند خدایی، تردید یا ستمگری و جفاپیشگی، یا کینه‌توزی و یا دیگر موارد مشابه تفسیر نمود و این عرصه، تنگی و محدودیت نمی‌پذیرد، چه همهٔ این‌ها مصادیقی از تاریکی می‌باشند که هم سلامت شخص و هم سلامت زندگی وی را تهدید می‌کنند، همچنین روشنایی را می‌توان به دلخواه به دانش و آگاهی، توحید، یقین، عدالت یا وفاق و دوستی و یا دیگر موارد مشابه تفسیر نمود و این عرصه نیز مرزی ندارد، چرا که همگی این موارد جلوه‌هایی از روشنی هستند که شخص و زندگی او در پرتو آن روشنی می‌یابند.

آفرین و رحمت خداوند بر ربعی فرزند عامرس، آن مجاهد مسلمان که زیرکانه مفهوم این آیه را دریافت و آن را در درون خود عملی ساخت، سپس در کمال رسایی و کوتاه و مفید، در مقابل رستم، فرماندۀ ایرانی، آن را چنین زیبا بیان داشت و در پاسخ رستم که پرسید: شما کیستید و چه می‌خواهید؟ سنگ تمام گذاشت و چنین گفت: «ما گروهی هستیم که خداوند ما را برگزید تا هرکس را بخواهد از فرمانبری و اطاعت بندگان، به فرمانپذیری انحصاری از خداوند، و از فشار و تنگنای دنیا به فراخی و گستردگی آن، و از ستم و جفای ادیان به سوی عدالت اسلام بازآوریم».

کافی است که فرد مسلمان بهره‌ای هرچند اندک از شناخت و آگاهی در مورد دین خود داشته باشد تا دریابد که این دین برای پرورش فرد صالح، خانوادۀ صالح و امت صالح و شایسته در تلاش می‌باشد.

پرورش فرد صالح:

افراد، سنگ بنای ساختمان عظیم جامعه می‌باشند. بر این اساس، دین اسلام اهتمام جدی و عنایت شدیدی نسبت به فرد، در تمامی مراحل زندگی‌اش به عمل می‌آورد، و چیزی را نه در زمینۀ قانونگذاری و ساماندهی زندگی وی و نه در زمینه راهنمایی‌ها و ارشادهای رفتاری، از وی دریغ نداشته است.

در نگاه اسلام، اصلاح فرد جز در صورت تحقق اموری چهارگانه که قرآن آن‌ها را به عنوان شرایط رهایی از خسران و نابودی دنیوی و اخروی قلمداد نموده است، ممکن نخواهد بود. این چهار شرط را سوره‌ای کوتاه، از کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن که پیر و جوان و باسواد و بی‌سواد همه آن را از حفظ دارند، یعنی: سورۀ عصر در بر گرفته است، خداوند در آن سوره می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر].

«سوگند به روزگار که بیگمان انسان در زیانکاری است، مگر کسانی که [۱] ایمان آورده‌اند، [۲] و کارهای شایسته کرده‌اند، [۳] و همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند، [٤] و همدیگر را به شکیبایی و استواری سفارش کرده‌اند».

بدین ترتیب، نخستین گام در اصلاح فرد – که به منزلهٔ بنیان کل ساختمان می‌باشد – عبارت است از: ایمان که سلامت اندیشه و برداشت انسان در مورد: خود، گیتی، زندگی و خداوندِ هستی و انسان و زندگی، بستگی به همین عامل ایمان دارد. چنین تصور و برداشتی چنانچه کژ و نادرست باشد، کل زندگی، اعم از رفتارها، برخوردها و روابط به تبع آن نابود و فاسد خواهد شد.

درستی این برداشت و تصور است که انسان را از راز وجود، آرمان زندگی و وضعیت پس از مرگِ خود، آگاه می‌سازد و در پرتو چنین اندیشه‌ای است که قلباً باور می‌کند که وی نه ذره‌ای سبک و ناچیز و نه غباری سرگردان، بلکه آفریده‌ای است ارزشمند و محترم که برای دست‌یابی به هدفی والاتر زندگی می‌کند که عبارت است: نمایندگی و جانشینی خداوند در دنیا، و کسب خشنودی او و بهشت در سرای آخرت.

شرط دوم عبارت است از: انجام اعمال صالح که نتیجهٔ ایمان و نماد عینی و عملی آن می‌باشند. آخر ایمان فقط یک درک ذهنی یا یک تأثیرپذیری عاطفی صرف که نیست، بلکه حقیقتی است متشکل از شناخت، تأثیرپذیری و گرایش درونی که انسان را به انجام نیکی‌ها و ترک پلیدی‌ها و امور زشت، وامی‌دارد.

قرآن «صالحات» را به امری معین، یا شکلی ویژه محدود نساخته است، بلکه آن را به همان صورت فرو نهاده است، تا دایرهٔ فراگیری آن تمامی عوامل مؤثر در اصلاح انسان چه از نظر جسمی و روانی و چه از نظر فردی و اجتماعی، و نیز تمامی عوامل ساماندهی زندگی، چه در زمینهٔ مادی و روانی، و چه در زمینهٔ مدنی و اخلاقی، عواملی همچون عبادات، مسایل اقتصادی، رفتار اجتماعی و اخلاق، همه را در بر گیرد و قابلیت گنجایش آن محفوظ بماند.

شرط سوم عبارت است از: سفارش متقابل به حق‌پویی و حقگویی، واژۀ «تواصی» بیانگر همکاری و عمل دوجانبه است، بدین معنی که مؤمن شخصاً دیگران را به حق‌محوری سفارش کند، و خود نیز متقابلاً پذیرای توصیه‌های دیگران در خصوص حق و راستی باشد. این امر نشان می‌دهد که تصور قرآن از فرد دیندار نه یک راهب دیرنشین یا جامعه‌گریز صحراگزین، بلکه فردی است دارای مشارکت اجتماعی که گاهی از جامعه دریافت می‌کند و گاهی به آن می‌پردازد.

از همین رو می‌توان گفت: که قرآن از مسلمان نمی‌پسندد که شخصاً اصلح، دارای عقیدۀ پاک، عبادت صحیح و معاشرت و برخورد اجتماعی قابل تحسین باشد، اما در عین حال حقیقت را مغلوب و باطل را غالب و رایج، بایدها را تباه و نابود و نبایدها را آشکار و مسلط به حال خود رها سازد و همانطور بی‌تفاوت و دست‌روی دست گذاشته بنشیند، نه سرد همتان را به جوش آورد، نه بر سکوت‌پیشگان نهیب ز ند و آنان را به واکنش و سخن وا دارد و نه تلاشی اصلاح‌طلبانه به عمل آورد، هرگز، بلکه مسلمان در نگاه اسلام باید همواره حققت‌بان و پاسبان راستی باشد، به آن ایمان داشته باشد، دوستش بدارد، از آن پشتیبانی کند و دیگران را به سوی آن فرا خواند، و این است اساس امر به معروف و نهی از منکر در دین اسلام.

و شرط چهارم که همردیف و ملازم شرط سوم است، عبارت است از سفارش دوجانبه به شکیبایی و بردباری. قطعاً آن کس که امانت حقیقت را به دوش می‌کشد، نیازمند استواری و شکیبایی است، و باید خود را، دیگران را و همقطارانش را به پیشه‌کردن صبر توصیه کند، چرا که همفکران و همدینان فرد حق‌طلب همواره در معرض رنج و آزار خواهند بود. لذا ضرورت دارد که خصلت شکیبایی و خویشتنداری را در وجود خویش نهادینه سازند. از همین روست که لقمان به هنگام موعظۀ فرزندش، به وی چنین می‌گوید:

﴿يَـٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ۝١٧﴾ [لقمان: ۱۷].

«فرزندم! نماز برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و بر گرفتاری‌هایی که گریبانگیرت می‌شوند، شکیبایی کن که این از کارهای سترگ است».

این امور چهارگانه – که از رهگذر آن‌ها فرد صلاح می‌پذیرد – به لطف خداوند، نزد هر مسلمانی به اندازهٔ روشنی خود سورهٔ عصر واضح و آشکار می‌باشند.

پس فرد صالح در اسلام، نه فرد از جامعه بیزار و زندگی گریز و دخمه‌نشینی است که آبادانی آخرت را در خرابی و ویرانی دنیا می‌بیند، بلکه فردی است که برای دست‌یافتن به سعادتِ هردو دنیا تلاش می‌کند و هردو نیکویی را باهم گرد می‌آورد [و شعارش همواره این است]:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! به ما در دنیا بهرهٔ نیک و در آخرت هم بهرهٔ نیک عطا فرما».

لذا باید گفت: کسی که فقط به آخرت چشم می‌دوزد و از دنیا چشم می‌پوشد و حق آن را رعایت نمی‌کند، و حال آن که خداوند وی را به عنوان نمایندهٔ خود در آن قرار داده:

﴿إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ [البقرة: ۳۰].

«من نماینده‌ای در زمین می‌گمارم».

و وی را به آبادساختن آن امر کرده است:

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ [هود: ٦١].

«او شما را از زمین پدید آورد و شما را به آبادساختن آن واداشت».

چنین شخصی بر دنیای خود جفا و رزیده و حقوق خویشتن را پایمال نموده است در حالی که در حدیث آمده است: «بدان که بدنت و خانواده‌ات هرکدام بر تو حقی دارند» و خداوند هم می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو: چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده، و رزق پاکیزهٔ او را حرام کرده است؟»».

از سوی دیگر کسی که دنیا را اصلی‌ترین دغدغهٔ خاطر، منتهای دانش و محوراندیشه، احساس و رفتار خود قرار دهد، نسبت به آخرت خود جفا ورزیده، ارزش حقیقی خود را کاهش داده، از فرجام نهایی خود بلکه از سر وجود و راز زندگیش غفلت نموده است، و این فرمودهٔ خداوند در مورد وی مصداق یافته است:

﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ٣٧ وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ٣٨ فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ٣٩﴾ [النازعات: ۳۷ – ۳۹].

«اما آن کسی که طغیان و حدودشکنی و تجاوزگری نموده باشد و زندگی دنیا را (برگزیده و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است».

بدون تردید مردم، برحسب مقدار تنزل آنان در اثر شهوت‌پرستی و یا مقدار تعالی و پیشرفت آنان که ناشی از صفات برجسته و والایشان می‌باشد، آرمان‌ها و اهداف‌شان، گوناگونی قابل ملاحظه و تفاوت آشکاری می‌یابند.

چنانچه افراد بشر به طور کامل و دربست به غرایز و امیال شخصی‌شان سپرده شوند، قطعاً این غرایز آنان را تا چاه حیوانیت و یا فروتر از آن، تنزل خواهند داد. اما مأموریت دین عبارت است از این که آن‌ها را تا افق فرشتگان پیش برد... و ایشان را در جهت تعالی – بر پلکان‌های پارسایی و خداترسی – به بهشت برین و رودهای جاری، در مجلس صداقت و راستی، نزد فرمانروایی قدرتمند و توانا، و به نعمت برترِ کسب رضایت و خرسندی خداوند، برساند. خداوند می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ ١٤ ۞قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۖ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ١٥﴾ [آل عمران: ١٤ – ١٥]. «برای مردم، محبت خواسته‌های نفسانی اعم از زنان، فرزندان و ثروت‌های هنگفتِ طلا و نقره و اسب‌های مرغوب و نشاندار و چارپایان و زراعت، آراسته شده است. این کالای زندگی دنیاست و بازگشت و پاداش نیک، نزدِ الله می‌باشد. بگو: آیا شما را از چیزی باخبر سازم که از همه‌ی اینها بهتر است؟ برای کسانی که تقوا پیشه کنند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که در آن جویبارها روان است و نیز همسرانی پاک و رضایتی از سوی الله. و الله به کردار بندگانش بیناست».

پرورش خانوادۀ صالح:

اسلام، همچنین در تلاش است تا خانواده‌هایی موفق، شایسته و نیکبخت پرورش دهد. خانوادۀ موفق و شایسته، خانواده‌ای است که آن مفاهیم و ارزش‌هایی که قرآن‌کریم آن‌ها را به عنوان اهداف زندگی زناشویی و نتایج آن، معرفی نموده است، بر آن خانواده سایه افکنده باشند که عبارتند از: آرامش درونی، محبت‌ورزی، و مهربانی و گذشت. خداوند در این سوره می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً﴾ [الروم: ۲۱].

«از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خودتان همسرانی را برایتان آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میان شما و ایشان محبت و مهربانی قرار داد».

خداوند از پیوند و ارتباط میان همسران چنین تصویری به نمایش می‌گذارد:

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمۡ وَأَنتُمۡ لِبَاسٌ لَّهُنَّۗ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید».

این واژۀ لباس معانی زیر را به همراه مـی‌آورد: محافظـت، پوشـندگی، زینـت‌بخشـی، گرمابخشی، نزدیک‌سازی و فاصله‌زدایی.

پایه‌های خانوادۀ صالح:

۱- ازدواج با رضایت طرفین و بدون هرگونه فشار و اجبار، و به دور از وارونه‌نمـایی و دیگر فریبی متقابل، صورت پذیرد.

۲- حقوق و وظایف با شیوۀ پسندیده، به صورت دوجانبه رعایت و اجرا گردند.

﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«زنان به اندازۀ وظایف، از حقوقی برخوردارند (که باید) به صورت پسندیده (رعایت گردد)».

۳- وجود ارتباط مثبت و حسن معاشرت به صورت همیشـگی، بـه ویـژه بـه هنگـام احساس نارضایتی و نفرت. خداوند در این خصوص می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ١٩﴾ [النساء: ۱۹].

«و با زنان خود خوش‌برخورد و خوش‌اخلاق باشید، و اگر هم مورد پسندتان نبودنـد (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیـزی بـدتان بیایـد، و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد».

٤- وظیفۀ مرد، سرپرستی، نظارت و پاسخگویی در قبال خانواده می‌باشد:

﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞۗ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«مردان (در زمینۀ سرپرستی و نظارت خانواده) بر زنان برتری دارند.

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ [النساء: ٣٤].

«مردان سرپرست زنانند، چرا که خداوند (برای نظام اجتماعی، مردان را برخی از صفات بر زنان برتری‌هائی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان که خاطر که نفقه و مخارج بر عهدهٔ مرد است».

۵- وظیفهٔ زن عبارت است از نظارت بر امور داخلی خانواده و پاسخگویی در قبال آن: چنانکه حدیث نبوی متفق علیه می‌فرماید: «همهٔ شما به نوعی سرپرست قلمداد می‌شوید و باید در قبال (امور و اشخاص) زیردست خود پاسخگو باشید... مرد سرپرست خانواده بوده و باید در قبال آن پاسخگو باشد و زن هم در خانهٔ شوهرش سرپرست بوده و باید در قبال (امور و اشخاص) زیردست خود پاسخگو باشد».

۶- ضرورت توجه و عنایت والدین نسبت به فرزندان‌شان و عدالت‌ورزی میان آنان. چنانکه در حدیث آمده است: «رحمت خداوند بر پدری که فرزندش را در امور نیک یاری می‌نماید». «خداترس و باتقوا باشید و در میان فرزندان‌تان تبعیض قایل نشوید».

۷- ضرورت نیکرفتاری با والدین و خدمتکاری آنان به ویژه نسبت به مادر:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤﴾ [لقمان: ١٤].

«ما به انسان در بارهٔ پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیکرفتار باشد، بویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است و دوران شیرخوارگی وی در دو سال پایان می‌یابد (که مادر بازهم فداکاری می‌کند و زحمت می‌کشد. لذا توصیه می‌کنیم) که هم سپاسگزار من و هم

سپاسگزار پدر و مادرت باش، و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم)».

پرورش جامعۀ صالح:

اسلام همواره در جهت تشکیل جامعـۀ سـالم تـلاش مـی‌ورزد، همانگونـه کـه بـرای پرورش فرد سالم و خانوادۀ سالم و شایسته که بـی‌تردیـد ایـن دو بنیـانی اسـتوار بـرای سلامت جامعۀ مطلوب به حساب می‌آیند، به تلاش پرداخته است.

جامعۀ صالح و سالم، جامعه‌ای است که افراد و خانواده‌هایش را بـا ارزش‌هـای والای اسلام و اصول ممتاز آن با یکدیگر پیوند می‌دهـد، و ایـن ارزش‌هـا و اصـول را رسـالت زندگی و محور وجود خود قرار می‌دهد.

مهمترین اصول و ارزش‌های اسلامی در این زمینه عبارتند از:

(الف) همگرایی عقیدتی: جامعۀ اسلامی نه جامعه‌ای نژادی یا منطقه‌ای، بلکه جامعه‌ای است اعتقادی. جامعه‌ای فکری و عقیدتی، و اندیشۀ آن عبارت است از اسلام، لذا اسـلام اساس «ایدئولوژی» این جامعه می‌باشد.

ممکن است که شهروندان این جامعه دارای نژادها، رنـگ‌هـا، منـاطق، زبـان‌هـا و یـا لایه‌های اجتماعی گوناگون باشند، اما این ناهمگونی‌ها همگی در برابر وحـدت عقیـده و در برابر «لا اله الا الله – محمد رسول الله»، ذوب می‌گردند؛ در برابر آن بـاور مشـترک بـه همگان را زیر چتر برادری:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادر یکدیگرند».

گرد هم می‌آورد. این جامعه را، اگر بخـواهیم بـا صـفتی ممتـاز و مشـخص از دیگـر صفات، توصیف نماییم، بناچار باید در بارۀ آن چنین بگوییم: «جامعۀ ایمانی»، یـا جامعـۀ ایمانداران، آن‌هایی که خداوند در آغاز سورۀ بقره در توصیف‌شان چنین می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ [البقرة: ۳ – ۵].

«آن کسانی که به غیب و دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونهٔ شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهرهٔ آنان ساخته‌ایم می‌بخشند... و آن‌هایی که به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرود آمده است، باور می‌دارند، و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند».

ایمان اسلامی فقط یک شعار صرف یا یک ادعای خالی و یا تعصب‌ورزی و سختگیری جاهلانه نسبت به دیگران نیست، بلکه حقیقتی است جای گرفته و محکم در درون که رفتار از آن سرچشمه می‌گیرد و عملکرد مثبت آن را تأیید و تصدیق می‌نماید.

اهتمام و عنایت به ارزشی دیگر از ارزش‌های بنیادی در شکل‌گیری جامعهٔ سالمِ مطلوب در اسلام از همین جا ناشی می‌شود، این ارزش عبارت است از:

(ب) «احترام به عمل صالح» و حتی تقدیس آن، چه این عمل صالح فرم و رنگ دینی داشته باشد، همانند: نماز، روزه، حج، عمره، ذکر، تلاوت و دعا؛ و چه دنیوی باشد، همچون: تلاش به منظور کسب روزی، آبادساختن زمین و فعالیت‌های عمرانی، سودرسانی به مردم و نیکی در حق آنان، که این عمل صالح نیز اصلی است مصوب و مشهور که قرآن آن را در تمامی ادیان به عنوان رکنی در کنار ایمان به خداوند و روز قیامت، به شمار می‌آورد. در همین مورد خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [البقرة:٦٢].

«کسانی که ایمان داشتند (پیش از این به پیغمبران، و آنان که به محمد بـاور دارنـد) و یهودیان، و مسیحیان و ستاره‌پرستان و فرشته‌پرستان، هرکه به خـدا و روز قیامـت ایمـان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداش‌شان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد».

و قرآن در بیش از هفتاد آیه عمل را با ایمان همراه ساخته است، از جمله:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا ٣٠﴾ [الکهف: ۳۰].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند (پاداش‌شـان نـزد خداونـد ثبت شده است) و ما پاداش نیکوکاران را هدر نمی‌دهیم».

بدون شک، برپاداشتن شعایر خداوند، و به جای‌آوردن فرایض اصـلی وی، همچـون: برپایی نماز، پرداخت زکات، روزهٔ رمضان، و حج خانهٔ خدا اولین چیزهایی هستند که بـا مفهوم عمل صالح، انطباق می‌یابند. چرا که برای مخلوق، از شـناخت آفریـدگار، عبـادت پروردگار، و فرمانبرداری خالصانه از وی به عنوان سپاس نعمت‌هـا و وفـاداری بـه حـق پروردگاری او، عملی صالح‌تر وجود ندارد.

(ج) فراخوانی دیگران به انجام امور خیر و سودمند، امر به معـروف و نهـی از منکـر، اصلی است روشن و آشکار از اصول این دین. این هرگز کافی نیست – در منطق اسـلام – که فرد خود شخصاً اصلاح گردد اما چشم خود را بر نابودی و تبـاهی دیگـران ببنـدد، بلکه صالح حقیقی و دیندار راستین درنظر اسلام کسی است که خود را اصـلاح نمـوده و در جهت اصلاح دیگران نیز تلاش نماید، ولو از طریق فراخوانی و امر و نهی. همانگونـه که خدا می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

و با همین ویژگی است که امت اسلامی بر دیگر امت‌ها برتری یافته است:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما (ای پیروان محمد! بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمایید، و به خدا ایمان دارید»[۱].

از همین روست که قرآن نفرین خداوند را بر بنی اسراییل – از زبان داوود و عیسی بن مریم – ثبت نموده است، بدین خاطر که در مقابل منکرات بی‌تفاوتی و سکوت پیشه ساختند، و در برابر فساد، واکنش اعتراضی و بازدارنده از خود نشان ندادند:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائدة: ۷۸ – ۷۹].

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داوود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و حدودشکنی می‌کردند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند!».

۱- عمر بن خطاب ﷺ پس از تلاوت این آیه فرموده است: هرکس دوست دارد که از آن امت برتر به شمار آید، باید شرطی را که خداوند در آن مقرر نموده، به جای آورد. (مترجم به نقل از تفسیر ابن کثیر)

(د) و جهاد در راه خدا – به منظور پشتیبانی از حق، نهادینه‌کردن خیر و خوبی، زمینه‌سازی برای گسترش دعوت، سرکوب فتنه، رویارویی با مهاجمان و تجاوزگران، گوشمالی پیمان‌شکنان و رهایی ستمدیدگان – اصلی است اسلامی که هیچ مسلمانی نیست که از آن بی‌اطلاع بوده، و علاوه بر مشروعیت دینی آن از فضیلت و ارزش والای این اصل، و عظمت پاداشِ خداییِ مهیا شده برای جهادگران آگاهی نداشته باشد. خداوند در مورد جهاد می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡـٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٣٩﴾ [التوبة: ۳۸ – ۳۹].

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا به حرکت افتید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به جای زندگی آن جهان، به زندگی این جهان خشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟ که) متاع و کالای این جهان در برابر متاع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلای دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند) و گروهی دیگر را جایگزین شما می‌سازد. و شما (با نرفتن به جهاد) هیچ ضرری به خدا نمی‌رساند و خدا بر هر چیزی تواناست».

و باز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعٗا ٧١﴾ [النساء: ۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! احتیاط نمایید و آمادگی خود را (برای مقابله با دشمنان) حفظ کنید و (برای تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی باهم (به سوی جنگ) بیرون روید».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٦٠﴾ [الأنفال: ٦٠].

«برای (مبارزه با) کافران تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدینوسیله دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که خود ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هرآنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچگونه ستمی نمی‌بینید».

(هـ) و بالاخره، اصل دیگر در برپایی جامعهٔ سالمِ مطلوب دین اسلام، عبارت است از: نهادینه‌ساختن تمامی ارزش‌های اخلاقی در جنبه‌های گوناگون زندگی و گسترش و حمایت آن‌ها. ارزش‌ها و فضایلی همچون: دادگری، احسان و جوانمردی، نیکی، استوارداشتن پیروندهای اجتماعی، همیاری در کارهای خیر و تقوا، احترام به قانون و قراردادهای جمعی، صداقت و پاکدامنی، امانتداری و وفاداری، رعایت اخلاص در خلوت و جلوت، حقگویی در هر دو حالت خشم و رضایت، میانه‌روی چه به هنگام تنگدستی و چه به هنگام ثروتمندی، شکیبایی به هنگام گرفتارآمدن به مصیبت‌های جسمانی و غیر جسمانی و بردباری به هنگام شرایط بحرانی و جنگی، کنترل دست و زبانِ و خودداری از آزاررساندن به مردم، پیراستن قلب از: کینه‌توزی و حسدورزی، ریا و تظاهر، نفاق، دنیادوستی و دیگر امراض درونی و روانی. این‌ها همه در شما تکیه‌گاه‌ها و ستون‌هایی

هستند که زیربنای ساختمان جامعهٔ اسلامی به حساب می‌آیند و جامعهٔ دیندار جز بر روی این‌ها، برپا نخواهد گشت.

چهارم:
واضح‌بودن شیوه‌ها و راهکارها

از دیگر موارد برجستگی و امتیاز اسلام، شفافیت شیوه‌ها و راهکارهایی است که این دین برای دست‌یابی به آرمان‌نهایی و اهداف والای خود، طرح‌ریزی و ارائه نموده است؛ از این شیوه‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

(الف) عبادت‌ها و مراسمی دینی که روح را قوی، روان را پاکسازی، اراده را توانمند، و سمت و سوی حرکت فرد را مشخص و یگانه می‌سازند، و انسان را بر کمال عبودیت و بندگی پروردگار والامقامش، تربیت می‌کنند، پروردگاری که وی را آفریده و سر و سامان داده است و خداوندی که پس از برنامه‌ریزی و اندازه‌گیری [قابلیت‌ها و وظایف،] آفریده‌هایش را رهنمود و راه‌اندازی کرده است.

این عبادت‌ها، عباداتی هستند مرزبندی شده و دارای چهارچوب مشخص و بدعت‌ناپذیر، سهل و آسان و مخالف با سختگیری، میانه‌رو و معتدل و ناسازگار با زیاده‌روی، ژرف و عمیق که قبل از نماد و برون و مظهر به نهاد و درون و گوهر اهتمام می‌ورزند. و در رأس این عبادات، شعایر بزرگ اسلامی، یعنی: نماز، زکات، روزه و حج قرار دارند. اسلام اصل تنوع و گوناگونی را در عبادت رعایت نموده است، مثلاً برخی بدنی هستند، مانند: نماز و روزه، و برخی مالی مانند زکات، و برخی مالی – بدنی هستند همانند حج و عمره.

برخی از این عبادات هر روز تکرار می‌شوند، مانند نماز، و برخی سالانه تکرار می‌شوند، مانند: روزه و زکات و برخی در طول مدت عمر فقط یک بار واجب هستند، مانند: حج.

برخی از آن‌ها اعمالی هستند ایجابی، مانند نماز، زکات و حج، و برخی فقط با خودداری و دوری‌گزینی، محقق می‌گردند، مانند روزه که عبارت است از: خودداری و عدم پاسخ مثبت به خواسته‌های شهوت شکم‌پرستی و شهوت جنسی، به منظور گردن‌نهادن به فرمان خداوند بزرگ و والامقام.

تمامی این عبادت ناگزیر باید با نیت و قصد قلبی خالص همراه باشند، چرا که نیت جان اعمال و سر و راز آن‌ها می‌باشد:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ [البينة: ۵].

«جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند».

و پیامبر ﷺ هم می‌فرمایند: «ملاک سنجش اعمال فقط نیت است و به هرکسی بر مبنای نیت وی پاداش داده می‌شود»[1].

برخی از این عبادات فرایضی هستند که به جای‌آوردن آن‌ها بر تمامی زنان و مردان مسلمان واجب و لازم است و کوتاهی در انجام آن‌ها در هیچ حال، مگر با عذر شرع‌پسند، روا نیست.

برخی نوافل هستند که به منزلهٔ سود نسبت به سرمایهٔ اصلی می‌باشند که هرکس مقدار بیشتری از آن به چنگ آورد، برایش بهتر است و کسی که در این افزون‌طلبی، سستی ورزد گناهی مرتکب نشده است، این نوافل عرصهٔ رقابت در زمینهٔ خیرات و میدان مسابقه‌ای برای باقیات صالحات می‌باشد.

این عبادات هرچند ذاتاً مطلوبند، اما با این وجود می‌توان از آن‌ها به عنوان ابزارهایی بی‌نظیر برای پرورش روانی، اخلاقی و اجتماعی، و شیوه‌هایی آسمانی و ربانی برای آموزش مسلمانان در زمینهٔ رفتار و زندگی برتر، نیز نام برد.

۱- متفق علیه.

(ب) اخلاق و فضایلی که با خودپرستی مبارزه می‌کنند، روح دیگر خواهی و احساس دیگردوستی را تقویت می‌نمایند، به اصلاح فرد و وفاق جامعه اهتمام می‌ورزند، فضیلت‌خواهی‌ها و گرایش‌های خیرمدار را پیراسته و پاکیزه می‌سازند، و چنگال‌ها و ناخن‌های پلیدی و زشتی را کوتاه می‌نمایند. این مجموعه اخلاق اسلامی، اخلاقی هستند فطری، واقعگرایانه، قابل فهم، عقلانی و خردپسند، فراگیر و متوازن که عقل و نقل و اندیشه و وحی، در تأیید مواردی که آن‌ها را تحسین یا تقبیح نموده است، هم‌رأی و متفق می‌باشند.

(ج) آداب و سنت‌هایی که روح‌پرور، اخلاقی، و زندگی‌آرا و زینت‌بخش حیات می‌باشند، و با استفاده از ارزش‌ها و نیکی‌ها، نوعی همگونی برونی و جلوۀ ظاهریِ واحد، به جامعۀ مسلمانان می‌بخشند، و آن را از بی‌بندوباری و یاوه‌کاری افراد هرج و مرج طلب و لاابالی، و از سخت‌گیری بی‌مورد جزم‌اندیشان و خشکه‌مقدسان، مصون نگه می‌دارد.

این آداب، آدابی هستند که در تمامی احوال زندگی فرد مسلمان، با وی همراه می‌باشند: به هنگام خوردن و آشامیدن، لباس‌پوشیدن، بر مرکب سوارشدن، بیداری و خواب، سفر و حضر و خلوت و جلوت.

و آدابی هستند که به صورت جدی در تلاشند که مسلمان را در تمامی احوال و اوقاتش، با خداوند والامرتبه مرتبط سازند. بدینگونه که وی با نام خداوند می‌خوابد و با نام خداوند برمی‌خیزد. خوردن را با نام خدا آغاز می‌کند و با سپاس خداوند پایان می‌دهد و به همین ترتیب در مورد لباس‌پوشیدن، سوارشدن بر مرکب، مسافرت و بازگشت عمل می‌کند. و او چه به هنگام مبارکباد گفتن یا تسلیت، چه به هنگام عطسه و یا پاسخ گفتن به شخصی که عطسه می‌زند، و چه به هنگام مسافرت و یا بدرقۀ مسافر و دیگر موارد، خداوند را هیچگاه فراموش نمی‌کند، بلکه با گفتن ستایش، دعا، نام‌بردن از خداوند، یا ثنای او با کلمات و جملات شایسته و مناسب با مقام وی، همواره به زبانش طراوت و به دهانش شیرینی می‌بخشد.

بر همین اساس و از روی همین آداب و برخوردهای اجتماعی، می‌توانیم در همان وهلۀ اول، از طریق دقت در رفتار مسلمانان، مثلاً: سلام و احوالپرسی به هنگام ملاقات، استفاده از دست راست برای غذاخوردن و آغاز آن با نام خداوند و پایان‌دادن آن با سپاس و تشکر از خداوند، و به همین ترتیب در دیگر زمینه‌ها، آنان را از غیر مسلمانان تشخیص دهیم.

(د) سیستم و قوانین ارایه‌شده از سوی اسلام برای فرد، خانواده و جامعه.

این قوانین سیر حرکت فرد را ترسیم می‌نمایند، چهارچوب رفتاری وی را مشخص می‌سازند و حلال و حرام و باید و نباید را برای وی معلوم می‌کنند.

برای خانواده، این سیستم و قوانین مقرر، حقوق و وظایف طرفین را به صورت شفاف بیان می‌کنند، و بر بقای این مؤسسۀ پرارج برای ادای رسالتش، پای می‌فشارند، البته مادام که زیان و آفت‌سازی بقای آن، از نفع و آفت‌سوزی آن بیشتر نگردد که در این صورت باید گفت: با عقیم‌ماندن تلاش‌های اصلاحی، خیر و مصلحت در جدایی است و «داغ‌کردن، آخرین دواست».

برای جامعه، این نظام قانونی، ساز و کار و ضوابط و معیارهایی است که هدف از آن‌ها برپاداشتن عدالت، ممانعت از پلیدی و شر، حمایت از همدلی و برادری، جلوگیری از کشمکش و درگیری، پاسداری از حقوق، و محافظت از دین، خون، مال، حیثیت، عقل و نسل شهروندان می‌باشد که این‌ها ضروریات و لوازمی هستند که پایداری زندگی جز به کمک آن‌ها ممکن نیست. همچنین این قوانین، نیازمندی‌های درجه دوم زندگی (حاجیات) و نیز امور غیر ضروری و تشریفاتی و تجملاتی زندگی (کمالیات) را پاس می‌دارند. البته با رعایت اولویت و هرکدام بنابه منزلت و ارزش آن.

از خوش‌اقبالی و نیکبختی مسلمانان این است که علوم و دانش‌های گوناگونی در قلمرو گستردۀ فرهنگ اسلامی، همچون تفسیر، حدیث، فقه، اصول، اخلاق، آداب و

تصوف در خدمت این شیوه‌ها و راهکارها درآمده و به روشنگری در بارۀ آن‌ها پرداخته و احکام و حکمت‌هایشان را به صورتی واضح و آفتابی عرضه داشته‌اند.

هرچند که میان «دانایان و فرهیختگان» در فروع و جزئیات مربوط به این‌ها، اختلاف و ناهمگونی دیده می‌شود، اما با این حال بنیان‌های کلی و قواعد زیربنای این شیوه‌های و راهکارها همانند صبح، روشن و همچون آفتاب آشکار می‌باشند و همگان بر آن‌ها توافق کامل دارند.

یک اعتراض غیر قابل پذیرش:

ممکن است برخی مردم بپرسند، اگر دین اسلام تا این حد روشن و شفاف است، پس این همه فرقه چیست که در طول تاریخ به نام اسلام ظهور یافته‌اند؟ و جدایی موجود میان اهل سنت و شیعه چه توجیهی دارد؟ و راز اختلاف میان سلفیه و صوفیه یا میان دو رویکردِ مذهبگرایی و فرامذهبی کدام است؟

من اطلاع دارم که هستند برخی از مبشران و خاورشناسان و همکاران‌شان که تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا این مطلب را هرچه بزرگتر و مهمتر جلوه دهند، به طوری که خواننده از نوشته‌هایشان چنین گمان برد که این دین آنگونه که خداوند آن را فرو فرستاده است، یک دین واحد نیست، بلکه صدها اسلام وجود دارند و هر شهری، هر عصری و هر مذهبی برای خود دارای نوعی اسلام ویژه هستند، و به همین ترتیب...

مطلبی که می‌توانم با قاطعیت تمام روی آن تأکید کنم این است که هیچ ایدئولوژی دینی و یا بشری در این جهان پهناور سراغ نمی‌رود که به اندازۀ این اسلام از شفافیت و اتحاد برخوردار باشد.

اسلامی که ما به آن دعوت، و آن را با شفافیت توصیف می‌کنیم، اسلام هیچ فرقه‌ای از فرقه‌ها، هیچ کشوری از کشورها و هیچ مذهبی از مذاهب نیست. بلکه فقط اسلام قرآن و سنت است، اسلام اصحاب پیامبر و تابعین نیک‌اندیش است، اسلام نخستین، و پیش از

ظهور فرقه‌ها، نحله‌ها، بدعت‌ها و هوس‌محوری‌های ایجاد شده و نوپیدا کـه مـردم را بـه دسته‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند.

از یکی از بزرگان و اندیشمندان شیعه و یکـی از آرزومنـدان و مشـتاقان اتحـاد امـت اسلامی سخنی شنیدم که شایسته است به ثبت برسد و نشر یابد. وی چنین می‌گفت: آیـا آن هنگام که خداوند دین اسلام را برای این امت تکمیل نمـود و نعمـت خـود را بـر آن تمام نمود و این فرمودۀ خداوند نازل گشت:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة:۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسـلام را به عنوان آیین خداپسند برایتان برگزیدم».

آیا در آن هنگام سنی و شیعه‌ای بود؟ طبیعی است که پاسخ حاضران این بود که خیر.

- پس در این صورت اختلاف‌ها ناشی از تفسیر قضایای تاریخی است!
- قطعاً چنین است.
- در اینجا فردی خردورز و اندیشمند چنین گفت: لذا باید از حوادث پـس از نـزول این آیه:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ ...﴾

چشم‌پوشی نماییم، و فقط به کتاب خداوند مراجعه کنیم که کاملاً ما را بی‌نیاز می‌کند.

و این سخن، سخنی است صحیح، چرا کـه سرچشـمۀ اخـتلاف میـان سـنی و شـیعه عبارت است از موضوع خلافت، و این که بعد از پیامبرﷺ چه کسی بدان احق بود؟ و این اختلاف، اختلافی است بر سر اموری که از نظر تاریخی پایان یافته‌اند، و کسانی که بر سر آن اختلاف ورزیدند، به پیشگاه پروردگارشان رسیدند، و بازگشت همـۀ آنـان بـه سـوی خداوند است.

اما آن چیزی که در ورای تمام این‌ها باقی مانده است، فقط قرآن است که باطل و کژی از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد.

از جمله نعمت‌های خداوند بر امت اسلامی این است که به این امت امتیازی بخشیده است که امت‌های پیش از آن، فاقد آن بودند، و آن این که محافظت و پاسداری از کتاب ارجمندشان را که قانون اساسی زندگی، و نخستین منبع آن‌ها برای قانونگذاری و راهنمایی می‌باشد، خود برعهده گرفته است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرو فرستاده‌ایم و پاسدار آن هم خود ما خواهیم بود».

گذشت قرن‌های متمادی راستی این وعدۀ الهی را به صورتی قطعی به اثبات رسانده است، و قرآن به همان صورتی که خداوند آن را نازل فرموده و پیامبر ﷺ آن را دریافت داشته، و یاران آن حضرت ﷺ آن را به خاطر سپردند، و به آیندگان رساندند، به صورت محفوظ در سینه‌ها، و قرائت شده با زبان‌ها و نگارش یافته در مصحف‌ها باقی مانده است، و نه واژه‌ای از آن تباه و نابود شده و نه جمله‌ای در آن دیگرگون و وارونه شده است... و این در حالی است که تمامی کتاب‌های آسمانی پیش از قرآن، دچار تغییر و تحریف شده‌اند – یا یکسره نابود و ضایع گشته‌اند – و خداوند ضامن پاسداری از آن‌ها نشده است، چرا که آن کتاب‌ها، کتاب‌هائی مقطعی و مرحله‌ای بوده و به پیامی ویژه اختصاص داشتند، و برخلاف پیام اسلام که فرازمانی و فرامکانی است، آن کتابهافاقد ویژگی‌های جهان شمولی و جاودانگی بودند.

همچنانکه سنت محمد ﷺ نیز به صورت نقادی شده و غربال یافته محفوظ گردیده است، تا روشنگر و بیان نظری و عملی این قرآن باشد.

هرچند تاریخ اسلام اسامی فرقه‌های زیادی را که در جامعۀ اسلامی ظهور یافته‌اند، به خاطر سپرده است، اما در عین حال مرگ بیشتر آن‌ها را در جامعۀ اسلامی را نیز به ثبت رسانده است و مسلمانان در حالی اسامی آن‌ها را بر زبان می‌آورند که دیگر جایگاهی در

میان جامعه‌شان ندارند، و پس از گذشت انـدک زمـانی در مجمـوع امـت اسـلامی ذوب گشته‌اند. و اگر برخی گروه‌های منحرف، هنوز باقی مانده‌اند، نه گناه‌شان بر دوش اسـلام است و نه کژروی‌ها و کژاندیشی‌های آن‌ها به حساب این دین و امت بزرگ آن گذاشـته می‌شود.

از سوی دیگر اسلام معیار سنجش و مرجعی را که مسلمانان باید به هنگام اختلاف به عنوان داور خود قرار دهنـد، مشـخص و معرفـی نمـوده اسـت، خداونـد در ایـن مـورد می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«چنانچه در مورد چیزی دچار اختلاف شدید، آن را به خدا و پیامبر برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

بنابه اجماع تمامی مسلمانان از صدر اسلام تاکنون، ارجاع اختلاف به خداونـد کـه در آیه آمده است، یعنی برگرداندن به کتاب خداوند، و ارجاع به پیامبر ﷺ یعنـی: برگردانـدن به سنت ایشان.

مسلمانان در زمینهٔ تفسیر نصوص و قوانین دینی و استنباط احکام از آن‌ها، بـه وضـع دانشی خاص اقدام کرده‌اند که عبارت است از علـم «اصـول فقـه»، تـا بـا کمـک آن بـه همفکری و وحدت فهم برسند. البته انکار نمی‌کنم که بیشتر مسایل اصـولی، خـود مـورد اختلافند، اما دست کم در مورد امور اساسی و مسایل بنیادین اتفاق نظـر وجـود دارد. در غیر این مسایل اساسی هم، خود اسلام گوناگونی نظرات را مجاز شمرده و پیروان خود را در مورد اختلاف بر سر آن‌ها، در تنگنا قرار نداده است.

علاوه بر این، می‌توان در اینجا از راهکار عملی دیگری برای کاهش خطر اختلاف نام برد که عبارت است از توافق جمعی اندیشمندان مسلمان بر این که در مسـایل اختلافـی، رأی امام و پیشوای مسلمانان به عنوان رأی‌نهایی و اختلاف‌زدا، مبنا قرار گیرد. از ایـن رو

هرگاه مسلمانان دارای حکومتی شرعی باشند که براساس اختیار و شوری و بیعت تشکیل یافته باشد، رأی امام یا حاکم در مورد مسایل اختلافی، ملاک نهایی و قول فصل خواهد بود. اما در امور فکری و نظری، هرکس رأی و اندیشهٔ خود را خواهد داشت و حساب وی با خدا خواهد بود.

ایدئولوژی‌های نوین و پیچیدگی آن‌ها:

جای شگفتی است که همان‌هایی که با دامن‌زدن به نگرانی‌ها و تردیدها و بزرگ نماییِ اختلافات پیش آمده در تاریخ مسلمانان، و با منتسب‌ساختن هر گروه کژاندیش و گمراه به متن امت مسلمان، جفاکارانه در صدد عیبجویی و واردآوردن خدشه بر این ویژگی از ویژگی‌های اسلام (شفافیت) می‌باشند، همین افراد در برخورد با ایدئولوژی‌های بشری معاصر که به صورت «بت‌ها»ی این دوران درآمده‌اند، روشی همراه با گذشت و چشم‌پوشی در پیش می‌گیرند، و از کنار پیچیدگی‌های آشکار و اختلافات برجستهٔ موجود در آن‌ها که هر پژوهشگر و منتقدی آن‌ها را مشاهده و لمس می‌کند، با اغماض و نادیده‌انگاری عبور می‌کنند.

بدین ترتیب، اینان و امثال‌شان در شمار نوکاهنان توجیه‌گر پرستش این بت‌ها درمی‌آیند.

این ایدئولوژی‌های نورسیده و خیره‌کننده، هنوز هم حسرتمند یک تعریف دقیق و سنجیده – یا به قول منطقیون: جامع و مانع – هستند که مدلولات آن‌ها را مرزبندی و مشخص و طبیعت اصلی و مفاهیم بنیادین آن‌ها را آفتابی و روشن سازد. اما این تعریف مجرد تاکنون ارائه نشده است. بنابراین، در بارهٔ هر چیزی از این ایدئولوژی‌ها حتی در معنی آن‌ها اختلاف بروز می‌کند، به عنوان مثال دموکراسی را در نظر بگیرید:

ما در قرن بیستم تقریباً هیچ ایدئولوژی اجتماعی، سازمانی و سیاسی اعم از لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم یا حتی فاشیسم و نازیسم را سراغ نداریم که ادعا نکرده باشد دموکراسی حقیقی را فقط وی داراست، و دیگر مکاتب همه دارای دموکراسی دروغین و

ساختگی هستند. و مردم در این میان سرگردان و متحیر مانده‌اند که کدامیک از این دموکراسی‌ها حقیقی و اصیل و کدامیک ادعایی و جعلی اند؟

پناه‌بردن به ملاک‌های اخلاقی و روحی، فرد را از این دشواری و بحران فکری نجات نمی‌دهد، چرا که همگان بر ادعای خود مبنی بر آزادیخواهی، مساوات و رعایت احترام انسان‌ها پای می‌فشارند.

همچنین، متوسل‌شدن به معیارهای اجتماعی – قراردادی سودی نخواهد داشت، چرا که هر گروهی معیار و ملاکی برای خود پیش خواهد کشید که توجیه گر اسلوب خود می‌باشد. به عنوان مثال، اندیشمندان دموکراسی غربی، بر معیار سیاسی تکیه می‌کنند و دموکراسی خود را به وسیلهٔ آزادی سیاسی برتری می‌بخشند. حال آن که تکیه‌گاه توجیه‌گری مارکسیست‌ها، معیار اقتصادی است و در صددند دموکراسی خود را به وسیلهٔ آزادی اجتماعی و اقتصادی برتر نشان دهند.

و چینی‌ها از رهگذر آنچه «دموکراسی نوین» می‌نامند، مدعی برخورداری از هردو معیار می‌باشند، همچنین انقلابیون آسیایی و آفریقایی با طرح ادعایی به نام «دموکراسی سوسیالیستی» دمکراسی غربی را به چالش طلبیده‌اند[1].

حتی می‌بینیم که در برخی موارد، افرادی با طرح اندیشهٔ «دیکتاتوری دموکراتیک» در صدد پیوند و گردهم‌آوردن دو تفکر همگریز و ناسازگار برآمده‌اند[2].

و اینک به عنوان نمونه‌ای دیگر، سوسیالیزم را که افراد بسیاری از امت ما را به دام انداخت، درنظر آورید: راستی حقیقت سوسیالیزم چیست؟ درونمایه و مدلول آن کدام است؟ چه اهدافی دارد؟ پایه‌های این اندیشه، منابع و ریشه‌های آن کدامند؟

جستجوی پاسخ این پرسش‌ها، جز اندیشه‌فرسایی، درگیرشدن با مسایل بغرنج و پیچیده، و اطلاع‌یافتن بر اختلاف آشکار میان بنیانگذاران و طرفداران این اندیشه،

۱- «الإسلام وتحديات العصر» ص ۱۲۹ و ۱۳۰ چاپ دوم.

۲- «القومية والمذاهب السياسية»: قومیت‌گرایی و اندیشه‌های سیاسی ص ۳۱۷.

دستاوردی نخواهد داشت.

استاد ثاونی می‌گوید: سوسیالیزم هم همانند دیگر تعبیرات گوناگون مشابه در بارۀ نیروهای سیاسی مرکب، اصطلاحی است که محتوا و مدلول آن نه فقط از یک نسل به نسلی دیگر، بلکه از برهه‌ای تا برهه‌ای دیگر متفاوت می‌باشد[۱].

و استاد «کول» بر وجود تناقض در فهم اندیشۀ سوسیالیسم میان کشورها و نسل‌های مختلف تأکید می‌ورزد، و چنین می‌افزایدکه «اختلاف در عقیده، فقط نتیجۀ اختلاف زمان نیست و بس، بلکه میان صورت‌های گوناگون موجود در یک عصر خاص نیز، تناقض و تضاد وجود دارد».

یا در کتاب «این است سوسیالیزم» نوشتۀ دو نویسندۀ فرانسوی به نام‌های: جرج‌بورگان و بیار رامپیر، به نقل از مارکسیم لوروا در کتابش با عنوان «پیشگامان سوسیالیزم فرانسه»، چنین می‌خوانیم: «در این مطلب گمان نمی‌توان داشت که چندها سوسیالیزم گوناگون وجود دارند، مثلاً میان سوسیالیزمِ «بابون» و سوسیالیزم «برودُن» شکاف بسیار عمیقی وجود دارد، و سوسیالیزم «سان سیمون» و «برودن» با سوسیالیزم «بلانکی» تفاوتی آشکار دارند، و تمامی این‌ها با اندیشه‌های لویس بلان، کابیه، فوربیه و بیکور ناسازگارند. در هرحال در میان هر گروه یا شعبه‌ای، جز خصومت‌های خشونت باری که آکنده از تأسف و مرارت می‌باشند، چیزی نمی‌توان یافت»[۲] و علیرغم نزدیک‌بودن عصر مارکس (درگذشت ۱۸۸۲م) با عصر جانشینان وی: انگلس (۱۸۸٦) و لنین (۱۹۲٤) بنیانگذار نخستین حکومت جامعه‌گرای مارکسیستی، مشاهده می‌شود که شکاف میان دو تجربۀ اصلی روسیه و چین همواره گسترده‌تر می‌شود، اما در عین حال هرکدام خود را به شخص مارکس منتسب می‌سازند.

در این باره بهتر است گفته‌های یکی از مارکسیست‌های مشهور، به نام «ماکسیم

۱- سوسیالیزم و ملی‌گرایی، نوشته دکتر یوسف القرضاوی ص ۷٤.

۲- این است سوسیالیزم: ترجمه به عربی از محمد عیتانی – بیروت. ص ۱۳.

رودنسون» نویسندۀ یهودی و چپگرای فرانسوی را به عنوان شاهد بیاوریم، وی می‌گوید:

«واقعیت این است که ده‌ها و صدها مارکسیسم وجود دارند. شخص مارکس گفته‌های فراوانی دارد و می‌توان به سادگی توجیه هر اندیشه‌ای را در آثار وی یافت!! این آثار به کتاب مقدس (اسفار تورات، اناجیل، چندگانه و ملحقات آن‌ها) می‌مانند که حتی شیطان نیز می‌تواند نصوصی در تأیید گمراهی خود در آن‌ها بیابد!!»[1].

این‌ها ایدئولوژی‌های بشری هستند، با این پیچیدگی و ناسازگاری، و آن هم اسلام با آن شفافیت... و پیوستگی و وحدت.

و راستی، قوانین تشریعی خداوند، با قوانین بشری چه فاصلۀ زیادی باهم دارند:

﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ١٩ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ٢٠﴾ [فاطر: ۱۹ – ۲۰].

«نابینا با بینا و تاریکی‌ها با روشنایی یکسان نیستند».

۱- اسلام و سرمایه‌داری، ص ۲٤.

آوای سنت

بخش هفتم:
ایجاد هماهنگی میان تجدد و سنتگرایی[1]

۱- مقصود از سنت در اینجا، سنت در مقابل مدرنیته است نه سنت در مقابل بدعت. و معنای آن عبارت است از: باورها و هنجارهایی که از گذشته در ما ریشه دوانده است و بر ما و رفتار ما تأثیر گذاشته و آن را سوق می‌دهد که در انگلیسی به آن (Tradition) می‌گویند. (مترجم)

آوای سنت

تقریباً می‌توان گفت: آن‌هایی که در دوران ما در بارۀ اسلام، پیام این دیـن و تمـدن آن به نگارش می‌پردازند، به دو گروه مخالف تقسیم می‌شوند: گروهی جنبۀ انعطاف‌پذیری و «تجدد» را در قوانین و آموزه‌های اسلام به گونه‌ای برجسته نشان می‌دهند که گـویی ایـن دین خمیری است کاملاً نرم و شکل‌پذیر که بدون هیچگونه محدودیتی، به هـر انـدازه و فرمی که مردم بخواهند، درمی‌آید.

در طرف دیگر، گروهی قرار می‌گیرد که جنبـۀ ثبـات و اسـتواری و جـاودانگی را در قوانین و راهنمایی‌های این دین آن اندازه برجسته و اصیل نشان می‌دهند کـه دیـن تختـه سنگی سفت و سخت به نظر می‌آید که نه حرکتی دارد و نه انعطافی.

عیب بسیاری از افراد بشر همین است که همواره فقـط از یـک دیـدگاه و یـک جنبـۀ خاص، و به صورت گزینشی به قضایا می‌نگرند و جوانب دیگر آن را علیـرغم اهمیـت و حساسیت قابل ملاحظه‌ای هم که داشته باشند، فرو می‌گذارند و بدان‌ها توجه نمـی‌کننـد، در نتیجه به افراط یا تفریط می‌گرایند.

از میان نویسندگان، کمتر نویسـنده‌ای را مـی‌تـوان یافـت کـه از آفـت زیـاده‌اندیشـی افراطیون و کوته‌بینی کوته‌اندیشان سالم مانده و به این برنامۀ ربانی بی‌همتا که بـر مبنـای آن جامعه‌ای ربانی و انسانی، و تمدنی پیشرو و متوازن بنا گردید، نگاهی درست و روشن داشته باشد.

حقیقت این است که جامعۀ مسلمان با پدیده‌ای استثنایی و بی‌نظیر ممتاز شـده اسـت که از جملۀ برجسته‌ترین ویژگی‌هائی به شمار می‌آید که آن را از دیگر جوامـع مشـخص می‌سازد. این پدیده عبارت است از: توازن، و یا می‌توان گفت: پدیدۀ «میانه‌روبـودن» کـه این فرمودۀ خداوند بزرگ بدان اشاره می‌نماید:

آوای سنت

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: ۱٤۳].

«و بدین ترتیب شما را امتی میانه‌رو (و بدور از افراط و تفریط) قرار دادیم».

که ما پیشتر به گونه‌ای مفصل در بارۀ آن به بحث برداختیم.

از برجسته‌ترین و آفتابی‌ترین نمادهای توازن و میانه‌روی که «نظام اسلام» و به دنبال آن جامعۀ اسلامی بدان وسیله از دیگران تمایز می‌یابند، عبارت است از: ایجاد هماهنگی میان سنت و تجدد یا ابدیت و تغییر. اسلام این دو جنبه را در صورتی هماهنگ و جالب و شگرف باهم گرد می‌آورد، و هرکدام را در جایگاه مناسب و حقیقی خود قرار می‌دهد... ثبات در جایی که جاودانگی و دوام لازم است، و انعطاف‌پذیری در جاهایی که نیاز به نوشدن و دگرگونی احساس می‌گردد.

این ویژگی برجستۀ رسالت اسلام، در هیچ شریعت آسمانی و بشریِ دیگری سراغ نمی‌رود. آسمانی‌ها که – بنابه رسم و عادت – نمایانگر ثبات[1] و حتی در مواردی جزمیت، جمود و تفکر استخوانی می‌باشند تا جایی که تاریخ، مقابلۀ بسیاری از رجال آن‌ها در برابر حرکت‌های بزرگ علمی و آزادی‌بخش، و نیز تجدد ستیزی آنان را در میدان اندیشه، قانون و تشکیلات به ثبت رسانده است.

شریعت‌ها و قوانین بشری هم که – بنابه رسم عادت – نمایانگر انعطاف‌پذیری مطلق و بی‌قید و بندند. از این رو می‌بینیم که همواره در حال تغییرند و تقریباً بر هیچ حالتی پایدار نمی‌مانند، حتی قوانین اساسی که مادر قوانین به شمار می‌روند بسیاری اوقات با گردش یک قلم از سوی حاکمی سلطه‌جو، شورای انقلاب یا پارلمان منتخب – سلامت و تقلبی‌بودن انتخابات هم بماند! لغو و باطل می‌گردد، به گونه‌ای که مردم شب و روز را در

۱- چنانچه ملاحظه می‌شود شریعت‌های آسمانی پیش از اسلام همگی مرحله‌ای، برای زمانی مشخص و برای ملتی ویژه بودند و لذا به انعطاف‌پذیری که شایستگی همگانی‌شدن و جاودانگی را به آن‌ها ببخشد، نیازی نداشتند، برخلاف اسلام که پیام‌آورش به سوی تمامی مردمان فرستاده شده، و روند نبوت با وی پایان یافته است.

حالی می‌گذرانند که مطمئن نیستند آیا ماده یا قاعده‌ای قانونی که دیروز مورد احترام و عنایت بود، دوام و بقا خواهد داشت یا خیر؟!

اما اسلام که خداوند پیام‌ها و برنامه‌های آسمانی را با آن پایان داده است، هم عنصر ثبات و ماندگاری و هم عنصر انعطاف‌پذیری و تجدد، هردو از سوی خداوند در آن به ودیعت نهاده شده‌اند، و این امر از جمله شاهکارهای اعجاز در این دین، و نشانه‌ای از نشانه‌های جهان شمولی و جاودانگی و صلاحیت فرازمانی و فرامکانی آن به شمار می‌آید.

زمینه‌های سنتگرایی و ثبات مداری، و زمینه‌های تجددگرایی شریعت اسلام و رسالت فراگیر و جاودانه‌اش را می‌توان اینگونه مرزبندی و مشخص نمود:

ثبات و پافشاری در مورد اهداف و آرمان‌ها، و انعطاف پذیری در ابزارها و روش‌ها. سخت‌گیری و سنتگرایی در اصول و کلیات، و آسانگیری و تجدیدپذیری در فروع و جزئیات.

پافشاری و سنتگرایی در زمینهٔ ارزش‌های دینی و اخلاقی، و انعطاف‌پذیری در اشکال و قالب‌ها و کارهای دنیوی و علمی.

سنتگرایی و تجدد در زندگی و در هستی:

چه بسا که شخصی می‌پرسد: اسلام چرا چنین روشی دارد؟ نمی‌شد خداوند یا تجدیدپذیری مطلق و یا سنتگرایی را در آن منظور می‌داشت.

و اما پاسخ: اسلام در نتیجهٔ اتخاذ این روش، به صورت ویژه با طبیعت زندگی انسانی و به طور کلی با طبیعت این جهان گسترده و بزرگ، سازگاری و هماهنگی می‌یابد، چرا که این دین با فطرت انسان و فطرت هستی همنواست.

خود طبیعت زندگی بشری را که در نظر آوریم، می‌بینیم که دارای دو دسته عناصر می‌باشد: نخست عناصری پایدار و ثابت که همگام با بقای انسان، باقی خواهند بود، دوم عناصری انعطاف‌پذیر، تغییرپذیر و نوشونده.

مثلاً انسان کنونی، فهم و معلومات وی گسترده شده، دانش‌های وی پیشرفت نموده، و توانایی وی در زمینۀ به خدمت‌گرفتن نیروهای موجود در جهان پیرامونش و نیز در بهره‌برداری از آن‌ها افزایش بسیار یافته‌اند تا جایی که توانست پای بر کرۀ ماه بگذارد، چند روزی بر روی آن زندگی کند، مجهولات آن را کشف کند و نمونه‌هایی از خاک و سنگ‌های آن را با خود به زمین بیاورد.

اما آیا گوهر انسان امروزی در مقایسه با انسان ماقبل و مابعد تاریخ تغییر کرده است؟

آیا گوهر وجودی انسان معاصر که به سیارۀ ماه صعود کرده است، با آن انسانی که نمی‌دانست جنازۀ برادرش را چگونه پنهان نماید و کلاغ این کار را به وی آموخت، تفاوت یافته است؟

هرگز! بلکه گوهر وجودی انسان همواره یگانه خواهد ماند، هرچند که آگاهی‌ها و دانش‌های وی دگرگون، و توانایی‌هایش دوبرابر و چندبرابر شوند.

انسان از دوران نیای اصلی خود تا به امروز، می‌خورد و می‌نوشد و دوستدار جاودانگی است، و اراده و عزم وی در برابر انگیزه‌های شخصی درونی، یا وسوسه‌افکنی‌های برونی، ضعیف و ناتوان می‌گردد و در نتیجه دچار گناه و معصیت می‌شود و فریب می‌خورد، سپس وجدانش بیدار و هوشیار می‌گردد، و احساس گنهکاری وجودش را فرا می‌گیرد، لذا راه بازگشت در پیش می‌گیرد و بر در توبه می‌کوبد، بدین امید که صفحه‌ای سفید و زرین را از نو آغاز کند.

این را در داستان آدم ابوالبشر، مشاهده نمودیم. جریان از این قرار است که شیطان وی را وسوسه نمود و اندک اندک فریبش داد و او را به دام غلط و اشتباه انداخت که بله، آن درخت، درخت جاودانگی و دارایی زوال‌ناپذیر است، تا این که بالاخره آمده از آن درخت ممنوع خورد:

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ [طه: ۱۲۱ – ۱۲۲].

«و بدینگونه آدم از پروردگارش سر پیچید و راه اش را گم نمود . سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایت یافت».

در میان فرزندان بشر همواره افراد «بداندیش» دیده خواهند شد که در نتیجه حسادت‌ورزی و بدخواهی، از ریختن ناحق و ظالمانۀ خون همنوعان بی‌گناه خود ابا و پرهیز نخواهند نمود.

همچنین همواره افراد «نیک‌اندیش» و پارسا و پاک‌سرشت دیده خواهند شد که نه مرتکب پلیدی و زشتی می‌شوند، و نه در بارۀ بزهکاری می‌اندیشند، نه بدکردارند، نه بدخواه و بداندیش، و نه بدی را با بدی پاسخ می‌گویند! این را هم در داستان دو فرزند آدم که خداوند آن را به صورت یک حقیقت برایمان بازگو فرموده است، مشاهده کردیم. آنگاه که یکی بر دیگری حسادت ورزید و دست به خونش آلود و بدین ترتیب در جملۀ شقاوتمندان و زیانکاران جای گرفت، و این در حالی بود که دیگری از این که دست خشونت بر وی بگشاید ابا داشت و می‌گفت:

﴿إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨﴾ [المائدة: ۲۸].

«آخر من از خداوند (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم».

ما همواره تجلی عینی این داستان را در هزارها و میلیون‌ها نفر از فرزندان آدم که نمایانگر شخصیت «قابیل» و «هابیل» - آنگونه که بدین نام‌ها مشهورند – باشند خواهیم دید، و بشریت نیز همواره تا پایان کار جهان و جهانیان تکرار عملی و عینی این امر را بارها مشاهده خواهد کرد.

به هستی پیرامون خود که بنگریم، مشاهده می‌کنیم چیزهایی را در بر دارد که ثابت و استوارند، هزار و بلکه هزاران سال گذشته‌اند اما این عناصر ثابت همچنان به همان صورت خود باقی مانده‌اند: زمین و کوه‌ها، شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان که به اجازه و دستور خدا رام گشته و هرکدام در مدار خود شناورند.

همچنین در آن، عناصری جزیی و تغییرپذیر وجود دارند: کشتزارهایی پدید می‌آینـد، دریاچه‌هایی خشک می‌شوند، کانال‌هایی حفر مـی‌گردنـد، آب‌هـایی بـه خشـکی تجـاوز می‌کنند، خشکی در آب پیش می‌رود، زمینی مـوات آبـاد مـی‌گـردد، کویرهـایی خشـک سرسبز می‌گردند، سرزمین‌هایی آباد و جاهایی ویران مـی‌گردنـد، گیاهـانی مـی‌روینـد و بالندگی می‌یابند، و برخی دیگر خشک می‌گردند و به صورت علف‌هایی در آغـوش بـاد درمی‌آیند و به هر طرفی برده می‌شوند...

این است طبیعت و عادت انسـان و طبیعـت هسـتی. در آن واحـد هـم ثابتنـد و هـم تغییرپذیر، اما ثبات در کلیات و اصول و گوهر، و تغییر در جزئیات و اشکال و قالب‌ها و نمادهای بیرونی.

پس اگر تجدد و نوشدن قاعده‌ای است موجود در هستی و در زندگی، بی‌گمان و بـی هیچ روی، ثبات و دوام نیز قانونی است که بر زندگی و هستی حاکم می‌باشد.

و اگر از دیر باز عده‌ای از فلاسفه اصل «شدن» و تغییرپذیری را به عنوان یـک قـانون ازلی حاکم بر تمامی هستی قلمداد کرده‌اند، در مقابل عده‌ای هـم بـوده‌انـد کـه قائـل بـه خلاف آن اصل بوده و ثبات و تغییرناپذیری را اساس، و اصل کلـی فراگیـر و حـاکم بـر تمامی هستی به حساب آورده‌اند.

حقیقت این است که هردو اصل ابدیت و تغییر، در هستی و در زندگی کارآیی و عمل مشترک دارند، همانگونه که به صورتی عینی و ملموس، دیده می‌شود.

پس شگفت‌آور نخواهد بود اگر می‌بینیم شریعت اسلام که با فطرت انسـان و فطـرت کل وجود سازگاری دارد، جامعه دو عنصر ثبات و تجدد بوده و میان آن‌ها آشـتی برقـرار می‌سازد.

لذا جامعهٔ اسلامی با برخورداری از این مزیت می‌تواند بـا سـنتگرایی و پافشـاری بـر اصول، ارزش‌ها و آرمان‌های خود، و بانوگرائی در زمینهٔ دانش‌هـا، تکنیـک و روش‌هـا و ابزارها زندگی کند، استمرار یابد و پیشرفت نماید، این جامعه با سنتگرایی و تکیه بر اصل

ثبات می‌تواند بر عوامل فروپاشی و نابودی، یا ذوب‌شدن در دیگر جوامع یا تجزیه‌شدن به چند جامعۀ به ظاهر متحد اما در اصل متضاد و ناسازگار، فایق آید و ماندگاری خود را تضمین کند. در سایۀ ثبات، قانونمداری نهادینه شده و اعتماد عمومی و اطمینان دوجانبه در اجتماع گسترش می‌یابد، معاملات و روابط بر ستون‌های استوار و بنیان‌هایی تزلزل‌ناپذیر بنا می‌گردند که طوفان خودسری‌ها و اهوا و دگرگونی‌های احتمالی سیاسی و اجتماعی، تأثیری بر آن‌ها نخواهد گذاشت در همین حال این جامعه با نوگرایی و انعطاف‌پذیری می‌تواند خود و روابط خود را با دگرگونی‌های عصر، و تغییرات شرایط زندگی همنوا و همراه سازد، بدون این که ویژگی‌ها و اصول بنیادین خود را از دست بدهد.

اما جلوه‌های سنت و تجدد در شریعت اسلام کدامند؟ و چه دلایلی برای این امر می‌توان ارایه نمود؟ این موضوعی است که ما ان شاء الله در صفحات بعد به بیان آن خواهیم پرداخت.

دلایل سنتگرایی و تجدد در منابع و احکام اسلام:

سنتگرایی و نوسازی، نمادها و دلایل فراوانی دارند که می‌توان آن‌ها را در منابع اسلام شریعت و نیز تاریخ این دین یافت.

این ثبات و سنتگرایی در «منابع اصلی، نصی و قطعی قانونگذاری» که عبارتند از: کتاب خداوند و سنت پیامبر خدا ﷺ جلوه‌گر می‌باشند. قرآن سرچشمۀ اصلی و قانون اساسی، و سنت، تفسیر نظری و بیان عملی قرآن بوده، و هردو منبعی الهی و معصوم می‌باشند که هیچ مسلمانی حق رویگردانی از آن‌ها را ندارد:

﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ [النور: ٥٤].

«بگو از خدا و پیامبر اطاعت کنید».

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا﴾ [النور: ۵۱].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخن‌شان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

تجددگرایی در «منابع اجتهادی» که میان فقهای مسلمان در میزان حجیت و اعتبار استدلالی آن‌ها اختلاف نظرهای گسترده و فراوانی وجود دارد، نمود پیدا می‌کند. منابعی مانند: اجماع، قیاس، استحسان، مصالح مرسله، قول صحابی، احکام شریعت‌های پیش از اسلام ودیگر منابع اجتهاد و روش‌های استنباط.

با دقت در احکام شریعت[۱]، مشاهده می‌کنیم که این احکام به دو بخش مشخص تقسیم می‌گردند:

۱) بخشی ثابت و ابدی.

۲) بخشی انعطاف‌پذیر و تجدیدپذیر.

می‌بینیم که ثبات و ابدیت در عقاید پنجگانهٔ بنیادین، یعنی: ایمان به خداوند، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران خدا و روز آخرت نمود می‌یابد. این باورها همان‌هایی هستند که قرآن در جاهای گوناگون بدان‌ها اشاره می‌کند، از جمله:

﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

۱- مراد ما از شریعت در اینجا فراتر از صورت عملی دین و «جنبه قانونی» رسالت اسلام می‌باشد و عبارت است از: تمامی آنچه از باورها، عبادات، معاملات و اخلاق و... که پیامبر ﷺ آن‌ها را به ارمغان آورده است. همانگونه که تهانوی هم در کتاب خود با عنوان: «کشاف اصطلاحات العلوم والفنون» چنین تعریفی ارائه داده است.

«نیکی فقط این نیست که به جانب مشرق و مغرب روی آورید، بلکه نیکی، (کردار) کسی است که به خدا روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد».

﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾ [النساء: ١٣٦].

«هرکس که به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران او و به روز رستاخیز کافر شود (و یکی از این‌ها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است».

ثبات همچنین در ارکان پنجگانهٔ عملی یعنی: شهادتین، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، روزه‌داشتن ماه رمضان، و حج خانهٔ محترم خداوند، متجلی می‌گردد. این‌ها همان اصولی هستند که بنابه فرمودهٔ قطعی پیامبر ﷺ زیربنا و بنیان دین اسلام محسوب می‌گردند.

ازدیگر نمادهای ابدیت در شریعت اسلام: محرمات یقینی یا کارهای هستند که حرام‌بودن آن‌ها شک و تردید برنمی‌دارد، مانند: جادوگری، آدمکشی، زنا، رباخواری، خوردن مال یتیمان، تهمت ناروا به زنان مؤمن بی‌گناه و پاکدامن، فرار از جبههٔ جنگ، غضب، دزدی، غیبت، سخن‌چینی و جاسوسی و دیگر مواردی که به صورت قطعی در قرآن و سنت تحریم شده‌اند.

جلوه‌گاه دیگر ثبات، ارزش‌های بنیادین و فضایل والا می‌باشند، فضایلی چون: راستگویی، امانتداری، پاکدامنی، شکیبایی، وفاداری، حیا و دیگر ارزش‌های اخلاقی که قرآن و سنت آن‌ها را از شاخه‌های ایمان به حساب آورده‌اند.

و بالاخره از دیگر نمادهای سنتگرایی و ثبات در شریعت اسلام می‌توان از: قوانین طبیعی دین اسلام در مورد: ازدواج، طلاق، ارث، حدود و کیفر، قصاص و دیگر موارد مشابه نام برد که قطعی‌بودن آن‌ها با نصوص یقین‌زا و تردیدزا به اثبات رسیده است. این‌ها دستوراتی ثابت و تغییرناپذیرند که حتی اگر کوه‌ها هم از جای خود برکنده شوند،

اندک تکانی نخواهند خورد و نباید هم تغییر یابند. این قطعیان را قرآن بیان داشته و احادیث مؤید آن‌ها نیز به حد تواتر رسیده‌اند و آحاد امت اسلامی هم در بارۀ قطعیت آن‌ها به توافق جمعی رسیده‌اند. از این رو هیچ همایشی، هیچ کنفرانسی و هیچ خلیفه‌ای از خلفا یا حاکمی از حاکمان حق ندارد چیزی از آن‌ها را لغو کند و یا معطل و مسکوت بگذارد، چرا که این‌ها کلیات دین و پایه‌ها و بنیان‌های آن و یا به گفتۀ پژوهشگرانۀ شاطبی «مجموعه‌ای هستند جاودانی و تغییرناپذیر که زیربنای دنیا قلمداد شده و آنگونه که تجربه هم نشان داده است، از رهگذر آن‌ها مصالح دنیوی تحقق یافته‌اند. شریعت اسلامی هم هماهنگ با همان ابدیت ارایه شده است، به همین دلیل آن قوانین کلی همواره تا پایان عمر جهان و جهانیان باقی خواهند بود»[1].

در مقابل این دسته از قوانین ثابت، دسته‌ای دیگر یافته می‌شود که انعطاف‌پذیری و نوگرایی شریعت اسلام در آن‌ها جلوه‌گر می‌شود. جزئیات احکام شریعت و شاخه‌های عملی آن، بویژه در زمینۀ حکومت دینی در لیست این بخش از قوانین دین قرار می‌گیرند.

امام ابن قیم در کتابش به نام «إغاثة اللهفان» می‌گوید:

«احکام دو گونه‌اند: گونه‌ای، تغییرناپذیر، ابدی و فراتر از زمان‌ها و مکان‌ها و اجتهاد اندیشمندان، مانند: وجوب تکالیف، حرام‌بودن محرمات، حدود و کیفرهای شرعی و دیگر موارد مشابه که نوگریز و اجتهادناپذیرند.

گونۀ دوم: احکامی هستند که در صورت اقتضای مصلحت و ضرورت‌های زمانی، مکانی و شرایط حاکم، تن به تغییر می‌دهند، مانند: میزان، نوع و چگونگی تعزیرات که شارع بنابه مصلحت به صورت قطعی آن‌ها را مشخص و مرزبندی نکرده و در مورد آن‌ها قائل به تنوع و گوناگونی می‌باشد. ابن قیم در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از اجرای عملی این امر، در سنت پیامبر ﷺ و روش خلفای راشدین می‌پردازد، سپس چنین ادامه می‌دهد:

۱- الموافقات.

«و این بابی است گسترده که بیشتر مردم در آن به غلط افتاده و احکام ثابت، ضروری و تغییرناپذیر را با تعزیرات که وجود و عدم وجود آن‌ها به مصلحت و اقتضای شرایط بستگی دارد، اشتباه گرفته‌اند و هردو را درهم آمیخته‌اند»[1].

سنتگرایی و تجدد در روش قرآن:

با قرآن پژوهی و اندیشه در کتاب خداوند، می‌توان از میان گلزار آیات مقدس آن انبوهی دلیل برای اثبات این ویژگی برجسته از ویژگی‌های امت مسلمان، ارایه نمود که عبارت است از: ایجاد هماهنگی عادلانه و متوازن میان سنتگرایی و نوگرایی.

از آنجا که می‌گویند: «بالمثال یتضح المقال»: نمونه‌آوری مفهوم سخن را آفتابی و روشن می‌سازد، لذا بی‌مناسبت نمی‌بینیم که جهت روشن‌ترشدن گفته‌های بالا به ارایۀ چند مثال بپردازم:

(الف) از جلوه‌های ایجاد هماهنگی میان تجدد و سنتگرایی، می‌توان به عنوان نمونه اصل شورا را در نظر گرفت: مطابق این آیه از قرآن که در توصیف مؤمنان می‌باشد، اصل شورا به عنوان یک ارزش، ثابت و تغییرناپذیر می‌باشد:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ﴾ [الشوری: ۳۸].

«مؤمنان ادارۀ امورشان از طریق رایزنی و برپایۀ مشورت و اندیشۀ جمعی صورت می‌گیرد».

همچنین خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«در کارها (و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی) با آنان مشورت کن و نظرشان را جویا شو».

۱- اغاثة اللهفان، جلد اول، ص ٢٤٦ و ٣٤٩.

بر همین اساس، هیچ حاکمی و هیچ جامعه‌ای حق ندارد که اصل شوری را از متن زندگی سیاسی و اجتماعی خود حذف نماید، و هیچ حاکمی مجاز نیست که با زور و اجبار، مردم را برخلاف خواستهٔ آن‌ها به پذیرش چیزی که نمی‌خواهند وادار سازد.

تجدیدپذیری و نوگرایی هم در اینجا نمایان می‌شود که شریعت، یک قالب شورایی فرازمانی و فرامکانی الزام‌آور و یک روش شورایی مشخص تعیین نکرده است و در جامعه با رعایت آن قالب ابدی، به هنگام بروز تحولات اجتماعی ناشی از تغییر محیط، زمان یا شرایط، دچار آسیب و خسارت گردد. عدم تعیین این قالب به دینداران امکان می‌دهد که در هر عصری فارغ از تمامی قید و بندهای دور از شکل گرایی اجباری، فقط به تناسب شرایط و نیز جایگاه‌شان در مسیر تجدد، در هر قالب و با هر روشی که بهتر و آسانتر باشد، فرمان خداوند مبنی بر شورا و استفاده از اندیشهٔ جمعی را به اجرا درآورند[1].

(ب) یا عدالت‌ورزی را در نظر آورید. ثبات و ابدیت این امر، در این فرمودهٔ خداوند تبلور می‌یابد:

﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«[خداوند به شما دستور می‌دهد] هنگامی که میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه قضاوت کنید».

و نیز در این فرموده‌اش:

۱- «شکل‌گرایی» و «ارزش‌گرایی» در برخورد با متون دینی، به هنگام تلاش برای چاره‌جویی مشکلات اجتماعی انسان، نقشی حساس و تعین‌کننده دارند و هرکدام رنگ خاصی به نظرات اجتهادی محقق در بارهٔ مسایل گوناگون اجتماعی بشر می‌بخشند و نتایجی خاص و متفاوت به بار می‌آورند. نظر به اهمیت این موضوع، توصیه می‌شود به کتاب‌های: «احیای فکر دینی در اسلام» نوشته اقبال لاهوری، «هرمنوتیک کتاب و سنت» از مجتهد شبستری، «الإسلام وقضایا العصر» از دکتر قرضاوی، «نظام الإسلام، الحکم والدولة» از محمد المبارک، مراجعه شود. (مترجم)

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ﴾ [المائدة: ٤٩].

«در میان آنان مطابق چیزی حکم کن که خداوند نازل کرده است و از امیال و آرزوهایشان پیروی مکن، و مواظب باش که آنان (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است، به دور و منحرف نکنند».

بدینگونه می‌بینیم که دین اسلام دادگری، پایبندی به تمامی فرمان‌ها و ضوابط الهی، و پرهیز از ملاک قراردادن امیال و هوس‌ها را لازم شمرده و تساهل و سهل‌انگاری در این امور را قاطعانه رد می‌کند و نسبت به این امر هشدار می‌دهد. بدین ترتیب، خداوند با تأکید بر لزوم عدالت، جنبۀ ابدیت و ثبات را در میدان داوری و قضاوت متجلی ساخته است. تجدد و انعطاف‌پذیری هم در عدم تعیین یک فرم و چهارچوب ویژه برای داوری و دادخواهی، جلوه‌گر می‌شود. و نیز عدم تعیین این که آیا دادرسی فقط یک مرحله دارد یا بیشتر؟ آیا قضاوت با روش قضاوت یک نفر قاضی صورت می‌گیرد یا به صورت قضاوت گروهیِ تعدادی از قضات و هیأت‌منصفه؟ آیا می‌توان دادگاهی به نام دادگاه جنایی و دیگری را به نام دادگاه مدنی تشکیل داد یا خیر؟ و آیا... . تمامی این‌ها از سوی شریعت مسکوت مانده‌اند تا کارشناسان مسایل قضایی، و حقوقی خود به اجتهاد و انتخاب مناسب‌ترین شیوه بپردازند. هدف شارع در این زمینه، فقط برپایی عدالت، رفع ستم و جلب مصلحت و دفع مفسده می‌باشد.

شارع خود، اهداف و «ارزش‌ها» را با اعلام نص قاطع مشخص کرده است، اما تعیین ابزارها و «روش‌ها»ی تحقق اهداف را به انسان وانهاده است تا وی به تناسب زمان، محیط زندگی و وضعیت و شرایط خود، شخصاً بهترین شیوه را اتخاذ کرده و ساز و کار و فرم لازم را تعیین نماید.

(ج) ابدیت و ثبات در این فرمودۀ خداوند متجلی است:

﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ﴾ [آل عمران: ٢٨].

«مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند بهره‌ای از دین خدا و رحمت او نخواهد داشت».

تجلی انعطاف و تغییرپذیری را می‌توان در صدور جواز نقض این دستور به هنگام ضرورت، مشاهده نمود، آنجا که می‌گوید:

﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةً﴾ [آل عمران: ٢٨].

«مگر این که (ناچار شوید که) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید».

به همین صورت باز می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: ١٠٦].

«به جز آنان که (تحت فشار و اجبار) ناچار می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان بر ایمان ثابت است».

و نیز:

﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾ [النساء: ١٤٨].

«الله بانگ زدن به بدی را دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌دری کنند و سخنان ناشایست بگویند و) زبان به بدگویی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد».

این استثناها و امثال این‌ها در کتاب خداوند، به کسانی که در نتیجهٔ جبر شرایط فردی و اجتماعی، امکان رعایت قواعد اصیل رفتاری را ندارند، نوعی جواز و فراخی اعطا می‌کنند، و اما هشدار و صد هشدار که این استثناها به قواعد تبدیل نشوند، و به صورت یک اصل در اندیشه یا رفتار آدمی درنیایند.

(د) [در مورد تحریم خوراکی‌ها] ابدیت در این فرمودهٔ خداوند نمود می‌یابد:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: ۳].

«بر شما حرام است: (خوردن گوشت) مرده، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام خدا بر آن‌ها برده نشود و به نام دیگران سر بریده شوند، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، یا از بلندی پرت شده و مرده‌اند، یا بر اثر شاخ‌زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آن‌ها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آن‌ها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر (و امروزه با: دانه‌های تسبیح، مهره‌های نرد، جام قهوه، اوراق پاسور ودیگر چییزهای نامشروع) به بخت‌آزمایی و پیشگویی بپردازید، همهٔ این‌ها برای شما جرم و گناه، و خروج از فرمان الله است، از امروز کافران از (نابودنکردن) دین شما مأیوس گشته‌اند. پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

انعطاف‌پذیری شریعت، در ادامهٔ فرمودهٔ خداوند، تجلی پیدا می‌کند:

﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائدة: ۳].

«اما کسی که در حال گرسنگی ناچار شود، (از محرمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشایندهٔ مهربان است».

خداوند با این کار، اصلِ «رعایت ضرورت‌ها» را مقرر و تصویب نموده است، اما نه به

صورت افسار گسیخته و مطلق، بلکه آن را با عبارت ﴿غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ﴾ مقید و محدود می‌سازد، یعنی: غیر متمایل به حرام و عدم گرایش به زیاده‌روی و تجاوز از حد، همانند گفتهٔ خداوند در دیگر آیات:

﴿غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ﴾ [البقرة: ۱۷۳، الأنعام: ١٤٥ و النحل: ١١٥].

«به حق دیگران تجاوز نکند و از اندازهٔ نیاز فراتر نرود».

و این قیدی است برای اصل «رعایت ضرورت‌ها» تا مردم با بهانه قراردادن آن در استفادهٔ اضطراری از حرام گستاخی و زیاده‌روی نکنند. از همین جا اصلی دیگر اخذ شده است بدین مضمون که «آنچه به واسطهٔ ضرورت مجاز گردیده است، میزان استفاده از آن هم با ملاک ضرورت و نیاز تعیین می‌گردد، لذا استفاده از آن فقط به اندازهٔ رفع نیاز مجاز خواهد بود»[1].

(هـ) نمود آشکار ابدیت و ثبات را در تحریم صریح و قاطعانهٔ خرابکاری و فسادورزی در زمین، می‌توان دید به عنوان نمونه به این دو فرمودهٔ خداوند توجه کنید:

﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ [الأعراف: ٥٦].

«و در زمین، بعد از اصلاح آن (به وسیله پیامبران یا اصلاحگران) فساد و تباهی به راه نیندازید».

﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ [البقرة: ٦٠ و هود: ٨٥].

«و همچون تباهکاران در زمین به حدودشکنی و تجاوزگری و حق‌کشی نپردازید».

و این اصلی است کلی.

تجدید و تغییرپذیری هم، در استثنانمودن شرایط جنگی، و مقتضیاتِ پیکار با دشمن و وادارکردن وی به تسلیم با کمترین خسارت ممکن، نمودار و جلوه‌گر می‌شود. خداوند در این مورد می‌فرماید:

۱- «الأشباه والنظایر» نوشتهٔ: ابن نجیم حنفی، ص ٤٣.

﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيُخۡزِيَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ۝٥﴾ [الحشر: ۵].

«هر درخت خرمایی را که بریدید، یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود بر جای گذاشتید، به فرمان خدا و اجازهٔ او بوده است (و گناهی متوجه شما مسلمانان نمی‌باشد، خدا این اجازه را بدین خاطر داده است) تا کژرفتاران و حدودشکنان را خوار و رسوا گرداند».

این آیه هنگامی فرود آمد که لشکر پیامبر ﷺ یهودیان بنی نضیر را در محاصره گذاشته بود و برخی از درختان خرمای آنان را برید. یهودیان هم به خاطر این کار به طعنه‌زنی پرداختند و می‌گفتند: ای محمد! تو که پیشتر خودت از خرابکاری و فسادورزی نهی می‌کردی، و از خرابکاران عیب و ایراد می‌گرفتی، اکنون این بریدن درختان خرما و آتش‌زدن آن‌ها دیگر چیست؟! و آیهٔ فوق در پاسخ آنان نازل شد که این کار به دستور خدا و برای رسواکردن تجاوزگران و حدودشکنان صورت گرفته است.

(و) و در زمینهٔ اجتهاد، تبلور ثبات و ابدیت را می‌توان در اینجا دید که قرآن کریم اجتهاد در مقابل نصِ قاطع را رد کرده است، به این دلیل که رأی و نظر مخلوق با حکم خداوند برابری نمی‌کند و اصلاً غیر قابل مقایسه‌اند... بر همین اساس کتاب عزتبخش قرآن، کسانی را که با وجود حکم خداوند مبنی بر حلال‌بودن خرید و فروش و حرام‌بودن رباخواری – که طبعاً جایی برای قیاس و اظهار نظر باقی نمی‌گذارد – به صورت خودسرانه و با مشابه‌خواندن ربا و خرید و فروش، اقدام به حلال‌کردن رباخواری نمودند، قاطعانه رد نموده است. در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«این بدان خاطر است که (رباخواران در توجیه کار پلیدشان) می‌گویند: خرید و فروش نیز همانند رباست. و حال آن که خداوند خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام نموده است».

در همین حال، نوگرایی و تغییرپذیری را در این امر می‌توان دید که قرآن در امور

قضایی و موارد مشابه که میدان اختلاف اندیشه‌ها و گوناگونی نظرات می‌باشند، تلاش فکری انسان برای حکم‌یابی و اجتهاد را به رسمیت می‌شناسد. در این مورد در قرآن چنین آمده است:

﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [الأنبياء: ۷۸ – ۷۹].

«(و یاد کن) داود و سلیمان را، هنگامی که در بارهٔ کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگاه در آن چریده و تباهش کرده بودند، داوری می‌کردند، و ما شاهد داوری آنان بودیم. ما درست‌ترین راه حل را به سلیمان فهماندیم، و به هر یک از آن دو قدرت داوری و دانش عطا کردیم».

می‌بینیم که فهم درست را فقط به یکی از آن دو یعنی به سلیمان – بر مبنای موافق افتادن نظر پیشنهادی وی با حقیقت – نسبت می‌دهد و در عین حال هردو نفرشان را به داشتن قدرت داوری و دانش می‌ستاید، هرچند که یکی از آن‌ها در قضاوت به راه خطا رفته بود، چرا که وی نیز در جهت حل یک قضیهٔ مبهم به جستجو و اجتهاد پرداخته بود.

سنتگرایی و تجدد در روش پیامبر ﷺ:

در روش پاک پیامبرﷺ – چه گفتاری، چه رفتاری و چه تقریری یا امضایی – که بنگریم مشاهده خواهیم کرد که سرشار از نمونه‌ها و دلایل انبوهی است که ابدیت و تغییر یا سختگیری و انعطاف‌پذیری، در کنار همدیگر در آن‌ها تجلی و نمود عملی پیدا می‌کنند.

(الف)

عدم سهل‌انگاری و سستی، و کوتاه‌نیامدن پیامبر ﷺ در امور مربوط به تبلیغ وحی و کلیات دین، و نیز در ارزش‌ها و بنیادهای اعتقادی و اخلاقی آن، مظهر ثبات‌اندیشی و استواری و تزلزل‌ناپذیری به حساب می‌آید.

هرچقدر که مخالفان تلاش می‌نمودند تا از رهگذر سازش‌کاری‌ها و چانه‌زنی‌ها، یا تهدیدها و دیگر انواع روش‌های تأثیرگذاری بر درون انسان، پیامبر را به تسلیم یا عقب‌نشینی وادار سازند، اما با این حال وی گامی عقب ننشست و موضعگیریش همواره عبارت بود از: رد قاطعانه، همان موضعی که قرآن در بسیاری موارد آن را به وی آموخته بود. مثلاً هنگامی که مشرکان به او پیشنهاد کردند که بر سر تقسیم دین به دو بخش باهم توافق نمایند، بدین ترتیب که آنان مقداری از دین وی را بپذیرند و او هم مقداری از دین آن‌ها را بپذیرد، یا قسمتی از سال را آنان به عبادت خدای محمد ﷺ بپردازند و در مقابل او هم مدتی به عبادت و بندگی معبودان آن‌ها بپردازد، جواب قاطع و برندۀ وحیانی، از طریق سوره‌ای از قرآن نازل شد که به چانه‌زنی‌های سازش‌کارانه و مذاکرات آنان برای همیشه پایان داد، و اینک سورۀ فوق:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ ٢ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٥ لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ٦﴾ [الکافرون].

«بگو: ای کافران! آنچه را که شما (به جز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم. و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. همچنین نه من به گونۀ شما پرستش را انجام می‌دهم و نه شما به گونۀ من پرستش را انجام می‌دهید. آیین خودتان برای خودتان و آیین خودم برای خودم».

هنگامی که آیات روشنگر خداوند را در رد چند خدایی و تفکر شرک‌آمیز و لجاجت آنان، و در بیان به سرآمدن دوران گمراهی و فرارسیدن مرگ و بدبختی منکران سرسخت، بر آنان می‌خواند، در واکنش به مواضع او می‌گفتند:

﴿ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُ﴾ [یونس: ۱۵].

«قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تغییر بده (و آیات توحیدی و شرک‌ستیز آن را حذف کن)».

آن پاسخ دندان‌شکن و قاطع پیامبر ﷺ تلقین و الهامی بود از سوی خداوند:

﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥ قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦﴾ [یونس: ۱۵ – ۱۶].

«بگو: من نمی‌توانم خودسرانه آن را تغییر دهم. من فقط تابع چیزی هستم که بر من وحی می‌شود. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بزرگ و هولناک می‌ترسم. بگو: اگر خدا می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و خدا توسط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هرحال من تنها مبلغ قرآنم نه مؤلف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم) من که پیش از این عمری با شما به سر برده‌ام (و از این نوع سخنان چیزی نگفته‌ام) مگر نمی‌فهمید؟».

و این چنین پیامبر ﷺ از وحی خداوند آموخت که در اعتقادات و امور مربوط به آن، کوتاه‌آمدن و تساهل و تسامح جایی ندارند.

یکبار عتبه بن ربیعه، به نمایندگی از سوی قریش با پیامبرﷺ سخن می‌گوید و امتیازاتی جذاب به وی پیشنهاد می‌کند که دنیاطلبان علاقهٔ شدیدی بدان‌ها دارند و برای رسیدن به آن‌ها سر و دست می‌شکنند، بدین امید که تمام و یا برخی از آن‌ها را پذیرفته و در مقابل، از پیام توحیدی ظلم‌ستیز و عدالت‌گسترش که آب در خوابگاهشان ریخته بود، دست بردارد. در ضمن پیشنهادهایش چنین گفت: ای برادرزاده! اگر مقصود تو از این دعوت – که جامعهٔ ما را به تفرقه و چنددستگی گرفتار کرده است – دست‌یابی به ثروت و دارایی است، آن قدر برایت ثروت فراهم خواهیم نمود که ثروتمندترین مردمان شوی، اگر در پی حکومت و فرمانروایی هستی، حکومت و ریاست خود را به تو خواهیم سپرد، و اگر به دنبال کسب وجاهت اجتماعی هستی، تو را به عنوان سرور خود می‌پذیریم و بدون نظرخواهی و کسب تکلیف از شما، دست به هیچ کاری نخواهیم زد.

وقتی پیشنهادهایش را به پایان رساند، پیامبر ﷺ به وی فرمود: سخنانت تمام شد ای اباولید؟ پاسخ داد: آری. فرمود: و اما اینک نوبت توست که به من گوش بسپاری. و در اینجا پیامبرﷺ آیات نخست سورۀ فصلت را بر وی خواند تا به این آیه رسید:

﴿فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةٗ مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٖ وَثَمُودَ ١٣﴾ [فصلت: ۱۳].

«اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) روی‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقۀ عاد و ثمود می‌ترسانم و به شما هشدار می‌دهم».

همینکه عتبه این آیه را شنید چنین پنداشت که نزدیک است آن صاعقه بر وی و قومش فرود آید، لذا به پیامبرﷺ گفت: ای برادزاده! به خدا و پیوند خویشاوندی سوگندت می‌دهم که دیگر بس کن.

قریش مرتب تلاش می‌نمود عمویش ابوطالب را تحت فشار قرار دهد، تا وی با تکیه به وجاهت قبیله‌ای و نفوذ سنتی خود، برادرزاده‌اش را وادار کند که از دعوتش دست بردارد، یا حد اقل از شدت شور و حرارت خود بکاهد. قریشیان حتی یکبار ابوطالب و بنی هاشم را به رویارویی مستقیم تهدید کردند و بر ادامۀ پیکار تا نابودی یکی از دو طرف یا عقب‌نشینی فکری محمد و خودداری از تعرض به خدایان، گمراه و کژفهم خواندن پدران و دادن نسبت حماقت و کم‌خردی به بزرگان آن‌ها، تأکید کردند. یک بار ابوطالب در برابر این تهدیدها، احساس ترس و ضعف کرد، و به برادرزاده‌اش پیشنهاد کرد، خواسته‌های آنان را مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار داده و تسلیم شود و در میان سخنانش به وی چنین گفت: مرا به انجام کاری که فوق طاقتم باشد، مجبور مکن. پیامبرﷺ از لحن عمویش احساس کرد که از حمایت وی دست خواهد کشید و وی را به قریش تسلیم خواهد کرد. لذا چشمانش غرق در اشک‌هائی شد که تعبیری از مقاومت و ایستادگی والا و بی‌نظیر بود، و هما نجا بود که جملۀ تاریخی خویش را بیان داشتند:

«عموجان! به خدا سوگند! اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا از این دعوت دست بردارم، هرگز دست برنخواهم داشت تا این که بالاخره خداوند آن را آشکار و فراگیر سازد و یا خود در این راه قربانی گردم».

نمونۀ مشابه دیگر، موضعگیری پیامبرﷺ است در برابر یکی قبایل عرب – فرزندان عامر فرزند صعصعة –[1] وقتی که در یکی از موسم‌های حج دعوت خود را در مکه به آن‌ها عرضه نمود و آنان را به پذیرش اسلام فرا خواند، آنان هم واکنش مثبت نشان دادند و گفتند: دینت را می‌پذیریم و از تو حمایت خواهیم کرد، اما مشروط بر این که پس از خودت حکومت را به ما بسپاری. پیامبرﷺ این ایمان تجاری ناچیز و کم‌ارزش را رد کرد و فرمود: «این امر در دست خداست و آن را هرجا که خود بخواهد قرار خواهد داد». سخنگوی ایشان گفت: «عجب! امروز ما خود را به خاطر تو آماج [دشمنی و خشونت] عرب قرار دهیم، در عین حال فردا پس فردا که خداوند تو را سربلند و پیروز گرداند، حکومت در دست دیگران قرار گیرد! نه چنین نخواهیم کرد و اصلاً نیازی به این کار تو نداریم» و بدین ترتیب در نهایت دعوتش را رد کردند. پیامبرﷺ هم به این خودداری و روی‌گردانی آن‌ها اعتنایی نکرد و وقعی بدان ننهاد. نمونۀ دیگر ایستادگی و ثبات پیامبر ﷺ موضع او در برابر کذاب طایفۀ بنی حنیفه «مسیلمه فرزند حبیب» بود که ادعا نمود پیامبر قوم خود می‌باشد و نامه‌ای بدین مضمون به پیامبر نوشت: «از مسیلمه به محمد پیام‌آور خدا، درودت باد، باری من شریک نبوت تو گشته‌ام. و نصف زمین از آن ماست و نصفی از آن قبیلۀ قریش، اما قریشیان طایفه‌ای حق‌ستیز و تجاوزگرند».

پیامبر ﷺ در پاسخ وی این نامه را برایش فرستاد:

«به نام خداوند مهربان مهرورز. از محمد پیام‌آور خدا به مسیلمۀ کذاب، سلام بر کسی که از هدایت خداوند پیروی می‌کند. باری، زمین در حقیقت متعلق به خداست و خداوند

۱– سیرۀ ابن هشام. تحقیق السقا والابیاری و شلبی. ج ۲ ص ٦٦ چاپ سوم، دار احیاء التراث.

آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد واگذار خواهد نمود. و برندۀ نهایی، پارسایان و پرهیزکاران خواهند بود»[۱].

و این است آن استواری کوه‌آسا و ثبات قاطعانه که در بخش باورها و بنیادها دست زد بر سینۀ دیگران می‌گذارد و غریب‌ستیز و مهمان‌ناپذیر می‌باشد.

در مقابل این استواری کوه‌آسا، مشاهده می‌کنیم که در زمینه‌های سیاست، تاکتیک و رویارویی با دشمنان، نسبت به نیازهای یک موضوع معین، از جمله: تحرک، هوشیاری فکری و محاسبۀ جنبه‌ها و پیچیدگی‌های آن موضع، کاملاً با انعطاف‌پذیری و شرایط سنجی برخورد می‌شود و از هیچگونه سختگیری بی‌مورد، مقاومت جنجالی یا جمود و پافشاری خبری نیست.

ملاحظه می‌کنیم که مثلاً در جنگ احزاب رأی سلمان فارسی را در خصوص حفر خندق در گرداگرد شهر مدینه می‌پذیرد، یا در خصوص امکان اعطای مصحلت‌اندیشانه و موقت، مقداری از محصولات کشاورزی شهر مدینه به برخی همرزمان قریش به منظور پشیمان‌ساختن آن‌ها و تفرقه‌افکنی در سپاه دشمن، به مشاوره با سران انصار می‌پردازد و نظر آنان را جویا می‌شود.

یا به نعیم ابن مسعود اشجعی – که ایمان آورده بود و می‌خواست به صفوف مسلمانان بپیوندد – فرمود: تو یک نفر هستی، [و پیوستنت به ما چندان مهم نیست] سعی کن تا حد امکان از ملحق‌شدن به ما خودداری کنی [تا بتوانی به عنوان نفوذی در میان دشمن عمل کنی]. می‌بینیم که این مرد در نهایت، آن نقش مثبت و کارساز رادر شکاف‌افکنی میان قریش و غطفان و یهود بنی قریظه ایفا می‌کند.

در روز صلح حدیبیه انعطاف‌پذیری پیامبر ﷺ در جالب‌ترین صورت جلوه‌گر می‌شود. نمود این امر را می‌توان در این فرمودۀ او در آن روز، آشکارا مشاهده کرد: «به خدا

۱- همان منبع، ج ٤ ص ۲٤۷.

سوگند! هر برنامه‌ای را که امروز قریش از سر خویشاوندی و صله‌ی رحم پیشنهاد کند، خواهم پذیرفت».

نمونۀ دیگر انعطاف‌پذیری پیامبر ﷺ این بود که ایشان پذیرفتند. در متن پیمان‌نامۀ سازش به جای عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» که نگارش آن در ابتدای قرارداد با مخالفت قریشیان روبرو شد، عبارت «باسمک اللهم» نوشته شود. همچنین وی با پاک‌کردن واژه «رسول خدا» بعد از نام ارجمندش موافقت کرد و این در حالی بود که علی رضی الله عنه پاک‌نمودن آن را پس از نگارش رد کرده بود.

پذیرش شرایطی که هرچند در یک نگاه عاقب‌اندیشانه و دورنگر صددرصد سودمند ارزیابی می‌شدند، اما به ظاهر زیان‌آور می‌نمودند نیز ناشی از مدارا و انعطاف‌پذیری پیامبر ﷺ بود.

سر این انعطاف‌پذیری در این زمینه، و آن سختگیری در مواضع قبلی این است که سازشکاری در مواضع گذشته، به معنای عقب‌نشینی عقیدتی و دست‌برداشتن از اصول بنیادین بود، به همین دلیل کمترین مدارا و یا تساهلی در آن‌ها به عمل نیاورد، و به اندازۀ یک سر سوزن از دعوتش عقب ننشست. اما در مواقع کنونی از آنجا که مربوط به مسایل جزیی، خط مشی‌ها و سیاست‌های زمانی، یا نمادهای شکلی و قالبی می‌باشند،مدارا و تساهل در پیش می‌گیرد.

(ب) نمونۀ دیگری که هم ثبات و هم انعطاف‌پذیری در آن نمایان می‌گردد، برخورد پیامبر ﷺ با هیأت نمایندگی ثقیف می‌باشد که به پیامبر ﷺ پیشنهاد کردند اسلام را خواهند پذیرفت به شرط این که طاغیه یعنی: «لات» را که در دوران جاهلیت معبودشان بود، به مدت سه سال برایشان باقی بگذارد. اما پیامبر از پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. آنان مدتِ درخواستی را همچنان یک سال یک سال کاهش می‌دادند و پیامبر ﷺ نیز همچنان تقاضای آن‌ها را نمی‌پذیرفت تا در نهایت از پیامبر خواستند به مدت یک ماه از تاریخ دیدارشان

باوی، اجازۀ این کار را به آنان بدهد، اما پیامبر با این پیشنهاد هم مخالفت کرد و بالاخره ابوسفیان بن حرب و مغیره فرزند شعبه را برای شکستن آن روانه ساخت.

هیأت ثقیف همراه با درخواست نشکستن لات از پیامبر ﷺ تقاضا کردند، آنان را از خواندن نماز معاف بدارد و شکستن بت‌هایشان را به خودشان واگذار نکند. پیامبر خدا ﷺ در پاسخ فرمود: «در مورد شکستن بتان، شما را از این کار معاف خواهیم نمود و اما نماز، [بدانید که] بی‌گمان دینی که در آن نماز نباشد، خیری در آن نخواهد بود»[۱].

پیامبر ﷺ آنگونه که در مورد «لات» و برپاداشتن نماز دیده شد، در زمینۀ عقاید و اصول نه عقب‌نشینی می‌کرد و نه کوتاه می‌آمد و نه اهل تسامح و تساهل بود. اما در زمینۀ روش‌های اجرایی و جزئیات امور، این‌ها را میدانی گسترده برای تسامح و مدارا می‌دانست، چنانکه در مورد کیفیت شکستن بت‌ها پیشنهادشان را پذیرفت، زیرا این امر مربوط به اصول نبود، بلکه متعلق به روش اجرا بود.

(ج) نمود ثبات و تغییرناپذیری را می‌توان در برخورد پیامبر ﷺ با آن زن مخزومی قریشی که مرتکب دزدی شده بود، به خوبی مشاهده کرد. طایفه قریش در تلاش بودند تا از طریق پارتی‌بازی و واسطه قرادادن محبوب و محبوب‌زادۀ پیامبر خدا یعنی «اسامه فرزند زید ﭭ» مانع اجرای حد شرعی در مورد آن زن شوند.

پیامبر ﷺ از این کار خشمناک شد، برخاست و خطاب به آنان چنین گفت: «ملت‌های پیش از شما تنها بدین سبب نابود شدند که وقتی فردی از اشراف دزدی می‌کرد از وی چشم‌پوشی می‌کردند، و هنگامی که فردی ناتوان و بی‌پشتیبان دزدی می‌کرد، حد شرعی را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به خدا حتی اگر فاطمه دختر محمد هم مرتکب دزدی شود، بی هیچ ملاحظه‌ای دست وی را قطع خواهم نمود»[۲].

۱- سیره ابن هشام.

۲- روایت از بخاری و مسلم.

انعطاف‌پذیری در این فرمودۀ ایشان که ابوداود آن را روایت می‌کند، تجلی می‌یابد: «به هنگام غزا و پیکار، دست‌ها قطع نخواهند شد». این کار به خاطر رعایت شرایط ویژۀ جنگی، و این که ممکن است – نعوذ بالله – مجرم گرفتار فتنه شده و به صف کفار بپیوندد، صورت می‌گیرد.

نمونه‌ای دیگر، این فرمودۀ ایشان است: «تا آنجا که می‌توانید، حدود را دفع کنید [و به اجرا نگذارید] و اگر در مورد مجرمی راه گریزی [از اجرای حد] یافتید وی را رها سازید. چرا که اگر قاضی در عفو مجرم خطا کند بهتر است از این که اشتباهاً وی را مجازات کند»[۱].

(د) تجلی ثبات را در سختگیری پیامبرﷺ نسبت به ادای فرایض خداوند و برپاداشتن مراسم عبادی مانند: نماز، زکات، روزه و غیره می‌توان دید. این سختگیری و پافشاری تا حدی است که فرق میان اسلام و شرک را ترک نماز می‌شمارد، حتی اعلام می‌کند: «هرکس نماز عصر را ترک کند، ثواب اعمالش نابود خواهد شد». فراتر از این، کسی که – در حال ادای نماز – در برخی شروط نماز کوتاهی و سهل‌انگاری به عمل آورد، دچار عذاب قبر خواهد شد. همچنین است آن که به هنگام ادرارکردن، دقت کافی در طهارت و نظافت به عمل نمی‌آورد، همانگونه که بخاری و مسلم این را روایت کرده‌اند.

یا مشاهده می‌کنیم که پیامبر ﷺ در صدد برآمد که خانه‌های افرادی را که در نماز جماعت حضور نمی‌یافتند به آتش بکشد؛ یا مردی نابینا از وی تقاضا می‌کند که اجازه دهد تا نمازش را در خانه‌اش بخواند. پیامبر از وی می‌پرسد: «آیا صدای آذان را می‌شنوی؟» آن مرد در جواب می‌گوید: آری، رسول خدا ﷺ فرمود: «رخصتی برایت نمی‌یابم»[۲].

۱- روایت از حاکم.

۲- روایت از مسلم.

و یا در مورد روزه، ابن عباس ﭭ از ایشان روایت می‌کند که «سه امر وجود دارند که رشتهٔ پیوند با دین و بنیاد اسلام می‌باشند، و ستون‌های دین اسلام بر روی آن‌ها قرار گرفته‌اند، هرکس یکی از آن‌ها را منکر شود به آن امر کفر ورزیده است، و خونش حلال خواهد بود، [این سه امر عبارتند از:] شهادت به این که معبودی حقیقی جز خدا وجود ندارد، نمازهای واجب، و روزهٔ ماه رمضان»[۱].

ابوهریره ﭬ نیز از ایشان ﷺ چنین روایت می‌کند: «هرکس بدون رخصت و بدون بیماری، در ماه رمضان روزه‌خواری کند، اگر تمام عمر را هم روزه بگیرد، روزه‌خواریش تلافی و جبران نخواهد شد»[۲].

در مقابل این سختگیری و پافشاری، انعطاف پذیری، آسانگیری و نرمشی را می‌بینیم که در تشریع رخصت‌ها در زمینهٔ نماز و روزه تجلی می‌یابند. مانند رخصت‌های: بیماری و مسافرت، خطا و فراموشی و اجبار و گستردگی و فراگیری بلا و آشوب و غیره. نمونه دیگر عبارت است از شکستن و یا قصر نمازهای چهار رکعتی – بدینگونه که به جای چهار رکعت، دو رکعت خوانده می‌شود – به هنگام مسافرت، جمع بین دو نماز، آنگونه که پیامبرﷺ در غزوهٔ تبوک و دیگر موارد عمل نمود، و نیز تشریع جمع نمازها به هنگام بارش باران یا احساس ترس.

فراتر از این‌ها مجازبودن جمع نمازها در غیر شرایط مسافرت و بارندگی می‌باشد، چنانکه ابن عباسﭭ این امر را از حضرت رسولﷺ نقل کرده‌اند. و هنگامی که در مورد سبب و یا حکمت این کار از او سؤال شد، در پاسخ گفت: می‌خواهد که امتش گرفتار حرج و تنگنا نشوند. پس در این صورت می‌توان گفت: که حکمت این کار رفع حرج می‌باشد.

۱- ابویعلی با سند نیکو آن را روایت کرده است.

۲- اصحاب سنن و نیز ابن خزیمه در صحیح خود، این حدیث را روایت کرده‌اند.

نیز از دیگر موارد آسانگیری می‌توان از این‌ها نام برد، تشریع تیمم به هنگام نبـود آب و یا زیان‌آوربودن استفاده از آن، اجازهٔ افطار به افراد مریض و مسافر و نیز زنان بـاردار و شیرده، پیران سالخورده و پیرزنان ناتوان، دستور پیامبرﷺ به مجاهدان و رزمندگان مسلمان مبنی بر شکستن و یا افطار روزه به هنگـام رویـارویی بـا دشـمن تـا بدینوسـیله تـوان و نیرویشان تقویت گردد، و نیز دستور ادامهٔ روزه در مورد روزه‌دارانی که از سر فراموشی و به صورت غیر عمدی اقدام به خوردن یا آشـامیدن مـی‌کننـد و بیـان ایـن کـه در چنـین مواردی خداوند خود به چنین افرادی غذا و آب داده است. در این خصوص می‌توان بـه این روایت بخاری و مسلم و دیگر محدثان از ابوهریره ﷺ اشـاره نمـود کـه چنـین نقـل می‌کند: «یک بار که ما نزد پیام‌آور خدا ﷺ نشسته بودیم مردی آمـد و گفـت: بـدبخت و بیچاره شدم یا رسول الله! پیامبر ﷺ فرمود: جریان چیست؟ مرد گفـت: در حـال روزه، بـا همسرم جماع کردم. پیامبرﷺ فرمود: آیا برده‌ای سـراغ داری کـه او را آزاد کنـی؟ گفـت: خیر. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری؟ پاسخ داد: خیر. فرمـود: آیـا از عهـدهٔ خوراک‌دادن به شصت نفر مسکین برمی‌آیی؟ جواب داد: خیـر. فرمـود: همینجـا بنشـین. سپس پیامبر ﷺ با ظرفی حاوی مقـداری خرمـا برگشـت و گفـت: آن مـرد سـؤال‌کننـده کجاست؟ مرد حاضر شد و گفت: در خدمتم. پیامبرﷺ فرمود: این را بگیـر و در راه خـدا به عنوان صدقه بپرداز. گفت: چه کسی نیازمندتر از خودم ای پیامبر خدا؟ به خدا سوگند! در میان این جامعه خانواده‌ای نیازمندتر از خانوادهٔ خودم سراغ ندارم. پیامبر ﷺ با شـنیدن این سخن به خنده افتادند تا جایی که دندان‌هـای پیشـین ایشـان نمایـان گشـتند. سـپس فرمودند: آن را به مصرف خانواده‌ات برسان».

در اینجا می‌بینیم که پیامبر ﷺ شرایط مرد را مد نظر قرار دادنـد و خـوراک‌دادن را بـه عنوان کفارهٔ جرمش از وی پذیرفتند، سپس در نهایت به وی اجازه دادند که آن خـوراک را بـه خـانوادهٔ خـودش ببخشـد. و بـدین ترتیـب آن مـرد، نظریـه شـرایط شخصـی و

آوای سنت

خانوادگیش و بویژه با عنایت به این که خود به گناهش اعتراف کرده و اظهار پشیمانی و توبه نمود، به جای کیفر و مجازات، پاداش و جایزه دریافت کرد!

(هـ) تبلور ثبات و عدم انعطاف‌پذیری را می‌توان در مخالفت پیامبر ﷺ با گنجاندن شرایط غیر شرعی در مواد پیمان‌ها و موافقتنامه‌ها، مشاهده کرد، پیامبرﷺ می‌فرماید: «چگونه است که برخی افراد شروطی را در پیمان‌ها می‌گنجانند که در کتاب خداوند وجود ندارند، [بدانید] هر شرطی [از مفاد پیمان‌ها] مخالف کتاب خداوند باشد باطل است هرچند که یکصد شرط هم باشد»[(۱)].

در همین زمینه تجلی انعطاف‌پذیری و نوگرایی را می‌توان در اینجا یافت که هر شرطی که مورد توافق طرفین قرار داده باشد مادامی که مخالف نص صریح یا قاعده‌ای شرعی نباشد و به دیگر سخن، چنانچه حرامی را حلال یا حلالی را حرام نسازد، قابل پذیرش خواهد بود. در این باره در حدیث آمده است: «**الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ**»[(۲)]: «مسلمانان پایبند قراردادها و شرط‌های خود می‌باشند». تمامی قراردادها و پیمان‌های نوینی که مسلمانان با دیگران می‌بندند، در صورتی که مخالف شریعت اسلام نباشند، در چهارچوب این حدیث قرار می‌گیرند. همانگونه که نظر حنبلیان و ردی انتخابی ابن تیمیه و ابن قیم هم همین است.

(و) در امر قضات، تبلور ثبات را می‌توان در مردودشمردن حکم ناشی از جهل و ناآگاهی هرچند تصادفاً درست هم از آب درآمده باشد، مشاهده نمود. چرا که در چنین حالتی، کار از طریق قانونی و صحیح خود انجام نگرفته است، بلکه از گمانه‌زنی و حدسی بیجا و بی‌حساب ناشی شده است. مشابه همین امر، قضاو.ت ناحق و غیر عادلانه و از روی خودسری و هوس‌پرستی و یا دنیادوستی می‌باشد. در این مورد در حدیث

۱- بخاری این حدیث را در صحیح خود، بخش «عتق» از عایشهل روایت کرده است.

۲- روایت از احمد، ابوداود و حاکم به نقل از ابوهریره‌س. ابن حجر گفته است: ابن حزم و عبدالحق آن را ضعیف و ترمذی آن را نیکو شمرده‌اند. (الفیض ج ٦ ص ۲۷۲).

چنین آمده است: «[قاضیان سه دسته‌اند] دو قاضی در جهنم خواهند بود و یک قاضی در بهشت: مردی که حقیقت را دریابد و مطابق آن حکم صادر کند، چنین شخصی در بهشت خواهد بود، و مردی که به حقیقت دست یابد و مطابق آن حکم نکند، در آتش خواهد بود، و مردی که از روی ناآگاهی و جهل اقدام به صدور حکم کند، در آتش خواهد بود».

تجلی انعطاف‌پذیری و نوگرایی پیامبر ﷺ در امر قضاوت را می‌توان در موارد ذیل نشان داد: موافقت با معاذ در مورد عمل به اجتهاد شخصی خود در صورت نیافتن نص در قرآن و سنت، پذیرش اجتهاد صحابه در قضیهٔ نماز عصر در بنی قریظه که عده‌ای به ظاهر قول پیامبر است استناد نمودند و عده‌ای دیگر مقصود پیامبر را مبنا دادند، اما با این حال پیامبر ﷺ هیچکدام را سرزنش و توبیخ نفرمودند. و بالاخره انعطاف‌پذیری پیامبر ﷺ در این حدیث هم دیده می‌شود: «چنانچه مجتهد به اجتهاد بپردازد، اگر نظرش به حقیقت اصابت کرده باشد، دو پاداش و اگر به خطا رفته باشد، یک پاداش خواهد داشت». پیامبر ﷺ با این حدیث اصل «اجتهاد» را مقرر کرد تا از طریق تطبیق نص یا از طریق قیاس و یا با دیگر روش‌های اجتماعی، از جمله: یا مبنا قراردادن ارزش‌ها و آرمان‌های شریعت، حکم شرعی پیشامدها و امور نوپیدا استنباط گردد. همچنانکه مقرر نمود: مجتهد در کار استنباط حکم در پیشگاه خداوند مأجور خواهد بود، هرچند که نظرش دور از صواب هم باشد.

(ز) نوستیزی و سنتگرایی پیامبر ﷺ در مخالفت ایشان با نوآوری و اختراع و رد تمامی روش‌های ابداعی در امور مربوط به عبادات و قالب‌های عبادی تقرب به خداوند جلوه‌گر می‌شود، این نوستیزی بدین خاطر است که اصل در عبادات، ممنوع‌بودن [دخالت انسان‌ها] و لزوم رعایت قالب‌ها و شرایط مقرر شرعی می‌باشد. بر همین اساس عبادت و پرستش خداوند فقط با روش‌ها و شرایط مقرر شرعی که خود خداوند مجاز اعلام کرده است، صحیح است نه با شیوه‌های خردپسند و روش‌های سلیقه‌ای و پیشنهادی افراد بشر

که این دخالت‌ها، دروازۀ غلو و زیربنای تحریف و جعل و تغییر در ادیان به حساب می‌آید.

پس شگفت نیست که پیامبرﷺ با حساسیت و قاطعیت این دروازه را به گونه‌ای محکم مسدود می‌سازد. نمونۀ این دقت حدیثی است که بخاری و مسلم از عایشه ل روایت می‌کنند: «هرکس در دین ما چیزی بی‌سابقه پدید آورد، کارش مردود و غیر قابل اعتناست»، و نیز حدیثی دیگر که امام احمد و مسلم و بخاری از او روایت می‌کنند: «هرکس عملی انجام دهد که مورد تأیید ما نباشد، آن عمل مردود و غیر قابل پذیرش است»، و حدیثی که احمد، ابوداود و ترمذی – که آن را نیکو و صحیح شمرده است – از قول عرباض بن ساریه س روایت کرده‌اند: «به شما در مورد امور نوپیدا هشدار می‌دهم، چرا که هرگونه نوآوری در دین، گمراهی می‌باشد».

اما نوگرایی، در تشویق به نوآوری و اختراع در زمینۀ امور دنیوی تجلی پیدا می‌کند، مانند ابزارهای مسافرت و ارتباطات که پس از ذکر اسب و استر و الاغ، در این آیه مورد اشاره قرار گرفته‌اند:

﴿وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨﴾ [النحل: ۸].

«چیزهایی را (بری حمل و نقل و طی مسافات) می‌آفریند که (شما هم اینک چیزهای از آن‌ها) نمی‌دانید».

یا مانند ابزارهای جنگی که در دایرۀ این فرمودۀ خداوند قرار می‌گیرند:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ [الأنفال: ٦٠].

«برای (مبارزه با) آن‌ها تا آنجا که می‌توانید، نیرو آماده کنید».

یا مانند صنعت عظیم سدسازی که در داستان ذوالقرنین، در سورۀ کهف مورد اشاره قرار گرفته است، و دیگر صنایع نظامی و غیر نظامی که این آیۀ شریفه بدان‌ها اشاره می‌نماید:

﴿وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ﴾ [الحدید: ۲۵].

«و آهن را پدید کردیم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است».

از این روست که می‌بینیم پیامبر ﷺ در غزوۀ احزاب به حفر خندق به شهر مدینه اقدام می‌کند، در غزوۀ طایف منجنیق به کار می‌گیرد، به تشویق تولیدات نظامی می پردازد تا آنجا که سازندگان تیر را در برخورداری از پاداش الهی با مجاهدانِ تیرانداز، همردیف می‌شمارد، و به جامعۀ اسلامی هشدار می‌دهد که مبادا به کشاورزی اکتفا کنند و با اشتغال دایم به امور زراعی از توجه به دیگر جنبه‌های توسعه، غافل بمانند. همچنانکه مشاهده می‌کنیم، در مورد امور دنیوی غیر وحیانی که به اندیشه و تجربۀ خود انسان‌ها واگذاشته شده‌اند و بشر بنابه نیاز و علاقه‌ای که به مصالح خود و زندگیش دارد، به فراگیری آن‌ها می‌پردازد، در چنین اموری هرگاه می‌بیند که تخصص و آگاهی یارانش از او بیشتر است، از رأی و نظر خود کوتاه می‌آید و نظر آنان را می‌پذیرد.

بارزترین نمونه این مطلب، داستان «بارور ساختن و تلقیح درختان خرما» می‌باشد، این کار در میان مردمان مدینه که دارای باغ‌های خرما بودند، یک عادت و روش کشاورزی بود. پیامبر ﷺ در بارۀ این کار از ایشان سؤال نمود و وقتی پاسخش را دریافت کرد، فرمود: این کار را صلاح نمی‌بینم. این سخن به مردم مدینه رسید که آن را یک نظر وحیانی و تشریعی پنداشتند، لذا از تلقیح درختان خرما دست برداشتند و در نتیجه محصولی به بار نیامد. پیامبر ﷺ هنگامی که از این امر اطلاع یافت فرمود: «من هم فقط یک انسان هستم. هرگاه در مورد دین‌تان به شما دستوری دادم، آن را اجرا کنید، و هرگاه بنابه رأی خودم، پیشنهاد و دستوری به شما دادم، من هم انسانی بیش نیستم». و در روایتی آمده است: «من فقط یک حدس و پیشنهاد ارایه کردم، شما خود در کارهای دنیویتان آگاهترید»[1].

۱- روایت از مسلم.

(ح) ثبات و پافشاری را می‌توان در مخالفت پیامبر ﷺ با زیاده‌اندیشی و غلو در دین، و با خارج‌ساختن اسلام از حالت میانه‌روی و اعتدال به سوی زیاده‌روی و افراط، چه در زمینه اعتقادی، چه عبادی، چه اخلاقی و تشریعی، مشاهده نمود.

از همین روست که می‌بینیم ایشان ﷺ با عبارات و جملاتی قاطع و شدید و در نهایت تأکید و پافشاری، در مورد غلو و زیاده‌اندیشی در دین هشدار می‌دهد و می‌گوید: «به شما در مورد غلو هشدار می‌دهم، چرا که ملت‌های پیش از شما فقط به علت زیاده‌اندیشی و غلو نابود گشتند»[1].

و از همین رو بود که به منظور پاسداری از حوزۀ توحید و جلوگیری از ورود اندک شائبه‌ای شرک‌آمیز به حریم مصفای یکتاپرستی، اجازه نمی‌داد که در بزرگداشت و احترام وی زیاده‌روی و غلو به عمل آید و این امر را رد می‌نمود؛ یک بار هنگامی که فردی در میان صحبت‌هایش با پیامبر این جمله را بر زبان آورد: «هرچه خداوند و شما بخواهید»، پیامبر ﷺ در واکنشی سریع فرمود: «بدترین سخن را گفتی، بگو: فقط آنچه خدای یگانه بخواهد. [همان خواهد شد]»[2]. و نیز فرمود: «در ستایش من زیاده‌روی نکنید، آنگونه که مسیحیان در ستایش عیسی فرزند مریم زیاده‌روی کردند، بلکه بگویید: بندۀ خدا و پیام‌آور خدا» متفق علیه.

و نیز در امور مربوط به توحید و شرک، کوچکترین تسامح و سهل‌انگاری به عمل نیاورد، و بر این اساس است که آویختن مهره‌های چشم‌بند را به شدت مورد حمله قرار می‌دهد و می‌گوید: «هرکس مهره‌ای را به منظور دفع آسیب به گردن بیاویزد، خداوند وی

۱- روایت از مسلم.

۲- در روایتی آمده است که پیامبرﷺ فرمود: بگو: «آنچه خدا بخواهد سپس آنچه پیامبر بخواهد». چرا که حرف عطفِ «و» همپایگی را می‌رساند و «سپس» ترتیب را می‌رساند و پیامبر ﷺ که حساسیت فوق العاده‌ای در مورد توحید داشت، اعتقادش را به ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ۝٤﴾ اینگونه در عرصۀ عمل به نمایش می‌گذارد. (مترجم)

را در پناه نگیرد، و هرکس به منظور دفع چشم بد و بلا از گردن‌بند و تعویذ استفاده کند، خداوند وی را از آسیب و بلا محفوظ نکند». و نیز فرموده است: «هرکس از مهره و گردن‌بند دفع آسیب استفاده کند، به خداوند شرک ورزیده است».

در مورد رفتار و روش عملی زندگی هم فرموده است: «سختگیران هلاک شدند، سختگیران هلاک شدند، سختگیران هلاک شدند»[1].

و چون اطاع یافت که چند نفری از یارانش در زمینهٔ عبادت به زیاده‌روی و غلو روی آورده‌اند و به حقوق خود، خانواده و جامعه‌شان زیان وارد ساخته‌اند – تا آنجا که یکی از آنان تصمیم قاطع گرفته است که مدام در حال روزه بوده و افطار نکند، دیگری تصمیم به شب‌زنده‌داری و خودداری از خواب گرفته است و نفر سوم عهد کرده است که از زنان دوری گزیده و هیچگاه ازدواج نکند – از این کار به شدت خمشناک شد و قویاً آن را رد کرد و در خطبه‌ای به یارانش چنین فرمود: «اما من با تقواترین و خداترس‌ترین شما هستم، با این حال هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، هم شب‌زنده‌داری می‌کنم و هم می‌خوابم، و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هرکس از روش من روی بگرداند، از پیروان من نیست».

یکبار برخی از یارانش در صدد برآمدند که به منظور مبارزه با شهوت جنسی خود را اخته کنند و برای این کار به پیامبر مراجعه کرده و نظر ایشان را جویا شدند، اما پیامبرﷺ اجازهٔ چنین کاری را به آن‌ها نداد.

انعطاف‌پذیری و تسامح ایشان ﷺ در روش دعوت، برخورد با مردم، آموزش جامعه و سخن‌گفتن با مردم به تناسب توان فکری و ظرفیت عقلی آنان، تجلی می‌یابد. از این رو می‌بینیم که در اینگونه موارد پیامبر ﷺ به آسانگیری و مژده‌رسانی و روش‌های تشویقی دستور می‌دهد و از سخت‌گیری و استفاده از روش‌های نفرت‌زا و بیزارکننده نهی می‌کند

۱- «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعون،...».

و در حدیث چنین می‌فرماید: «آسان بگیرید و سختگیری نکنید، علاقه‌مند کنید و مژده دهید و روش‌های نفرت‌زا را در پیش نگیرید».

به عنوان یک نمونۀ عینی در این باره می‌توان به شیوۀ برخورد حضرت رسول ﷺ با آن عرب بدوی که از روی ساده‌اندیشی می‌خواست در گوشه‌ای از مسجد ادرار کند، اشاره نمود: هنگامی که یارانش در صدد تنبیه آن شخص برآمده، و وی را وحشت‌زده ساختند، خطاب به آنان چنین فرمود: «راحتش بگذارید تا ادرارش را تمام کند، سپس چند سطلی آب بر آن بریزید و آن را بشویید. آخر مأموریت شما نرمخویی و آسانگیری است نه خشونت‌ورزی و رنج‌آفرینی».

از جمله صفات اخلاقی ایشان ﷺ این بود که «هرگاه میان دو کار مخیر می‌شدند، همواره کار آسان‌تر را انتخاب می‌کردند، مگر این که آن کار گناه می‌بود که در این صورت وی دورترین افراد از آن کار بود».

از دیگر نمونه‌های انعطاف‌پذیری و آسانگیری پیامبر می‌توان به این موارد اشاره کرد: ایشان ﷺ به منظور رعایت حال پرسشگران و با توجه به شرایط هرکدام از آن‌ها، در بارۀ یک پرسش واحد، به افراد مختلف پاسخ‌های گوناگون می‌دادند.

- ضعف و ناتوانی نوع بشر را مد نظر قرار می‌داد. با مردم به عنوان آدمیزادگان قابل خطا و اشتباه برخورد می‌کرد، نه به عنوان فرشتگانی معصوم. از این رو هنگامی که حنظله از ضعف حالت درونی‌اش به هنگام ترک مجلس پیامبرﷺ و حضور در میان افراد خانواده، نزد ایشان شکایت نمود و خود را متهم به نفاق و دورویی کرد، در پاسخ وی چنین فرمود: «ای حنظله! اگر بر همان حالتی که نزد من دارید، باقی می‌ماندید فرشتگان در راه‌ها و گذرگاه‌ها با شما دست می‌دادند، اما ای حنظله... ساعتی است و ساعتی».

- به آن دو کنیز آوازخوان اجازه داد که در خانه عایشه سرود و آواز بخوانند، و ابوبکر را از سرزنش‌کردن آن‌ها منع فرمود و گفت: «ای ابوبکر! آن‌ها را به حال خود بگذار که این روزها ایام جشن و شادی است».
- با عنایت به احساسات و علاقه و کم‌سن و سالی عایشهل، به وی فرصت داد تا هر وقت که خود می‌خواهد نیزه‌بازی حبشیان در مسجدش را تماشا کند. در همین راستا، پیامبر ج حتی دختران انصار را نزد او می‌فرستاد تا با وی به بازی و تفریح بپردازند.
- و بالاخره این که به پیشنهادهایی که از سوی اندیشمندان صحابه مطرح می‌شد، توجه جدی می‌کردند و آن‌ها را می‌پذیرفتند هرچند که با نظر شخصی یا عمل خود وی ناسازگاری داشتند. همانطور که به ابوهریره اجازه داد که این مژده را به مردم برساند: «هرکس به حقانیت الوهیت خداوند اقرار کند و (لا اله الا الله) بگوید، وارد بهشت خواهد شد». اما چون عمر از ترس این که مردم به این مژده دل‌خوش کرده و بی‌خیالی در پیش گیرند، به مخالفت با این کار برخاست، نظر وی را پذیرفت و اجازه‌ای را که پیشتر به ابوهریره داده بود، لغو ساخت. همانگونه که در صحیح مسلم به این مطلب اشاره شده است.

سنتگرایی و تجدد در اندیشۀ صحابه و خلفای راشدین:

با نگاهی به شیوۀ زندگی صحابه – ش – آنان که شاگردان مدرسۀ نبوت بودند، ژرفتر از همۀ مردم اسلام را فهمیدند، بیشتر از همه درد دین داشتند و در پاسداشت حد و مرزهای آن از همه حساس‌تر بودند، – به ویژه خلفای راشدین که به ما دستور داده شده تا روش آنان را در پیش بگیریم[1] و با حساسیت و جدیت در پایبندی به آن بکوشیم –

۱- مراد از سنت و روش خلفای راشدین، گفته‌های جزیی و نظریه‌های شخصی آنان در فقه، تفسیر و... نیست. بلکه مراد «شیوۀ کلی» آن‌ها در فهم روح و ژرفای اسلام و در چگونگی اجرای احکام قرآن و

برگ‌های زرینی می‌یابیم که آشتی ثبات و تجدد به دور از هرگونه زیاده‌اندیشی یا کوته‌بینی، در آن‌ها به روشنی نمایان می‌گردد:

الف) در رفتار ابوبکرس تجلی ثبات و سختگیری را می‌توان در برخورد وی با مانعین زکات مشاهده نمود، این افراد می‌گفتند: ما نماز می‌خوانیم اما زکات نمی‌دهیم. اما ابوبکرس با ایجاد جدایی میان عبادت بدنی (نماز) و عبادت مالی (زکات) که در قرآن در کنار هم قرار گرفته‌اند، به شدت مخالفت ورزید و آن سخن تاریخی خود را در همین مورد بیان داشت: «به خدا سوگند! با آن‌هایی که میان نماز و زکات جدایی افکنده‌اند، پیکار خواهم نمود. به خدا سوگند! در صورتی که بزغاله‌ای کمتر از آنچه به پیامبرص پرداخت می‌کردند به من بپردازند، به خاطر همان یک بزغاله با آنان خواهم جنگید».

سنت، یا به عبارت دیگر: پیروی از شیوهٔ فکری و عملی آن‌هاست که چنانکه خواهیم دید شیوه‌ای است متوازن و مبتنی بر: پافشاری بر بنیادها و آرمان‌ها و ارزش‌ها، و نوگرایی و انعطاف‌پذیری در فروع و ابزارها. (مؤلف.

[روژه‌گارودی اندیشمند مسلمان فرانسوی هم که اسلام را نیاز مبرم و حیاتی عصر کنونی و نجات‌بخش دنیای روبه نابودی حاضر می‌داند، همسو با دکتر قرضاوی در معرفی اسلامِ جوابگو و پویا، به همین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: «...، اگر به خاطر آوریم که خود حضرت رسول ص و خلفای راشدین و سپس فقهای بزرگ صدر اسلام با هشیاری و خلاقیت و به گونه‌ای مسئولانه، توانستند پاسخ‌های مناسبی برای مسایل مستحدثه پیدا کنند، آن هم در یک حوزه عظیم امپراتوری که به کلی با نظام جامعهٔ مدینة النبی تفاوت داشت، اگر تنها به تکرار سخنان این بزرگان اکتفا نکنیم، بلکه مدل تجربی آنان را در حل معضلات و مشکلات تعقیب کنیم، (زیرا آن‌ها نه یک دستورالعمل ساخته و پرداخته بلکه روش مقابله با مسائل را به ما آموختند)، آری اگر با این دید به اسلام بنگریم، این جهان‌بینی پویا در عصر کنونی نیز قدرت و ظرفیت آن را دارد که بشریت را از مهلکه برهاند»]. ن.ک به کتاب «سرگذشت قرن بیستم» نوشتهٔ روژه‌گارودی، ترجمهٔ افضل وثوقی، انتشارات سروش. (مترجم)

از سوی دیگر انعطاف‌پذیری وی را می‌توان در برخوردش با خالد بن ولید که در جریان جنگ‌های رده، به خطا مالک بن نویره و افراد همراهش را به قتل رساند، مشاهده نمود. وی به خشم عُمَر و ابوقتادهٔ انصاری رضی الله عنهما و عصبانیت شدید آنان نسبت به خالد به علت به قتل‌رساندن افرادی که به پذیرش اسلام اقرار نموده بودند، توجهی نکرد [و خالد را مجازات ننمود] و در پاسخ پافشاری عمر رضی الله عنه در مورد مجازات خالد به وی چنین گفت: دست بردار ای عمر! خالد به یک خطای اجتهادی دچار شد، پس زبانت را از وی کوتاه کن. اما عمر رضی الله عنه این پاسخ را کافی و قانع‌کننده ندانست و همچنان بر درخواست خود پای می‌فشرد، تا این که ابوبکر رضی الله عنه به ستوه آمد و گفت: ای عمر! من نمی‌توانم شمشیری را که خداوند بر کفار برکشیده است، در غلاف کنم.

در اینجا روشن می‌گردد که در نظر ابوبکر، خطای خالد در مقایسه با فضایل، پیروزی‌های قبلی وی نیز افتخاراتی که پیش‌بینی می‌شد در نبردهای آتی بیافریند، سبک و قابل اغماض بود، به خصوص که جامعهٔ بحران‌زدهٔ مسلمانان نیز همچنان در معرض تهدیدهای جدی و آسیب‌های خطرناک قرار داشت. البته این چنین برخوردی به ابوبکر اختصاص نداشت، بلکه پیشتر پیامبر ﷺ به هنگام تدارک فتح مکه با «حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه» که اقدام به افشای اسرار نظامی پیامبر ﷺ نموده و خبر تحرکات نظامی پیامبر را به مشرکین رسانده بود، همین شیوه را در پیش گرفت و این در حالی بود که چنین جرمی از مصادیق بارز خیانت به شمار می‌رفت. اما پیامبر ﷺ راه بخشش در پیش گرفته و فرمود: شما چه می‌دانید؟ شاید که خداوند از جنگاوران بدر درگذشته و گفته باشد: هر کاری که می‌خواهید می‌توانید انجام دهید که من شما را مورد عفو قرار داده‌ام. (= **اعملوا ما شئتم**).

این شیوهٔ برخورد پیامبر ﷺ، بیانگر این است که سوابق افتخارآمیز و گذشتهٔ درخشان را می‌توان ملاک عفو افراد قرار داد، و همین بود سر انعطاف‌پذیری و نرمش ابوبکر در بارهٔ این موضوع، برعکس صلابت و سخت‌گیری و شدتی که در زمینهٔ پیکار با مانعین زکات

به عمل آورد. مسألۀ نخست به فریضه‌ای اساسی مربوط می‌شد که کوتاه‌آمدن از آن و سازشکاری بر سر آن ممنوع بود، اما قضیۀ دوم قضیه‌ای جزیی و قابل تأویل بوده، و در شرایطی اضطراری و بحرانی نیز روی داده بود.

ب) در شیوۀ رفتاری عمرس تجلی ثبات و سختگیری را می‌توان در برخورد وی با جبله فرزند أیهم، امیر غسانی که به فردی از تودۀ مسلمانان سیلی زده بود، مشاهده نمود. همین که فرد ستمدیده درخواست قصاص نمود، عمربه استاندار گفت: یا باید وی را به طریقی راضی کنی و یا این که قصاص را بپذیری و غیر از این دو راه چاره‌ای دیگر نداریم. اما استاندار مستکبر مرتد شده و پا به فرار گذاشت تا فردی از تودۀ مردم از وی قصاص نگیرد. عمرس هم اعتنایی به وی نکرد، چرا که مخدوش ساختنِ اصل عدالت و برابری در مقابل شرع، زیانبارتر از ارتداد یک شخص می‌باشد، و احترام به این اصل و اجرای آن، از جذب یک فرد به دین اسلام با هر مقام اجتماعی که داشته باشد، ارزشمندتر و مهم‌تر است.

از سوی دیگر می‌توان به عنوان شواهد انعطاف‌پذیری عمر، از این اقدامات وی نام برد: الف) به تأخیرانداختن گرفتن زکات از دارندگان چهارپایان (شتر، گاو و گوسفند) در سال قحطی و گرانی تا هنگام بهبودی شرایط و برگشتن اوضاع به حالت عادی، به منظور رعایت حال مردم و عدم تنگناسازی برای آنان. ب) متوقف‌ساختن بریدن دست دزد در سال قحطی و گرسنگی با عنایت به اصل «دفع اجرای حدود با شبهات» که آن را از سنت نبوی گرفته بود. نمونۀ دیگر، موضعگیری وی در برابر مسیحیان بنی تغلب می‌باشد. به عمرس خبر دادند که این قوم، قومی دلاور و نیرومندند و عرب‌هایی هستند که پرداخت جزیه را ننگ می‌شمارند. پس با دشمنی با آن‌ها جبهۀ مخالفان را تقویت مکن و جزیه را تحت عنوان زکات از آن‌ها بگیر که آن‌ها خود اعلام کرده‌اند که حاضرند دو برابر زکات بپردازند، اما به شرط آن که به نام جزیه نباشد. عمرس نخست از پذیرش این پیشنهاد امتناع ورزید، اما بعداً بدین خاطر که آن را متضمن جلب مصلحت و دفع مفسدت یافت،

با آن موافقت نمود[1]. در همین باره از وی نقل کرده‌اند که گفت: این‌ها مردمان احمقی هستند: مفهوم را پذیرفتند و اسم را رد کردند![2].

نمونۀ دیگر عبارت است از موضعگیری فاروق ﷺ در بارۀ گروهی از مرتدین که در شرایطی ویژه و اضطراری از دین برگشته بودند. در این خصوص بیهقی در کتاب «السنن الکبری» با سند خود از انس فرزند مالک چنین روایت می‌کند: هنگامی که وارد «شوشتر» شدیم و... جریان پیروزی خودشان و واردشدن بر عمر بن خطاب ﷺ را ذکر می‌کند:

عمرﷺ گفت: ای انس! سرنوشت آن شش نفری از بکر بن وائل که مرتد شدند و به مشرکان پیوستند چه شد؟ انس می‌گوید: من در پاسخ سخن دیگری را پیش کشیدم، بلکه ذهن عمر را از این قضیه مشغول سازم. اما عمر دوباره گفت: آن گروه شش نفری که از اسلام برگشتند و به مشرکان پیوستند، سرنوشت‌شان چه شد؟

در پاسخ گفتم: ای امیرالمؤمنین! در همان میدان نبرد به قتل رسیدند.

عمر گفت: «**إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**».

گفتم: ای أمیرالمؤمنین! مگر می‌شد سرنوشتی غیر از اعدام داشته باشند؟!

گفت: بله، من [دوباره] اسلام را بر آن‌ها عرضه می‌کردم، اگر از پذیرش آن امتناع می‌ورزیدند آن‌ها را روانۀ زندان می‌کردم[3].

معنی این اثر این است که عمرﷺ مجازات اعدام را در تمامی احوال برای مرتدین نمی‌پسندید، بلکه در نظر وی مجازات مرتد در صورت اقتضای ضرورت و بنابه شرایط، قابل اسقاط یا تأخیر می‌باشد. در اینجا ضرورت عبارت بود از: شرایط جنگی، و

۱- ن.ک به الخراج از ابویوسف ص ١٤٣، والخراج از یحیی بن آدم صص ٦٦ و ٦٧ و الأموال ص ٥٤١.

۲- المغنی ج ۹، ص ٣٣٦ انتشارات العاصمة در قاهره.

۳- السنن الکبری، نوشتۀ بیهقی ج ٨ ص ٢٠٧، و تلخیص الحبیر از حافظ ابن حجر ج ٤ ص ٥٠، و المحلی از ابن حزم ج ١١ ص ٢٣١، و ابن حزم این اثر را به عنوان دلیل برای آن‌هایی که قائل به طلب توبه از مرتد هستند و کشتن وی را رد می‌کنند، به حساب می‌آورد.

همسایگی این مرتدین با مشرکان که ممکن بود آن‌ها را دچار فتنه و لغزش سازد. شاید هم عمرﷺ این امر را با این حدیث پیامبر ﷺ قیاس کرده باشند که می‌فرماید: «به هنگام جهاد و پیکار، دست‌ها [به مجازات دزدی] قطع نخواهد شد» این بدان خاطر است که فرد سارق ممکن است در چنین حالتی گرفتار غرور و تعصب شده و به دشمن بپیوندد. احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این که ممکن است در نظر عمر، پیامبر ﷺ دستورِکه «هرکس از دینش برگشت وی را به قتل برسانید» را به عنوان رهبر جامعه و به اصطلاح رئیس جمهور صادر کرده باشند، بدین معنی که این مسأله، تصمیمی از تصمیمات قوۀ مجریه و عملی از اعمال حکومت دینی می‌باشد نه فتوایی شرعی و یا فرمانی الهی که جامعۀ مسلمان در هر زمان و مکان و شرایطی، ملزم به اجرای آن باشد، بدین ترتیب مجازات مرتد در لیست حق رهبر جامعه و از امور مختص وی و در صلاحیت دولت قرار می‌گیرد، لذا هرگاه حاکم مسلمانان بدین امر فرمان داد، اجرا می‌گردد و در غیر این صورت اجرا نخواهد شد، به مانند برداشت حنفیان و مالکیان از حدیث: «هرکس [در میدان جنگ] فردی [از دشمن] را کشت، اموال و ابزار همراه وی از آن خودش خواهد بود». و نیز برداشت حنفیان از حدیث: «هرکس زمین بایری را آباد کند، مالک آن خواهد شد»[1] [که این‌ها را تدابیر حکومتی پیامبر قلمداد می‌کنند، نه فرمان‌های وحیانی].

البته شاید احتمال نخست پذیرفتنی‌تر و ارجح باشد، و شاید فقیه تابعی، ابراهیم نخعی در نظری که راجع به زندانی‌کردن مرتد تا هنگام توبه، از وی نقل شده است، به احتمال دوم نظر داشته است.

این‌ها دلایل فراوان و نمونه‌های گوناگونی از نصوص اسلام و احکام شریعت، شیوۀ قرآن، سنت پیامبر ﷺ و نیز از سیرۀ برترین و بهترین قرن‌ها و نسل‌های این دین هستند که آشتی و هم‌رکابی سنتگرایی و تجدد یا ثبات و انعطاف‌پذیری را در صورتی منطقی و

۱- در این باره ن.ک به: الأحکام فی تمییز الفتاوی من الأحکام، از قرافی صص: ۸۶ تا ۱۰۶ با تحقیق عبدالفتاح أبی غدة، و نیز ن.ک به الفروق بازهم از قرافی ج اول صص ۲۰۵ تا ۲۰۹.

بدون اندک تعارض و اصطکاکی به نمایش می‌گذارند، صورت منطقی از این نظر که در این دین، ثبات در جایگاه خود یعنی در مواردی که ماندگاری و دوام لازم است، لحاظ شده، و به همین ترتیب انعطاف‌پذیری و تجدیدپذیری هم در مواردی که نیاز به تغییر و دگرگونی احساس می‌شود، مورد عنایت قرار گرفته است.

فقه اسلامی میان سنتگرایی و تجدیدپذیری:

با بیان مطالب پیشین در مورد سنتگرایی و تجدد یا ثبات و انعطاف‌پذیری در برنامهٔ قرآن، سنت پیامبر ﷺ و نحوهٔ برخورد و رفتار صحابه، طبیعی است اگر مشاهده کنیم که مجموعهٔ فقه اسلامی، با تمام مدارس و مذاهب گوناگون در همان سمت و سو حرکت می‌کند، یعنی: در اصول و کلیات، ثابت و استخوانی، و در فروع و جزئیات، انعطاف‌پذیر و نوشونده.

فقه اسلامی در زمینهٔ ساماندهی امور زندگی، دست فرد مسلمان را کاملاً بازنمی‌گذارد و آزادی مطلق برای وی قایل نیست اگرچه در چهارچوب باورها، ارزش‌ها و مفاهیم خود به این کار اقدام کند، اما از آن طرف هم، با قوانینی مفصل و همیشگی و لازم الاجرا در باره تمامی امور زندگی، وی را محدود و نقشش را خنثی نمی‌سازد.

آری، درست است، فقیه و دین‌شناس مسلمان با نصوص استوار و تغییرناپذیر قرآن و سنت، مقید و محدود شده است. این نصوص قطعاً تغییرناپذیر و استخوانی بوده، و در سندیت و دلالت خود، به عنوان دلایلی قاطع و مدارک نهایی قلمداد می‌گردند که خداوند فرزانه، آن‌ها را وضع نموده تا به عنوان نقطهٔ به هم رسیدن اندیشه‌ها، مرجع و معیار رفع اختلافات و محور توافق جمعی قرار گیرند. این قوانین طبیعی، اساس اتحاد فکری و رفتاری جامعهٔ مسلمان بوده و برای امت اسلامی نقش کوه‌های زمین را دارند که آن را از فروپاشی، بی‌ثباتی و تزلزل محافظت می‌کنند که البته اینگونه نصوص، در مقایسه با سایر نصوص دینی بسیار اندکند.

اما در عین حال، علیرغم این حـدودیت الـزام‌آور، دو میـدان گسـترده از حـوزه‌هـای اجتهاد و اعمال نظر و ابراز اندیشه وجود دارند که فقیه مسلمان می‌تواند بـا آزادی کامـل در آن‌ها به فعالیت فکری بپردازد.

منطقة الفراغ یا منطقۀ ازاد تشریعی:

اما حوزۀ نخست از این دو حوزه، حوزه‌ای است که می‌توان از آن تحت عنوان «منطقۀ آزاد تشریعی» نام برد، همان منطقه‌ای که نصوص، - عمـداً – آن را بـرای کارشناسـان و اندیشمندان و نخبگان فکری و فرهنگی جامعه، خالی باقی گذاشته‌انـد تـا فرصـت ارایـۀ نظرات و راهکارهای اجتهادی روشمند که مصلحت عمومی را محقـق سـاخته و مقاصـد شرعی در آن‌ها لحاظ شده باشد، برای این متخصصین فراهم گردد، و اینان بتوانند فارغ از محدودیت‌های شرعی و به صورت آزادانه، در این قلمرو بـه اظهـار نظـر بپردازنـد. ایـن همان منطقه‌ای است که برخی فقها بنابه آنچه در برخی احادیث آمده است، آن را «منطقه عفو» یا مجاز نام نهاده‌اند، از جمله این حدیث: «آنچه را خداوند در کتابش حـلال اعـلام کرده، حلال و آنچه را [در آن] تحـریم نمـوده، حـرام اسـت، و آنچـه را کـه در بـاره‌اش سکوت نموده است عفو [مجاز] می‌باشد، پس بخشش خداوندی را پذیرا باشید [و بیهوده کنجاوی نکنید] چرا که خداوند چیزی را فراموش نکرده است، پیامبر ﷺ در دنباله به این آیه اشار نمود:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ٦٤﴾ [مریم: ٦٤].

«و پروردگار تو فراموشکار نیست»[1].

در حدیثی دیگر آمده است: «خداوند حد و مرزهایی تعیین کرده است، پـس از آن‌هـا فراتر نروید، و فرایضی را واجب کرده است، پـس آن‌هـا را ضـایع نسـازید و امـوری را

۱- حدیث صحیح به روایت بزار و حاکم.

تحریم نموده است پس مرتکب آن‌ها نشوید، و نه از روی فراموشی بلکه از سر بنده‌نوازی و مهرورزی در بارهٔ چیزهایی سکوت فرموده است، پس [بیهوده] در مورد آن‌ها به [فضولی] و کنجکاوی نپردازید»[۱].

با دقت در این حدیث باید گفت: که مرزشکنی و فراتر رفتن از حدود مشخص شرعی ممنوع است، حدودهایی همچون: طلاقی که رجعت پس از آن دو بار مجاز است، عِدّهٔ شرعی زن طلاق داده شده که مدت سه پاکی از حیض یا وضع حمل می‌باشد، نصاب‌ها و سهم مشخص وارثان از اموال به جای ماندهٔ فرد متوفی و بالأخره مجازات‌های مقرر شرعی مانند: یکصد یا هشتاد ضربه شلاق یا بریدن دست.

در چنین مواردی هیچ مجتهد یا حاکمی حق ندارد که در این محدوده تغییر ایجاد کرده و از حدود شرعی، پا فراتر بگذارد.

نمونهٔ دیگر این مرزبندی‌های تغییرناپذیر، فرایضی هستند که خداوند آن‌ها را واجب ساخته است، مانند عبادت‌های چهارگانه: [نماز، روزه، زکات و حج] که ستون‌های ساختمان دین اسلام و بنیان‌های استوار آن می‌باشند و نیز موارد مشابه دیگری چون: جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نیکی به والدین، استوارداشتن پیوند خویشاوندی، نیکرفتاری با همسایگان، بازپس‌دادن امانت‌ها، حکومت و قضاوت دادگانه و... . هیچ احدی حق ندارد که از اعتبار واقعی موردی از این فرایض بکاهد و یا آن‌ها را ملغی اعلام نماید و یا در رعایت آن‌ها سهل‌انگاری و عدم جدیت به عمل آورد، چرا که وجوب آن‌ها در شریعت اسلام قطعی داشته و نسخ‌ناپذیر و لغوناپذیر و غیر قابل تغییرند و روا نیست که در جامعه‌ای مسلمان تباه و بی‌اعتبار گردند.

۱- روایت از دارقطنی، نووی هم در اربعین آن را «حسن» شمرده است. براساس توضیحاتی که ابن رجب حنبلی در کتاب «جامع العلوم والحکم» در مورد این حدیث نوشته است، به تقسیم‌بندی و شرح آن می‌پردازیم.

همچنین محرمات یقینی که قبلاً هم به آن‌ها اشاره کردیم، از جملهٔ همین موارد تغییرناپذیر و لغوناپذیر، کارهای حرامی همانند: شرک، جادوگری، خونریزی و آدمکشی، رباخواری، خوردن مال یتیمان، فرار از جبههٔ جنگ، تهمت ناشایست به زنان بی‌گناه، زنا، شرابخواری، دزدی، گواهی دروغ، و مشاهدهٔ صحنه‌های ظلم و بزهکاری و دیگر موارد مشابه.

این‌ها همه اصولی هستند استخوانی و ثابت و فرازمانی که هیچگاه تساهل بر سر آن‌ها و سهل‌انگاری در مورد آن‌ها جایز نیست، بدینگونه که مجتهدی به حلال‌بودن آن‌ها فتوا دهد و یا حاکمی انجام آن‌ها را مجاز اعلام کند، بلکه در همه حال محترم بوده و نباید در یک جامعهٔ مسلمان حرمت آن‌ها مورد هتک و تجاوز قرار گیرد[1].

جدای از این مرزبندی‌ها و فرایض و محرمات شرعی، دیگر بقیهٔ امور در لیست مواردی قرار می‌گیرند که از سر مهربانی و بنده‌پروری و آسانگیری بر امت، در بارهٔ آن‌ها سکوت اختیار شده، و به اندیشهٔ مسلمانان و اجتهاد علما واگذاشته شده‌اند، تا بدینوسیله میدان و فرصت لازم برای بروز اندیشه‌ها و خلاقیت‌ها در میان امت فراهم آید. بدین ترتیب امت اسلامی میدان پهناور و جولانگاه گسترده‌ای در پیش روی خود می‌بینند که می‌تواند بدون احساس ارتکاب گناه و یا تنگنای دنیوی، و با خیال آسوده در آن به تکاپو و تحرک بپردازد.

اما این که امت اسلامی این «منطقهٔ آزاد تشریعی» یا «منطقهٔ عفو» را – که چنانکه پیشتر گفتیم، خود نصوص شرعی آن را فرو گذاشته‌اند – چگونه پُر می‌کنند، در این مورد روش‌ها و راه‌های فراوانی وجود دارند که فقهای شریعت در اعتبار و میزان حجیت آن‌ها باهم اختلاف دارند. این اختلاف میان پذیرش یا رد، اطلاق یا تقیید و اقل یا اکثر در نوسان می‌باشد.

۱- در چنین میدانی این تجدد و نوگرایی است که باید مسلمان شود و جامهٔ دین را بر تن کند، نه این که اسلام به تجدد ایمان آورد و در مقابل بت عصر و شرایط، سر تسلیم خم کند. (مترجم)

از جملۀ این روش‌ها می‌توان از قیاس با قیود و شرایط آن، نام برد هرچند که ظاهریه، امامیه و برخی از معتزله با آن مخالف هستند.

روش دیگر استحسان است که نزد حنفیان و مالکیان قابل پذیرش است، تا آنجا که برخی از آنان در بارۀ استحسان چنین گفته‌اند: استحسان $\frac{9}{10}$ دانش [فقه] به حساب می‌آید.

روش دیگر استصلاح یا ملاک قراردادن مصالح مرسله است که عبارت از مصلحتی است که نه در تأیید و نه در رد آن، نصی شرعی وارد نشده است، پذیرش آن در مذهب مالکی مشهور است، هرچند که نتیجۀ پژوهش و بررسی‌های تطبیقی نشان می‌دهد که همۀ مذاهب چهارگانۀ اهل سنت آن را قبول دارند، چنانکه پژوهش در کتاب‌های هرکدام از این مذاهب، درستی این امر را آشکار می‌سازد.

روش دیگر ملاک قراردادن عرف، با قید و بندها و شرایط آن می‌باشد. با توجه به همین معیار است که قاعدۀ «رسم عمومی، پایدار است، و آنچه مطابق عرف پسندیده است، همانند قراردادی است که بر مبنای نص باشد»، به عنوان یک قاعدۀ کلی شرعی پذیرفته شده است. همین مطلب را یکی از فقها چنین به نظم کشیده است:

والعرف في الشرع اعتبارٌ لذا عليه الحكم قديدار

«عرف دارای اعتبار شرعی است و بر همین اساس است که گاهی محور و مبنای صدور حکم قرار می‌گیرد».

برای استنباط حکم شرعی در مواردی که نص قاطع وجود ندارد، منابع و ادلۀ دیگری نیز وجود دارند که در کتاب‌های اصول فقه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

منطقۀ نصوص غیر قطعی یا گنجایش‌دار:

حوزۀ دوم عبارت است از: منطقۀ نصوص مبهم یا متشابه که حکمت خداوند چنین اقتضا نموده که آن‌ها را در حالت ابهام و غیر قطعی باقی گذارد تا پذیرای قرائت‌های

گوناگون و برداشت‌های مختلف اعم از تنگ‌اندیشانه یا گسترده‌اندیشانه، قیاسی یا ظاهری، سختگیرانه یا آسانگیرانه و واقعگرایانه یا حدسی باشند.

بدین ترتیب در سایهٔ این تنوع‌آرا، میدانی گسترده و فرصتی مناسب فراهم می‌آید تا بتوان با سنجش و ارزیابی آرای گوناگون، نزدیکترین آن‌ها به صواب و سازگارترین آن‌ها با ارزش‌های شرعی را برگزید و به کار بست، آخر چه بسا که یک اندیشه برای زمانی مشخص کارآمد و برای زمانی دیگر ناکارآ، یا برای محیطی مناسب و برای محیطی دیگر نامناسب، یا در شرایطی مفید و در شرایطی دیگر غیر مفید و بی‌نتیجه باشد که با وجود تنوع‌آرا و امکان انتخاب‌های گوناگون، این نقص برطرف می‌گردد.

به همین صورت، در سیستم اسلامی موضعگیری‌های جمعی مشترکی می‌یابیم که اندیشمندان مسلمان همگی بر آن‌ها توافق دارند و بنیادهای استواری محسوب می‌شوند که ساختار نظام اسلامی بر روی آن‌ها بنا می‌گردد، مانند: ملکیت اراضی برای افراد، مجازبودن بهره‌برداری از آن اراضی و مشروعیت دست به دست‌شدن آن‌ها از طریق قانون ارث، این‌ها همه اصولی هستند که هیچگونه اختلافی بر سر ثبوت و مشروعیت آن‌ها در میان اسلام‌شناسان دیده نمی‌شود.

اما در عین حال به حوزهٔ شیوه‌های بهره‌برداری از زمین که می‌رسیم، با مذاهب و اندیشه‌های گوناگونی روبرو می‌شویم که هرکدام از آن‌ها به دلایلی شرعی و قابل تضعیف و ترجیح استناد می‌ورزند.

برخی با استناد به آثار وارده در خصوص مزارعه و اجاره، و با استناد به مشروعیت اجاره دادن و اجاره‌گرفتن در سایر چیزها غیر از زمین، قایل به ممنوعیت مزارعه و مجازبودن اجارهٔ اراضی می‌باشند. برعکس، گروهی از فقها با استناد به رفتار پیامبر ﷺ با اهالی خیبر که بر مبنای مزارعه بود، و نیز با استنناد به این که در مزارعه طرفین قرار دارد در سود و زیان شریکند، آن را جایز می‌شمارند، اما اجارهٔ زمین را غیر مجاز و ممنوع شمرده‌اند، بدین علت که در نظر آن‌ها این کار نوعی ریسک بوده و هرچند ممکن است

که بذر، مخارج و تلاش اجاره‌کننده هر آن در معرضِ نابودی قرار گیرند و مستأجر خسارتمند و محروم گردد، اما با این وصف مالک، سود مقرر را در هر حال دریافت خواهد نمود، در حالی که در مزارعه مالک و مستأجر هردو در سود و زیان شریکند چه کم باشد و چه زیاد. گروه سومی هم هستند که هم مزارعه و هم اجارۀ اراضی را به شرط آن که قرارداد مزارعه شامل شرطی فاسد نباشد، جایز می‌شمارند، چرا که در نظر این گروه، نهی مطلق در مورد هیچکدام به اثبات نرسیده است.

و مطابق نظر برخی از فقها، در قرارداد اجاره زمین، در صورت تلف‌شدن محصول بر اثر بلایا و آفات، واجب است که مالک یا اجاره‌دهنده درست به میزان خسارت وارده بر مستأجر، از مقدار اجاره‌بهای مقرر بکاهد. دلیل آن‌ها در این زمینه حدیثی است که پیامبرﷺ در آن به کاهش اجاره بها به هنگام بروز بلایای ویرانگر دستور داده‌اند.

شماری از فقها هم نه مزارعه و نه اجاره هیچکدام را مجاز نمی‌دانند، بلکه در نظر آنان مالک زمین باید به یکی از این دو شیوه عمل کند: ۱) یا خود شخصاً و با ابزار خود زمینش را زیر کشت ببرد. ۲) یا آن را به صورت بلاعوض و به عنوان عاریت به دیگران واگذار نماید تا در آن به کشاورزی بپردازند. دستاویز و مستند این دسته از فقها این حدیث می‌باشد: «هرکس از شما زمینی دارد، یا خود آن را زیر کشت ببرد و یا آن را به برادر دینی‌اش ببخشد [تا در آن کشاورزی کند]». متفق علیه

با وجود این آرای متنوع و این حاصلخیزی و توانگری فقهی، [تصور کنید] که اندیشمندان مسلمان و پس از آنان جامعۀ اسلامی با چه انعطاف‌پذیری و گنجایشی مواجه می‌شوند! البته این اندیشه‌های رنگارنگ، هرکدام دارای پشتوانۀ فقهی و دلیل شرعی ویژۀ خود می‌باشند و هرکدام از دیدگاه و نظری معتبر برخوردارند.

این امر به ما امکان می‌دهد با عنایت به شرایط اجتماعی و زمانی خود، هرکدام از آرای موجود را که به نظرمان کارآمدتر و قویتر و به مصلحت نزدیکتر می‌آید انتخاب نموده و آن را ملاک عمل قرار دهیم، بدون آن که با انکار حتی یک نفر از فقها و

اندیشمندان مسلمان روبرو شویم، زیرا این یک اصل مورد توافق عموم علماست که نمی‌توان در مسایل اجتهادی به رد مجتهد پرداخت.

این است شریعت اسلام [هم استخوانی و ثابت و هم انعطاف‌پذیر و نوشونده و حال آن که] اگر خداوند خود می‌خواست می‌توانست تمامی احکام و دستورات آن را با نصوص قطعی مرزبندی و مشخص نماید که در این صورت دیگر مجالی برای خردورزی و شیوه گزینیِ عقلانی و اجتهاد، و نیز جایی برای اختلاف روش‌ها و تعدد مذاهب، تنوع اندیشه‌ها و تغییرپذیری فتوا در اثر تغییر زمان و مکان و شرایط، باقی نمی‌ماند، بلکه این‌ها همه در حصار یک حکم واحد ثابت و انحصاری قرار می‌گرفتند.

همچنین اگر می‌خواست می‌توانست تمامی نصوص شرعی را از نظر ثابت‌بودن و یا از نظر دلالت و یا از هردو نظر به صورت ظنی و غیر قطعی قرار دهد که در این صورت گذشته از این که با بسیاری امور بلاتکلیف و معطل مواجه می‌شدیم که اصلاً حکمی در بارۀ آن‌ها وجود نداشت، حکم ثابت و قاطعی هم یافت نمی‌شد. پیامد این امر هم بی‌نظمی و بلوای عجیبی است که آن را فقط با خودش می‌توان قیاس کرد. چنین کاری البته که با حکمت ارسال پیامبران که خداوند آن‌ها را با دلایل روشن به میان مردم روانه ساخت و همراه با آنان کتاب و معیار و میزان فرستاد تا مردم مطابق آن‌ها در میان خود دادگرانه رفتار نمایند، و نیز آن‌ها را فرستاد تا در مورد اختلافات و درگیری‌ها میان مردم به داوری بپردازند و آنان را به راه راست هدایت کنند، منافات و ناسازگاری دارد.

اما خداوند هیچکدام از دو شیوۀ پیش را نخواسته است، بلکه خداوند چنین خواسته است که از منابع این دین و ادلۀ آن دسته‌ای قطعی و یقینی و چون و چراناپذیر و غیر قابل تغییر و تک پهلو بوده، و پذیرای فقط یک رای واحد باشند، و هیچ مسلمانی توانایی فروگذاشتن و یا رویگردانی از آن یک رای ثابت را نداشته باشد، در غیر این صورت ایمان وی به قرآن و سنت ناقص و معیوب خواهد شد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٣٦].

«کاری که خدا و پیامبرش در بارهٔ آن حکم صادر کرده باشند (از حوزهٔ اختیار زنان و مردان مؤمن خارج شده است) و هیچ زن و مرد مؤمنی اختیاری از خود در بارهٔ آن نخواهند داشت، بلکه ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد)».

یا در جایی دیگر در قرآن چنین آمده است:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ﴾ [النور: ٥١].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخن‌شان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

خداوند همچنین اینگونه خواسته است که در کنار این قوانین استخوانی و منابع تغییرناپذیر، منابع اجتهادی و ادلهٔ ظنی و غیر قطعی هم باشند تا بدینوسیله فرصت ارزیابی و گزینش رأی بهتر فراهم آمده و منابع اجتهاد، شیوه‌های استنباط و تعیین حکم و مدارس فکری تنوع و تعدد یابند، و در سایهٔ این انعطاف‌پذیری شگفت‌انگیز در منابع شریعت، میدانی گسترده در تمامی زمینه‌های مذکور برای تجدیدپذیری و نوگرایی مفید و مقبول فراهم آید.

تغییرپذیری فتوا با تغییر زمان، مکان، شرایط و عادات:

از همین روست که پژوهشگران فقها دردوران‌های مختلف، بدون احساس اندک محدودیت و یا تنگنایی اعلام کرده‌اند که فتوا باید همگام با دگرگونی زمان و مکان و عرف و شرایط تغییر کند.

امام ابن قیم در بخش نوشوندگی فتوا و تغییرپذیری آن براساس عوامل یادشده، چنین می‌گوید:

«این بخش واقعاً بسیار سودمند است، و به سبب کم‌اطلاعی و ناآگاهی از آن، [نوعی حالت نامطلوبِ مشقت زا و] عیبی عمده بر شریعت‌بار شده است، بدینگونه که منشأ محدودیت‌ها، تنگناها و تکالیفی بی‌ربط شده که روح این شریعت تابناک که در بالاترین درجۀ مصالح قرار دارد، از چنین اموری بی‌خبر است. زیرا بن‌ُمایه و زیربنای شریعت اسلام عبارت است از: حکمت و رعایت مصالح دنیوی و اخروی انسان‌ها؛ و مجموعۀ شریعت، عدالت است و رحمت و مصلحت. بنابراین، هر مسئله‌ای که از حوزۀ اعتدال، رحمت، مصلحت و یا حکمت، خارج و در دایرۀ افراط، قهر، زیان و یا بیهودگی وارد شده باشد، ربطی به شریعت ندارد هرچند که در اثر تأویل [کژاندیشانه] بدان راه یافته باشد»[1].

همچنین امام قُرافی اندیشمند مالکی در کتابش تحت عنوان «الأحکام» ضمن روشنگری در این باره می‌نویسد: استمرار پایبندی به احکام و دستوراتی که ملاک آن‌ها عرف و رسوم اجتماعی مردم می‌باشد – در صورت دگرگونی آن عادات – خلاف توافق جمعی علما بوده و نتیجۀ تاریک‌اندیشی و ناآگاهی دینی می‌باشد.

وی در کتاب دیگری به نام «الفروق» با تکیه به همین اندیشه، به چاره‌سازی و علاج این مشکل پرداخته است.

در قرن سیزدهم هجری، علامه «ابن عابدین» سرآمد متأخران حنفی به نوشتن رسالۀ مشهورش با عنوان «نشر العرف فی بناء بعض الأحکام علی العرف» اقدام نمود و در ارایۀ نظرات خود در آن رساله، اندیشه‌های خود علمای همان مذهب و فتاوای آن‌ها در زمان‌های مختلف را مبنای پژوهش و اساس نتیجه‌گیری‌های خویش قرار داد.

وی در این رسالۀ سودمند می‌گوید: «بسیاری از احکام همراه با تغییر زمان، دچار تغییر می‌شوند. این تغییرپذیری، نتیجۀ دگرگونی عرف و عادت اجتماعی مردم آن زمان‌ها، پدیدآمدن نیازها و ضرورت‌های نوین، یا فساد مردمان آن دوران می‌باشد. در چنین

۱- أعلام الموقعین، جلد سوم، نوشتۀ ابن قیم جوزیه.

شرایطی چنانچه حکم به همان صورت قبلی خویش باقی می‌ماند، اجرای آن برای مـردم، مشقت‌زا و زیانبار می‌شد، و با شیوه‌های شرعی که مبتنی بر سهولت و آسانی و دفع زیان و فساد می‌باشند، برخورد و مخالفت پیدا می‌کرد.

بر این اساس مشاهده می‌کنیم که بزرگان مذاهب فقهی، در بسیاری جاهـا کـه مبنـای صدور حکم، شرایط خاص زمان پیشوای اصلی مذهب بوده است، به مخالفت با فتـاوای سرمذهب خود پرداخته‌اند، چرا که آنان با جمعبنـدی شـیوه‌هـای موجـود در مـذهب او، دریافته‌اند که چنانچه خود سرمذهب هم معاصر ایشان می‌بود، بی‌تردید نظری موافق نظر آنان ارایه می‌کرد»[۱].

و اینک نمونه‌هایی از تغییر فتوا و حکم در اثر تغییر محیط، زمان و شرایط:

نمونه اول تغییر شیوۀ برخورد عمر بـن عبـدالعزیز در قضـاوت اسـت، وی بـه زمـان تصدی استانداری مدینه، به هنگام داوری چنانچه فرد مدعی یا دادخواه یک نفر شاهد بـا خود به دادگاه می‌آورد و خودش هم بر حقانیت خواسته‌اش سوگند یاد می‌کـرد، بـه نفـع وی حکم صادر می‌نمود، یعنی سوگند فرد دادخواه را به عنوان شاهد دوم می‌پذیرفت، اما هنگامی که خلافت را در دست گرفت و در پایتخت دولت در شام مستقر شـد، فقـط در صورت شهادت دو نفر مرد یا یک مرد و دو زن، به نفع مدعی حکم می‌کرد. هنگامی کـه در بارۀ این تغییر شیوه از وی سؤال شد، در پاسخ گفت: وضعیت شامیان را بـا وضـعیت اهالی مدینه متفاوت یافتیم[۲].

این شیوۀ قضاوت عمرﷺ در شام با روایتی که می‌گوید پیـامبر ﷺ یـک نفـر شـاهد و سوگند را ملاک قضاوت قرار می‌داد، منافاتی ندارد، زیرا قضاوت پیـامبر ﷺ بـدان شـیوه، دلیلی است بر مجازبودن آن و نه واجب و لازم‌بودن آن. یعنی مطابق این روش پیـامبرﷺ،

۱- مجموعه رسایل ابن عابدین، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- ن.ک به: اصول التشریع از استاد علی حسـب الله: ۸۴ و ۸۵ و نیـز ن.ک بـه: بخـش إخـتلاف الفتـوی بإختلاف الأزمنة والأمكنة در کتاب أعلام الموقعین، جلد سوم، ص ۲۳ و بعد از آن.

با حضور یک شاهد و سوگند مدعی، قضاوت در برخی احوال جایز است، چنانکه ترک این روش نیز بنابه ملاک‌های معتبر همانگونه که عمر بن عبدالعزیز انجام داد، در برخی حالات دیگر مجاز و بلامانع است.

البته باید گفت: رد کامل این حدیث – علیرغم صحت آن مبنی بر ملاک‌بودن یک شاهد و سوگند – و مخالفت با معیار قرارگرفتن آن در همهٔ شرایط و احوال، ناشی از بی‌پروایی و گستاخی است.

دوم، نمونه‌ای است که آن را شمس الأئمه (سرخسی) نقل می‌کند. وی می‌گوید: ابوحنیفه ؒ شهادت‌دادن فرد مستورالحال را در عهد نسل پس از تابعین می‌پذیرفت و به عدالت ظاهری فرد اکتفا می‌کرد، اما پس از گذشت این دوره، دو شاگرد و همراه همیشگی وی (ابویوسف و محمد) به علت رواج دروغگویی در جامعه، پذیرش شهادت چنین فردی را ممنوع ساختند[۱].

فقهای حنفی در بارهٔ مواردی این چنین که میان پیشوای مذهب و یاران وی، اختلاف مشاهده می‌گردد چنین گفته‌اند: «اختلاف [در] عصر و زمان است، نه در دلیل و برهان».

ابوحنیفه در ابتدای ورود اسلام به میان فارسیان، و اطلاع از سخت‌بودن سخن‌گفتن با زبان عربی برای مردم فارس، به آنان اجازه داد به شرط نداشتن قصد بدعتگرایانه آیات تأویل ناپذیر و قطعی قرآن را در نماز با زبان فارسی بخوانند، اما بعدها وقتی احساس کرد که از طرفی زبان آنان برای تکلم عربی آمادگی پیدا کرده و از طرف دیگر گمراهی و بدعت از همین رهگذر در حال انتشار می‌باشد، از قول خود برگشت و نظریه‌اش را پس گرفت»[۲].

از فقیه علامه «ابومحمد فرزند ابوزید قیروانی» صاحب «الرسالة المشهورة فی فقه

۱- همان آدرس قبلی.

۲- همان آدرس پیشین.

المالکیة» و مفتی همین مذهب در زمان خود نقل می‌کنند که وی سگی را برای نگهبانی به خانه‌اش آورد، برخی از علمای مالکی به وی اعتراض نمودند و گفتند: چگونه چنین کاری می‌کنی و حال آن که مالک آن را ناپسند می‌دانست؟ وی در پاسخ گفت: اگر مالک در زمان ما می‌بود، حتماً یک شیر درنده انتخاب می‌کرد!

به طور کلی نتیجهٔ پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در همهٔ مذاهب رایج، نمونه‌های فراوانی وجود دارد که با تغییر اسباب و موجبات فتوی مانند: مکان‌ها، زمان‌ها، اوضاع و شرایط و عادات اجتماعی، فتاوا هم به وسیلهٔ علمای همان مذهب تغییر کرده‌اند.

این البته بدین معنا نیست که فتوادهندگان اقدام به نوآوری در دین و بدعت‌سازی کرده‌اند، استغفرالله! بلکه این امر ریشه در سیرهٔ پیامبر ﷺ و صحابهٔ بعد از ایشان دارد.

ابن ابی شیبه با سند خود روایت می‌کند[۱] که مردی به ابن عباس مراجعه کرد و گفت: آیا توبهٔ فردی که مسلمانی را به قتل برساند، قابل پذیرش خواهد بود؟ در پاسخ گفت: خیر، توبه‌اش مردود و وی جهنمی خواهد بود. پس از رفتن آن مرد، اطرافیانش به وی گفتند: پیشتر فتوای دیگری برای ما صادر کرده بودی، جریان فتوای امروز چگونه است؟ گفت: زیرا این شخص به نظرم فردی عصبانی آمد که در صدد کشتن مؤمنی بود. وقتی در بارهٔ وی تحقیق کردند، دیدند ابن عباس درست گفته است.

ابن عباس رضی الله عنه کینه و نفرت، خشم و آمادگی روانی قتل را از چشمان آن مرد خواند و فهمید که انگیزهٔ پرسش این مرد [نه اطلاع از حقیقت موضوع بلکه] فقط دریافت فتوایی بود که درِ توبه را بعد از ارتکاب جرم باز اعلام کند، این بود که با اقدامی پیشگیرانه وی را از خواسته‌اش پشیمان ساخت و راه را بر وی بست مبادا که دست به انجام چنین گناه کبیرهٔ ایمان‌زدا و دین‌سوزی بیالاید. و اگر آثار پشیمانی فردی قاتل را در چهرهٔ وی می‌دید، بی‌شک درِ امیدواری را به روی او می‌گشود.

در همین باره سعید بن منصور از سفیان نقل می‌کند که گفت: هنگامی که در مورد

۱- حافظ در تلخیص: ٤ / ١٨٧ می‌گوید: راویان این اثر قابل اعتمادند.

انجام قتل از علما نظرخواهی می‌شد در جواب می‌گفتند: توبهٔ قاتل پذیرفته نخواهد شد. و هنگام که فردی مرتکب قتل می‌گردید، (یعنی: قتل عملاً صورت گرفته بود) به وی می‌گفتند: توبه کن، فرصت توبه هنوز باقی است[1].

در رابطه با همین موضوع، حدیثی است که ابوداود آن را از ابوهریره‌ﷺ روایت می‌کند. وی می‌گوید: مردی در مورد مغازله و بازی با همسر در حال روزه از پیامبرﷺ سؤال کرد، پیامبرﷺ به وی اجازه داد... فرد دیگری به ایشان مراجعه نمود و نظر پیامبرﷺ را در بارهٔ همان موضوع جویا شد، اما پیامبرﷺ وی را از آن کار منع کرد. آن که پاسخ مثبت دریافت کرد، فردی سالخورده، و آن که جواب منفی گرفت فردی جوان بود[2].

از همه مشهورتر این که پیامبر ﷺ با عنایت به تفاوت حالات سؤال‌کنندگان به یک پرسش واحد، پاسخ‌های گوناگونی می‌داد، چرا که وی معمولاً به هر فردی جوابی می‌داد که مناسب وضعیت وی بوده، و قصور یا تقصیر وی را علاج نماید.

به عنوان نمونه می‌بینیم که فردی خدمت پیامبر ﷺ می‌رسد و از ایشان تقاضای سفارشی جامع و نصیحتی کامل می‌کند، پیامبرﷺ در پاسخ می‌فرماید: «عصبانی مشو و بر اعصابت مسلط باش». در پاسخ همین تقاضا به فردی دیگر چنین می‌فرماید: «بگو: به خداوند ایمان آوردم، سپس استقامت و شکیبایی پیشه کن [یعنی بر عهد بندگی و فرمانبری که با خدایت بسته‌ای، همواره پایدار و استوار بمان]». و در پاسخ دیگری می‌فرماید: «زبانت را کنترل کن».

و به همین ترتیب برای هر انسانی دارویی تجویز می‌کردند که برای بیماری وی شفابخش‌تر، و با وضعیت وی سازگارتر و مناسب‌تر به نظر می‌آمد.

این مطلب و گفته‌های پیشین نشان می‌دهند که تغییر پاسخ با تغییر حالات سؤال‌کنندگان، یک اصل و یک قاعده می‌باشد.

۱- «تلخیص الحبیر» ٤ / ۱۸۷، با تعلیقات سید عبدالله هاشم الیمانی.

۲- همان منبع.

آوای سنت

و بالاخره به عنوان نمونهٔ دیگری از همین دست، می‌توان به حدیثی اشاره نمود که بخاری در صحیح خود از ابوهریره ﷺ روایت کرده است، وی می‌گوید: از پیامبر ﷺ سوال شد: ارزشمندترین کارها چه کاری است؟ فرمود: «ایمان‌آوردن به خدا و پیامبرش». بعد از آن چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». و پس از آن؟ فرمود: حج داوطلبانه»[۱].

می‌بینیم که پیامبر ﷺ پس از ایمان، جهاد در راه خدا را ارزشمندترین کارها به شمار می‌آورد.

در همین رابطه احادیث بسیاری وجود دارند که در جواب پرسشگران، جهاد را به عنوان کاری معرفی می‌کنند که هیچ عمل دیگری با آن برابری نمی‌کند، مگر کسی که همواره روزه‌دار بوده و از افطار خودداری کند و تمام شب را در حال بیداری و عبادت بگذراند.

اما خود بخاری از ام المؤمنین عایشه ﷺ روایت می‌کند که وی خدمتِ پیامبر عرض کرد: ای پیامبر خدا... ما جهاد را برترین اعمال می‌دانیم، پیامبر فرمود:

«لَكِنَّ [يَا لَكُنَّ] أَفْضَلَ الجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ»[۲].

واژهٔ «**لَكُنَّ**» به ضم کاف که در اینجا افزوده شده است، در نظر بیشتر علما خطابی است که برای توضیح بیشتر امده است، و با مصوت بلند «آ» و کسره، یعنی «لَکِن» برای تصحیح و جبران به کار می‌رود، اما در هرحال، در اینجا مراد یکی است و مفهوم حدیث این است که جهاد اگرچه ارزشمندترین عمل می‌باشد، اما این برتری در حق مردان می‌باشد، ولی برای زنان برترین جهاد، حج داوطلبانه است. در اینجا می‌بینیم که فتوا و پاسخ پیامبر ﷺ از آنجا که سؤال‌کننده یک زن می‌باشد، تغییر کرده است چرا که مسدله حمل سلاح در اصل متوجه مردان جامعه می‌باشد. این‌ها همه – و دیگر نمونه‌های فراوان – نشان می‌دهند که تغییر پاسخ یا فتوا به تناسب تغییر وضعیت سؤال‌کنندگان، یک اصل

۱- «تلخیص الحبیر» ٤ / ١٨٧ و با تعلیقات یمانی.

۲- صحیح بخاری، کتاب الحجج، باب: فضل الحج المبرور.

می‌باشد، چه رسد به این که زمان و مکان دگرگون شوند!

موضعگیری جامعهٔ اسلامی در بارهٔ دیگر جامعه‌ها:

با نگاهی به بحث‌های پیشین، چهرهٔ جامعهٔ اسلامی برایمان روشن می‌گردد: این جامعه، جامعه‌ای است با نشانه‌هایی بارز، سیمائی آفتابی و خطوطی آشکار که با برخورداری از این امتیاز بارز در حیات خود، در میان دیگر جوامع، ممتاز و برجسته می‌باشد، یعنی امتیاز: آشتی‌دادن سنتگرایی به عنوان عامل ثبات جامعه و مانع فروپاشی و انحراف آن از آرمان‌ها و اصول، با نوگرایی یا مدرنیسم به عنوان عامل هماهنگ‌کنندهٔ روند پیشرفت جامعه با حرکت زمان و قانون کلی تجدد.

این جامعه با داشتن این امتیاز، در برخی زمینه‌ها و امور، همانند کوه و صخره‌سنگ‌های سخت و نفوذناپذیر، و در برخی کارها و برخی موارد همانند خمیر، نرم و شکل‌پذیر می‌باشد! یا آنگونه که شاعر اسلام در هند «محمد اقبال» در وصف مسلمان می‌گوید: «هم لطافت حریر را دارد و هم صلابت حدید [آهن]».

در پرتو سخنان پیشین، می‌توان موضعگیری جامعهٔ اسلامی در قبال دیگر جوامع را اینگونه بیان نمود: مخالفت با آن‌ها در عقاید، مقصد نهایی و اصول.

جامعهٔ مسلمان در دیگر جوامع ذوب نمی‌گردد، به دنبال خواسته‌های آن‌ها روانه نمی‌شود، از آن‌ها تقلید نمی‌کند، و با تکیه به شبیه‌گرایی و همانندسازی، به فکر پیاده‌کردن ویژگی‌های آن جوامع در جامعهٔ خود نمی‌افتد، در غیر این صورت اصالت و شخصیت ممتاز خود را قربانی نموده، و قدم به قدم و مرحله به مرحله مسیر آن‌ها را دنبال خواهد نمود. و این همان دنباله‌روی و عدم استقلالی است که اسلام آن را برای امت خود که از سوی خداوند به عنوان الگو و پیشوای تمامی بشریت معرفی شده است نمی‌پسندد و آن را رد می‌کند.

اما در عین حال، جامعهٔ مسلمان از دیر جوامع کناره نمی‌گیرد [و رد خودباختگی اعتقادی به معنای قطع روابط نیست]، بلکه می‌تواند از دانش‌ها، فنون و مهارت‌های

مفیدشان استفاده کند، چرا که علم محض و میوه‌های علمی همانند: اختراعات، فن‌آوری، ماشین‌ها و دستگاه‌ها، ابزارها و آزمایشگاه‌ها همگانی بوده و نژاد و رنگ نمی‌شناسند.

علم همانند آب است که رنگ ظرفی را که در آن ریخته می‌شود، به خود می‌گیرد.

عنصر سنتگرایی در اینجا، در مخالفت جامعهٔ اسلامی با بُن‌مایه‌ها و نمادهای اعتقادی، اصولی، فکری، ارزشی، و شعارِی جوامع غیر اسلامی، تجلی و تبلور پیدا می‌کند. دلیل این سنتگرایی و مخالفت این است که خاستگاه آن جوامع با خاستگاه جامعهٔ اسلامی متفاوت، مقصدشان با مقصدش مخالف، و شیوه‌ها و سبُل آن‌ها با شیوه و راه آن ناسازگار می‌باشند، زیرا جامعهٔ اسلامی در خاستگاه، مقصد نهایی و برنامه، حتی در مشخصه و شعار نیز جامعه‌ای جدابافته و متمایز است.

از همین روست که پیامبر ﷺ بر لزوم تمایز همه جانبهٔ مسلمانان از مخالفان‌شان یعنی از مشرکان و یهودیان و مسیحیان سخت پای می‌فشرد، و در همین راستا، استفاده از شیپور و ناقوس را برای اعلام وقت نماز رد نمود و به جای آن‌ها اذان را برگزید.

تکرار عبارت «خلاف آن‌ها عمل کنید»[1] در بسیاری از امور، حاکی از آن است که در نظر شارع، متفاوت و مشخص‌بودن جامعهٔ اسلامی از دیگر جوامع، امری است پسندیده و مطلوب[2].

و از همین روست که قرآن به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد که مبادا از خواسته‌های نامعقول کفار اهل کتاب و مشرکان پیروی نموده و یا تحت تأثیر نابکاری‌ها و

۱- از جمله، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در صحیحین بخاری و مسلم: «خلاف مشرکین رفتار نمایید: ریش‌ها را آزاد بگذارید و سبیل‌ها را کوتاه کنید». و حدیث شداد بن اوس به روایت ابوداود، حاکم و بیهقی: «خلاف یهودیان عمل کنید، زیر آنان با کفش و خُف نماز نمی‌خوانند».

۲- ابن تیمیه کتابی ارزشمند تحت عنوان «اقتضاء الصراط المستقیم فی مخالفة أهل الجحیم» دارد که در آن حق این موضوع را به خوبی ادا کرده است، مطالعهٔ این کتاب لازم است.

گمان‌افکنی‌های مسموم آنان قرار گیرید، و بدین ترتیب موفق شوند وی را از برخی دستورات ارسالی خداوند منحرف سازند. در این زمینه خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨ إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۖ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٩﴾ [الجاثية: ۱۸ – ۱۹].

«سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آیین راه و راه روشنی از دین قرار دادیم. پس از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو، و از خواسته‌های نامعقول ناآگاهان پیروی مکن که آنان در برابر (عذاب) خداوند نمی‌توانند چیزی را از تو بازدارند، ستمگران کفرپیشه برخی یار و یاور یکدیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است».

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ٤٩ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: ۴۹ – ۵۰].

«و (به تو ای پیامبر! فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و مواظب باش که آنان (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است منحرف نکنند – آیا (آن فاسقان از پذیرش داوری تو سر می‌پیچند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ و برای اهل یقین داوری چه کسی بهتر از خداوند می‌باشد؟».

این است موضعگیری فرد مسلمان و جامعهٔ مسلمان در قبال احکام و قوانین کفار: آن‌ها را قاطعانه رد می‌کند و فقط احکام و دستورات خداوند را می‌پذیرد، زیرا هرکس

داوری دین و حکم خداوند را نپذیرد، ناگزیر در دام حکم جاهلیت گرفتار خواهد شد، و غیر از این دو، حکم سومی وجود ندارد.

به طور کلی شعار فرد مسلمان در برابر اصول، اندیشه‌ها و مکاتبی که بر وی عرضه می‌شوند، عبارت است از این جملهٔ کوتاه: «اگر در محتوای این‌ها، راهکارهایی وجود دارند که اسلام هم دارای آن‌هاست که خدا ما را با اسلام از آن‌ها بی‌نیاز ساخته است. و اگر درونمایهٔ این اندیشه‌های پیشنهادی، مخالف اسلام می‌باشد، بدانید که ما حاضر نیستیم دین‌مان را به ملک خاور و باختر بفروشیم».

در مقابل این استواری و نوگریزی، می‌بینیم که در میدان فعالیت و اجرا، انجا که پای اصول و آرمان‌ها در میان نیست و موضوع، موضوع ابزار و شیوهٔ دستیابی به ارزش‌ها می‌باشد، دیگر از شکل‌گرایی و چسبیدن به یک قالب خاص خبری نیست، بلکه خلق و خوی فرد و جامعهٔ مسلمان در اینجا برعکس میدان عقاید و ارزش‌ها به انعطاف‌پذیری و نوگرایی تغییر می‌کند.

توضیح این که چنانچه در زمینه‌هایی چون: بسیج نیروهای نظامی، ساماندهی راه‌های ارتباطی، فعالیت‌های پُستی، بهبود شیوه‌های تولید، پیشرفت صنعت یا کشاورزی، برنامه‌ریزی شهری و روستایی، مراقبت از بهداشت عمومی و مبارزه با بیماری‌های واگیر، به خدمت‌گرفتن نیروهای طبیعی با استفاده از قدرت دانش برای تحقق مصالح نوع بشر و دیگر موارد مشابه مربوط به حوزهٔ علم و فن‌آوری و پیشرفت‌های مادی و اصلاح شیوه‌های اداری و عملی، جامعه‌ای غیر مسلمان از روش‌ها و سیستم‌های کارآمدتر و بهتری برخوردار باشد، اسلام به آن روش‌ها و سیستم‌ها خوشامد می‌گوید و در جهت پیاده‌کردن آن‌ها در جامعهٔ خود به تلاش می‌پردازد به شرط آن که مخالف احکام اسلامی

آوای سنت

نباشند. در این مورد در حدیث آمده است: «دانش و آگاهی، گمشدۀ مؤمن می‌باشد، هرکجا که آن را بیابد، وی در استفاده از آن مقدم‌تر و لایق‌تر است»[۱].

به عنوان نمونه می‌بینیم که پیامبر ﷺ در ابتدای کارش در شهر مدینه، بر روی تکه چوبی از درخت خرما خطبه می‌خواندند، اما با فزونی‌یافتن شمار مسلمانان و روبه راه‌شدن اوضاع و شرایط از یک نجار رومی خواست تا منبری سه پله برایش بسازد، و در روزهای جمعه و به هنگام مناسبت‌ها بر روی آن خطبه می‌خواندند. یا در غزوۀ احزاب که پیشنهاد حفر خندقی پیرامون شهر مدینه، به منظور دفاع از آن در برابر حملۀ سپاهیان مشرک، از سوی سلمان فارسی ارایه شد، علیرغم این که این کار از شیوه‌های دفاعی ایرانیان بود، پیامبر ﷺ آن را تحسین و عملاً اجرا نمود و نگفت: این کار، روش مجوسیان است و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم.

همچنین مشاهده می‌کنیم که صحابه ﷺ برخی شیوه‌های اداری و مالی کارآمد را از ایران و روم و دیگران برمی‌گرفتند، و مادام که مصالح آن‌ها از طریق این شیوه‌ها تحقق می‌یافت و با نص و قاعده‌ای شرعی برخورد پیدا نمی‌کردند، اشکالی در اینگونه اقتباس‌ها نمی‌دیدند. از جملۀ این موارد می‌توان به دو نظام خراج و دیوان اشاره کرد که اولی در اصل، ایرانی و دومی رومی بود.

مسلمانان در دوران‌های طلایی:

به حقیقت مسلمانان در دوران‌های طلایی، در عین حال که بر اندیشه‌ها، شعایر، اخلاق و شریعت‌شان استوار وپایدار ماندند، توانستند شخصیت اسلامی خویش را حفظ کنند و در همان حال، دستاوردهای سودمند و سازگار موجود در تمدن‌های ایران، روم، هند و دیگر گذشتگان را برگیرند و نیز توانستند که با ترجمه و پیرایش و افزایش «میراث

۱- روایت از ترمذی در بخش «العلم» و ابن ماجه در بخش «الزهد» در کتاب‌های سنن خود، البته سند آن قابل بحث است.

علمی» یونان، از دستاوردهای فکری این تمدن کهن سود جویند. فقها و پیشوایان دین‌شان هم این کار آن‌ها را تأیید و حتی در آن مشارکت کردند. و جز در مواردی که با عقاید و اندیشه‌های آنان در بارهٔ خداوند و هستی یا با سبک فکرشان مخالف بود، محدودیتی قایل نشدند. نمونهٔ بارزِ این اِعمال محدودیت، بخش «متافیزیک» فلسفهٔ یونانی است. نمونهٔ دیگر منطق ارسطویی است که گروهی از اندیشمندان بزرگ از جمله: ابن صلاح، نَوَوی و ابن تیمیه به مخالفت با آن برخاستند. ابن تیمیه براساس بررسی عقلی و علمی خالص، دو کتاب کوچک و بزرگ در رد منطق ارسطویی نوشت و با این کار از جریان نوین مخالفت با منطق(۱) که زیربنای خیزش آن، نه قیاس – که محور منطق ارسطویی است – بلکه پژوهش و استقراء می‌باشد، پیشی گرفت.

از سوی دیگر، در میان فقهای مسلمان کسانی هم به طرفداری از این منطق پرداخته و آن را پذیرفتند، حتی در تلاش برای اثبات درستی آن به آیاتی از قرآن نیز استدلال کردند، مانند، ابوحامد غزالی که آن را «معیار علوم نام نهاد. به هرحال، مهم این است که بدانیم مسلمانان به تعبیر امروزی در زمینهٔ مسایل علمی با کمال انعطاف‌پذیری و نواندیشانه برخورد می‌کردند و همچنین بود در جنبه‌های اداری، تشکیلاتی، سازندگی و صنعتی. و در امر اقتباس این دانش‌ها و فن از دیگران و گسترش آن‌ها و نشان‌دادن برتری علمی و فنی در صورت توان هیچگونه مانع و محدودیت دینی احساس نمی‌کردند. درست برخلاف دیگر امور، در امور متعلق به اندیشه و اعتقاد که این جنبه از فلسفهٔ یونان را رد کردند، و فلاسفهٔ منتسب به اسلام را که به هواداری از آن برخاسته و آن را پذیرفتند، مورد تخطئه و انکار قرار دادند، حتی غزالی و غیره - به دلیل مخالفت این گروه از فلاسفه با ضروریات دین در مسایل مشهوری- آنان را تکفیر نمودند، همانگونه که این امر در کتابش «تهافت الفلاسفه» کاملاً هویداست، هرچند که فیلسوف قاضی ابن رشد اندلسی در کتاب «تهافت التهافت» به وی پاسخ گفته است.

۱- نمونهٔ افراد این جریان منطق‌ستیزی در فلسفه غرب، جان لاک و کانت می‌باشند. (مترجم)

اسلام‌پژوهان و مورخان تمدن اسلامی به صورت قطعی اثبات کرده‌اند که روش علمی کنونی که عامل برتری غرب می‌باشد، ریشه در تمدن مسلمانان دارد، آن‌ها که چندین قرن پیش از خیزش علمی اروپا، به طور کامل به این روش پی بردند. این حقیقتی است که جروج سارتُن، گوستاولوبُن، بریفولت و دیگر غربیان منصف درستی آن را گواهی نموده‌اند.

تاریخ علم همواره نام‌های درخشانی از دانشمندان مسلمان را، در زمینه‌های: پزشکی، شیمی، فیزیک، ستاره‌شناسی و دیگر علوم در حافظهٔ خود نگه خواهد داشت. همانگونه که اسامی کتاب‌هایی علمی را که قرن‌ها در موضوع خود، مراجعی بی‌نظیر و جهانی بوده‌اند، به خاطر می‌سپارد.

طبیعت واضح و شفاف جامعهٔ اسلامی:

با دلایل و نمونه‌های گوناگونی که از موثق‌ترین منابع دین اسلام ارایه نمودیم، و با پژوهشی که در روش قرآنکریم، سنت پیامبر بزرگ ﷺ رفتار صحابه و خلفای راشدین و پیشوایان و فقها و مجتهدین نیک‌سیرتِ پس از آنان، به عمل آوردیم، چنین حدس می‌زنم که طبیعت جامعهٔ اسلامی دیگر بر ما پوشیده و مخفی نخواهد بود. و به گمانم دیگر برای بررسی یا طرح سؤال در بارهٔ این جامعه، جایی نمانده باشد، مثلاً این سؤال که آیا این جامعه، جامعه‌ای است سنتگرا و راکد؟ یا جامعه‌ای انعطاف‌پذیر، نوگرا و پویا؟

پیشتر دریافتیم که این جامعه، جامعه‌ای است که در آن سنتگرایی و تجدد، همانند تمامی دیگر مفاهیم متقابل چون: مادیگرایی و روح‌گرایی، واقع‌نگری و آرمانگرایی، دانش و ایمان، دین و دولت، پیشرفت و اخلاق که در گمان بسیاری از مردم، امید به آشتی‌پذیری آن‌ها مصداق آب در هاون کوبیدن و عین خیالپردازی می‌باشد، [در بهترین و مفیدترین صورت] باهم گرد می‌آیند و به توافق می‌رسند.

جامعهٔ اسلامی جامعه‌ای است متوازن و میانه‌رو، و بر همین اساس است که مفاهیم متقابل در آن گرد می‌آیند، و هرکدام از طرفین عادلانه در جایگاه حقیقی خود قرار

می‌گیرد. وضع این جامعه در مورد سنتگرایی و تجدد هم چنین است.

این جامعه – همانگونه که در ابتدای این فصل اشاره کردیم – در زمینۀ اصول و آرمان‌ها و ارزش‌ها، ثابت و نوگریز و تغییرناپذیر، برعکس در فروع و ابزارها و روش‌ها، انعطاف‌پذیر و نوگرا و تجدیدپذیر است.

جامعۀ اسلامی، جامعه‌ای است که در آنِ واحد هم ایستاست و هم پویا. این جامعه بیشتر به رودخانه‌ای روان و جوشان شبیه است که همواره در حال حرکت و نو شدن و پویایی است، اما در مسیری همیشگی، جهتی مشخص و به سوی مقصدی معلوم.

با آشکار و آفتابی‌شدن طبیعت این جامعه، و تجلی آن در چنین توازنی بی‌همتا و تعادلی استثنایی، پرده از حکمت این ویژگی نیز کنار خواهد رفت و سنجیدگی و تدبیر موجود در آن عیان و هویدا خواهد شد.

بدین ترتیب که چنانچه این جامعه در تمامی امور اعم از دینی و دنیوی، معنوی و مادی، کلی و جزیی و اصلی و فرعی، ثبات مطلق را به عنوان رویۀ اصلی و ویژگی بارز خود انتخاب می‌کرد و بر شکل‌گرایی و ابزارگرایی نیز همانند ارزش‌گرایی پای می‌فشرد، زندگی دچار رکود و تحجر شده و پویای و تحرک آن به تیغ جزم‌اندیشی سپرده می‌شد و امکان بهره‌گیری از تحلیل و پژوهش و تجربه که بنیان علم دنیوی می‌باشد از مردم سلب می‌گردید و حال آن که این امر جزیی حذف‌ناپذیر و از نیازهای بنیادین زندگی انسانی می‌باشد. چنین رویه‌ای هم ضد قوانین هستی است و هم ضد قوانین فطری: چه فطرت انسان و چه فطرت اشیا.

همچنانکه اگر نوگرایی و تجدیدپذیری مطلق را به عنوان قاعده و شعار اصلی زندگی برمی‌گزید، با گذشت زمان تبدیل به جامعه‌ای عاری از ارزش‌ها و ضوابط شده و کنترلش از دست دین خارج می‌گردید، یا دین تسلیم شرایط آن جامعه و تابع زندگی آن می‌گردید و لذا با کژی یا بهنجاری جامعه، دین هم منحرف یا بهنجار می‌شد [یعنی به جای این که جامعه دیندار شود دین جامعه‌دار می‌شد!] و حال آن که در چگونگی ارتباط دین و

زندگی، فرض بر این است که دین بر زندگی حکومت کند نه زندگی بر دین، و زندگی تسلیم ارزش‌ها و قانون هدایتگر دین شود نه این که دین را تحت حاکمیت شرایط و انحرافات خود قرار دهد.

چنانچه جامعهٔ اسلامی در زمینهٔ باورها، مفاهیم، اخلاق، آداب و رسوم و قوانین خود، انعطاف‌پذیری و سستی از خود نشان دهد و با پذیرش نوگرایی مطلق ملاک اعتبار موارد فوق را از آموزه‌ها و ارزش‌های وحیانی به محیط، زمان و شرایط استثنایی تغییر دهد، بی‌تردید این جامعه کلیت و پیوستگی خود را از دست داده، و در هر گوشه‌ای جامعه‌ای مغایر با دیگر جوامع منسوب به اسلامِ جاهای دیگر، پای خواهد گرفت و در نتیجه از آن امت واحده‌ای که مطلوب خداوند می‌باشد خبری نخواهد بود، بلکه مسلمانان به جوامعی هم‌ستیز و خودخور تقسیم خواهند شد که مطلوب و مراد دشمنان اسلام می‌باشد[1].

برای درک بهتر نعمت خداوند بر جامعهٔ اسلامی که عامل دین (اسلام) توازن و تعادل آن را میان سنتگرایی و تجدد ضمانت کرده است، باید نگاهی به دیگر جوامع – مانند جوامع کنونی غرب – انداخت و دید که پذیرش خوش‌بینانه و بی‌قید و شرط و همه جانبهٔ مدرنیسم، چگونه زیربنای زندگی اجتماعی آنان را متزلزل ساخته و پایه‌ای مستحکم برای تکیه‌گاه زندگی جمعی باقی نگذاشته است: نه عقیده‌ای، نه فضیلتی، نه آداب و رسومی، نه قانونی و نه ارزشی از ارزش‌های والایی که بشریت آن‌ها را از کتاب‌های آسمانی و آموزه‌های پیامبران و شاگردان‌شان به ارث برده است.

پیامد این زیاده‌اندیشی و نوگرایی افراطی، عبارت است از: تزلزل و بی‌ثباتی کل زندگی: از نگرانی روانی گرفته تا تاریک‌اندیشی، تا افسار گسیختگی و هرج و مرج اخلاقی، تا فروپاشی نظام خانواده و بالاخره تا لاقیدی و گسست کامل پیوندهای اجتماعی...

۱- برای کسب اطلاع بیشتر از ارزش «ثبات» در نظام و جامعهٔ اسلامی، ن.ک به «ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی» از مرحوم سید قطب.

در مقابل این زیاده‌روی، زیاده‌روی دیگری در جبهۀ مخالف شکل گرفت که تبلور آن را می‌توان در رفتار جوانانی دید که تبدیل‌شدن جامعه‌شان را به آن جوامع مادیگرا و ماشینی رد کردند و در نتیجه زندگی عجیب و غریبی مانند زندگی «هیپی‌ها»[1] و گروه‌های همفکر آنان، در پیش گرفتند. آری تندروی و افراط فقط تندروی و افراط به بار خواهد آورد.

دو تهدید علیه جامع اسلامی:

سلامت جامعۀ اسلامی با ابتلا به یکی از این دو آفت فکری یا با روی‌آوردن به یکی از این دو رویکرد کژاندیشانه در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد:

آفت نخست: با خلط حوزه‌های ثبات و تجدد، در مورد اموری که ویژگی آن‌ها تحرک و نو شدن و پویائی است، روش سنتگرایی و تغییرگریزی در پیش گیرد. در چنین حالتی، ابر سیاه مرگ و جمود بر جامعه سایه خواهد افکند و اجتماع به صورت مردابی ایستا و باتلاقی نفرت‌آور درخواهد آمد که رکود و سکون، آن را به بستر رشد میکروب‌ها و تکثیر ویروس‌های مرگبار تبدیل خواهد نمود.

این همان آفتی بود که در دوران‌های انحطاط و گریز از روش صحیح اسلام دامنگیر مسلمانان شد، و دیدیم که در نتیجۀ این کژاندیشی چگونه اجتهاد در فقه، نوآوری در علم، اصالت در ادبیات، ابتکار در صنعت، ترفندسازی و تدبیر در جنگ و... متوقف شدند، و زندگی و نشاط فکری و علمی، با ضربات پیاپی جمود و تقلید همه جانبه، درهم کوبیده شد و «پیشینیان» مجهولی برای آیندگان باقی نگذاشتند» به صورت ضرب المثل رایج بازار تفکر درآمد که حاکی از اندیشۀ حاکم بر جامعۀ آن روز می‌باشد.

۱- هیپی‌گری نهضتی بود علیه ارزش‌های برآمده از مدرنیته و ماشینی‌شدن زندگی که در دهۀ ۶۰ میلادی در اروپا و به ویژه در آمریکا شکل گرفت و به شدت بر سنتگرایی و نوگریزی پای می‌فشرد. (مترجم)

از سوی دیگر، همزمان با حاکمیت این جمود خواب‌آور و تقلید دانش‌کُش بر اندیشهٔ مسلمانان دیگر جوامع خفته – که مدت‌ها شاگرد جامعهٔ اسلامی بودند – به فکر تدارک زمینه‌های بیداری، خیزش و جان‌گرفتن دوباره افتاده بودند، سپس رفته رفته رشد کردند و پیشرفت نمودند و بالاخره لشکر استعماری گسیل داشتند، اما مسلمانان همچنان در خواب خوشِ مستی و جهالت، آسودگی و لذت‌زیستن! را تمرین می‌کردند!

آفت دوم: در نتیجهٔ یک ارزیابی نسنجیده و ناصواب، امور ثابت، دایمی و پایدار را وادار سازد که به مدرنیسم و تجدیدپذیری تن دردهد، همانگونه که در عصر جدید می‌بینیم و می‌شنویم که شماری از فرزندان مسلمانان در صددند به بهانهٔ نوسازی و نواندیشی، جامهٔ دین و همهٔ میراث گذشتهٔ امت اسلامی را از تنش بیرون آورند.

می‌خواهند باب الحاد در عقیده، عدم پایبندی به شریعت و فرار از اخلاق و ارزش‌ها را باز کنند و تمامی این جفاها و حقیقت‌سوزی‌ها را تحت عنوان این نو بُتِ «تجدد» روا می‌دارند.

در حقیقت مراد آنان، ایجاد دگرگونی در خود دین و دستکاری آن می‌باشد تا بدینوسیله بتوانند آن را با افکار و اندیشه‌ها، ارزش‌ها و معیارها، سبک‌ها و آداب و ایده‌آل‌ها و اخلاقی که می‌خواهند از شرق یا غرب وارد کنند، هماهنگ و سازگار نمایند. حال آن که خداوند دین را در اصل به عنوان عاملی نگهدارنده قرار داده است تا به عنوان مانع عقبگرد و بازگشت انسان به وضعیت نامطلوب پیشین عمل کند. از همین روست که لازم می‌داند که به هنگام بروز اختلاف و وقوع انحراف در میان جامعه، دین به عنوان یگانه میزان ثابت و یگانه مرجع رفع اختلافات بر کرسی قضاوت نشانده شود و نظرش به عنوان حجت قاطع پذیرفته شود.

اما چنانچه دین به صورت غلام حلقه به گوش فراز و فرودهای زندگی و تحولات آن درآید، به طوری که با حق‌پویی روزگار، دین نیز حق‌پو، و در صورت انحراف اوضاع زندگی، دین نیز کژ و منحرف گردد، در این صورت دین از توانایی ایفای نقش خود

بازخواهد ماند و امکان اجرای مأموریتش را در زندگی انسان از دست خواهد داد.

اصلاح راستین این است که اموری را که لازم است پویا و نوپذیر باشند، دقیقاً تشخیص دهیم، سپس نه از سر فریب‌خوردگی و تقلید، بلکه اندیشمندانه و دلیرانه، تمامی جهاد و تلاش‌مان را در جهت نوسازی و بازسازی آن‌ها مجِدانه به کار بندیم.

همچنین اموری را که همواره باید استوار و مستحکم باقی بمانند، شناسایی کنیم، اموری مانند: ارزش‌ها، اندیشه‌ها، باورها و اخلاق، آداب و قوانین که حتی اگر کوه‌ها هم از جای خود کنده شوند، این‌ها اندک تکانی نباید بخورند.

با این رویکرد صواب و حکیمانه، با نوگرایی برخورد می‌کنیم و آن را به کانال اصلی خود هدایت می‌نماییم، در نتیجه هردو امتیاز را به دست می‌آوریم: قهرمانی دنیا را احراز می‌نماییم، بی‌آن که دین را فدا ساخته باشیم، و رضایت پروردگار و تحسین خردمندان جهان را جلب می‌کنیم.

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين»

پایان ترجمه ۳۰ / ۸ / ۱۳۷۸

به حقیقت مسلمانان در دوران‌های طلایی در عـین حـال کـه بـر اندیشه‌ها، شعایر، اخلاق و شریعت‌شان استوار و پایـدار ماندنـد، توانستند شخصیت اسلامی خویش را حفظ کنند و در همان حال، دستاوردهای سودمند و سازگار موجود در تمدن‌های ایـران، روم، هند و دیگر گذشتگان را برگیرند و نیز توانستند که بـا ترجمـه و پیرایش و افزایش «میراث علمی» یونان، از دسـتاوردهای فکـری این تمدن کهن سود جویند. فقها و پیشوایان دین‌شان هم این کار آن‌ها را تایید و حتی در آن مشارکت کردند و جز در مواردی که با عقاید و اندیشه‌های آنان در بارهٔ خداوند و هستی یا بـا سـبک فکرشان مخالف بود، محدودیتی قایل نشـدند. نمونـهٔ بـارزِ ایـن اعمال محدودیت، بخش «متافیزیک» فلسفه یونانی است.